



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

جلد ۳

# با پیشوایان هدایتگر

نگارش: آیت الله العظمی آية الله العظمی العزیز

کتابخانه آیت الله العظمی العزیز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# با پیشوایان هدایتگر

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکز الحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۳	با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره جلد ۳
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۰	ادامه بخش چهارم: امامت و امام شناسی
۳۰	اشاره
۳۴	شاه راه هدایت
۳۷	صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟
۳۸	صفات اهل صراط مستقیم
۴۲	نکته جالب
۴۳	قرآن و صراط بودن
۴۵	نمونه ای از پرورش یافتگان ائمه
۴۶	گواهان سرای فانی
۵۲	ارتباط بین ائمه و امت های پیشین
۵۴	دو نکته جالب
۶۰	صحابی کیست؟
۶۱	آیا فرشتگان نیز گواهند؟
۶۲	نکته مهم
۶۴	تکالیف شرعی و رحمت الاهی
۶۵	بعث رسول و رحمت الاهی
۶۶	ائمه رحمت الاهی هستند
۶۶	نعمت هدایت توسط امام
۶۸	نعمت امان و مغفرت به توسط امام

۷۱	رحمت عام
۷۲	رحمت خاص
۷۶	نشانه ای در گنج
۷۷	نکته ای جالب
۸۱	چرا علامت مخزون؟
۸۳	امانت حفظ شده
۸۸	باب آزمایش
۹۲	چرا امتحان؟
۹۸	تذکر
۱۰۵	فراخوانان به سوی خدا
۱۰۷	ائمه و مقام تسلیم
۱۰۸	راهنمایان به سوی خدا
۱۰۸	عاملان به امر الاهی
۱۰۹	حاکمان به قول خدا
۱۱۲	ثمره پیروی از ائمه
۱۱۹	نتیجه دشمنی با ائمه
۱۲۱	منکران گمراه
۱۲۳	نتیجه جدایی از ائمه
۱۲۴	ثمره چنگ زندگان
۱۲۵	ایمن شوندگان
۱۲۷	سلامتی تصدیق کنندگان
۱۲۸	هدایت یافتگان
۱۲۹	پاداش پیروان و سزای مخالفان
۱۳۲	فرق بین دو کلمه «مأوی» و «مثوی»
۱۳۳	منکران کفرورز
۱۴۰	سزای تکذیب کنندگان

- گواهی به مقامات والای امامان ..... ۱۴۱
- سرشت واحد ..... ۱۴۲
- آفرینش نوری ائمه ..... ۱۴۶
- آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت ..... ۱۴۷
- آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی ..... ۱۵۵
- اشاره به فوایدی مهم ..... ۱۶۷
- سخنی درباره عرش ..... ۱۶۸
- اسامی نوشته شده بر عرش الاهی ..... ۱۷۰
- ممت بر زمینیان ..... ۱۸۱
- ممت یعنی چه؟ ..... ۱۸۱
- اقسام سه گانه ممت ..... ۱۸۱
- خانه های با رفعت و جلالت ..... ۱۸۴
- خانه های اهل بیت از دیدگاه روایات ..... ۱۸۶
- پیمان الاهی ..... ۱۹۴
- صلوات یعنی چه؟ ..... ۱۹۸
- پیمان بر ولایت در روایات ..... ۲۰۰
- صلوات، همان تجدید عهد ..... ۲۰۵
- دشمنان اهل بیت و مبارزه با شعائر ..... ۲۰۶
- چگونگی صلوات فرستادن ..... ۲۰۸
- حلال زادگان ..... ۲۱۰
- آثار دیگر صلوات ..... ۲۱۳
- اثری دیگر ..... ۲۱۶
- گرامی ترین جایگاه ..... ۲۱۷
- برتری ائمه بر پیامبران گذشته ..... ۲۱۹
- افضلیت ائمه و حدیث تشبیه ..... ۲۲۳
- برتری دیگر ..... ۲۲۸

- ۲۳۰ ..... جایگاه والا
- ۲۳۱ ..... ظهور مقام ائمه بر سایر خلائق
- ۲۳۴ ..... شناخت فراگیر
- ۲۳۴ ..... نور فراگیر
- ۲۳۷ ..... جایگاه راستی
- ۲۳۸ ..... مقام ثابت
- ۲۳۸ ..... منزلت بالاتر
- ۲۳۹ ..... قرب منزلت
- ۲۳۹ ..... چرا تفصیل؟
- ۲۴۲ ..... بخش پنجم: بیان و عرضه اعتقادات
- ۲۴۲ ..... اشاره
- ۲۴۶ ..... مقدمه
- ۲۴۸ ..... منتها درجه ارادت
- ۲۵۱ ..... ولایت و برائت
- ۲۵۲ ..... عرضه ایمان
- ۲۶۸ ..... تحقق ایمان با برائت
- ۲۶۹ ..... حبّ و بغض اهل بیت در روایات
- ۲۶۹ ..... اشاره
- ۲۷۰ ..... ۱. پاداش محبّ
- ۲۷۱ ..... ۲. امیر خوبان
- ۲۷۲ ..... ۳. ادعای دروغ
- ۲۷۲ ..... ۴. خوشا به حال محبّان
- ۲۷۳ ..... ۵. مؤمن و منافق
- ۲۷۵ ..... ۶. ملاک شناخت منافقان
- ۲۷۶ ..... ۷. مبغضان در روز رستاخیز
- ۲۷۶ ..... ۸. مبغضان و ورود به آتش



- ۲۷۷ ..... ۹. بغض علی همان بغض رسول خدا
- ۲۷۸ ..... ۱۰. محاربه با رسول خدا
- ۲۷۹ ..... ۱۱. دشمن علی دشمن رسول خدا
- ۲۸۰ ..... ۱۲. حدیثی شگفت
- ۲۸۲ ..... ۱۳. مبعوض و مرگ یهودیت
- ۲۸۳ ..... ۱۴. علی باب حطّه
- ۲۸۳ ..... فواید ارزشمند
- ۲۸۴ ..... سکوت کافی نیست
- ۲۸۸ ..... آگاهان از شأن ائمه
- ۲۸۸ ..... دوستی با دوستان ائمه
- ۲۹۴ ..... عارفان به حقوق اهل بیت
- ۲۹۵ ..... اقرار به فضایل
- ۲۹۶ ..... پذیرش علوم اهل بیت
- ۳۰۰ ..... پرده عهد و پیمان
- ۳۰۳ ..... دولت حضرت مهدی و رجعت
- ۳۰۵ ..... دیدگاه قرآن
- ۳۰۹ ..... بحثی کوتاه درباره رجعت
- ۳۱۰ ..... رجعت از دیدگاه علما
- ۳۱۵ ..... رجعت در قرآن
- ۳۲۰ ..... رجعت در روایات
- ۳۲۳ ..... رجعت در دعاها و زیارات
- ۳۲۴ ..... رجعت در ائمت های پیشین
- ۳۳۰ ..... شبهه ای در استدلال به احادیث
- ۳۳۳ ..... وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم
- ۳۳۵ ..... اسامی برخی از قاتلان به رجعت
- ۳۴۰ ..... چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟

- ۳۴۳ ..... بحثی کوتاه درباره ظهور و دولت امام عصر
- ۳۴۵ ..... چگونگی تکلیف در عصر ظهور
- ۳۴۷ ..... سخنی در انتظار
- ۳۵۱ ..... فرمان بردار امر شما
- ۳۵۱ ..... سه عقیده دیگر
- ۳۵۲ ..... پناهندگان به شما
- ۳۵۳ ..... زیارت کنندگان ائمه
- ۳۵۴ ..... سخنی در زیارت قبور
- ۳۵۵ ..... زیارت قبر رسول خدا در روایات
- ۳۵۶ ..... صحابه و بوسیدن قبر پیامبر
- ۳۵۹ ..... زیارت قبور در روایات
- ۳۶۰ ..... زیارت قبور در اقوال علما
- ۳۶۱ ..... علمای اهل سنت و سیره زیارت
- ۳۶۲ ..... نگاهی به برکات مشاهد مقدسه
- ۳۶۴ ..... پناه آوردگان به قبور ائمه
- ۳۶۵ ..... دو نمونه تاریخی
- ۳۶۷ ..... قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات
- ۳۶۸ ..... پناهندگی به حرم ها و حکم شرعی آن
- ۳۷۰ ..... شفیع قرار دهندگان ائمه
- ۳۷۰ ..... شفاعت چیست؟
- ۳۷۳ ..... مقام ولایت
- ۳۷۴ ..... مقام عزت
- ۳۷۴ ..... مقام قدرت
- ۳۷۴ ..... مقام علم غیب
- ۳۷۵ ..... مقام محمود
- ۳۸۹ ..... شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی

- ۳۹۲ ..... مطالبی در مورد «قرب إلى الله»
- ۳۹۸ ..... توسل به پیامبر اکرم
- ۴۰۱ ..... توسل به ائمه اطهار
- ۴۰۴ ..... نزدیک ترین وسیله به سوی خدا
- ۴۰۵ ..... وسیله و دیدگاه اهل سنت
- ۴۰۵ ..... نقد دیدگاه اهل سنت
- ۴۰۶ ..... راه های تقرب به خدا
- ۴۰۷ ..... نزدیک ترین راه تقرب
- ۴۰۷ ..... همه خواسته ها و حاجات
- ۴۱۰ ..... اعتقادات دیگر
- ۴۱۵ ..... واگذاری امور به ائمه
- ۴۱۷ ..... تسلیم قلبی و پیروی قطعی
- ۴۱۹ ..... احیای دین الاهی
- ۴۲۰ ..... ائمه احیای دین خدا
- ۴۲۲ ..... شأن ائمه در اسلام
- ۴۲۳ ..... ائمه و مبارزه با باطل
- ۴۲۵ ..... مبارزه در جبهه توحید
- ۴۲۹ ..... جبر و اختیار و داستانی شنیدنی
- ۴۳۱ ..... جبهه صوفیه و غالیان
- ۴۳۱ ..... جبهه قیاس
- ۴۳۲ ..... جبهه احکام
- ۴۳۵ ..... امام هادی و دعای باران مسیحیان
- ۴۳۶ ..... دوران غیبت و داستان انار
- ۴۳۶ ..... دوران امام مهدی و احیای دین
- ۴۴۰ ..... نگاهی به عملکرد خلفای جور
- ۴۴۴ ..... دو مورد مهم در احیای دین

۴۴۹ ..... وظیفه ما در دوران غیبت

۴۵۰ ..... همراهی با ائمه -

۴۵۳ ..... درباره مرکز

## با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره جلد 3

### مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: زیارتنامه جامعه کبیره. شرح

عنوان و نام پدیدآور: با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/علی حسینی میلانی؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر: قم: مرکز حقایق اسلامی 1388 -

مشخصات ظاهری: 4 ج.

فروست: مرکز حقایق اسلامی؛ 110؛ 132.

شابک: ج. 1. 978-600-5348-11-8؛ ج. 2. 978-6005348-31-6؛ ج. 3. 978-600-5348-57-6

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1389).

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1390) (فیا).

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع: زیارتنامه ها

شناسه افزوده: حسینی میلانی، علی 1326 -

شناسه افزوده: مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره: 1388 54/BP271/20422

رده بندی دیویی: 297/777

شماره کتابشناسی ملی: 1829665

ص: 1

اشاره

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

جلد سوم

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: 2





بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 4

## فهرست مطالب

تصویر

□

ص: 5

تصوير

□

ص: 6

تصوير

□

ص: 7

تصوير

□

ص: 8

تصوير

□

ص: 9

تصوير

□

ص: 10



















أَنْتُمْ (السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ) (1) الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ، وَ شَهْدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَ شَهْدَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ، وَ الرَّحْمَةُ الْمُوصُولَةُ، وَ الْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ، وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ، وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ.

مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ.

شما بزرگ راه و راه راست استوارید، گواهان سرای گذرای دنیا، شفیعان سرای جاوید آخرت، رحمت پیوسته و متصل، آیت گنجینه، امانت حفظ شده و دروازه آزمایش مردم هستید.

کسی که به سوی شما آمد، نجات یافت و آن که نیامد نابود شد.ت.

ص: 19

---

1- . عبارت داخل پرانتز در بعضی از نسخه های زیارت جامعه کبیره آمده است.





أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ؛

شما بزرگ راه و راه راست استوارید.

کلمه «سبیل» با کلمه «صراط» تفاوت دارد، گرچه گاهی این دو واژه به جای هم دیگر به کار می روند، ولی کلمه «صراط» از «سبیل» اخص است.

راغب اصفهانی می گوید:

السبيل: الطريق الذي فيه سهولة؛(1)

سبیل راه صاف پهنی است که مردم به آسانی رفت و آمد می کنند.

از این رو به نظر می رسد که کلمه «سبیل» با کلمه «طریق» مترادف است، گرچه شاید تفاوتی ذکر شده باشد.(2) قرآن کریم می فرماید:

«وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا»؛(3)

و برای شما در آن، راه هایی قرار داده تا هدایت شوید (و به مقصد برسید).

ص: 21

---

1- مفردات غریب القرآن: 223.

2- ر. ك: الفروق اللغوية: 313.

3- سورة زخرف (43): آیه 10.

راغب اصفهانی در معنای این واژه می گوید:

وَيَسْتَعْمَلُ السَّبِيلَ لِكُلِّ مَا يُتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى شَيْءٍ خَيْرًا كَانُ أَوْ شَرًّا...

«وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ» (1). (2)

بنابراین، راهی که به خدا می رسد و راهی که به شیطان می رساند هر دو سبیل است و لذا قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»؛ (3)

اگر راه منحرف و نادرست را ببینند آن را بر خود، راه انتخاب می کنند.

در این آیه منظور از «سبیل غی»، راه گمراهی است.

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام وصف شده اند به بزرگ راه که راه عمومی است و مردم به طور عادی از آن رفت و آمد می کنند، هر چند ممکن است در کنار این راه عمومی، راه های فرعی نیز وجود داشته باشد؛ کنایه از این که ائمه علیهم السلام برای هدایت عموم بشریت و رساندن همه انسان ها به خدا نصب شده اند و در عین حال فقط همین راه است که به خدا می رساند. زیرا صراط، همان راه منحصری است که فقط راه خداوند است. راغب اصفهانی می گوید:

الصراط: الطريق المستقیم؛ (4)

صراط: همان راه مستقیم است.

واژه «صراط» برای تأکید به طریق مستقیم و استقامت موصوف شده است. قرآن کریم می فرماید: 0.

ص: 22

1- سوره انعام (6): آیه 55.

2- مفردات غریب القرآن: 223.

3- سوره اعراف (7): آیه 146.

4- مفردات غریب القرآن: 280.

﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾؛ (1)

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید.

یعنی همین راه را بروید که راه من این است، اگر می خواهید به من برسید در این راه حرکت کنید. در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (2)

خداوند هر که را بخواهد و شایسته ببیند به راه مستقیم هدایت می کند.

پس خدا راهنما و هدایت گر به صراط مستقیم است.

در آیه دیگری هم واژه «صراط» به کار رفته و هم واژه «سبیل». آن جا که می فرماید:

﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾؛ (3)

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و هرگز از راه های پراکنده پیروی نکنید که شما را از راه خدا (که همان راه حق است) پراکنده و دور می نماید.

یعنی در صراط مستقیم حرکت کنید و ملازم آن باشید. در این آیه، واژه «سبیل» به صیغه جمع آمده، معلوم می شود که در مقابل راه خدا که راه منحصر به فردی است، راه های دیگری نیز وجود دارد که عموم مردم از راه های دیگر هم می روند.

از طرفی، معلوم می شود که به سوی خداوند متعال يك راه بیشتر نیست، گرچه «سبیل الله» هم گفته شود، لکن منظور در این تعبیر، نیت است که برای مثال گفته می شود: این مال را «فی سبیل الله» خرج کردم. 3.

ص: 23

---

1- . سوره انعام (6): آیه 153.

2- . سوره بقره (2): آیه 213؛ سوره نور (24): آیه 46.

3- . سوره انعام (6): آیه 153.

و منظور از «صراط» همان راه انحصاری است که هدایتش با خداوند متعال است که رفتن در صراط مستقیم نیز شروطی دارد که بیان خواهد شد.

بنابراین، «سبیل» متعدّد است، اما «صراط» يك راه بیش نیست؛ راهی که به خدا می رساند، فقط و فقط همان راه مستقیم است که هیچ گونه اعوجاج و انحرافی ندارد.

### صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟

صراط مستقیم به کسانی که مورد «انعام» خدا هستند، اختصاص دارد. قرآن کریم می فرماید:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ (1)

(خدایا!) ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که نعمت بر آن ها ارزانی داشته ای.

از این رو، هدایت به سوی این راه، به دست خداوند متعال است.

از طرفی، خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (2)

آن ها را به راه راست و جاده مستقیم رهنمون می نماید.

در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (3)

خداوند افرادی را که ایمان آوردند به راه راست هدایت می کند.

در آیه دیگری می خوانیم:

ص: 24

---

1- . سوره حمد (1): آیه 6 و 7.

2- . سوره مائده (5): آیه 16.

3- . سوره حج (22): آیه 54.

«إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1)

همانا پروردگار من بر راه مستقیم است.

به طور کلی این صراط به دست خداوند متعال است و هرکس مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت کند، او مأمور خدا بوده و کار خدایی کرده است. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (2)

و به طور قطع و یقین تو مردم را به راه راست هدایت می کنی.

### صفات اهل صراط مستقیم

رفتن در صراط مستقیم شروطی دارد. این شروط از قرآن کریم استفاده می شود.

شرط نخست آن که کسی که در راه مستقیم گام برمی دارد باید «معتصم بالله» باشد. بودن در صراط مستقیم - که راه منحصر خدایی و به دست خدا و او هدایت گر آن راه است - به کمک خدا نیاز داشته و به تمسک به خدا و جدا نبودن از او مشروط است. قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (3)

و هر کس به دامان خدا چنگ بزند و تمسک کند به راه راست هدایت شده است.

با توجه به این آیه نیز معلوم می شود که در مفهوم «سبیل» این خصوصیت اخذ نشده، بلکه عمومیت دارد.

شرط دوم را قرآن کریم چنین بیان می فرماید:

ص: 25

---

1- . سوره هود (11): آیه 56.

2- . سوره شوری (42): آیه 52.

3- . سوره آل عمران (3): آیه 101.

﴿وَاجْتَنِبْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (1)

آن‌ها را (در میان خاندانشان) برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم.

آری، آن‌ها را برگزیدیم، آن‌گاه به صراط مستقیم هدایت کردیم، این‌گونه نیست که هر کسی را در آن‌جا راه بدهند.

شرط سوم از این آیه استفاده می‌شود که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ (2)

به راستی خداوند پروردگار من و شماست. پس او را پرستید که راه راست این است.

درباره شرط چهارم این آیه را می‌خوانیم:

﴿فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾؛ (3)

از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.

معلوم می‌شود که صراط مستقیم از سبیل، خیلی اخصّ است؛ یعنی قیودی دارد و با حساب است و هر کسی را در این‌جا راه نمی‌دهند و کسانی که در این صراط واقع می‌شوند و اصحاب صراط مستقیم هستند در هر زمانی بسیار کمترند. چون هر چیزی که قیودش بیشتر شد، ناگزیر وجودش کمتر خواهد بود که «ما کثرت قیوده قلّ وجوده».

در آیه دیگری به شکل نفی آمده است. آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ﴾؛ (4)

همانا کسانی که به جهان آخرت ایمان ندارند قطعاً از این راه راست منحرفند. 4.

ص: 26

---

1- .سوره انعام (6): آیه 87.

2- .سوره مریم (19): آیه 36.

3- .همان: آیه 43.

4- .سوره مؤمنون (23): آیه 74.

پیش تر در زیارت جامعه این گونه خواندیم:

ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله.

اکنون طبق آیه کریمه می خوانیم:

«وَمَنْ يَعْصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1). تفسیر فرات: 90، حدیث 72 و 73، تفسیر مجمع البیان: 2/356، العمدة: 288، الصراط المستقیم: 1/286، کنز الدقائق: 2/187، بحار الأنوار: 24/84، حدیث 3، شواهد التنزیل: 1/169، حدیث 178، ینایع المودّه: 1/356، حدیث 10. (2)

و هر کس به دامان خدا چنگ بزند و تمسک کند به راه راست هدایت شده است.

معلوم می شود که معرفت به خداوند متعال، ایمان به جهان آخرت، اتباع و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه وآله لازم است؛ آن گاه اعتصام به اهل بیت علیهم السلام.

از این بیان، اصول دین را می توان استفاده کرد. پس اگر کسی به یکی از اصول دین معتقد نباشد او از اهل صراط مستقیم نخواهد بود. قرآن مجید می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (3)

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

نحن حبل الله؛

ما ریسمان خدا هستیم.

یعنی شما مردم باید به ما اهل بیت معتصم بشوید و فقط شهادتین و ایمان به جهان آخرت کفایت نمی کند. این حدیث در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه آمده است. (3) عجیب این که هم خدا مردم را به سوی صراط مستقیم - که ائمه علیهم السلام 0.

ص: 27

1- . سوره آل عمران

2- : آیه 101.

3- . همان: آیه 103.



باشند - هدایت می کند و هم ائمه، مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می کنند که به خدا منتهی می شود.

آری، ائمه علیهم السلام به دو جهت هم خودشان صراط مستقیم هستند و هم هدایت گر به صراط مستقیم:

1. از آن جهت که ائمه علیهم السلام مقرب خداوند متعال هستند و برای هدایت نصب شده اند که هر کسی از این ها پیروی بکند در واقع از طریق مستقیم پیروی کرده و وارد طریق مستقیم شده است و طریق مستقیم نیز دست خداوند متعال است که فرمود:

«إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛<sup>(1)</sup>

همانا پروردگار من بر راه مستقیم.

بنابراین، انسان از طریق اهل بیت علیهم السلام به خداوند متعال منتهی می شود.

2. از آن جهت که خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را نیز صراط مستقیم قرار داده و فرموده است:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...»؛<sup>(2)</sup>

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید....

ائمه علیهم السلام «الصراط الاقوم» هستند. چون این ها وجودات الاهی هستند، کارشان، کار خدایی است، جزء دستگاه ربوبی هستند؛ هم چنان که جبرائیل، میکائیل و عزرائیل جزء دستگاه ربوبی هستند و قسمی از کارهای خداوند متعال به دست اینان انجام می شود. قرآن کریم می فرماید: 3.

ص: 28

---

1- . سوره هود (11): آیه 56.

2- . سوره انعام (6): آیه 153.

«وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (1)

سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداست.

آری، همه اینان مأموران و جنود خداوند متعال هستند، ولی در سپاه و لشکر سلسله مراتب وجود دارد، افرادی هستند که در مراتب فوق قرار گرفته اند که بقیه لشکریان تحت اختیار این ها هستند.

بنابراین، آن سان که خداوند متعال مردم را به ایمان به خودش دعوت می کند، مردم را به ایمان به رسولش و ائمه علیهم السلام فرا می خواند و می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (2)

از خدا اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امر اطاعت کنید.

پیش تر گذشت که بین مقام عصمت و اطاعت، ارتباط دو جانبه است که در این زمینه آیاتی نیز مطرح و تطبیق شد.

بنابر آن چه گذشت، ائمه علیهم السلام «السبیل الأعظم إلى الله»؛ یعنی راه واضح فراگیر عمومی به سوی خدا هستند که همه را به سوی او دعوت می کنند و برای همه مردم هستند و همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحمة للعالمین هستند.

### نکته جالب

جالب این که کلمه «أنتم» در این عبارت به صورت جمع آمده است، یعنی همه ائمه علیهم السلام، اما کلمه «السبیل» به صیغه مفرد آمده، هر چند در مواردی به صیغه جمع نیز تعبیر شده، نکته دارد. چون راه همه ائمه علیهم السلام یکی است، همه آن بزرگواران مردم را راهنمایی و از آنان دستگیری می کنند. قول، فعل، هدف، هدایت،

ص: 29

1- . سوره فتح (48): آیات 4 و 7.

2- . سوره نساء (4): آیه 59.

ارشاد، موعظه و تعلیم همه آن بزرگواران یکی است.

از این روزید شحّام می گوید: امام صادق علیه السلام در سخنی فرمودند:

أولنا محمّد وأوسطنا محمّد وآخرنا محمّد؛<sup>(1)</sup>

نخستین ما محمّد، وسطی ما محمّد و آخر ما محمّد است.

در علم حدیث و اصول نیز این بحث مطرح است که اگر کسی مطلبی را از امامی شنیده باشد می تواند به امام دیگری نسبت بدهد. برای مثال سخنی را از امام صادق علیه السلام شنیده آیا حق دارد آن را به امام باقر یا امام رضا علیهم السلام نسبت دهد؟

می فرمایند: بله حق دارد؛ زیرا همه آن ها يك چیزی می گویند. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

حدیثی حدیث ابي، و حدیث ابي حدیث جدّي، و حدیث جدّي حدیث الحسين، و حدیث الحسين حدیث الحسن، و حدیث الحسن علیهم السلام حدیث امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله قول الله عزّوجلّ؛<sup>(2)</sup> سخن من سخن پدرم است، سخن پدرم، سخن جدّم، سخن جدّم سخن امام حسین، سخن امام حسین سخن امام حسن، سخن امام حسن سخن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم، سخن امیر المؤمنین سخن رسول خدا و سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتار خداوند متعال است.

## قرآن و صراط بودن

گفتیم که ائمه علیهم السلام صراط هستند و شکی نیست که قرآن نیز صراط است؛

ص: 30

1- . الغيبة، نعمانی: 86، حدیث 16، المحتضر: 160، بحار الأنوار: 25/363، حدیث 23.

2- . الكافي: 1/53، حدیث 14، بحار الأنوار: 2/179، حدیث 28.

چه از قرآن به «صراط» تعبیر شده باشد یا نه، لکن از ائمه به «صراط اقوم» تعبیر شده، لذا از دیرباز بحث شده و رساله‌هایی در این زمینه نوشته شده که آیا اهل بیت علیهم السلام افضل هستند یا قرآن؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث متواتری فرمودند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا. (1)

آن حضرت در این سخن، قرآن و عترت را قرین هم قرار داده و با صیغهٔ تشبیه یاد کرده اند، ولی در برخی از متون حدیث ثقلین آمده است:

أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ؛ (2)

یکی از دیگری بزرگ تر است.

در این متون، نخست قرآن مجید سپس اهل بیت علیهم السلام را ذکر کرده اند. بلکه در بعضی روایات، از قرآن به «ثقل اکبر» و از عترت به «ثقل اصغر» تعبیر شده است. (3) این جاست که بحث شده که کدام يك افضل است؟

بنابر آن چه از کلمه «الصراط الأقوم» استفاده می شود ائمه علیهم السلام «اقوم»، یعنی محکم تر هستند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام وقتی ابن عباس را به سوی خوارج فرستادند فرمودند:

لَا تَخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجْهٍ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا؛ (4) 6.

ص: 31

---

1- . ر. ك: جلد يكم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- . همان.

3- . بصائر الدرجات: 434، النخصال: 65 ضمن حدیث 98، كفاية الأثر: 129، كتاب الغيبة، نعمانی: 49.

4- . نهج البلاغه: 3/136، خطبه 77، بحار الأنوار: 2/245، حدیث 56.

با آنان از طریق قرآن بحث نکن؛ زیرا قرآن به چند وجه حمل می شود؛ تو چیزی می گویی و آنان چیز دیگری می گویند. اما با آنان با سنت، گفت و گو کن؛ چرا که آنان گریزی از آن ندارند.

از این روست که جبری مذهب ها، تفویضی ها، قائلان به تجسیم و دیگر فرقه های باطل به ظواهر بعضی الفاظ قرآن تمسک می کنند. اما کلام ائمه علیهم السلام مثل کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قاطع است و هیچ گونه شبهه ای ندارد.

### نمونه ای از پرورش یافتگان ائمه

سخن دیگر این که معلوم شد که ائمه علیهم السلام واسطه بین خلق و خدا هستند.

اگر کسی در مسیر اهل بیت حرکت کند و پیرو آن ها باشد، اقوال آن ها را واقعاً عمل بکند و مطیع آن ها باشد حقیقتاً، به خدا می رسد. طبیعی است که هر چه عمل انسان بیشتر، دقیق تر و با خلوص بیشتر باشد ناگزیر قربش به خداوند متعال بیشتر می شود.

در تاریخ در احوالات اشخاص دیده شده که هر چه افراد، با اهل بیت علیهم السلام بیشتر معاشرت و متابعت داشتند به خدا نزدیک تر بودند و دارای چه کراماتی و مقاماتی بودند.

آری، در کوفه خرما فروش بسیاری بود، اما چرا میثم تمار به آن مقام رسید؟ و هم چنین رشید هجری، کمیل بن زیاد و امثال آن ها.

چون این ها بیشتر ملازم امیر مؤمنان علی علیه السلام و مطیع آن حضرت بودند، واقعاً معتقد بودند و خلوص داشتند که به این مراتب رسیدند و اسامی این ها تا روز قیامت ماندگار است و مردم به دیده احترام به این ها نگاه می کنند و چه کراماتی در زمان حیات و بعد از مماتشان ظهور کرد.

داستانی را از مرحوم پدرم شنیدم که ایشان فرمودند:

کسی به زیارت میثم تمّار رفت، مقبره او نزدیک مسجد کوفه است. هنگام ظهر بود، گرسنه شد. آن زمان مقبره میثم تمّار مثل حالا - که توسط یکی از اهل خیر نجف اشرف ساخته شد - آباد نبود و در آن اطراف، مغازه ای وجود نداشت. او گفت: یا میثم! من گرسنه ام!

آن گاه فاتحه ای خواند و چون خواست برگردد، دید روی زمین کف حیاط مقبره، نان و کباب داغ نهاده شده و هیچ کسی در آن جا نیست.

این ها به برکت مصاحبت و معاشرت، بلکه ملازمت با امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ ملازمتی که از مصاحبت اخص است.

البته وقتی در کسی ظرفیت و لیاقت را دیدند به تدریج مطالب را به او یاد می دهند و آن گاه دهانش را می بندند که به کسی نگوید.

آری، ائمه اطهار علیهم السلام این گونه بودند و به این مقامات رسیدند که راه اعظم و صراط اقوم شدند، مردم را هدایت کردند و تعلیم دادند. گرچه تعداد شاگردان این مکتب اندک است، امّا این به علت عدم توفیق مردم است، وگرنه چراغ روشن است؛ چه افراد بسیاری دور آن حلقه زنند یا افراد اندکی.

### گواهان سرای فانی

و شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ؛

شما گواهان سرای گذرای دنیا و شفیعیان سرای همیشگی آخرت هستید.

ماده «شهادت» در لغت عرب گاهی خود متعدی می شود، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»؛ (1). سوره نساء (2): آیه 135. (3).

پس آن کسی که از شما در حضر و در دیار خود باشد، باید روزه بگیرد.

گاهی به حرف «لام» تعدیه می شود، آن جا که می فرماید:

«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ»؛ (2)

عدالت را به طور کامل اجرا کنید و به عدالت رفتار نمایید و فقط به خاطر خدا (به حق) شهادت دهید.

و گاهی به حرف «علی» تعدیه می شود، آن جا که قرآن می فرماید:

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ (4)

تا شما (مسلمانان) گواهان بر مردم باشید.

در آیه دیگر می فرماید:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءٌ إِلَّا أَنفُسُهُمْ»؛ (4)

و آنان گواهانی جز خودشان ندارند.

اگر ماده «شهادت» به حرف «لام» تعدیه شود، شهادت به نفع است، و اگر به حرف «علی» تعدیه شود، شهادت به ضرر خواهد بود، و اگر خود متعدی شود به معنای حضور است که معنای موضوع له کلمه «شهد» از ماده «شهادت» در لغت عرب همان حضور می باشد. راغب اصفهانی در این باره گوید:

شهد: الشهود والشهادة الحضور مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة. (5) 7.

ص: 34

1- . سوره بقره

2- . سوره نور (24): آیه 6.

3- : آیه 185.

4- . سوره بقره (2): آیه 143 و سوره حج (22): آیه 78.

5- . مفردات غریب القرآن: 267.

اگر انسان در جایی حاضر شود و شیئی را ببیند؛ یا به بصر یا به بصیرت، می تواند به آن شهادت دهد. از این رو ما بر اساس بصیرت به وجود خداوند متعال، قیامت و...

شهادت می دهیم. انسان مؤمن این قدر اعتقاد قطعی به این امور دارد که گویی به چشم می بیند و شهادت می دهد.

ما پیش تر در فرازی از زیارت جامعه چنین خواندیم:

... وَ شُهَدَاءَ عَلَيَّ خَلْقِهِ....

این عبارت ها درباره اهل بیت علیهم السلام ریشه قرآنی دارد و به بعضی آیات شریفه اشاره دارد. البته در مباحث امامت درباره این موضوع به تفصیل بحث کرده ایم.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»؛ (1). الاصابة في معرفة الصحابة: 1/162، الكفاية في علم الرواية: 63، سماء المقال في علم الرجال: 1/12، معرفة الثقات: 1/94. (2).

و هم چنین ما شما را امت وسط قرار دادیم، تا گواهان بر مردم باشید و رسول خدا نیز بر شما شاهد و ناظر اعمال شما باشد.

درست است که در آیه مبارکه کلمه «امت» آمده، ولی این آیه مبارکه به امت ارتباطی ندارد. اما خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و جمعی از بزرگان اهل سنت طبق این آیه مبارکه بر عدالت صحابه استدلال کرده اند (!!!)(2) و ما ثابت کردیم که این آیه به صحابه نیز ارتباطی ندارد (!!!)

بنابراین، نه امت منظور است و نه صحابه. پس مراد در این آیه چیست؟

پیش از این که در تفسیر این آیه، به روایتی مراجعه کنیم، بررسی الفاظ آیه ضروری است. 4.

ص: 35

---

1- . سوره بقره

2- : آیه 143.



## 1. کلمه «جعلناکم»

جعل شما به عنوان شهدا - که شما شهدا قرار داده شده اید - به طور مستقیم به خدا ارتباط دارد، نه به مردم. جعل الاهی است. خداوند متعال چنین خواسته و این گونه قرار داده است. اگر این آیه مبارکه به «امام» و امامت ارتباط داشته باشد که بیان خواهیم کرد، پس حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز در تعیین امام دخیل نیستند.

تعیین امام و نصب او به دست خدای سبحان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبلّغ هستند که در روز غدیر خم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ (1)

ای پیامبر! آن چه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است به طور کامل به مردم ابلاغ کن.

## 2. کلمه «أُمَّةً وَسَطًا»

مفسران برای معنای «وسط» در این جا چهار قول ذکر می کنند، ولی ما نظر خود را به اجمال بیان می نمایم:

وقتی مراد از امت، در این آیه مبارکه تک تک افراد امت اسلام و خصوص صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله هم نباشند، مراد از لفظ امت، ائمه علیهم السلام خواهند بود. نظیر آیه ای که می فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»؛ (2)

شما بهترین امت در بین مردم هستید.

در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: 0.

ص: 36

---

1- . سوره مائده (5): آیه 67.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 110.

. «كنتم خير أئمة أخرجت للناس» قال: هم آل محمد صلى الله عليه وآله؛ (1) در قرائت حضرت علی علیه السلام آمده است: «شما برترین پیشوایان مردم هستید» و منظور از پیشوایان، همان خاندان حضرت محمد صلی الله علیه وآله هستند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام وسطاند؛ یعنی واسطه بین خلق و خداوند هستند. چرا؟ چون امام، مقتدا و راهنماست و هر امامی در وسط واقع می شود. لذا امام جماعت نیز وسط و واسطه بین خدا و مأمومین است.

آن چه بیان شد تعبیر دیگری از «الصراط الأقوم» و «حبل الله» است که حبل، رابط بین این طرف و آن طرف است و طرفین را به هم وصل می کند.

از این رو در بعضی از روایات

حدیث ثقلین، از قرآن و عترت به «حبلین» تعبیر شده است. آن جا که حضرتش فرمود:

أيها الناس! إني قد تركت فيكم حبلين: إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدي...؛ (2)

ای مردم! من دو ریسمان را از خودم در میان شما به جای می گذارم که اگر آن دو را گرفتید هیچ گاه بعد از من گمراه نخواهید شد.

در بعضی دیگر از روایات آمده است:

طرفٌ بيد الله تعالى و طرفٌ بأيديكم؛ (3)

يك طرف آن ريسمان در دست خداوند متعال و طرف دیگر آن در دست شماست.3.

ص: 37

1- . تفسير العياشي: 1/195، حديث 128، بحار الأنوار: 24/153، حديث 1.

2- . تفسير مجمع البيان: 2/356، بحار الأنوار: 24/83.

3- . الغيبة، نعماني: 29، الطرائف: 117، بحار الأنوار: 23/109، حديث 15، مجمع الزوائد: 9/164، المعجم الكبير: 5/167، شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد: 18/43.

در این آیه، کلمه «شهداء» هرگز بر غیر ائمه علیهم السلام صدق نمی کند، چون واژه «شهداء» جمع شاهد، یا به معنای لغوی است؛ به این معنا که شما بر عاقبت امر امت ها در دنیا و در روز قیامت ناظر و حاضر هستید و یا به معنای اصطلاحی، به معنای گواه بودن است.

لکن ظاهر آیه به قرینه «علی الناس» معنای دوم است، نه اول. پس مقصود شهادت دادن است. بنابراین، باید شرایط شهادت از علم و عدالت جمع باشد و چون مشهود علیه «الناس» هستند، پس شهدا بر احوال همه امت ها باید احاطه داشته باشند.

به راستی چه کسی می تواند این معنا را برای غیر ائمه علیهم السلام ادعا کند؟

برای تتمیم مطلب یادآوری این نکته لازم است که اگر مراد از این شهادت معنای لغوی آن (إشراف و نظارت داشتن) باشد، باز هم از عهده انسان های عادی بر نمی آید، زیرا کسی که بر این امت و دیگر امت ها نظارت داشته باشد باید شخص فوق العاده ای باشد که جز اهل بیت علیهم السلام چنین نظارتی از کسی ساخته نیست و این شهادت يك کار الاهی است.

طبق قاعده، مقصود از شهادت، معنای اصطلاحی است که البته مستلزم اشراف، احاطه، اطلاع و علم کامل است.

به هر تقدیر، در شهادت، علم و احاطه لازم است و مطلب به علم امام می انجامد که ما به آن بحث وارد نمی شویم. همین قدر کافی است که بدانیم:

اولاً طبق ادله کتاب، سنت و... وقتی قرار شد در جهان آخرت حساب و کتابی باشد تا هر کسی به نتیجه اعمال خودش برسد، ناگزیر حسابرسی لازم است که به اعمال مردم رسیدگی کنند. ذات باری تعالی متصدی حساب و کتاب نیست، بلکه کسی یا کسانی از جانب خدا باید متصدی حساب و کتاب بشود و حساب امت ها به

دست ائمه عليهم السلام است و آنان جزء دستگاه ربوبی هستند، چنان که گذشت.

ثانیاً مقام علم و احاطه کامل بر این امت و دیگر امت ها برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است که قرآن کریم می فرماید:

«وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»؛ (1)

و پیامبر هم بر شما گواه است.

هم چنین به شرحی که گذشت برای ائمه اطهار عليهم السلام نیز ثابت است.

بنابر آن چه گذشت، ائمه عليهم السلام گواهان بر اهل این عالم هستند و بر اعمال امت و سایر امت ها به قرینه «علی الناس» نظارت دارند و در آن عالم، حسابرس خواهند بود.

### ارتباط بین ائمه و امت های پیشین

این جای شگفتی نیست، کسی نگوید: بین پیامبر اکرم و ائمه عليهم السلام و امت های پیشین چه ارتباطی وجود دارد؟ در آیه مبارکه ای چنین می خوانیم:

«وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»؛ (2)

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم پرس.

در ذیل این آیه آمده است: آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج تشریف بردند و جبرئیل در خدمت آن حضرت بود، وقتی به نزد انبیای پیشین رسیدند، جبرئیل عرض کرد:

یا محمد! سلهم علی ماذا بعثتم؟

ای محمد! از اینان پرس که برای چه برنامه ای مبعوث شده اند؟

ص: 39

---

1- . سوره بقره (2): آیه 143.

2- . سوره زخرف (43): آیه 45.

در آن هنگام نماز جماعت منعقد شد و همه پیامبران به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اقتدا کردند و گفتند: ما بر توحید خداوند متعال، نبوت شما و ولایت علی بن ابی طالب مبعوث شدیم.

این روایت در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه آمده است. (1) یعنی پیامبران گذشته، موظف و مکلف بودند که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به امت های خود ابلاغ و آن ها را به ایمان دعوت کنند.

از طرف دیگر، در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛ (2)

و بگو: اعمال و وظایف خود را انجام دهید و بدانید هم خدا، هم رسولش و هم مؤمنان اعمال شما را خواهند دید.

در این آیه، کلمه «المؤمنون» به ائمه علیهم السلام تفسیر شده و همین طور است، چون رؤیت اعمال بر نسق واحد بر خدا، رسول و مؤمنان حمل شده است. معلی بن خنیس می گوید: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه فرمود:

هو رسول الله صلی الله علیه وآله والأئمة، تعرض عليهم أعمال العباد كل خمیس؛ (3)

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام هستند که تمام اعمال مردم هر پنج شنبه به آنان عرضه می شود.

این گونه رؤیت بر غیر ائمه علیهم السلام صدق نمی کند. از این رو در روایات 9.

ص: 40

- 
- 1- . العمدة: 353، حدیث 680، خصائص الوحي المبين: 170، حدیث 121، الصراط المستقيم: 1/293، الطرائف: 101، بحار الأنوار: 36/155، شواهد التنزيل: 2/224، حدیث 857، ينابيع المودة: 2/246، حدیث 692.
  - 2- . سورة توبه (9): آیه 105.
  - 3- . بصائر الدرجات: 447، حدیث 2، بحار الأنوار: 23/345، حدیث 39.

دیگری در ذیل این آیه مبارکه فرموده اند:

هم نحن؛ (1)

مراد از مؤمنان (در این آیه) ما هستیم.

## دو نکته جالب

در این جا دو نکته جالب وجود دارد:

نکته یکم. به نظر می رسد منظور از این رؤیت، مجرد دیدن نیست، بلکه رؤیت با حساب رسی است که این معنا در عرف فارسی نیز وجود دارد. پس منظور نگاه کردن توأم با رسیدگی است.

نکته دوم. این آیه اطلاق دارد؛ یعنی هم در این عالم رؤیت وجود دارد و هم در آن عالم. از این روست که در روایات شیعه و سنی آمده است که اعمال امت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در هر جایی که الآن هستند، عرضه می شود. در روایتی آمده که سدید می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في نفر من أصحابه: إن مقامي بين أظهركم خير لكم، وإن مفارقتي إياكم خير لكم.

فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري، وقال: يا رسول الله! أمّا مقامك بين أظهرنا فهو خير لنا، فكيف تكون مفارقتك إيانا خيراً لنا؟

فقال صلى الله عليه وآله: أمّا مقامي بين أظهركم خير لكم، لأنّ الله عزّ وجلّ يقول:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (2) يعني يعذبهم بالسيف.

ص: 41

---

1- . همان: 447، حدیث 5.

2- . سوره انفال (8): آیه 33.

فَأَمَّا مَفَارِقَتِي إِيَّاكُمْ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَيَّ كُلَّ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنِ حَمْدَتِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيَّ، وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئِ اسْتِغْفَرْتُمْ لَكُمْ؛ (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: بودن من بین شما برایتان خوب است و رفتن من از میان شما نیز برایتان سودمند است.

جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! بودن شما در میان ما برای ما خوب است، اما چگونه رفتن شما از میان ما برای ما خوب است.

فرمود: بودن من به این دلیل خوب است که خداوند متعال می فرماید: «هرگز خدا آن ها را عذاب نمی کند مادامی که تو در میانشان هستی و تا وقتی استغفار کنند» و با يك دیگر خلاف نمی کنند که بر روی هم شمشیر کشند، با شمشیر عذاب نخواهد کرد.

اما مفارقت و جدایی من برای شما خوب است؛ زیرا اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود؛ هر کار خوب که می بینم خدا را سپاس می گویم و برای هر کار بد شما آمرزش می خواهم.

در روایت دیگر داوود بن کثیر می گوید: من در حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابتداءً فرمودند:

يا داود! لقد عرضت علي أعمالكم يوم الخميس، فرأيت فيما عرض علي من عملك صلتك لابن عمك فلان، فسرتني ذلك، إني علمت صلتك له أسرع لفناء عمره وقطع أجله؛ (2)

ای داوود! روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرضه داشتند، در بین آن چه از 2.

ص: 42

---

1- . الأملی، شیخ طوسی: 408-409، حدیث 917، بحار الأنوار: 23/338، حدیث 9.

2- . همان: 413، حدیث 929، همان: 23/339، حدیث 12.

اعمال تو عرضه شد مشاهده کردم که صله رحمی در مورد پسر عمویت فلانی انجام داده بودی مرا خوشحال کرد، من می دانم این صله رحم تو زودتر موجب هلاک او می شود.

داوود می گوید: من پسر عمویی داشتم که دشمن اهل بیت و شخص بسیار خبیثی بود، شنیدم وضع مالی او خوب نیست، قبل از رفتن به مکه مقداری پول برای او حواله کردم، وقتی به مدینه رسیدم، حضرت امام صادق علیه السلام جریان را به من بازگو فرمود.

این مقام به صاحبان عصمت و احاطه بر امور خلائق اختصاص دارد. در ذیل همین آیه، روایات متعددی آمده است. از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایتی لطیف نقل شده که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا تَفَارِقُهُ وَلَا يَفَارِقُنَا؛ (1)

به راستی که خداوند ما را پاکیزه نمود، عصمت داد و نگهداری فرمود و ما را بر خلقش گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد، نه ما از آن جدا می شویم و نه آن از ما جدا می گردد.

در این روایت چند نکته وجود دارد.

نکته یکم. سخن از طهارت و عصمت به میان آمده است که این تطهیر، اطلاق دارد؛ یعنی تطهیر از هر نقص؛ به ویژه از جهل که بالاترین نقص هاست.

نکته دوم. ائمه علیهم السلام نه فقط شهدا؛ بلکه حجت نیز هستند و قضایا به توسط آن بزرگواران حلّ و فصل می شود. پیش تر بیان کردیم که آن حضرات هم حاکم، هم 6.

ص: 43

---

1- . بصائر الدرجات: 103، حدیث 6، الکافی: 1/191، حدیث 5، بحار الأنوار: 23/343، حدیث 26.



مدعی، هم شاهد و هم شفیع هستند.

نکته سوم. هم گامی ائمه علیهم السلام با قرآن است؛ یعنی اگر قرآن، حکم است، ما نیز حکم هستیم، اگر قرآن شفیع، دستور، میزان و قانون است، ما نیز همین گونه ایم.

اگر قرآن کلام خداوند است، ما نیز کلمه الله هستیم.

آری، ائمه علیهم السلام از حضرت عیسی علیه السلام کمتر نیستند. تعبیر لطیفی در این باره، در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ (1)

خداوند هم از فرشتگان رسولانی برمیگزیند و هم از انسان ها، به راستی که خداوند شنوا و بیناست. آن چه پیش روی آن ها و پشت سر آن هاست می داند؛ و همه امر به سوی خدا باز گردانده می شود.

یعنی پیامبران تحت نظر خدا هستند و تمام حرکات آنان تحت حساب است.

آن گاه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ جُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! پروردگارتان را عبادت نمایید و در مقابل او رکوع 8.

ص: 44

1- . سوره حج (22): آیات 75-76.

2- . همان: آیات 77-78.

کنید و سجده به جا بیاورید و کار نیک و پسندیده انجام دهید تا رستگار شوید، و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید که او شما را برگزید و او کار سنگین و دشوار در دین بر شما نگذاشته است؛ چرا که این آیین همان آیین پدر شما ابراهیم است که از گذشته تا کنون شما را مسلمان نامید و هدف این بود که پیامبر بر شما گواه باشد و شما نیز بر تمام خلق گواه باشید. پس نماز را برپا دارید، زکات را ادا بپردازید و به خدا تمسک کنید که او مولا و سرپرست شماست؛ چه مولا و سرپرست خوبی و چه یاری کننده شایسته ای است.

همه این خطاب ها به ائمه علیهم السلام است و همه این مقام هایی که به آن بزرگواران داده شد و به هر جایی که آنان رسیده اند به برکت عبودیت حقیقیه و ادامه دادن آن تا آخرین لحظه حیات بود که فرمود: «و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ».

از این روست که به آن بزرگواران عرض می کنیم:

وجاهدتم في الله حق جهاده.

بر خلاف برخی از فرقه های گمراه که مطابق زعم خود از فرموده قرآن کریم:

«وَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَإِلَىٰ عِندِهِ تُرْجَعُونَ»؛ (1) «پروردگارت را بندگی کن تا یقین (مرگ) فرارسد» برداشت می کنند. (2) در کتاب اصول الکافی بابی تحت این عنوان آمده:

«باب أن الأئمة شهداء الله على خلقه». (3) در آن باب روایتی به سند صحیح در تفسیر آیه مبارکه نقل شده که برید عجلی می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قول الله تبارك وتعالى: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا». (4) 3.

ص: 45

1- .سوره حجر (15): آیه 99.

2- . ر. ک: جلد یکم، صفحه 22 از همین کتاب.

3- . الکافی: 1/190. در این باب 5 حدیث آمده است.

4- . سوره بقره (2): آیه 143.

قال: نحن الأمة الوسط، ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه، وحججه في أرضه.

قلت: قوله تعالى: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُرُوا مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ».

قال: إيانا عني ونحن المجتوبون، ولم يجعل الله تبارك وتعالى في الدين من حرج، فالحرج أشد من الضيق «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» إيانا عني خاصة و «سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» الله سمّانا المسلمين «مِنْ قَبْلُ» في الكتب التي مضت وفي هذا القرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

فرسول الله صلى الله عليه وآله الشهيد علينا بما بلغنا عن الله تبارك وتعالى، ونحن الشهداء على الناس، فمن صدق يوم القيامة صدقناه ومن كذب كذبناه؛ (1)

از امام باقر عليه السلام درباره اين آيه پرسيدم كه مي فرمايد: «و اين گونه شما را نيز امتي ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر نيز بر شما گواه باشد».

فرمود: امت ميانه ما هستيم و ما گواهان خدای متعال بر خلقش و حجت های او در زمينش هستيم.

گفتم: خداوند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! پروردگارتان را عبادت نمایید و در مقابل او رکوع کنید و سجده به جا آورید و کار نیک و پسندیده انجام دهید تا رستگار شوید و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید که او شما را برگزید».

فرمود: خدا ما را قصد کرده است و ما برگزیدگانيم، و خدای متعال در دين حرجی قرار نداده؛ حرج از تنگ گرفتن سخت تر است. و منظور از ملت پدرتان 4.

ص: 46

ابراهیم فقط ما را قصد کرده است و «شما را مسلمان نامید»؛ یعنی خدا ما را مسلمان نامید «از پیش» یعنی در کتاب های گذشته و در این قرآن «تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما گواه است در آن چه از جانب خدا تبلیغ نموده ایم و ما گواهان بر مردم هستیم. پس هر کس ما را تصدیق کند، او را تصدیق خواهیم کرد و هر کس ما را تکذیب کند او را تکذیب خواهیم کرد.

### صحابی کیست؟

گفتیم که خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و برخی از بزرگان متعصب اهل سنت ادعا کرده اند که «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...» به صحابه مربوط است؛ چرا که آن ها مذهبی درست کرده اند که ناچارند به گونه ای آن را توجیه کنند، در حقیقت علمای عامه توجیه گران مآووق هستند.

اینان در تعریف صحابی می گویند: هر کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را گرچه يك لحظه دیده باشد، صحابی است و چنین افرادی به حکم این آیه مبارکه عادل هستند (!)

به سخن دیگر، اگر - برای مثال - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته باشند و مسافری که به جهت خرید و فروش کالا به مدینه آمده از جلو آن حضرت عبور کند، به صرف دیدن ایشان، از صحابه شمرده می شود (!)

فراتر این که می گویند: هر کسی که شهادتین بر زبان جاری کرده و معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد حتی يك لحظه آن حضرت را ندیده، او نیز صحابی است (!)(1)

ص: 47

---

1- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: حقیقت صحابه؛ پژوهشی در واژه صحابه و بررسی و نقد حدیث «اصحابی كالنجوم» شماره 25 از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

آیا به راستی می شود چنین چیزی را پذیرفت که همه این ها عادل هستند و علم دارند؟! کسانی که در اطراف آن حضرت بودند اکثراً چنین نبودند تا چه رسد به حال کسانی که فقط يك لحظه آن بزرگوار را دیده اند، یا فقط با آن حضرت معاصر بوده اند؟ پس چگونه می شود ادعا کرد که چنین افرادی مصداق آیه مبارکه هستند؟

چنین دیدگاهی از علمای اهل سنت جای تعجب نیست؛ چرا که آنان مذهبی را درست کرده اند و ناچارند آن را توجیه کنند. تعجب از کسی است که در حوزه علمیه کتاب می نویسد و این آیه مبارکه را بر صحابه تطبیق و سخن اهل سنت را می پذیرد و از تفسیر المیزان و غیر آن انتقاد می کند که چرا جز این سخن می گوید. (1) به راستی سرانجام انسان به کجا منتهی می شود؟ نعوذ باللّٰه.

## آیا فرشتگان نیز گواهند؟

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بر مردم گواه هستند، آیا فرشتگان نیز گواه هستند یا نه؟

برخی از ملائکه بر اعمال عباد موکل هستند و برخی دیگر اعمال مکلفین را می نویسند. قرآن کریم می فرماید:

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ (2)

انسان هیچ سخنی نمی گوید مگر این که آن سخن را دو فرشته رقیب و عتید (که مراقب او هستند) ضبط می کنند.

از برخی از دعاها استفاده می شود که خداوند متعال بعضی از امور را از این ملائکه موکل نیز مخفی می کند. در فرازی از دعای کمیل می خوانیم:

ص: 48

---

1- . ر. ك: تفسیر المیزان: 1/319.

2- . سوره ق (50): آیه 18.

وكنت أنت الرقيب عليّ من ورائهم والشاهد لما خفي عنهم وبرحمتك أخفيتهم وبفضلك سترته؛(1)

و پس از آن تو خودت مراقب کارهای من هستی که مبادا کار زشتی از من سرزند و تو خودت گواهی از آن چه که پنهان است از ایشان (فرشتگان کرام الکاتبین) که به مهر خودت از ایشان پنهان کردی و به فضل خودت سرپوش گذاشتی.

معلوم می شود که فرشتگان موکل که برای این کار گماشته شده اند و به آن ها مأموریت داده شده است، باز برخی امور از آن ها مخفی می ماند و همین قرینه می شود که فرشتگان نمی توانند شاهد اعمال مردم باشند. آن چه گذشت شرحی بر عبارت «شهداء دار الفناء» بود.

اما شفاعت، به مقام عصمت اختصاص ندارد؛ بلکه به علما، شهدا و بندگان صالح خدا نیز با حفظ مراتب می رسد، ولکن پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در رأس شفاعت کنندگان هستند.

### نکته مهم

در نقلی می خوانیم:

ویل لمن شفاعؤه خصمانه؛(2)

ویل (چاهی در جهنم) برای کسی است که در روز قیامت شفاعت کنندگانش، دشمنان و ستیزه کنندگانش بشوند.

ما از این مطلب در بُعد اعتقادی استفاده می کنیم، اما به راستی در بُعد عملی این اعتقاد چه تأثیری برای ما در جنبه سازندگی دارد؟

ص: 49

---

1- . مصباح المتهجد: 849، در ضمن دعاء حضرت خضر علیه السلام. این دعا به دعای کمیل معروف است.

2- . این مضمون در روضة الواعظین: 195، البداية والنهاية: 13/227، ینابیع المودّة: 3/46 در ضمن اشعاری آمده است.

درست است که ما معتقدیم و بسیار امید داریم که مورد شفاعت قرار بگیریم، ولی هرگز برای هیچ فردی از افراد ما چنین امضایی نیامده که تو را شفاعت خواهیم کرد. کاری نکنیم که نه فقط ما را شفاعت نکنند، بلکه خصم ما باشند، که اگر هم شفاعت نکردند، حداقل علیه ما شهادت ندهند.

زیرا طبق نصّ قرآن مجید و روایات معتبر، هر پیامبری شاهد اعمال امت خویش است، و اعمال ما بر پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام عرضه می شود، و عرضه اعمال به اعتقاد شیعه و سنی يك امر ثابت حقیقی و واقعی است.

علمای عامّه نیز بر این امر معتقدند. فقط وهّابی ها منکر این مطلب اند که بزرگ آنان محمد بن عبدالوهاب گفته است: «عصای من از محمد انفع است، چون او سود و زیان ندارد؛ ولی عصای من سودمند است، من بر آن تکیه می کنم».<sup>(1)</sup> ما درباره شفاعت در آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد.

بنابر آیات قرآن مجید معلوم می شود که اگر فضل و رحمت الاهی نبود اصلاً خلقتی وجود نداشت؛ چرا که خداوند متعال غنی بالذات است و به خلائق نیازی ندارد که کسی را خلق کند تا او، خدا را عبادت نماید، ولی خداوند متعال رحمت دارد.

در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ»؛<sup>(2)</sup>

پروردگار تویی نیازی دارای رحمت و مهربانی است.

خداوند با غنای بالذات دارای رحمت است و به مقتضای رحمتش خلائق را خلق کرد. در آیه دیگری می خوانیم: 3.

ص: 50

---

1- . کشف الارتیاب: 127.

2- . سوره انعام (6): آیه 133.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ (1)

پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است.

خدای متعال خلایق را آفرید تا نشانه هایی از رحمت، قدرت و عظمت او باشند، از این روست که در موارد عدیده ای از قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (2)

و از نشانه های او، آفرینش آسمان ها و زمین است.

در آیه دیگری آمده است:

«خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ (3)

خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید که در این، نشانه ای برای افراد باایمان است.

### تکالیف شرعی و رحمت الاهی

خداوند مردم را آفرید تا ایمان بیاورند و مؤمن بشوند، وقتی ایمان آوردند، این خطاب به آن ها متوجه می شود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»؛ (4)

ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید؛ پروردگاری که شما را آفرید.

بنابراین خلقت انسان، عبادت او و نتیجه عبادتی که انجام می دهد همه از باب رحمت الاهی است. پس خداوند متعال خلق کرد و خلق، رحمت اوست. وقتی خلق کرد، تکلیف فرستاد که تکلیف نیز از رحمت است. قرآن کریم می فرماید:

ص: 51

1- . همان: آیه 54.

2- . سوره روم (30): آیه 22، سوره شوری (42): آیه 29.

3- . سوره عنکبوت (29): آیه 44.

4- . سوره بقره (2): آیه 21.



«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً»؛ (1)

وما این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم که بیان کننده همه چیز است و (عمل کردن به آن) باعث هدایت و مایه رحمت است.

آری، تکلیف، رحمت و لطف است. از این روست که سید ابن طاووس رحمه الله - به تعبیر امروز - برای خودش جشن تکلیف گرفته بود. (2)

### بعث رسول و رحمت الاهی

وقتی تکلیف، رحمت شد ناگزیر برای آن، بیان گر مبلغ، شارح و حافظی است.

به عبارت دیگر، بایستی پیامبری باشد تا شئون تکلیف به دست او باشد و به توسط او ابلاغ شود. قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ (3)

و ما تو را نفرستادیم جز این که برای جهانیان رحمت باشی.

از طرفی، پیامبر نیامده تا بماند:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ (4)

تو می میری و همه آن ها نیز خواهند مُرد.

پیامبر رفتنی است، ولی شریعت و آن تکالیف ماندنی:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (5)

همانا دین در نزد خداوند اسلام است.

ص: 52

1- .سوره نحل (16): آیه 89.

2- . ر. ك: كشف المحجّه لثمره المهجه: 87.

3- .سوره انبياء (21): آیه 107.

4- .سوره زمر (39): آیه 30.

5- .سوره آل عمران (3): آیه 19.

در آیه دیگر می فرماید:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ (1)

و هر کس غیر از اسلام دین و آیینی را برای خود برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد.

### اُئمه رحمت الاهی هستند

از این رو پیامبر بایستی جانشین معصومی داشته باشد تا برای اجرای آن وظایف به پا خیزد و این تکالیف به وجود امام معصوم قائم باشد.

بنابراین، اصل خلقت امام و نصب او به جهت امامت، رحمت، فضل و لطف الاهی است، و تا وقتی بشر و تکلیف وجود دارد امام نیز باید باشد که می خوانیم:

وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ.

از سوی دیگر، وجود امام منشأ انواع رحمت است، به برکت امام، تمام رحمت ها و برکت ها بر خلائق فرود می آیند؛ چه رحمت های معنوی و چه رحمت های مادی.

### نعمت هدایت توسط امام

برای نمونه به رحمت معنوی اشاره می کنیم.

خداوند متعال خلائق را عبث و بیهوده نیافریده است. قرآن کریم می فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»؛ (2)

آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم؟

آری، انسان عبث و بیهوده آفریده نشده؛ بلکه غرضی در پی دارد که همان کمال، هدایت و رستگاری اوست، ولی همه این اغراض بر وجود امام علیه السلام مترتب است

ص: 53

---

1- . همان: آیه 85.

2- . سوره مؤمنون (23): آیه 115.

و به واسطه او تحقق می یابد. خداوند متعال می فرماید:

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (1)

پس به خدا و فرستاده او ایمان بیاورید؛ آن پیامبر امّی که به خدا و سخنانش ایمان دارد و از چنین پیامبری پیروی کنید تا هدایت یابید.

به راستی آیا نعمتی بالاتر از هدایت وجود دارد؟

قرآن در آیه دیگری می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (2)

(ای پیامبر!) تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

در ذیل این آیه مبارکه در کتاب های شیعه و سنّی احادیث بسیاری وارد شده که هادی امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

یا علی! أنا المنذر وأنت الهادي، بك يهتدي المهتدون من بعدي؛ (3) ای علی! من بیم دهنده و تو هدایت کننده ای، بعد از من هدایت شوندگان به سبب تو هدایت می شوند. 9.

ص: 54

---

1- . سوره اعراف (7): آیه 158.

2- . سوره رعد (13): آیه 7.

3- . این حدیث با متون گوناگون در منابع ذیل آمده است: شرح الاخبار: 2/272، حدیث 580، المسترشد: 359، حدیث 52، الثاقب فی المناقب: 57، مناقب آل ابی طالب: 2/280، الطرائف: 79، حدیث 107، الصراط المستقیم: 1/272، بحار الأنوار: 35/399، فتح الباری: 8/285، نظم درر السمطین: 90، کنز العمّال: 11/620، حدیث 33012، تفسیر جامع البیان: 13/142، شواهد التنزیل: 1/381 و 382، حدیث 398، زاد المسیر: 4/228، تفسیر ابن کثیر: 2/52، تفسیر الدر المنثور: 4/45، فتح القدیر: 3/70، تاریخ مدینه دمشق: 42/359، میزان الاعتدال: 1/484، لسان المیزان: 2/199.

بنابراین، وقتی غرض از خلقت، هدایت است، پس هدایت کننده لازم است و آن وجود امام علیه السلام است که در هر زمانی مردم را هدایت نماید.

### نعمت امان و مغفرت به توسط امام

بعد از نعمت هدایت که از نظر معنوی بالاترین نعمت هاست دو نعمت دیگری وجود دارد که هم جنبه مادی دارند و هم جنبه معنوی؛ یعنی امان و مغفرت.

نعمت امان از عذاب الاهی و مغفرت و آمرزش خداوند متعال نیز از برکات وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بعد از آن حضرت، از برکات وجود ائمه علیهم السلام است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ (1)

(ای پیامبر!) تا تو در میان آن ها هستی و تا موقعی که استغفار می کنند خداوند آن ها را مجازات نمی کند.

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله استغفار، موجب امان از عذاب الاهی است.

شاید کسی توهم کند که خود این استغفار موجب امان خواهد شد، اما این طور نیست.

در ذیل این آیه مبارکه جابر جعفی روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند و می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

لَايَ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ وَالْإِمَامِ؟

فقال عليه السلام: لبقاء العالم على صلاحه، وذلك أن الله عز وجل يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها نبي أو إمام. قال الله عز وجل: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ».

ص: 55

وقال النبي صلى الله عليه وآله: النجوم أمانٌ لأهل السماء وأهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض، فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون، وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون؛ يعني بأهل بيته الأئمة الذين قرن الله عزوجل طاعتهم بطاعته؛(1)

به چه جهت مردم به پیامبر و امام نیاز دارند؟

فرمود: به جهت برقراری عالم و نظم آن. زیرا خداوند عذاب را از اهل زمین برطرف می کند وقتی در میان آنها پیامبر یا امام باشد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «خداوند آن ها را عذاب نمی کند تا وقتی تو (پیامبر) میان آن ها هستی».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز فرمود: «ستارگان سبب آرامش و آسایش اهل آسمان و اهل بیت من، سبب آسایش اهل زمین هستند، وقتی ستارگان از میان بروند اهل آسمان دچار ناراحتی می شوند، وقتی اهل بیت من نیز از میان بروند اهل زمین دچار ناراحتی خواهند شد.

منظور پیامبر از اهل بیت، ائمه علیهم السلام هستند که اطاعت از آن ها را همراه اطاعت خود قرار داده است.

احمد بن حنبل این حدیث را در مناقب الصحابه این گونه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمانٌ لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛(2)

ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمانند؛ بنابراین هر گاه ستارگان نابود شوند اهل 2.

ص: 56

---

1- . علل الشرائع: 1/123، حدیث 1، بحار الأنوار: 23/19، حدیث 14.

2- . کتاب الفضائل: 2/671، حدیث 1145، ینابیع المودّه: 1/71، حدیث 1، فرائد السمطين: 2/253، حدیث 522.

آسمان که وسیله ایمنی ندارند نابود می شوند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی اهل زمین هستند و هر گاه اهل بیت من از این جهان انتقال پیدا کنند، موجودات این زمین هم نابود می شوند.

حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

التَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ؛ (1)

ستارگان موجب ایمنی مردم روی زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی از اختلاف هستند؛ بنابراین هر گاه قبیله ای از عرب بر خلاف اهل بیت من رفتار کند، اختلاف در آن ها به وجود می آید و در نتیجه، از حزب و گروه شیطان به شمار می آیند.

آری، اگر مردم از اهل بیت علیهم السلام تبعیت کرده بودند اختلافی بین آنان پیدا نمی شد. حساب روشن است؛ چرا که پیش تر بیان شد که دو حزب بیشتر نیست.

نمی شود راه سومی مستقل از این دو راه یا مرکب از این دو تصوّر کرد.

پس حزب الله کسانی هستند که حزب شیطان نیستند و پیروان اهل بیت هستند.

اصلاً عنوان «حزب الله» از قرآن اخذ شده است. آن جا که می فرماید:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»؛ (2)

کسانی که ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر و اهل بیت را بپذیرند پیروز خواهند شد؛ و حزب خدا پیروز است. 6.

ص: 57

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/149.

2- . سوره مائده (5): آیه 56.

اگر کسی پیرو اهل بیت نباشد، طبیعی است که از حزب شیطان خواهد بود. این قضیه، قضیه منفصله است.

وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و هم چنین وجود ائمه علیهم السلام امان است؛ امان از هلاکت، اختلاف و تفرقه که این امان، هم برکت مادی است و هم برکت معنوی.

## رحمت عام

از آن چه گذشت معلوم شد که وجود امام رحمت و منشأ رحمت می باشد و رحمت الاهی بر دو قسم است.

1. رحمت عام،

2. رحمت خاص.

هر دو قسم از رحمت در قرآن مطرح شده است. ائمه علیهم السلام برای همه امت و کل خلقت رحمت هستند. قرآن کریم می فرماید:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛ (1)

رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

آری، رسول خدا و ائمه علیهم السلام برای همه رحمت هستند، وگرنه بیچارگی و درماندگی بود که قرآن می فرماید:

«فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (2)

پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود هر آینه از زیان کاران بودید.

در این آیه

«فضل الله» به رسول خدا صلی الله علیه وآله

«ورحمته» به امیر مؤمنان علی یا ائمه علیهم السلام تفسیر شده است. (3)

ص: 58

---

1- .سوره اعراف (7): آیه 156.

2- .سوره بقره (2): آیه 64.

3- .ر. ك: مناقب آل ابی طالب: 2/294، بحار الأنوار: 9/194، حدیث 40 و 24/61، حدیث 42.

قرآن مجید در آیه دیگری می فرماید:

«قُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»؛ (1)

پس بگو: پروردگارتان رحمت گسترده و پهناوری دارد.

## رحمت خاص

از طرفی، ائمه علیهم السلام برای اهل ولایت و پیروانشان نیز رحمت خاص هستند و برای آنان الطاف و تفضّلات اضافی دارند. اساساً اهل ولایت، زبده و حاصل بشریت - نه فقط امت اسلام - هستند، از این رو در مواردی در قرآن مجید رحمت به ولایت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

برای کسانی که ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفته اند و داخل آن شده اند، رحمت اضافی است که دیگران از آن محرومند.

به سخن دیگر، بی تردید به برکت ائمه علیهم السلام همه موجودات منتعم هستند، اما اهل ولایت که بالفعل اهل هدایت هستند، از بالاترین نعمت وجود امام علیه السلام که هدایت و رسیدن به کمال است، برخوردارند و در دنیا و جهان دیگر دارای منازل و مقاماتی هستند.

در قرآن کریم طی آیاتی به رحمت خاص اشاره شده است. در آیه ای می خوانیم:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ \* وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ (2)

این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند بیان می کند؛ چرا که این قرآن مایه هدایت و رحمت برای افراد باایمان است.

ص: 59

---

1- . سوره انعام (6): آیه 147.

2- . سوره نمل (27): آیات 76 و 77.



در آیه دیگری آمده است:

«هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»؛ (1)

(این قرآن) سبب هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

در آیه دیگر می خوانیم:

«وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ (2)

(این قرآن) وسیله هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند.

در آیه دیگر آمده است:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ»؛ (3). سوره یونس (10): آیه 58. (4)

اما آن هایی که به خدا ایمان آوردند و به دامن او چنگ زدند به زودی همه آن ها را در رحمت و وسعه و فضل خود وارد خواهد کرد.

اینک چند روایت درباره این رحمت می آوریم. خداوند در آیه ای می فرماید:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»؛ (4)

(ای پیامبر!) بگو: این مردم به فضل خدا و رحمت بی پایان او باید خوشحال و خشنود شوند که این (فضل و رحمت خدا) از تمام آن چه برای خود گردآوری کرده اند، بهتر است.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

الإقرار بنبوة محمد صلى الله عليه وآله والإلتزام بأمر المؤمنين عليه السلام هو خير 8.

ص: 60

---

1- . سوره لقمان (31): آیه 3.

2- . سوره جاثیه (45): آیه 20.

3- . سوره نساء

4- : آیه 175.

مَمَّا يَجْمَعُ هَوْلَاءَ فِي دُنْيَاهُمْ؛ (1)

اقرار و تصدیق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله و پذیرفتن امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن چه که این مردم در این دنیا از ثروت و مال جمع آوری می کنند، بهتر است.

در روایت دیگر امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

بَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هَوْلَاءُ مِنْ دُنْيَاهُمْ؛ (2)

اعتقاد به ولایت حضرت محمد و اهل بیتش علیهم السلام و با آن ها بودن از آن چه که این مردم از مال و ثروت این دنیا جمع می کنند، بهتر است.

اینک رحمت خاص را به عبارت دیگری بیان می کنیم. قرآن مجید در آیه ای می فرماید:

«وَإِنِّي لَعَفَاؤٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»؛ (3)

من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند سپس هدایت یابند، می آمرزم.

در این آیه مبارکه دو تأکید و سه شرط آمده است. این آیه با کلمه «إِنِّي» شروع شده و لام تأکید نیز دارد و توبه از کفر، ایمان و عمل صالح سه شرط هستند تا هدایت محقق شود.

این مغفرت الاهی همان رحمت و لطف خاص است و شامل کسانی است که هر سه شرط را دارا باشند، وگرنه توبه و استغفار به تنهایی کافی نیست. بنابراین، تفسیر «وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» این گونه خواهد بود، نه این که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله 2.

ص: 61

1- . تفسیر العیاشی: 2/124، حدیث 29، بحار الأنوار: 35/425، حدیث 7.

2- . الکافی: 1/423، حدیث 55، بحار الأنوار: 24/61، حدیث 40.

3- . سوره طه (20): آیه 82.

صِرف استغفار امان دوم باشد؛ چرا که خدا می فرماید: من برای کسی که توبه کند، ایمان بیاورد و عمل صالح داشته باشد آن گاه هدایت یابد؛ آمرزنده هستم.

پس این رحمت خاص برای کسانی است که به خدا و رسول ایمان دارند و عمل صالح انجام داده اند؛ آن گاه هدایت یافته اند. در منابع شیعه و سنی آمده است:

ثم اهتدى إلى ولاية علي بن أبي طالب عليهما السلام؛<sup>(1)</sup> سپس به ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام رهنمون شوند.

در روایت دیگری که در منابع شیعه و سنی آمده، امام باقر علیه السلام به راوی فرمودند:

ألا ترى كيف اشترط؟! ولم ينفعه التوبة والإيمان والعمل الصالح حتى اهتدى، والله لو جهد أن يعمل بعمل ما قبل منه حتى يهتدي.

قلت: إلى من؟ جعلني الله فداك.

قال: إلينا؛<sup>(2)</sup>

مگر نمی بینی خداوند چگونه شرط فرموده؟! پس توبه، ایمان و عمل صالح سودی نخواهد داشت مگر این که هدایت شوند. به خدا سوگند، اگر کسی بکوشد تا عملی انجام دهد از او پذیرفته نخواهد شد تا آن که هدایت شود.

عرض کردم: فدایت گردم، به سوی چه کسی هدایت شود؟

فرمود: به سوی ما.

فرا تر این که به نظر دقیق، اساساً استغفار غیر اهل ولایت، استغفار نیست و برای آن ها عذاب برقرار خواهد بود.0.

ص: 62

---

1- . ر. ك: الأملی، شیخ صدوق: 582 و 583، حدیث 803، مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: 1/139-140، حدیث 78، مناقب آل ابی طالب: 2/281، بحار الأنوار: 24/64، حدیث 49، نظم درر السمطین: 86، تفسیر جامع البیان: 16/243، شماره 18288.

2- . تفسیر القمی: 2/61، بحار الأنوار: 27/169، حدیث 7، ینایع المودة: 1/330.

وَ الْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ؛

شما آیت گنجینه و امانت حفظ شده هستید.

این دو عبارت تقریباً از نظر معنا به هم دیگر نزدیک هستند؛ ولی تفاوت دقیقی با هم دارند.

درباره کلمه «آیه» بحث شده که از نظر مفهومی به چه معناست؟ و از نظر اشتقاقی، از چه ماده ای مشتق شده است؟

راغب اصفهانی در مفهوم لفظ «آیه» می گوید:

الآية هي العلامة الظاهرة وحقيقته لكل شيء ظاهر هو ملازم لشيء لا يظهر ظهوره. فمتى أدرك مدرك الظاهر منهما علم أنه أدرك الآخر الذي لم يدركه بذاته إذ كان حكمهما سواء وذلك ظاهر في المحسوسات والمعقولات، فمن علم ملازمة العلم للطريق المنهج ثم وجد العلم علم أنه وجد الطريق وكذا إذا علم شيئاً مصنوعاً علم أنه لا بد له من صانع؛(1)

آیه همان علامت و نشانه ظاهری است و حقیقت آن برای هر چیزی لازم است، اما یکی ظهور دارد و آن دومی ظهور ندارد. وقتی این ملازم ظاهر مورد درک قرار گرفت، انسان علم پیدا می کند که آن ملازم دیگر به ذات خود ظاهر نیست، زیرا این ها هر دو از نظر حکم یکی هستند....

روشن است که متلازمین بایستی از نظر حکم متحد باشند، نمی شود دو چیز با هم تلازم داشته باشند و حکم این ملازم، با آن دیگری فرق کند.

در علم اخلاق برای فهم معقولات به جهت مشکل بودنشان از محسوسات

ص: 63

كمك می گیرند و از طریق این محسوس به آن معقول پی برده می شود که می گویند: «ما من معقول إلا وله محسوس».

پس اگر کسی بداند که حرکت طبق علم ها و تابلوهایی که در جاده می گذارند با طریقی که انسان می خواهد آن را طی کند ملازمه دارد، وقتی آن ها را ببیند، راه را می یابد؛ چون مطابقه و ملازمه وجود دارد.

کوتاه سخن این که بین علامت که درك آن برای ما آسان و ذو العلامه، که برای ما يك امر مخفی است و درك آن برای ما آسان نیست، ملازمه و مطابقه است. پس اگر علامت را دیدیم و به ملازمه علم داشتیم در واقع ذو العلامه را دیده ایم. معنای «آیه» همین است.

### نکته ای جالب

در این جمله از زیارت جامعه کبیره مورد خطاب ما ائمه علیهم السلام هستند و کلمه «آیه» مفرد است، چرا این جمله به صیغه جمع نیامده و نفر موده اند:

«الآیات المخزونة»؟

این تعبیر نکته ای دارد. در قرآن مجید در يك مورد برای دو شخص، کلمه «آیه» به صورت مفرد آمده است، آن جا که می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾؛ (1)

ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش را نشانه ای (از عظمت و قدرت خود) قرار دادیم.

چرا خداوند نفرمود: «آیتین»؟

راغب اصفهانی می گوید:

ص: 64

چون هر کدام از حضرت عیسی و حضرت مریم نشانه ای برای دیگری شدند.

یعنی به دنیا آمدن حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر از جهتی و حامله شدن حضرت مریم علیها السلام بدون شوهر از جهت دیگر، آیت و نشانه الاهی است.

پس يك داستان است؛ از جهتی به حضرت عیسی علیه السلام مرتبط است و از جهت دیگر به حضرت مریم علیها السلام ارتباط دارد. لذا کلمه «آیه» به صورت مفرد آمده است.

در مورد ما نیز همین گونه است، به این بیان: درست است که ائمه علیهم السلام دوازده فرد هستند، ولی آن ها يك برنامه دارند، گفتار، کردار، دعوت و هدایتشان یکی است. از این رو است که ما به همه ائمه علیهم السلام باید معتقد بشویم، گویی يك امام بیشتر نیست، چرا؟

چون مقصد، امامت و مقتدی بودن آن هاست و در این جهت متحد هستند، و لذا ما در زمان امام دوازدهم به یازده امام پیشین نیز باید معتقد باشیم. و اگر کسی در زمان امام ششم - مثلاً - بوده باشد باید به امامت ایشان و پنج امام گذشته و شش امام بعدی نیز معتقد باشد.

بنابراین، امامتشان يك امامت، راهشان يك راه و دعوتشان يك دعوت است. از این رو بعضی از احکام را امام های بعدی به تدریج بیان فرموده اند و قرار است برخی از احکام را حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاورند و حال این که دین، يك دین است و چنان که پیش تر بیان شد که اگر حکمی را از يك امام شنیدیم می توانیم به امام دیگر نیز نسبت بدهیم؛ چرا که امامت، عصمت، حجیت و وجوب اطاعت مطلقه در همه آن بزرگواران به طور یکسان موجود است. 3.

ص: 65

از طرفی، علامت و آیت بودنشان برای خداوند متعال نیز همین طور است؛ یعنی همه این بزرگواران راهنما هستند؛ گویی يك راهنما هستند که برای ما راه شناخت باری تعالی و بندگی خداوند متعال را که يك راه بیشتر نیست، نشان می دهند.

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ (1)

وعلامات و نشانه ها قرار داد (و هنگام شب و تاریکی) به وسیله ستاره آسمان مردم هدایت می شوند.

معلی بن خنیس گوید: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

النَّجْم، رسول الله صلی الله علیه وآله والعلامات الأوصیاء بهم یهتدون؛ (2)

منظور از «ستاره» پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و منظور از «علامات» اوصیا و جانشینان او هستند که مردم به وسیله آن ها هدایت می شوند.

آری، ائمه علیهم السلام هدایت گر هستند، گرچه خودشان متعدد هستند، اما هدایتشان يك هدایت است.

کشتی در شب تاریک به وسیله ستاره راه خود را به درستی طی می کند و به مقصد می رسد. بیابان گردان نیز که در بیابان ها نه جاده ای است و نه نشانه ای، از ستاره ها کمک می گیرند.

چیزی که در ائمه علیهم السلام قابل توجه است این که آن بزرگواران هم به کشتی تشبیه شده اند و هم به ستاره. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا؛ (3)ب.

ص: 66

1- . سوره نحل (16): آیه 16.

2- . تفسیر العیاشی: 2/255، حدیث 8، تفسیر القمی: 1/383، بحار الأنوار: 24/81، حدیث 24.

3- . ر. ك: جلد یکم، صفحه 435 از همین کتاب.

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود نجات پیدا می کند.

در حدیث دیگری فرمودند:

... فإتما مثل أصحابي فيكم كمثل التَّجُومِ، بأيِّها أخذ اهتدي وبأيِّ أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم....

قیل: یا رسول الله! ومن أصحابك؟

قال: أهل بيتي؛<sup>(1)</sup>

... مثل اصحاب من در میان شما همانند ستارگانند؛ از هر کدام پیروی کنید هدایت خواهید یافت.

شخصی از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: ای رسول خدا! اصحاب شما کیانند؟

پیامبر فرمودند: اهل بیتم.

این حدیث در کتاب های اهل سنت بدون «قیل: یا رسول الله! من أصحابك؟ قال:

اهل بيتي» نقل شده، اما جمع کثیری از بزرگانشان آن نقل را تکذیب کرده اند،<sup>(2)</sup> ولی متأسفانه یکی از علمای شیعه آن را در کتاب خود آورده و به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده است!!

فخر رازی از بعضی از مذکرین<sup>(3)</sup> نقل کرده که او در مقام جمع بین «حدیث سفینه» و «حدیث نجوم» چنین گفته است: د.

ص: 67

---

1- . بصائر الدرجات: 31، معانی الاخبار: 156، حدیث 1، الاحتجاج: 2/105، بحار الأنوار: 2/220، حدیث 1.

2- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: حقیقت صحابه از سلسله پژوهش های اعتقادی، شماره 25، از همین نگارنده.

3- . در قدیم ایام افرادی در جایی که محلّ اجتماع مردم بود، مثل مسجد می نشستند و مطالبی را به راست یا دروغ نقل می کردند و به اصطلاح، مردم را به یاد خدا و قیامت می انداختند و موعظه می کردند، به این افراد مذکر می گفتند.



هم چنان که مسافر برای رسیدن به مقصد، به کشتی سالم و راهنمایی ستارگان نیاز دارد، مسلمانان نیز، هم به اهل بیت و هم به صحابه نیازمند هستند و همه را باید احترام و پیروی کنند. (1) اما این کلام به علت عدم صحت «حدیث نجوم» - بدون ذیل - و نیز به خاطر عدم عدالت همه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله باطل است، بلکه صحیح آن است که اهل بیت علیهم السلام، هم سفینه هستند و هم ستاره راهنما.

## چرا علامت مخزون؟

ائمه علیهم السلام «الآیه المخزونه» هستند، و این چگونه است که آن بزرگواران هم علامت هستند و هم مخزون. علامت بایستی ظاهر باشد. ما از این علامت ظاهر، به آن ملازمی که به راحتی درک نمی شود، پی می بریم.

در این آیه مبارکه به این امر اشاره شده است، آن جا که می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ (2)

خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

مگر ما می توانیم بفهمیم اشیایی که خزینه اش نزد خداوند متعال است حدّ و حدودش چقدر است؟ در این آیه از آن چه نزد خداوند متعال است به خزینه تعبیر شده است. اما چیزهایی که به مردم داده شد، «بقدر معلوم» بوده و اندازه گیری شده که می فرماید:

«وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛

ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

ص: 68

---

1- . تفسیر رازی: 27/167.

2- . سوره حجر (15): آیه 21.

مقداری حساب شده از آن خزینه ها به خلایق افزوده گردیده است.

پس ائمه علیهم السلام آیه و علامت هستند، اما در عین حال شناخته شده نیستند؛ یعنی واقع ابعاد وجودی آن بزرگواران شناخته نشده است.

البته هر کسی به هر مقداری معرفت یابد برای او ائمه علیهم السلام به همان مقدار آیه هستند. در واقع آیه بودن آنان برای هر کسی دایره مدار استعداد در فهم، شناخت و معرفت اوست. لذا شناخت ائمه علیهم السلام و مراتب اشخاص در معرفت آنان مختلف است و همه ائمه را شناخته اند؛ اما هر کسی در حد خود و به قدر وسع خودش.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب کردند و فرمودند:

یا علی! ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا؛ (1)

ای علی! هیچ کس خداوند را شناخت مگر من و تو، و هیچ کس مرا شناخت مگر خداوند و تو، و هیچ کس تو را شناخت مگر خداوند و من.

این نفی است و استثنا. آری، معرفت آن چنانی را فقط خداوند متعال، پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام دارند.

از طرفی طاعت و تعبد، فرع معرفت است. پس در پی آیت، معرفت و در پی آن، طاعت و عبادت خواهد بود که عبادت و بندگی خداوند و تعبد به ائمه علیهم السلام، فرع معرفت است.

ما باید ائمه علیهم السلام را بشناسیم تا برای ما آیتی باشند که خدا را بشناسانند، هم چنان که هر علامتی را خوب بشناسیم در واقع ذو العلامه را خوب شناخته ایم و با 3.

ص: 69

---

1- . مختصر البصائر: 125، تأویل الآيات: 1/139، حدیث 18، مدینه المعجز: 2/439، حدیث 663.

شناخت بیشتر، عبادت و اطاعت بیشتر خواهد شد و عبادت و اطاعت بیشتر، به قرب بیشتر خواهد انجامید و آثار و برکات متناسب آن مترتب خواهد شد.

معلوم شد که واقع ائمه علیهم السلام سرّ مخزون است و معرفتشان در حدّ اعلا برای ما مقدور نیست، ولی باید به اندازه استعدادمان سعی کنیم و قدم برداریم تا به اندازه وسعمان معرفت یابیم.

این معنای امامت است. به راستی معنای امامت، واقعیتی است که به راحتی نمی شود فهمید. حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعَقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ... (1)

... به راستی که امامت قدرش والاتر، شأنش بزرگ تر، جایگاهش عالی تر منزلتش منیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا به آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند....

### امانت حفظ شده

وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ؛

شما امانت حفظ شده هستید.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را به صورت امانت در اختیار ما قرار داده است، اما امانتی بسیار سنگین که فرمود:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ص: 70

---

1- . الكافي: 1/199، حديث 1، الأمالي، شيخ صدوق: 774، حديث 1، بحار الأنوار: 25/121، حديث 4.

وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»؛(1)

ما امانت را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آن ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید.

در روایتی در ذیل این آیه حضرت فرمودند:

هي ولاية أمير المؤمنين؛(2)

منظور از امانت، ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

خداوند متعال خود آن را حفظ کرده است. مگر قرآن کریم در میان این امت امانت نیست؟ خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛(3)

و همانا ما آن (قرآن را) صیانت و محافظت می کنیم.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را در بین مردم قرار داد، آنان با مردم نشست و برخاست داشتند. مردم به راحتی می توانستند به خدمت آن بزرگواران برسند. در اثر کوتاهی مردم بود که امام کاظم علیه السلام سال ها در زندان به سر بردند، مقصّر مردم بودند.

اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دسترس مردم نیستند - تا به خدمتشان برسند؛ هم چنانی که اصحاب ائمه در زمانشان خدمت آن بزرگواران می رسیدند - مردم مقصّر هستند. امام علیه السلام در بین مردم است، ولی خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را حفظ کرده است. حفظ ائمه فقط به سالم بودن جانشان نیست؛ بلکه حفظ آنان به حفظ شخصیت آن بزرگواران است. 9.

ص: 71

---

1- . سوره احزاب (33): آیه 72.

2- . الکافی: 1/413، حدیث 2.

3- . سوره حجر (15): آیه 9.

شخصیت هر کسی به مبانی اعتقادی، اعمال و اخلاق اوست و انسان در این سه بُعد نشان داده شده و شناخته می شود. اگر این سه بُعد در کسی جمع شد آن جا کمال شخصیت اوست. مرتبه بالای این ابعاد در ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد. آیا تا کنون کسی توانسته به شخصیت ائمه ما خدشه ای وارد کند؛ چه در مبانی اعتقادیشان، چه در افعال و تروکشان و چه در صفات و ملکاتشان؟

دشمنان اهل بیت نیز به این جهات در ائمه علیهم السلام اقرار می کنند و کسانی که پیرو اهل بیت نیستند نسبت به آنان خضوع می نمایند. پس شخصیت ائمه علیهم السلام محفوظ است، گرچه شخصشان محفوظ نبوده و به شهادت رسیده اند. بنابراین، آن بزرگواران در اختیار ما هستند، اما خداوند متعال حافظ آن هاست.

البته پیروان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام موظف هستند که در حفظ آن بزرگان کوشا باشند، خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ (1)

به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید!

حفظ حضرات ائمه علیهم السلام در این زمان به این است که:

1. از «ولایت» محافظت بشود، ولایت ائمه علیهم السلام نزد ما امانت و گرانمایه ترین ودیعه است، که گذشتگان برای حفظش از جان و مال گذشتند تا محفوظ ماند و در اختیار ما قرار گرفت.

2. محافظت بر شئون ائمه و شخصیت آن حضرات، در افعال، اقوال، صفات و مبانی اعتقادی به گونه ای باشد که موجب خدشه بر آنان نشود. از این رو در روایتی 8.

ص: 72

---

1- . سوره نساء (4): آیه 58.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شیئاً؛<sup>(1)</sup>

برای ما زینت و مایه افتخار ما باشید، نه این که باعث سرافکنندگی ما نزد دشمنان ما باشید.

در روایت دیگری زید شحام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

یا زید! خالقوا الناس بأخلاقهم، صلّوا فی مساجدهم، وعودوا مرضاهم، واشهدوا جنائزهم، وإن استطعتم أن تكونوا الأئمة والمؤذنین فافعلوا، فإنکم إذا فعلتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفریة، رحم الله جعفرأ، ما كان أحسن ما يؤدّب أصحابه، وإذا ترکتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفریة، فعل الله بجعفر، ما كان أسوأ ما يؤدّب أصحابه؛<sup>(2)</sup>

ای زید! با مردم (اهل سنت) با آداب آنان معاشرت کنید، در مساجد آنان نماز بخوانید، از بیمارانشان عیادت کنید، بر جنازه هایشان حاضر شوید. اگر توانستید که پیش نماز آنان باشید و اذان گوی ایشان شوید، پس این کار را انجام دهید؛ زیرا وقتی شما چنین رفتار کنید آنان می گویند: اینان از شیعیان جعفری مذهب اند، رحمت خداوند بر جعفر بن محمد باد که چه نیکو اصحاب خود را تربیت می کند و چون این رفتارهای شایسته را ترک گوید با خود می گویند: اینان شیعیان جعفری اند، خداوند او را جزا دهد که اصحاب خود را چه بد پرورش داده است.

آری، خداوند متعال تضمین کرده که ائمه علیهم السلام را از نظر شخصیت حفظ کند؛ هم چنانی که قرآن محفوظ است و هیچ کسی نتوانسته نسبت به قرآن مجید ایراد منطقی قابل بحث بگیرد. 1.

ص: 73

1- . الأمالی، شیخ صدوق: 484، حدیث 657، بحار الأنوار: 65/151، حدیث 6.

2- . من لا یحضره الفقیه: 1/383، حدیث 1128، وسائل الشیعه: 8/430، حدیث 1.

نخستین کسی که در تاریخ اسلام شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را قبل از ائمه علیهم السلام هدف قرار داد و خواست شخصیت آن بزرگواران را از بین ببرد، معاویه بود. او دستور داد امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن کنند و نسبت های دروغ به ائمه علیهم السلام در زمان امویان توسط معاویه باب شد.

اما بزرگان امویان تصریح کرده اند که هر چه ما به اینان بد گفتیم این ها بیشتر عزیز و بزرگ شدند. از این رو معاویه تصمیم گرفت آن بزرگواران را به شهادت برساند، و این بود که حضرت امیر علیه السلام را با همکاری خوارج به شهادت رساندند.

همین طور برای به شهادت رساندن امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام هر کدام جداگانه طرحی ریخت و هر دو فرقه خوارج و امویان با هم همکاری کردند.

خلاصه، خداوند متعال شخصیت ائمه اطهار علیهم السلام را چنان حفظ کرده که احدی نمی تواند تا روز قیامت کم ترین خدشه ای وارد کند.

البته حضرت امیر، امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام امویان را مفتضح و رسوا کردند که عمل هر سه بزرگوار مکمل هم دیگر بود و نه تنها در کیان بنی امیه؛ بلکه در کیان قبل از بنی امیه که آنان را سرکار آورده بودند، تزلزل شد.

از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام هم اکنون نیز با عزاداری سیدالشهداء مبارزه می کنند و می گویند: اقامه عزا بر سیدالشهداء علیه السلام موجب لعن بنی امیه و معاویه می گردد و اگر باب لعن معاویه باز شد، لعن، به مافوق وی نیز سرایت می کند.

پس حفظ عزاداری امام حسین علیه السلام جزء وظایف ماست.

وَابْتَلَى الْمُؤْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ؛

و شما دروازه آزمایش مردم هستید، کسی که به سوی شما آمد نجات یافت و آن که نیامد نابود شد.

ابتلا یعنی امتحان. راغب اصفهانی می گوید:

بلوته: اختبرته.

سپس می گوید:

إذا قيل: ابتلى فلان كذا وأبلاه، فذلك يتضمن أمرين:

أحدهما: تعرّف حاله والوقوف على ما يجهل من أمره.

والثاني: ظهور جودته ورداءته.

وربما قصد به الأمران وربما يقصد به أحدهما.

فإذا قيل في الله تعالى بلا كذا، أو أبلاه، فليس المراد إلا ظهور جودته ورداءته دون التعرف لحاله... إذ كان الله علام الغيوب، وعلى هذا قوله عز وجل: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (1).

و معنای «باب» معروف است که به محلّ دخول به مکانی مثل خانه، و به چیزی که وسیله رسیدن به علم است نیز «باب» می گویند.

بر حسب روایات وارده، ائمه علیهم السلام ابواب «الله»، «الإيمان»، «العلم» و «التقى» هستند، و چنانچه کسی بخواهد به خدا، دین، علم و دیگر حقایق برسد فقط از طریق ائمه علیهم السلام باید وارد شود و راه دیگری نیست، که خداوند متعال می فرماید:

ص: 75



«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (1). همان: آیه های 58 و 59. (2)

و از دربِ خانه ها وارد شوید.

اما در این عبارات ائمه علیهم السلام باب امتحان مردم - که در همه امت ها ظهور دارد - قرار گرفته اند، و ظاهراً اشاره است به آن چه در بنی اسرائیل واقع شده است.

قرآن مجید آن داستان را این گونه حکایت می کند:

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ \* فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ (2)

و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمت های فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید و از در (معبد بیت المقدس) سجده کنان وارد گردید و بگویید: «خدایا! گناهان ما را بریز!» تا گناهان شما را بیامرزیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد. پس ستمگران، این سخن را که به آن ها گفته شده بود، تغییر دادند؛ از این رو بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

طبق این آیه به بنی اسرائیل فرمان داده شد که در حال سجود به این باب - که در بیت المقدس بود - وارد بشوند و از آن چه که از آن ها سر زده، عذرخواهی و استغفار کنند که در این صورت گناهان آن ها مورد مغفرت واقع می شود؛ اما بنی اسرائیل از این امر امتثال نکردند و چیز دیگری غیر از آن چیزی که به آن ها امر شده بود، گفتند و خداوند متعال بر آن ها عذاب نازل کرد. 9.

ص: 76

1- . سوره بقره

2- : آیه 189.

امتحان در همه امت ها وجود داشت. در این امت نیز امتحان وجود دارد. قرآن مجید می فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ (1)

آیا مردم گمان کرده اند همین که بگویند: ما ایمان آورده ایم، به حال خود رها می شوند و امتحان نمی شوند؟ به تحقیق ما کسانی را که قبل از آن ها بودند آزمایش کردیم و به یقین خداوند به کسانی که راست می گویند و آن هایی که دروغ می گویند، علم دارد.

بنابر احادیثی که شیعه و سنی نقل کرده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل و [حذو] القذة بالقذة. (2)

مفاد حدیث این است که دقیقاً آن چه که در بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث مشهور، امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام را در این امت به باب حطه تشبیه کرده و فرمودند:

علي باب حطّة؛ (3)

علی باب حطه و آمرزش است. 2.

ص: 77

---

1- . سوره عنكبوت (29): آیه 2 و 3.

2- . من لا يحضره الفقيه: 1/203، حدیث 609، معانی الاخبار: 33، تفسیر مجمع البیان: 7/405، بحار الأنوار: 36/284، ینابیع المودّه: 3/283، این حدیث با اندکی تفاوت در تاریخ مدینه دمشق: 13/98 آمده است.

3- . الأمالی، شیخ صدوق: 133، حدیث 126، بحار الأنوار: 23/119، حدیث 39، مجمع الزوائد: 9/168، المعجم الصغير: 2/22.

پس بایستی برای امتحان ضابطه و ملاکی باشد که خوب از بد و راست گواز دروغ گوا جدا شوند. این ضابطه در این آیت، اهل بیت علیهم السلام هستند که آن بزرگواران میزانِ فاصل بین حق و باطلند.

البته قاعده عدل اقتضا می کند که خوبان به پاداش اعمالشان و خلاف کاران و گناه کاران نیز به سزای اعمالشان برسند و این دو یکسان نیستند؛ چرا که خلاف حکم عقل و قاعده عدل است که خداوند متعال گناه کار و فرمانبردار را یکسان قرار دهد و هر دو را يك جا ببرد.

پس ملاک برای تمییز و جداسازی، ائمه علیهم السلام هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین فرمودند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا؛(1)

همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

پس قرآن و عترت میزان هستند که گمراهان از راستگاران باز شناخته شوند.

بدیهی است که هر جا اهل بیت علیهم السلام باشند قرآن نیز در آن جا هست. پس می شود گفت: عترت، ملاک و باب حطه هستند؛ آن سان که در احادیث دیگر نیز به این معنا اشاره شده است.

از این رو در ذیل آیه «وَ ادْخُلُوا الْبَابَ مَجْدًا وَ قُولُوا حِطَّةً»،(2) بزرگان اهل سنت مانند دارقطنی، حاکم نیشابوری، طبرانی، ابوبکر بزاز، ابونعیم اصفهانی و دیگران 8.

ص: 78

---

1- . ر. ك: جلد يكم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- . سورة بقره (2): آیه 58.

روایاتی در این زمینه نقل کرده اند.

و در روایتی آمده است: سلیمان جعفری می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که درباره این آیه فرمود: امام باقر علیه السلام فرمود:

نحن باب حطّکم؛ (1)

ما وسیله امتحان شما هستیم.

حدیث دیگری در منابع شیعه و اهل سنت آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل اهل بیته فیکم کمثل باب حطّة فی بنی اسرائیل من دخل غفر له؛ (2)

مثل اهل بیت من در میان شما امت همانند باب حطّه در بنی اسرائیل است که هر کس وارد آن بشود خداوند گناهانش را می آمرزد.

و در بسیاری از روایات، تشبیه ائمه علیهم السلام به کشتی نوح علیه السلام و باب حطّه در یک سیاق و یک سند آمده است که از جهتی

حکم ائمه، حکم کشتی نوح است و از جهتی دیگر حکم باب حطّه. (3)

### چرا امتحان؟

بدیهی است که خداوند متعال فرد خلاقش را می شناسد. در آیه مبارکه ای می فرماید:

ص: 79

1- . تفسیر العیاشی: 1/45، حدیث 47، بحار الأنوار: 23/122، حدیث 46، شواهد التنزیل: 2/158.

2- . الغیبة، نعمانی: 44، الأربعین ماحوزی: 74، بحار الأنوار: 23/119، حدیث 38، ینابیع المودّه: 2/252.

3- . ر. ک: کفایة الاثر: 34، الأمالی، شیخ مفید: 145، حدیث 5، کنز الفوائد: 215، بحار الأنوار: 36/292 و 293، حدیث 120،

مجمع الزوائد: 9/168، المعجم الصغیر: 1/140 و 2/22، المعجم الاوسط: 6/85، نظم درر السمطین: 235.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ (1)

آیا آن کسی که موجودات را آفریده است از آن ها آگاه نیست؟ در حالی که او از دقیق ترین اسرار باخبر و نسبت به همه چیز عالم است. آری، خداوند خودش خلاق را آفریده است و آن ها را می شناسد و می داند که چه چیز آفریده و چگونه آفریده است، پس چرا امتحان می کند؟

در پاسخ می گوئیم: خداوند متعال می خواهد به بندگان خود نمره بدهد و نتیجه اعمال هر کسی را به دست او بسپارد. پس باید بر هر کسی حجت اقامه کند و بر او حجت تمام شود که اهل ضلالت نگویند: ما چنین نبودیم. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»؛ (2)

(ما پیامبران را برای هدایت مردم فرستادیم) تا حجت بر آن ها تمام شود و بهانه ای برای کسی وجود نداشته باشد.

بنابر آن چه گذشت ائمه علیهم السلام معیار، میزان و وسیله امتحان هستند. در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ؛ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بغيرنا؛ (3)

آزمون مردم نسبت به ما بزرگ است، هر گاه آن ها را فرا می خوانیم پاسخ نمی دهند و اگر رها کنیم به غیر ما هدایت نخواهند شد.

سخن مهمی است، حال این مردم، عجیب هستند. یعنی وسیله هدایت و نجات 5.

ص: 80

---

1- . سوره ملك (67): آیه 14.

2- . سوره نساء (4): آیه 165.

3- . الارشاد: 2/167 و 168، كشف الغمّه: 2/339، بحار الأنوار: 26/253، حديث 25.

مردم ما هستیم، وقتی دعوتشان می‌کنیم نمی‌آیند و آن‌گاه که دعوتشان نکنیم کسی نیست آن‌ها را هدایت کند.

در روایت دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ألا إِنَّكَ المبتلى والمبتلى بك، أما إِنَّكَ الهادي لمن اتَّبَعَكَ، ومن خالف طريقتك ضلَّ إلى يوم القيامة؛(1)

هان که تو مورد امتحان هستی؛ و به وسیله تو، امت امتحان خواهند شد. هان که تو هدایت‌گر پیروان خود هستی و هر کس خلاف راهت را برود تا روز رستاخیز گمراه است.

در توضیح این فراز، بیان دو نکته ضروری است:

1. هر گونه هدایت، صلاح و نجات در دنیا و جهان آخرت به علم و دانش بستگی دارد، تا علم نباشد هدایت، نجات و صلاح نخواهد بود.

البته هر کسی به قدر وسع خود باید در پی علم و معرفت باشد، وگرنه کسی با جهل به جایی نمی‌رسد. گرچه رفتار خدا با جاهل قاصر غیر از رفتار او با جاهل مقصّر است. مقصّر از نظر شرعی و عقلی مذموم است.

پس همه امور مرهون علم هستند و هر کسی به قدر علمش قدر و منزلت دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

قيمة كل امرء ما يحسنه؛(2)

ارزش هر کسی به چیزی است که آن را نیکو می‌داند.7.

ص: 81

---

1- . مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: 2/555، الأمالی، شیخ طوسی: 479، حدیث 1047، بحار الأنوار: 38/39، حدیث 16.

2- . نهج البلاغه: 4/18، حکمت: 81، بحار الأنوار: 1/182، حدیث 77.

از طرف دیگر، هر چه معرفت و علم انسان بیشتر شود ناگزیر مقامش بالاتر می رود.

2. همه علوم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

پس همه هدایت ها، صلاح ها، نجات ها و توفیقات برای دنیا و جهان آخرت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و به توسط آن حضرت است.

پس اگر انسان هدایت، نجات، قرب و هر ارزش و هر شأن و مقامی را بخواهد باید به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برود. آن حضرت در حدیث مشهور فرمودند:

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها؛(1)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس بخواهد وارد این شهر بشود باید از دروازه آن عبور کند.

در قرآن مجید دو عنوان «مدینه» و «قریه» با دو معنای متفاوت آمده که هر جا از نظر معنوی ویران باشد به قریه تعبیر می کند و می فرماید:

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛(2)

خداوند (برای آن ها که کفران نعمت و ناسپاسی از نعمت های خداوند می کنند) مثلی زده است که منطقه ای که در نهایت امن و امان بود و ساکنانش در آن 2.

ص: 82

---

1- . الأملی، شیخ صدوق: 425، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/72، حدیث 298، الارشاد: 1/33، الأملی، شیخ طوسی: 577، حدیث 1194، بحار الأنوار: 29/602، المستدرک علی الصحیحین: 3/126، المعجم الكبير: 11/55، الاستیعاب: 3/1102، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 9/165، الجامع الصغیر: 1/415، کنز العمال: 13/147، حدیث 36463، فیض القدر: 3/60، حدیث 2705.

2- . سورة نحل (16): آیه 112.

با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می کردند و (علاوه بر این نعمت معنوی) انواع روزی ها که مورد نیازشان بود از هر مکانی به سوی آن می آمد (نعمت های مادی)، اما آن ها به نعمت های (معنوی و مادی) خدا کفران کردند و خداوند نیز لباس گرسنگی و ترس را به خاطر کارهایشان بر اندام آن ها پوشاند.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا نِيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ»؛ (1)

چقدر از آبادی ها را (بر اثر گناهان ساکنانشان) نابود کردیم که این عذاب دردناک ما در دل شب یا در وسط روز به سراغشان آمد.

و هر جا از نظر معنوی آباد باشد، به مدینه تعبیر می کند، گرچه از نظر مادی آباد نباشد، می فرماید:

«وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ (2)

اهل شهر آمدند در حالی که به يك دیگر بشارت می دادند.

و در آیه دیگری می فرماید:

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا»؛ (3)

گفتند: پروردگار شما از مدت خوابتان آگاه تر است، پس هم اکنون آن سکه ای را که با خود دارید به دست یکی از افراد خودتان بدهید و او را به شهر بفرستید تا برود و ببیند کدام فروشنده غذای پاک تری دارد.

در حدیث مزبور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خودشان را به مدینه و جای آبادی 9.

ص: 83

---

1- . سوره اعراف (7): آیه 4.

2- . سوره حجر (15): آیه 67.

3- . سوره کهف (18): آیه 19.



تشبیه کرده اند؛ جایی از همه جهات معنوی که بشریت لازم دارد، آباد است، اما این شهر يك دروازه بیشتر ندارد که فقط از آن جا باید وارد شد. پس اگر کسی می خواهد به آن منازل، مراتب و معانی برسد باید از دروازه آن شهر وارد بشود. قرآن کریم می فرماید:

«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (1). ر. ك: تاریخ مدینه دمشق: 9/20، كشف الخفاء: 1/204، لسان المیزان: 1/423. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: جلد دهم. (2)

و از دربِ خانه ها وارد بشوید.

پس هر کس به سوی اهل بیت علیهم السلام بیاید اهل نجات است و کسی که سراغ آنان نیاید، هلاک خواهد شد. چه هلاکتی بالاتر از این که انسان از جهات معنوی در درجه صفر باشد؟

آیا به راستی مسیر کسانی که برای خود راه های دیگری اختیار کردند به کجا منتهی می شود؟ به واقع آن ها از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقطع هستند.

اینان برای گریز از این هلاکت، ناچارند در این حدیث تصرف کنند و برای آن ابواب متعددی جعل نمایند.

آن گاه که تحریف جواب نداد برای مدینه سقف، دیوار و محراب معین می کنند و می گویند: وعثمان سقفها وعمر حیطانها (!!)(2)

آری، وقتی اهل سنت دیدند که خلفا لیاقت باب شدن برای مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله را نداشتند، این روایت را جعل کردند و خودشان هم به مجعول بودن آن اقرار می کنند.

در تاریخ آمده است: حاکم نیشابوری در شهر نیشابور حدیث مشهور؛ بلکهم.

ص: 84

---

1- . سوره بقره

2- : آیه 189.

متواتر «مدینة العلم» را روایت کرد، (1) به خانه اش هجوم آوردند، در خانه اش را شکستند و کرسی درسش را شکستند و کتاب المستدرک او را خدشه دار کردند و او خانه نشین شد. (2)

## تذکر

ممکن است جمله:

«من أتاكم نجا ومن لم يأتكم هلك» به جمله قبل متعلق باشد، و ممکن است يك جمله مستقل باشد.

به هر حال، این يك واقعیّت است که روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، و کافی است که این روایت را نقل کنیم:

زراره می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام

: أخبرني عن معرفة الإمام منكم واجبة على جميع الخلق؟

فقال: إن الله تعالى بعث محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

إلى الناس أجمعين رسولاً وحبّةً لله على جميع خلقه في أرضه، فمن آمن بالله وبمحمّد رسول الله واتّبعه وصدّقه، فإنّ معرفة الإمام منّا واجبة عليه، ومن لم يؤمن بالله وبرسوله ولم يتّبعه ولم يصدّقه ويعرف حقّهما فكيف تجب عليه معرفة الإمام وهو لا يؤمن بالله ورسوله ويعرف حقّهما؟

قال قلت: فما تقول في من لا يؤمن بالله ورسوله ويصدّق رسوله في جميع ما أنزل الله، أيجب على أولئك حق معرفتكم؟

قال: نعم، أليس هؤلاء يعرفون فلاناً وفلاناً؟

ص: 85

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/126 و 127.

2- . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: مقدمه جلد دهم.

قلت: بلی.

قال: أترى أن الله هو الذي أوقع في قلوبهم معرفة هؤلاء؟ والله ما أوقع ذلك في قلوبهم إلا الشيطان، لا- والله ما ألهم المؤمنين حقنا إلا الله؛(1)

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا معرفت امام از شما خاندان بر تمام خلق واجب است؟

فرمود: خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله را بر تمام مردم به عنوان رسول و حجّت خدا بر همه آفریدگانش در روی زمین مبعوث فرمود. پس هر کس به خدا و به محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورد و از او پیروی کند و او را تصدیق نماید معرفت امام از ما خاندان بر او واجب است و کسی که به خدا و رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و او را تصدیق ننماید و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد در صورتی که به خدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آن ها را نشناخته است؟

گفتم: پس چه می فرمایید در باره کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده و پیامبر را نسبت به آن چه خدا بر او نازل کرده باور دارد، آیا بر چنین اشخاص حق معرفت شما لازم است؟

فرمود: آری، مگر اینان به فلان و فلان معرفت ندارند؟

عرض کردم: چرا؟

فرمود: مگر عقیده داری که خدا معرفت فلان و فلان را در دل ایشان انداخته است؟ به خدا سوگند، آن را کسی جز شیطان در دل ایشان نینداخته است، نه به خدا سوگند، حق ما را کسی جز خدا به مؤمنان الهام نکند.3.

ص: 86



إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ، وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ، وَفَارَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ، وَسَدَّ لِمَنْ مِنْ صَدَقَكُمْ، وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ.

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكِ مِنَ الْجَحِيمِ.

أَشَدُّ هَدًى أَنْ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ، وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَ لَكُمْ بَعْرَشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ، طَيِّباً لِخَلْقِنَا، وَطَهَارَةً لِنَفْسِنَا، وَتَزْكِيَةً لَنَا، وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا، فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِ لَكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ.

شما مردم را به سوی خدا فرا می خوانید، به سوی او راهنمایی می کنید، او را باور دارید و برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می کنید، به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید.

کسی که ولایت شما را پذیرفت، سعادت مند شد و آن که با شما دشمنی ورزید نابود گشت. کسی که شما را انکار کرد، ناامید شد و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید. هر آن که به شما تمسک جست کامیاب گردید و آن که به شما پناه آورد، ایمن گشت. آن که شما را تصدیق کرد، سالم ماند و آن که به دامن شما چنگ زد هدایت یافت.

کسی که از شما پیروی کند، جایگاه او بهشت است و آن که با شما مخالفت ورزد، آتش دوزخ جای اوست. هر کس شما را انکار کند، کفر ورزید و هر کس با شما جنگید شرك ورزید، هر کس حکم شما را نپذیرفت، در پست ترین طبقه دوزخ خواهد بود.

گواهی می دهم که این جایگاه برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود. به راستی که ارواح شما، نور شما و سرشت شما یکی است که پاک و پاکیزه هستید و خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود گردانید تا آن گاه که به وسیله شما بر ما منت نهاده و شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه فرمود که والا باشند و نام خدا در آن ها برده شود.

خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما را بدان ممتاز ساخت - موجب پاکیزگی آفرینش ما، طهارت جان های ما، تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد. از این رو ما در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشَدَّ رَفِّ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَزْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَقُوفُهُ فَائِقٌ، وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ؛ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعَظَمَ خَطْرِكُمْ، وَكَبَّرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَّامَ نُورِكُمْ، وَصَدَّقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَثَبَّتَ مَقَامِكُمْ، وَشَدَّ رَفِّ مَحَلِّكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرَّامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَخَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، به والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند؛ همان جا که هیچ فردی بدان نرسد و هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیش روی کننده ای بر آن پیشی نگیرد و هیچ طمعکاری به ادراک آن طمع نورزد. تا آن جا که هیچ فرشته مقرب، هیچ پیامبر مرسل، هیچ صدیقی، نه شهیدی، نه عالمی، نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی، نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی، نه جبار عنادورزی، نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان این ها حضور دارند؛ نماند مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر، عظمت، بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت و مقرب بودن شما را به او شناساند.

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ؛

شما مردم را به سوی خدا فرا می خوانید، به سوی او راهنمایی می نمایید، او را باور دارید، برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می کنید، به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید.

پیش از ورود در شرح این فراز تذکر سه نکته ضروری است:

1. پیش تر این معانی در زیارت جامعه آمده، آن جا که خواندیم:

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ....

ولکن در این فراز خصوصیتی هست که قبلاً گفته نشده است، در گذشته «دعوت» بود، اما در این جا می گوئیم: «فقط به سوی خدا دعوت می کنید» و هم چنین جمله های دیگر، لذا در هر جمله از جمله های این فراز به جار و مجرور متقدم است که بر حصر دلالت می نماید، پس تکرار لازم نمی آید.

2. تمام جمله های این فراز به صیغه فعل مضارع است، و در جای خود بیان شده که فعل مضارع بر دوام و استمرار دلالت دارد.

3. همه ضمائر این فراز به خداوند متعال بر می گردد، و خلاصه مضمون این است که حضرات ائمه علیهم السلام محو خدا و واسطه بین خلق و باری تعالی هستند.

پس ائمه علیه السلام هرگز مردم را به سوی خودشان دعوت نکردند، خودشان را



در عرض خدا قرار ندادند و اساساً در برابر او خودی نداشتند؛ بلکه هر چه می خواستند برای خدا و هر چه می کردند امر خدا و تمام احکامشان قول خدا بوده است. آن ها می خواستند تمام توجه به سوی خدا و نه غیر او، و فقط احکام او مورد اجرا و عمل قرار گیرد. در واقع، ائمه علیهم السلام واسطه بین خدا و خلق و همواره این چنین بوده و هستند.

### فراخوانان به سوی خدا

ما در مباحث امامت گفته ایم که ائمه علیهم السلام همه وظایف و مسئولیت های رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر عهده داشتند، و بدین جهت باید واجد تمام صفات و مقامات آن حضرت - به جز نبوت - باشند.

یکی از وظایف حضرت رسول، دعوت الی الله است که در قرآن مجید آمده:

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ...»؛ (1)

و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم.

در آیه دیگری خداوند به آن حضرت فرموده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»؛ (2)

بگو: این راه من است، من و پیروانم، با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم.

همین وظیفه را ائمه علیهم السلام داشته اند. در تفسیر آیه «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» آمده است: سلام بن مستنیر گفت: امام ابوجعفر علیه السلام فرمود:

ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين والأوصياء عليهم السلام

ص: 92

1- . سوره احزاب (33): آیه 46.

2- . سوره يوسف (12): آیه 108.

من بعدهما؛(1)

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام و جانشینان آن بزرگواران هستند.

این دعوت رأس همه دعوت ها و بهترین دعوت ها است، خدای متعال می فرماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛(2)

چه کسی خوش گفتارتر است از آن که به سوی خدا دعوت می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم؟!

به راستی چه کسی بهتر از ائمه اطهار علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را بهتر به سوی خدا دعوت کرده؟ و چه کسی چون ائمه علیهم السلام عمل صالح داشته است؟

آری، آن بزرگواران سادة المسلمین هستند و از این رو در تفسیر آمده که مقصود از این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3) و اگر مراد از «وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» مقام تسلیم باشد که فرمود:

الإسلام هو التسليم؛(4)

اسلام، همان تسلیم است.

باز ائمه علیهم السلام در رأس اهل تسلیم هستند که

«وله تسلّمون».5.

ص: 93

---

1- . الكافي: 1/425، حدیث 66، مناقب آل ابی طالب: 3/486، بحار الأنوار: 24/21، حدیث 42.

2- . سورة فصلت (41): آیه 33.

3- . ر. ك: تفسير العياشي: 1/212، ضمن حدیث 179.

4- . نهج البلاغه: كلمات قصار، شماره 125.

ائمه عليهم السلام مردم را به طرف خداوند متعال دلالت و هدايت مي کنند و تسليم خداوند متعال هستند. مقام تسليم، مقام عجيبي است که در کتاب های اخلاقی در مکتب اهل بیت عليهم السلام شرح مفصّلی دارد.

وقتی انسان تسليم خداوند متعال باشد، در مقابل باری تعالی صفر؛ یعنی محو خداوند متعال خواهد بود. در این صورت اراده، گفتار و کردار او الهی خواهد بود و چنین فردی هرگز از تنهایی وحشت و دل تنگی نکرده و روی گردانی مردم از او، اثری نخواهد داشت.

در روایتی آمده است که امام سجّاد عليه السلام فرمود:

جهلوا - واللّه - أمر اللّه وأمر أوليائه معه، إنّ المراتب الرفيعة لا - تنال إلا بالتسليم لله جلّ ثناؤه، وترك الاقتراح عليه، والرضا بما يدبرهم به...؛(1)

به خدا سوگند، اینان از کار خدا و دوستان او غافلند، به مقام های بلند نمی توان رسید مگر با تسليم در مقابل خدای متعال و ترك اظهار نظر و رضا به آن چه او صلاح می داند....

آری، مقام تسليم از مقام رضا نیز بالاتر است، از این روائه عليهم السلام چیزی از خود ندارند؛ بلکه به فرمان خدا عمل می کنند، به سوی او ارشاد و به گفتار او حکم می نمایند.

اگر انسان به این مقام و مرتبه برسد به بالاترین مقام رسیده است. این مقامات کجا و حال مخالفان ائمه عليهم السلام کجا؟!!!

وقتی ائمه عليهم السلام چنین تسليمی داشته باشند که ارشادشان، دعوت به سوی

ص: 94

خداوند متعال باشد، قولشان، قول او و اراده شان اراده او باشد، اصلاً همه اش خدا خواهد بود و غیر خدا اصلاً نقشی نخواهد داشت. این است که در آن هایی که ادعا می کنند و مکتب هایی برای خودشان دایر کرده اند و یا کسانی که ائمه دیگری برای خودشان ساخته اند، خبری نخواهد بود.

ما پیش تر گفتیم که دو راه بیشتر نداریم: یا راه خدا و یا راه شیطان. نمی شود راه سومی به صورت مستقل یا مرکب از این دو راه، تصویر کرد.

## راهنمایان به سوی خدا

ائمه علیهم السلام فقط به سوی خدا راهنما هستند، پیش تر خواندیم که

«أَدِلَّاءٌ عَلَى صِرَاطِهِ».

دلالت بر خداوند و راه او به طور مطلق از خصوصیات ائمه اطهار علیهم السلام است؛ زیرا - هم چنان که عبارت اطلاق دارد - همه اقوال، افعال و حالات آن بزرگواران فقط بر خدا دلالت داشته، به خصوص حالاتشان - از عبادات و غیر آن - البته تأثیر افعال و حالات در راهنمایی به سوی خدا و هدایت به حق، از اقوال بیش تر است. از این رو به ما فرموده اند:

كونوا دعاةً لنا بغير ألسنتكم؛<sup>(1)</sup>

با غیر زبانتان فراخوان مردم به سوی ما باشید!

## عاملان به امر الاهی

افعال، اعمال و حالات ائمه علیهم السلام همواره فقط به امر خدا بوده، چنان که خدای متعال در قرآن مجید می فرماید:

ص: 95

---

1- . حاشیة مجمع الفائدة والبرهان: مقدمه.

«بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ (1)

آن‌ها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و همواره به فرمان او عمل می‌کنند.

ائمه اطهار علیهم السلام فقط به امر خدا عمل می‌کنند، نه به امر غیر خدا و یا مطابق میل خود. بنابراین - چنان که در گذشته گفتیم - افعال ائمه علیهم السلام به خدا نسبت داده می‌شود، و این معنا شواهد بسیاری در قرآن و روایات دارد، از جمله در آیه مبارکه می‌فرماید:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ (2) و این تو نبودی (ای پیامبر! که خاك و سنگ به صورت آن‌ها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت!

حتی خداوند متعال در مورد بیعت با رسول الله صلی الله علیه و آله، فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...»؛ (3)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند...

### حاکمان به قول خدا

البته حکم ائمه علیهم السلام به قول خداوند متعال است؛ نه مطابق میلشان و نه بر اساس قیاس و استحسان؛ هم چون ارباب مذاهب دیگر که حکومت‌ها تأسیس کرده و از آن‌ها پشتیبانی کردند که بر اهل فضل و تحقیق پوشیده نیست. رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام مؤید من عند الله بودند، و همین است که خداوند فرموده:

ص: 96

---

1- . سوره انبیاء (21): آیه 26 و 27.

2- سوره انفال (8): آیه 17.

3- . سوره فتح (48): آیه 10.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»؛ (1)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!

از این رو در ذیل آیه امام صادق علیه السلام چنین می فرماید:

لا-والله، ما فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»

وهي جارية في الأوصياء عليهم السلام؛ (2) نه، به خدا سوگند، هرگز خداوند به کسی جز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام واگذار ننموده است. خداوند متعال می فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!» این مطلب در باره اوصیای پیامبر علیهم السلام نیز جاری است.

چنان که گذشت، این فراز از زیارت جامعه در مقام بیان این است که ائمه علیهم السلام هر آن چه می گویند و انجام می دهند فقط از خدا و برای خدا است. از این رو هر کس از ایشان اطاعت و متابعت کند خدا را اطاعت کرده، و به این ترتیب حضرات ائمه واسطه بین خلق و خالق متعال هستند.

این معنا به تعبیرهای گوناگون هم چون: وسیله، سبب، حبل، نجم، آیه، رایه، علم 6.

ص: 97

1- . سورة نساء (4): آیه 105.

2- . الكافي: 1/268، حدیث 8، الاختصاص: 331، بحار الأنوار: 17/6، حدیث 6.

و... وارد شده است. برای مثال در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ؛(1)

همانا ما (اهل بیت) مانند ستارگان آسمان هستیم، اگر یکی غروب کند دیگری طلوع می نماید.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

نحن حبل الله الذي قال الله تعالى: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا»(2). العمدة: 288، حديث 467، بحار الأنوار: 24/83، حديث 3، شواهد التنزيل: 1/169، حديث 187، نهج الايمان: 547، ينابيع المودة: 1/356، حديث 10.(3):(3)

ما همان ريسمان خدا هستیم؛ آن خدایی که در قرآن می فرماید: «همگی به ريسمان الاهی چنگ زنید و پراکنده نشوید».

در حدیثی دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

... نحن الوسيلة إلى الله والوصلة إلى رضوان الله؛(4)

ما وسیله به سوی خدا، رساننده به رضوان او هستیم.

آن حضرت در سخن دیگری می فرماید:

... يا علي! أنت مني وأنا منك، نيط لحمك بلحمي ودمك بدمي، وأنت السبب فيما بين الله وبين خلقه بعدي، فمن جحد ولايتك قطع السبب الذي فيما بينه وبين الله وكان ماضياً في الدركات؛(5)

ای علی! تو از من هستی و من از تو، گوشت و خون تو با گوشت و خون من.

ص: 98

1- . الكافي: 1/328، حديث 8، الغيبة، نعماني: 156، حديث 17، بحار الأنوار: 51/138، حديث 7.

2- سورة آل عمران

3- : آیه 103.

4- . بحار الأنوار: 25/23، حديث 38.

5- . كتاب سليم بن قيس: 378، بحار الأنوار: 22/148، حديث 141 با اندکی تفاوت.

مخلوط شده است، بعد از من تو واسطه و سبب ارتباط خدا با مخلوقات او هستی.

پس کسی که ولایت تو را انکار کند آن واسطه ارتباط بین خود و خدا را قطع کرده است و جایش در درکات جهنم خواهد بود.

آری، آن بزرگواران همواره انسان ها را فقط به سوی خداوند متعال فرا می خواندند و ربط می دادند.

## ثُمَّ رُءُ بِيْرُوِي از ائمه

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ؛

کسی که ولایت شما را پذیرفت، سعادتمند شد.

تا کنون بحث ما در حالات، صفات و مقامات ائمه علیهم السلام بود. در این فراز بحث ما در این است که نتیجه رفتار با ائمه علیهم السلام چگونه است؟

چگونه افراد با ائمه علیهم السلام رفتار کردند؟ نتیجه رفتارشان چه چیزی شد؟ و نتایج احوالات آن ها چه خواهد بود؟!

پیش تر گفتیم که ائمه علیهم السلام شاخص، معیار، میزان و آیت خدا و علم و راهنما هستند. بنابراین، اراده امام، اراده خداوند متعال، گفتار او گفتار خدا و کردار او کردار خداوند است.

اشخاص در رویایی با ائمه علیهم السلام از نظر اعتقادی و عملی و نتیجه آن، دو دسته اند:

1. نیک بختان،

2. بد بختان.

دسته ای از مردم کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام رفتار درستی داشتند، از آنان پیروی نموده و به وظیفه خودشان عمل کردند. البته مراتب اینان مختلف است، چنین افرادی اهل سعادت و نتیجه آن، سعادتمند بودن آن هاست.

ص: 99



انسان یا سعید است و یا شقی؛ چرا که دوراه بیشتر نیست، و هر راهی هم نتیجه خودش را دارد. قرآن مجید نیز همین را می گوید، در آیه ای می فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»؛ (1)

هنگامی که آن روز (قیامت) فرارسد هیچ کس جز به اراده و اجازه پروردگار سخن نمی گوید، پس گروهی از این ها بدبختند و گروهی نیک بخت.

در آیه مبارکه دیگر می خوانیم:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (2)

ما راه را به او نشان دادیم یا می پذیرد و یا روی برمی گرداند.

بنابراین، سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز نمی توانند بگویند که نتیجه پیروی ائمه علیهم السلام جهنم است؛ بلکه همه اقرار می کنند که پیروان آن بزرگواران نیک بخت گشتند.

پس نتیجه پیروی واقعی از اهل بیت علیهم السلام سعادت، خوشبختی، حسن عاقبت و نجات در جهان آخرت و ورود به بهشت خواهد شد. قرآن کریم می فرماید:

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...»؛ (3)

و اما آن ها که سعادت مند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند.

چرا؟ چون ائمه واسطه، سبب و رابط هستند، همه اقوال و افعالشان الاهی است، کلامشان، کلام خدا و فعلشان، فعل خداست. پس اطاعت و تبعیت از ایشان «سعادت» و مخالفت با آنان «شقاوت» خواهد بود. 8.

ص: 100

1- . سوره هود (11): آیه 105.

2- . سوره دهر (76): آیه 3.

3- . سوره هود (11): آیه 108.

نکته قابل ذکر این که سعادت، همواره مقابل شقاوت است؛ (1) ولی در زیارت جامعه مقابل هلاکت آمده است و بین شقاوت و هلاکت تفاوت است. شاید به این صورت باشد که شقاوت، یعنی بدحالی، اما هلاکت، مساوی با نیستی و نابودی است.

بنابر آن چه گذشت، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام رفتار نیکویی داشتند و از آنان پیروی کردند فائز و پیروز شدند.

از قرآن مجید استفاده می شود که فوز، از سعادت بالاتر است. پس اگر کسی از آنان پیروی کند، سعادتمند است. اما اگر کسی به اهل بیت علیهم السلام تمسک کند و از آن ها جدا نشود و ملازم آنان باشد به مقام فوز رسیده است.

البته هر فائزی سعادتمند است، اما هر سعادتمندی اهل فوز نیست؛ چرا که فوز مقام بالاتری است. در قرآن کریم این گونه می خوانیم:

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا \* حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا \* وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا \* وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا \* جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا»؛ (2)

همانا برای پرهیزکاران خیر و سعادت و پیروزی است که نتیجه آن، باغ های سرسبز که دارای نهلهایی است با انواع انگورها و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال و جام هایی که لبریز از نوشیدنی های پاک است که در آن جا، نه سخن لهُو و بیهوده می شنوند و نه دروغی، این ها پاداشی حساب شده و کافی از جانب پروردگارت هستند که به آن ها داده شده است.

در این جا مناسب است از منابع غیر شیعی حدیث نقل کنیم:

ابوالقاسم طبرانی به سند خود آورده که حضرت زهرا علیها السلام فرمود: 6.

ص: 101

1- . ر. ك: المفردات في غريب القرآن: 264.

2- . سورة نبأ (78): آيات 31-36.

خرج علينا رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله عشية عرفة فقال: إِنَّ اللهَ باهى بكم وغفر لكم عامّةً ولعليّ خاصّةً، وإني رسول الله إليكم غير محاب لقرابتي، هذا جبريل يخبرني أنّ السعيد حق السعيد من أحبّ عليّاً في حياته وبعد موته، وأنّ الشقيّ كلّ الشقيّ من أبغض عليّاً في حياته وبعد موته: (1)

رسول خدا صلى الله عليه وآله شب عرفه نزد ما آمد و فرمود: به راستی خدا به شما مباحات دارد همه شما را به طور عموم و علی را به طور خاص آمرزیده. من رسول خدا به سوی شما هستم و از راه دوستی و خویشاوندی نیست. این جبرئیل است که به من خبر می دهد سعادت مند کامل کسی است که علی را در دوران زندگی او و پس از مرگش دوست بدارد و بدیخت کامل کسی است که علی را در دوران زندگی و پس از مرگ او دشمن بدارد.

آن چه گذشت مختصری درباره سعادته اهل ولایت در جهان آخرت بود.

اما ولایت اهل بیت علیهم السلام در دنیا نیز آثار مادی و معنوی دارد. به نظر می رسد بهترین و بالاترین این آثار تقوا و ورع است. از این رو در روایات شیعه و سنی امیرالمؤمنین علیه السلام به «امام المتقین» موصوف شده اند.

در روایتی جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! أيكفي من ينتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت؟ فوالله، ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه، وما كانوا يُعرفون يا جابر! إلا بالتواضع والتخشع والأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبرّ بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكفّ الألسن عن الناس إلا من خير؛ وكانوا امناء عشائهم في الأشياء.6.

ص: 102

قال جابر: فقلت: يا بن رسول الله! ما نعرف اليوم أحداً بهذه الصفة.

فقال: يا جابر! لا تذهبن بك المذاهب، حسب الرجل أن يقول: أحب علياً وأتولاه ثم لا يكون مع ذلك فعلاً؟

فلو قال: إني أحب رسول الله، فرسول الله صلى الله عليه وآله خير من علي عليه السلام ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئاً.

فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، ليس بين الله وبين أحد قرابة، أحب العباد إلى الله عز وجل [وأكرمهم عليه] أتقاهم وأعملهم بطاعته.

يا جابر! والله، ما يتقرب إلى الله تبارك وتعالى إلا بالطاعة وما معنا براءة من النار ولا على الله لأحد من حجة. من كان لله مطيعاً فهو لنا ولي، ومن كان لله عاصياً فهو لنا عدو. وما تنال ولا يتنا إلا بالعمل والورع؛ (1)

ای جابر! آیا همین بس است که گروهی نام خود را شیعه بگذارند و بگویند: ما اهل بیت را دوست می داریم؟ به خدا سوگند، شیعیان ما کسانی هستند که تقوا داشته باشند و از خدا اطاعت کنند.

ای جابر! شیعیان ما به تواضع و فروتنی و خشوع و امانت معروف هستند، آن ها همواره در یاد خدا هستند، نماز می خوانند، روزه می گیرند به پدر و مادر نیکی می کنند، با همسایگان فقیر و مستمند رفت و آمد می نمایند، به ورشکستگان می رسند، قرض داران را کمک می کنند، به یتیمان رسیدگی دارند، راست می گویند، قرآن تلاوت می نمایند، زبان از مردم باز می دارند و جز خیر نمی گویند و امینان خانواده های خود هستند.

جابر گوید: عرض کردم. ای فرزند رسول خدا! ما امروز اشخاصی به این صفات مشاهده نمی کنیم. 3.

ص: 103

فرمود: ای جابر! شما به کجا می روید؟ آیا شایسته است مردی بگوید: من علی علیه السلام را دوست می دارم، ولی بعد از این، اهل کار نباشد؟ اگر او می گوید: من رسول خدا صلی الله علیه وآله را دوست می دارم، باید بداند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از علی علیه السلام بهتر است. پس چرا از سیره رسول صلی الله علیه وآله پیروی نمی نماید و به سنت او عمل نمی کند باید بداند بدون عمل از محبت سودی نخواهد برد.

پس تقوای خدا پیشه کنید و به دستورات او عمل نمایید، خداوند با هیچ کس نسبت و خویشاوندی ندارد، هر کس پرهیزگار باشد و از دستورات خدا اطاعت کند او محبوب خداوند است.

ای جابر! به خداوند سوگند، هیچ بنده ای بدون اطاعت نمی تواند به خداوند نزدیک شود، ما برائت از آتش نداریم، هیچ کس نزد خداوند برهانی ندارد که با آن احتجاج کند. هر کس از خداوند اطاعت کرد او دوست ماست، و هر کس به خدا عصیان نمود دشمن ماست. به ولایت ما نخواهد رسید مگر به عمل و پارسایی.

البته «ورع» از «تقوا» بالاتر است و در روایات آمده که شیعیان ما را از راه ورع بشناسید؛ یعنی مهم ترین علامت تشیع، ورع است و ائمه علیهم السلام هم چنان به ورع توصیه داشته و با آن تربیت نموده اند.

ابواسامه می گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود:

عليك بتقوى الله والورع والاجتهاد وصدق الحديث وأداء الأمانة وحسن الخلق وحسن الجوار، وكونوا دعاءً إلى أنفسكم بغير ألسنتكم وكونوا زيناً ولا تكونوا شيناً...؛(1)9.

ص: 104

بر توباد تقوای خدا، ورع داشته باش، عبادت را فراموش نکن، راست بگو، امانت ها را ادا نما، حسن خلق داشته باش و با همسایگان نیکی کن.

مردم را به طرف خود بخوانید بدون این که زبانتان را به کار گیرید، موجب آبروی ما باشید و اعتبار ما را نگه دارید....

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

لیس منّا - ولا کرامة - من کان فی مصر فیہ مائة ألف أو یزیدون وکان فی ذلك المصر أحد أروع منه؛(1)

از ما نیست - و ارزشی ندارد - کسی که در شهری سکونت کند و در آن صد هزار نفر و یا بیشتر سکونت داشته باشند و در میان آن ها پرهیزگارتر از او باشد.

در سخن دیگری ابن رثاب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إنا لا نعدّ الرجل مؤمناً حتی یكون بجمیع أمرنا متّبعاً مریداً. ألا ومن اتّباع أمرنا وإرادته الورع، فتزینوا به یرحمکم الله...؛(2)

کسی را در شمار مؤمنان نمی شماریم جز هنگامی که به همه اوامر ما مطیع باشد.

هان بدانید که ورع و پارسایی جزء اوامر ماست که اطاعت آن ضروری است.

پس به زیور پارسایی خود را مزین سازید، خدایتان رحمت کند....

عمر و بن سعید بن هلال نیز در این باره روایتی دارد. او می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

أوصینی.

قال: أوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد، واعلم أنّه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیہ؛(3)1.

ص: 105

1- . همان: 78، حدیث 10.

2- . همان: حدیث 13.

3- . همان: حدیث 11.

مرا سفارشی فرما.

فرمود: تو را به تقوای خدا، پاکدامنی و کوشش در عبادت سفارش می کنم. بدان که کوشش در عبادتی که با پاکدامنی همراه نباشد، سودی نخواهد داشت.

عبداللّه بن علی می گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

كثيراً ما كنت أسمع أبي يقول: ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه في خدورهنّ، وليس من شيعتنا من هو في قرية فيها عشرة آلاف رجل فيهم من خلق الله أروع منه؛(1)

من از پدرم بسیار می شنیدم که می فرمود: از شیعیان ما نیست کسی که (در پارسایی به گونه ای نباشد که) زنان پرده نشین در میان پرده خویش از ورع او سخن گویند و از دوستان ما نیست کسی که در شهری باشد که ده هزار تن در آن باشند و پارسا تر از او میان آن ها خدا خلق کرده باشد.

### نتیجه دشمنی با ائمه

وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ؛

و آن که با شما دشمنی ورزید نابود گشت.

در مقابل کلمه «سعد» کلمه «هالك» آمده و «من عاداكم» در مقابل «من والاكم» آمده است. راغب اصفهانی درباره کلمه «هالك» می گوید:

الهلاك على ثلاثة أوجه: افتقاد الشيء عنك وهو عند غيرك موجود، كقوله تعالى: «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ»

. وهلاك الشيء باستحالة وفساد، كقوله:

«وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»

والثالث: الموت....(2)

ص: 106

1- . همان: 79، حدیث 15.

2- . المفردات في غريب القرآن: 544.

بنابراین، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته باشند نه تنها فاقد سعادتند؛ بلکه از بین می روند و نابود می شوند....

از تقابل مذکور معلوم می شود که صرف «عدم موالات» موجب «هلاکت» و «عیداء» خواهد بود و در نتیجه: نبودن با اهل بیت علیهم السلام با هلاکت مساوی است. در حدیثی ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود:

سعد من اطاعك، وشقي من عصاك، وريح من تولاك، وخسر من عاداك، وفاز من لزمك، وهلك من فارقك...؛(1)

نیک بخت شد کسی که از تو پیروی کرد، بدبخت گشت کسی که از تو نافرمانی کرد، سود برد آن که تو را دوست داشت، و زیان دید کسی که با تو دشمنی نمود، کامیاب گشت آن که ملازم تو شد و نابود شد آن که از تو جدا گشت....

«سعد من اطاعك»، چون «موالات»، «اطاعت» را در پی دارد.

«خسر من عاداك»؛ زیرا «عیداء» با حق، قطعاً «باطل» است، و خداوند متعال می فرماید:

«وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»؛(2)

و آن جا باطل گرایان زیان خواهند کرد.

و «هلك من فارقك» کسی که با امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام مفارقت داشته باشد او «هالك» است؛ یعنی از بین رفته و در جهان آخرت نصیبی ندارد، هم چنان که قوم حضرت نوح علیه السلام که با او همراهی نکردند همگی هلاک شدند و در حدیث سفینه به این معنا تصریح شده، چنان که خواهد آمد. 8.

ص: 107

1- . فرائد السمطين: 2/243.

2- . سوره غافر (40): آیه 78.



وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمُ؛

و کسی که شما را انکار کرد، ناامید شد.

لغویون واژه «جحد» را به معنای انکار گرفته اند، اما نه مطلق انکار؛ انکار با وجود یقین در قلب، راغب اصفهانی می گوید:

الجحد نفي ما في القلب إثباته وإثبات ما في القلب نفيه. (1)

در قرآن مجید آمده:

«وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتْوًا»؛ (2)

و آن ها (معجزات) را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

بنابراین، کلمه «جحد» از انکار اخص است. در این نوع انکار، انسان چیزی را به زبان انکار می کند در حالی که در قلب به آن یقین دارد.

واژه «خاب» یعنی چه؟

«خاب» از ماده «خبیة» گرفته شده است؛ یعنی ناامید شدن و بی نتیجه بودن.

جوهری در این باره می گوید:

خاب الرجل خبيئاً: إذا لم ينل ما يطلب. (3)

بنابراین، کسانی که امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام را از روی حسد، یا دشمنی و یا به جهت مقاصد دنیوی انکار کردند - در حالی که

اگر به باطن خود مراجعه می کردند به امامت دیگری قائل نمی شدند - ناامید و پشیمان خواهند شد، زیرا

ص: 108

1- . المفردات في غريب القرآن: 88.

2- . سورة نمل (27): آیه 14.

3- . الصحاح، جوهری: 1/123.

حقیقت در قیامت روشن می شود و هر کسی عاقبت امر خود را خواهد دید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي، مَا إِنْ تَمَسَّ كِتْمَ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا وَإِثْمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْهُمَا... (1)

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و من از شما خواهم پرسید که با آن دو چگونه رفتار کردید....

پس رستگاری در دنیا و آخرت فقط در پیروی از قرآن و عترت است، وگرنه خسران و پشیمانی خواهد بود.

پیش تر گفتیم که دو راه بیشتر وجود ندارد: یا راه هدایت است و یا راه ضلالت.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند که راه هدایت، راه تمسک به قرآن و عترت است، یعنی عدم تمسک به اینان و جدا شدن از آنان، با گمراهی برابر خواهد بود. و لذا در حدیث معراج آمده که خدای تعالی به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله فرمود:

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ إِطْلَاعَةَ فَاخِرَتِكَ مِنْهَا، فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَلَا أَذْكَرُ فِي مَوْضِعِ الْإِذْكَرْتِ مَعِي، فَأَنَا الْمُحْمَدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ.

ثمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَرْتُ عَلِيًّا، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ.

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأُمَّةَ مِنْبِ.

ص: 109

ولده من نوري، وعرضت ولايتكم على أهل السماوات وأهل الأرض، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، ومن جحدها كان عندي من الكافرين.

يا محمد، لو أنّ عبداً من عبيدي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشنّ البالي ثمّ أتاني جاحداً لولايتكم ما غفرت له حتى يقرّ بولايتكم...؛(1)

ای محمد، من از میان همه مردم روی زمین تو را انتخاب کردم و نام تو را از نام خودم جدا ساختم. پس هر جا نام من ذکر می شود نام تو هم ذکر می شود. من محمود هستم تو محمدی.

بعد علی را از میان همه مردم انتخاب کردم و نام او را هم از نام خودم جدا ساختم.

من اعلی هستم او علی است.

ای محمد، من تو، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل آن ها را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را به همه اهل آسمان ها و زمین عرضه کردم. هر کس آن را پذیرفت در نزد من مؤمن است و هر کس انکار کرد کافر است.

ای محمد، اگر بنده ای از بندگانم مرا آن قدر عبادت کند که تمام گوشت هایش آب شود یا مانند مشک کهنه پوسیده باشد و به نزد من بیاید در حالی که ولایت شما را منکر باشد، من او را نمی آمرزم مگر این که به ولایت شما اقرار بکند....

### نتیجه جدایی از ائمه

وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ؛

و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید.

مفارقت و جدایی از ائمه اطهار علیهم السلام مفارقت و جدایی از رسول الله صلی الله علیه وآله است. ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: 110

1- . مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی: 95، ينابيع الموده: 3/380.

یا علی، من فارقتی فقد فارقت الله ومن فارقتك یا علی، فقد فارقتی؛ (1)

یا علی، کسی که از من جدا شود در واقع از خدا جدا شده و کسی که از راه و روش تو جدا شود در واقع از من جدا شده است.

آیا در گمراه بودن هر که از رسول الله صلی الله علیه وآله مفارقت کند، شکی وجود دارد؟

و از سوی دیگر، در احادیث صحیح آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علي مع الحق والحق مع علي؛ (2)

علی با حق است و حق با علی.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

علي مع القرآن والقرآن مع علي؛ (3)

علی با قرآن است و قرآن با علی.

آیا در گمراه بودن کسی که از «حق» و «قرآن» مفارقت کند، شک و تردید است؟

### ثمره جنگ زندگان

وَفَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ؛

هر کس به شما تمسک جست کامیاب گردید.

منظور از «تمسک» همان «ملازمت» است، و فوز و رستگاری کسی که ملازم اهل بیت علیهم السلام باشد پرواضح و احادیث در این زمینه بسیار است، از جمله:

در ذیل آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (4) آمده:

ص: 111

1- .المستدرک علی الصحیحین: 3/123.

2- .ر. ك: جلد یکم، صفحه 432 از همین کتاب.

3- .ر. ك: جلد یکم، صفحه 132 از همین کتاب.

4- .سوره توبه (9): آیه 119.

الصّادقون هم محمّد وأهل بيته؛(1)

منظور از صادقان، همان محمّد و اهل بیت اوست.

بنابراین، ما به ملازمت با محمد و آل محمد علیهم السلام مأمور هستیم.

در حدیث سفینه آمده:

إنّما مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛(2)

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

از این روست که در احادیث بسیاری آمده:

علي وشيعته هم الفائزون؛(3)

علی و شیعیان او همان رستگاران هستند.

### ایمن شوندگان

وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَىكُمْ؛

و کسی به شما پناه آورد، ایمن گشت.

نتیجه دیگر پیروی از اهل بیت علیهم السلام ایمنی در روز قیامت و روز حساب و جزاست. معلوم است که در آن جا راه فراری وجود ندارد، اصلاً جایی نیست که انسان بتواند به آن جا پناه ببرد تا از عذاب الاهی در امان باشد.

از این رو، اگر به حساب فردی رسیدگی شد و محکوم گشت که به جهنم برود

ص: 112

- 
- 1- الفصائل، شاذان بن جبرئیل قمی: 138، مناقب آل ابی طالب: 3/111، شواهد التنزیل: 1/262، حدیث 307. برای آگاهی بیشتر ر. ک: تشیید المراجعات: 2/68-77.
  - 2- الصراط المستقیم: 1/209، بحار الأنوار: 40/76.
  - 3- بشارة المصطفی: 187، تاریخ مدینة دمشق: 42/333، المناقب، خوارزمی: 111، ینابیع المودّة: 2/245.

کجا فرار کند؟ خداوند در وصف قیامت می فرماید:

«ما لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ»؛ (1)

در آن روز (قیامت) هیچ گونه پناه گاهی (در برابر عذاب الاهی) برای شما وجود ندارد.

آری، در روز قیامت راهی برای تحصیل امان نیست. مگر می شود از خدا و حکم او فرار کرد؟ در دعای کمیل می خوانیم:

ولا يمكن الفرار من حكومتك؛ (2)

و گریزی از سلطنت و حکم و فرمان تو نیست.

بنابراین، گرفتاران در آن جا چه باید بکنند و به کجا باید امیدوار باشند؟

امید فقط به خداوند متعال باید داشت. قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ (3)

تمام کارها و فرمان ها به دست خداوند است.

در آن جا حاکم مطلق خداوند متعال است. اگر انسان بخواهد امید نجاتی پیدا کند، باید به خدا پناه ببرد. قرآن کریم می فرماید:

«وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»؛ (4)

و یقین پیدا کردند که پناه گاهی (از خشم خدا) جز از طریق بازگشت به سوی او نیست.

آری، در آن روز هیچ پناه گاهی وجود ندارد مگر این که انسان به خدا پناه ببرد. 8.

ص: 113

---

1- . سوره شوری (42): آیه 47.

2- . اقبال الأعمال: 3/332 (در ضمن دعاء خضر علیه السلام معروف به دعای کمیل رضوان الله علیه).

3- . سوره انعام (6): آیه 57 و سوره یوسف (12): آیه 40 و 67.

4- . سوره توبه (9): آیه 118.

و به او توسل کند، وگرنه راه دیگری نیست. انسان باید يك راه پناه خدایی بیابد، از این روست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعایی عرضه می دارد:

استشفع بك إلی نفسك؛<sup>(1)</sup>

تورا به درگاه خودت شفیع قرار می دهم.

یعنی به رحمت تو متوسل می شوم تا از خشم و غضب تو در امان باشم. امام سجّاد علیه السلام در ضمن دعای عرفه به خداوند متعال عرضه می دارد:

یا من سبقت رحمته غضبه؛<sup>(2)</sup>

ای کسی که رحمتش از خشم و غضبش پیشی گرفته است.

وقتی انسان در روز قیامت در مانده و بیچاره شد، باید به خداوند متعال متوسل شود. در آن جا مقربان درگاه الاهی از جانب حضرت باری تعالی اذن دارند که شفاعت کنند. قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِزْتَضَى»؛<sup>(3)</sup>

و هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر این که بدانند خداوند از او خشنود است.

### سلامتی تصدیق کنندگان

وَسَلِّمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ؛

و کسی که شما را تصدیق کرد، سالم ماند.

سلامتی در این جا به معنای نجات است.

ص: 114

1- . اقبال الأعمال: 3/331.

2- . الصحیفه السجّادیه الجامعه: 345، اقبال الأعمال: 2/108، بحار الأنوار: 91/386.

3- . سوره انبیاء (21): آیه 28.

و مقصود از تصدیق، تصدیق عملی است.

تصدیق عملی؛ یعنی کسی به کسی از روی اعتقاد قلبی گوید: «تورا ست می گویی» و مطابق قولش عمل کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمودند:

أنا الصّدِّيقُ الأكبر؛ (1)

من صدیق بزرگ هستم.

یعنی من کسی هستم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به طور عملی تصدیق کردم.

و هر کس نسبت به اهل بیت علیهم السلام این گونه باشد اهل نجات است و عاقبت او همان خواهد بود که قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* أُدْخِلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ»؛ (2)

به یقین، پرهیزکاران در باغ ها (ی بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آن ها می گویند:) با سلامت و امنیت به این باغ ها وارد شوید!

### هدایت یافتگان

و هُدَيَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ؛

و آن که به دامن شما چنگ زد هدایت یافت.

ائمه علیهم السلام «جبل الله» هستند، چنان که در ذیل آیه مبارکه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» (3) از حضرت صادق علیه السلام در کتب فریقین آمده:

ص: 115

1- . کنز الفوائد: 121، الاحتجاج: 2/146، بحار الأنوار: 26/260، حدیث 37، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 1/30، الکامل:

3/274، تاریخ مدینه دمشق: 42/33، تهذیب الکمال: 12/18، شماره 2537، تهذیب التهذیب: 4/179، شماره 347 و....

2- . سوره حجر (15): آیه های 45 و 46.

3- . سوره آل عمران (3): آیه 103.



نحن حبل الله؛ (1)

ما همان حبل خدا هستیم.

پس کسانی که به ائمه اطهار علیهم السلام چنگ زند قطعاً مهتدی هستند.

در حدیثی دیگر از سیدالشهداء علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فاطمة بهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلمها نور بصري والأئمة من ولدها امناء ربّي وحبله الممدود بينه وبين خلقه، من اعتصم بهم نجا ومن تخلف عنهم هوى؛ (2)

فاطمه مایه آرامش دل من، دو فرزندش میوه دلم، همسرش نور چشم من هستند و پیشوایان از فرزندان او امنای پروردگار من و ریسمان متصل بین خدا و خلق هستند. هر کس به آن ها چنگ زند نجات می یابد و هر کس از فرمان آن ها تخلف ورزد سقوط می کند.

### پاداش پیروان و سزای مخالفان

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ؛

کسی که از شما پیروی کرد، جایگاه او بهشت است و آن که با شما مخالفت کرد، آتش دوزخ جای اوست.

طبق آیات قرآن و روایات، ائمه علیهم السلام شاخص، علم، آیت، نشانه، معیار و میزان هستند. و ما بخشی از آن ها را در مباحث گذشته آورده ایم.

بنابراین، راه رسیدن به جنّات نعیم اتّباع و پیروی اهل بیت اطهار علیهم السلام،

ص: 116

1- . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: 2/60، 253 و 8/333.

2- . فرائد السمطين: 2/66، الفصول المهمة: 2/1170، ینابيع المودّة: 1/243.

و بهشت فقط جای پیروان آن حضرات است، و هر کس بر خلاف آن ها باشد عاقبتش دوزخ خواهد بود، و این حقیقت را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت های گوناگون به امت ابلاغ فرموده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت و تبعیت از امیرالمؤمنین علیه السلام را اطاعت و تبعیت خود و معصیت و مخالفت حضرت امیر را معصیت و مخالفت خود قرار داده و این معنا را علمای شیعه و سنی به اسانید خود روایت نموده اند:

حاکم نیشابوری به سند صحیح از ابوذر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع علياً فقد أطاعني، ومن عصى علياً فقد عصاني؛(1)

کسی که از من اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است و کسی که از فرمان من سرپیچی نماید، در واقع از فرمان خدا سرپیچی کرده است و کسی که از علی اطاعت نماید، در واقع از من اطاعت کرده است و کسی که از فرمان علی سرپیچی نماید، در واقع از فرمان من سرپیچی کرده است.

در حدیثی دیگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود:

فإن سلك الناس كلهم وادياً وسلک علي وادياً فاسلك وادي علي وخلّ عن الناس.

یا عمّار! إن علیاً لا یردک عن هدی ولا یدخلک فی ردی.

یا عمّار! طاعة علي وطاعتي وطاعة الله عزّوجل؛(2) اگر همه مردم به يك وادی بروند و علی در يك وادی دیگر ره سپارد، در وادی 4.

ص: 117

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/121.

2- . فرائد السمطین: 1/178، ینایع المودّه: 1/384.

علی قدم بگذار و همه مردم را رها کن.

ای عمار! او تو را از هدایت خارج نمی کند و به ذلت، دلالت نمی نماید.

ای عمار! اطاعت از علی، اطاعت از من و اطاعت از من، اطاعت از خداوند متعال است.

و در حدیثی دیگر حضرتش به عبدالله بن مسعود فرمود:

أما والذي نفسي بيده، لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين؛(1)

سوگند به آن که جانم به دست قدرت اوست، اگر همه از او اطاعت کنید، به یقین همگی دسته جمعی وارد بهشت خواهید شد.

پس یا باید از راه خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام پیروی کرد، و یا از راه شیطان و هوای نفس. خدای متعال می فرماید:

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى \* يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى \* وَبُرَّرَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى \* فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى \* وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»؛(2)

و هنگامی که آن حادثه هولناک و عظیم (قیامت) واقع شود، انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش (خوب و بد) می افتد و جهنم برای هر بیننده ای ظاهر و آشکار می گردد، اما آن کسی که در مقابل خداوند طغیان و سرکشی کرده و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم داشته، به یقین جهنم جایگاه اوست، و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسان بود و نفسش را از هواهای نفسانی باز داشته به یقین بهشت جایگاه و مأوی اوست. 1.

ص: 118

1- . مجمع الزوائد: 5/185.

2- . سوره نازعات (79): آیات 34-41.

دو راه، دو عمل، دو نتیجه و دو امام بیشتر نیست؛ یا امام هدایت‌گر و یا امام ضلالت و گمراه‌کننده و عاقبت تبعیت از هر یک روشن است. به تعبیر دقیق‌تر، یک راه بیشتر نیست و غیر آن هر چه باشد و رهبر، هر که باشد گمراهی است، آن راه، راه اهل بیت که راه خدا و رسول است. از این رو است که همواره کسانی که اهل بیت علیهم السلام را قبول ندارند و خودشان افرادی را به عنوان امام جعل کرده‌اند، در عین حال ادعا می‌کنند که پیرو اهل بیت علیهم السلام هستند.

ابن حجر مکی چون می‌داند که راه نجات، فقط در تبعیت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، در کتاب الصواعق المحرقة به شیعیان می‌گوید: شما پیروان اهل بیت نیستید، ما پیرو آنان هستیم. (1)

### فرق بین دو کلمه «مأوی» و «مثنوی»

آیا بین دو کلمه «مأویه» و «مثنویه» فرق است؟ هر دو کلمه در قرآن آمده، کلمه «مأوی» به اهل جهنم نیز تعبیر شده است، آن جا که می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»؛ (2)

و اما کسی که در مقابل خداوند سرکشی کند و زندگی چند روزه دنیا را بر همه چیز مقدم بدارد قطعاً جهنم جایگاه اوست.

کلمه «مثنوی» نیز درباره اهل جهنم آمده است. در آیه ای می‌خوانیم:

«أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»؛ (3)

آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

ص: 119

1- . الصواعق المحرقة: 153 و 154.

2- . سوره نازعات (79): آیات 37-39.

3- . سوره زمر (39): آیه 60.

و در آیه دیگری می خوانیم:

«قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»؛<sup>(1)</sup>

به آن ها گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید چه بد سرانجام و عاقبتی است عاقبت متکبران.

بنابراین، کلمه «مثنوی» در جایی است که عاقبت امر انسان را نشان می دهد که در آن جا مستقر خواهد بود. راغب اصفهانی گوید:

الثَّوَاءُ: الإِقامَةُ مع الاستقرار... وقال: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ».<sup>(2)</sup>

یعنی عاقبت و فرجام امر انسان که نمی شود از آن جا نجات و خلاصی یافت.

دوزخیان هر چه التماس و خواهش بکنند نجاتی نخواهند داشت.

### منکران کفرورز

وَمَنْ جَحَدَكُمُ كَافِرًا، وَمَنْ حَارَبَكُمُ مُّشْرِكًا؛

و هر کس شما را انکار کند، کافر و هر کس با شما بجنگد مشرک است.

آری، کسی که شما ائمه را با علم باطنی به حقانیت، انکار بکند و به طور عملی از دیگری پیروی نماید و مقام امامت شما را برای دیگری قائل شود کافر است؛ زیرا امامی را که از ناحیه خداوند متعال نصب شده، انکار کرده و از امامی که از ناحیه شیطان نصب شده، پیروی کرده است، و مقدم داشتن امام ضلالت گر بر امام هدایت گر در واقع مقدم داشتن شیطان بر خداوند متعال است.

اگر کسی علاوه بر این انکار، علیه امام بر حق و منصوب از جانب خدای سبحان

ص: 120

1- . همان: آیه 72.

2- . المفردات في غريب القرآن: 84.

قيام كند و شمشير بكشد، مشرك خواهد بود.

حكم مشرك به اعتباری، از كافر بدتر است، چون هر مشركی، كافر است، اما هر كافری، مشرك نیست. بنابراین، عقاب منكر امامت اهل بيت با عقاب كفار يكسان است هر چند به ظاهر مسلمان باشد، اما عقاب کسی كه با امام بر حق بجنگد عقاب مشركين است هر چند «لا إله إلا الله» بگوید.

سید مرتضی رحمه الله در این باره می فرماید:

ثمّ مذهبنا نحن في محاربي أمير المؤمنين عليه السلام معروفٌ، لأنّهم عندنا كانوا كفّاراً بحربه بوجوه... منها: إنّ من حاربه كان مستحلاًّ لقتله مظهرًا، لأنّه في ارتكابه على حق، ونحن نعلم أنّ من أظهر استحلال شرب جرعة خمر فهو كافر بالإجماع، واستحلال دم المؤمن فضلاً عن أكابره وأفاضلهم أعظم من شرب الخمر واستحلاله، فيجب أن يكونوا من هذا الوجه كفّاراً.

ومنها: أنّ النبي صلّى الله عليه وآله قال له عليه السّلام بلا خلاف بين أهل النقل:

«حربك يا علي! حربي وسلمك سلمتي» (1).

و نحن نعلم أنّه لم يرد إلا التشبيه بينهما في الأحكام ومن أحكام محاربي النبي صلّى الله عليه وآله الكفر بلا خلاف.

ومنها: أنّه عليه السّلام قال بلا خلاف أيضاً: «اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» (2) وقد ثبت عندنا أنّ العداوة من 9.

ص: 121

- 
- 1- . الأملی، شیخ صدوق: 156، حدیث 150، كفاية الأثر: 151، روضة الواعظین: 113، بحار الأنوار: 27/203، حدیث 3، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 2/297، المناقب، خوارزمی: 128، حدیث 143، ینابیع المودة: 1/172، حدیث 19.
  - 2- . علل الشرائع: 1/144، حدیث 9، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 52، حدیث 183، الخصال: 66، حدیث 97، بحار الأنوار: 21/387، مسند، احمد بن حنبل: 1/119، المستدرک علی الصحیحین: 3/109.

اللّٰهُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْكَفَّارِ الَّذِينَ يَعَادُونَهُ دُونَ فَسَاقِ أَهْلِ الْمَلَّةِ... (1)

دو حدیث فوق در کتاب های شیعه و سنی آمده است. اگر کسی با پیامبر اکرم صلی اللّٰهُ علیه وآله به جنگ برخیزد او قطعاً کافر است. وقتی آن حضرت فرموده که جنگ علیه علی علیه السلام جنگ رسول خدا است، پس همان اثر بر جنگیدن علیه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مترتب است.

پیامبر اکرم صلی اللّٰهُ علیه وآله از خداوند متعال خواسته اند که «اللهم وال...». پس قطعاً کسی که مورد نصرت خداوند متعال نباشد او مخذول است و مخذول، کافر است.

تا این جا حکم کسانی که امامت ائمه علیهم السلام را دانسته و منکر شده و از دیگری پیروی کرده اند، و نیز حکم کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام به محاربه برخاسته اند، معلوم شد، و به قول سید مرتضی رحمه اللّٰهُ، مذهب ما این است.

اینک به حکم کسانی می پردازیم که با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم بیعت کردند سپس بیعت و پیمان شکستند و مردم را به سوی خودشان دعوت کردند.

خداوند متعال می فرماید:

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (2)

آنان نعمت خدا را می شناسند؛ آن گاه آن را انکار می نمایند و بیشترشان کافر هستند.

مرحوم کلینی رحمه اللّٰهُ از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه چنین نقل می کند که آن حضرت فرمود:

لما نزلت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

الآية. اجتمع نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله في مسجد المدينة، فقال بعضهم لبعض:

ما تقولون في هذه الآية؟3.

ص: 122

1- . الشافى في الإمامة: 4/40 و 41، الصوارم المهرقة: 89.

2- . سورة نحل (16): آية 83.

فقال بعضهم: إن كفرنا بهذه الآية نكفر بسائرهما، وإن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حين يسلّط علينا ابن أبي طالب.

فقالوا: قد علمنا أنّ محمّداً صادق فيما يقول، ولكنّا لا نتولّاه ولا نطيع عليّاً فيما أمرنا.

قال: فنزلت هذه الآية: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»

يعرفون، يعني ولاية علي [بن أبي طالب عليهما السلام] وأكثرهم الكافرون بالولاية: (1)

هنگامی آیه «سرپرست شما فقط خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان دارند، همان ها که نماز گزارند و در حالت رکوع زکات دهند» نازل شد، گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه جمع شدند، بعضی از آن ها به برخی دیگر گفتند: درباره این آیه چه می گوید؟

بعضی گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم و اگر به این آیه ایمان آوریم و آن را بپذیریم این، خواری ماست، زیرا پسر ابی طالب بر ما مسلط می شود.

پس گفتند: ما یقین داریم که محمّد در آن چه می گوید، راستگوست، ولی ما از او پیروی نمی کنیم و از علی نسبت به آن چه دستورمان می دهد فرمان نمی بریم.

آن گاه این آیه نازل شد: «نعمت خدا را می شناسند و باز انکار می کنند» یعنی ولایت علی علیه السلام را می شناسند، ولی بیشترشان نسبت به ولایت کافرنند.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا مراد از این کفر که سید مرتضی رحمه الله فرموده کفر مقابل ایمان است، یا کفر مقابل اسلام؟

فقها و متکلمان در این باره بحث دارند. از ظاهر عبارت سید مرتضی رحمه الله این گونه برداشت می شود که منظور از این کفر، کفر مقابل اسلام است؛ یعنی چنین فردی از اسلام خارج می شود. 7.

ص: 123



برخی از بزرگان فرموده اند: نه، این کفر، مقابل ایمان است، نه اسلام.

این بحث هم ثمرات اعتقادی دارد و هم ثمرات عملی و ریشه این بحث به مسئله امامت برمی گردد که آیا امامت اهل بیت علیهم السلام از اصول دین است یا از اصول مذهب؟

و برای اثبات بیشتر این که اثر انکار، کفر و اثر محاربه، شرك است، چند روایت در این زمینه نقل می کنیم:

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام

عِلْمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ عِلْمٌ غَيْرُهُ، فَمَنْ تَبِعَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ جَحَدَهُ كَانَ كَافِرًا، وَمَنْ شَكَّ فِيهِ كَانَ مُشْرِكًا؛(1)

خداوند متعال علی علیه السلام را بین خود و خلق خود عَلَم، واسطه، راهنما و شاخص قرار داد....

بین خدا و خلق، عَلَمی جز او نیست. هر کس از علی پیروی کند مؤمن است و هر کس او را انکار نماید کافر است و هر کس در او شک کند، مشرک خواهد بود.

طبق این روایت معلوم می شود که ریشه همه جنگ ها با امیر مؤمنان علی علیه السلام شك بوده است. در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمودند:

أمر الناس بمعرفتنا والرّدّ إلينا والتسليم لنا.

ثم قال: وإن صاموا وصلّوا وشهدوا أن لا إله إلا الله وجعلوا في أنفسهم أن لا يردّوا إلينا كانوا بذلك مشركين؛(2)

مردم به شناسایی و مراجعه به ما و تسلیم شدن برای ما مأمور هستند. 1.

ص: 124

1- . المحاسن: 1/89، حدیث 34، ثواب الأعمال: 209، بحار الأنوار: 69/127، حدیث 12.

2- . الكافي: 2/398، حدیث 5، وسائل الشیعه: 27/68، حدیث 33221.

سپس فرمود: اگر چه روزه بگیرند، نماز گزارند و گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست؛ ولی پیش خود بنا گذارند که به ما مراجعه نکنند به همان سبب مشرک خواهند گشت.

اینان در حقانیت و وجوب اطاعت ما، شك دارند و در اطاعت و بندگی، دیگران را نیز شريك می کنند؛ چرا که اطاعت از ائمه عليهم السلام، همان بندگی محض خداوند متعال است. اگر بناست کسی از دیگری نیز اطاعت کند، در واقع بنده شیطان بوده و به خداوند متعال شرك ورزیده است.

پس ریشه قیام علیه ائمه عليهم السلام عدم تسلیم، عدم معرفت و عدم اطاعت است که باید در این جا اطاعت محض باشد.

ائمه عليهم السلام علم و نشانه هستند، کسی غیر از این ها علم و نشانه نیست. اگر کسی در کنار این علم، علم دیگری را فرض کند و به زعم خودش دیگری را برای امامت نصب کند، مشرک خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (1)

به پروردگارت سوگند! آن ها ایمان نخواهند آورد مگر این که در اختلافاتشان تو را به داوری و قضاوت بطلبند، سپس به آن چه که تو حکم کرده ای در دل خود از آن ناراحت نشوند و تسلیم محض باشند.

در ذیل این آیه روایتی نقل شده است که عبدالله کاهلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لو أن قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له، وأقاموا الصلاة، وآتوا الزكاة، وحجوا البيت، وصاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشيء صنع الله تعالى، أو 5.

ص: 125

صنعه النبي صلى الله عليه وآله: ألا صنع خلاف الذي صنع، أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين.

ثم تلا هذه الآية: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: وعليكم بالتسليم؛<sup>(1)</sup>

اگر گروهی خدای یگانه را که شریکی ندارد بپرستند و نماز را برپا دارند، زکات را پردازند، حج خانه خدا انجام دهند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما وقتی به چیزی نگاه می کنند می گویند: اگر خدا این گونه نیافریده بود بهتر بود. اگر به گونه دیگر خلق کرده بود، بهتر بود. این ها به زعم خودشان در برابر خداوند متعال سخنی برای گفتن دارند.

آن گاه حضرتش این آیه را تلاوت فرمود: «به پروردگارت سوگند! آن ها ایمان نخواهند آورد مگر این که در اختلافاتشان تو را به داوری و قضاوت بطلبند، سپس به آن چه که تو حکم کرده ای در دل خود از آن ناراحت نشوند و تسلیم محض باشند».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم بودن.

اگر کسی واقعاً خداپرست باشد و احکام الاهی را از نماز، روزه، حج و... انجام دهد و خود را عبد مطیع خدا داند نباید بر خدا اعتراض کند، او باید در جمیع امور تسلیم اراده حق باشد، و در این شرایط امام منصوب از قبل خدا را قبول خواهد نمود و از او اطاعت خواهد داشت.

بنابراین، عبادت ها با عدم تسلیم در برابر امام منصوب از طرف خدا هرگز فایده نداشته تا چه رسد که علیه او قیام هم بکنند! و لذا است که می گوئیم: 0.

ص: 126

---

1- . المحاسن: 1/271، حدیث 365، بحار الأنوار: 2/205، حدیث 90.

وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ؛

و هر کس شما را تکذیب کند در پایین ترین درکات دوزخ خواهد بود.

«رَدَّ عَلَيْكُمْ» یعنی: تکذیب ائمه علیهم السلام، کسی که آن بزرگواران را به هر نحوی و در هر موردی تکذیب کند جای او در شدیدترین طبقات دوزخ خواهد بود. این معنا از دو آیه مبارکه زیر استفاده می شود. آن جا که می فرماید:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذُ وَقَفُوا عَلَىٰ النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛ (1)

و اگر (حال آن ها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده اند، ببینی، می گویند: ای کاش! بار دیگر، به دنیا بازگردانده می شدیم، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان بودیم! (در واقع آن ها پشیمان نیستند، بلکه اعمال و نیت هایی را که پیش تر پنهان می کردند، در برابر آن ها آشکار شده است و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند، باز می گردند؛ به راستی آن ها دروغگویانند.

و در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ (2)

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخ هستند.

زیرا شکی نیست که ائمه علیهم السلام «آیات الله» به معنای واقعی هستند.

ص: 127

1- . سوره انعام (6): آیه 27 و 28.

2- . سوره مائده (5): آیه 10.

به عبارت واضح تر: در این فراز سه گروه ذکر شده اند:

1. مَنْ جَحَدَكُمْ،

2. مَنْ حَارَبَكُمْ،

3. مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ.

گروه اول محکوم به کفر، گروه دوم محکوم به شرکند و گروه سوم کسانی هستند که رسماً منکر ائمه نیستند و علیه آنان قیام نمی کنند، ولیکن آنان را «تکذیب» می کنند، پس این ها «منافق» هستند و خداوند متعال فرموده:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»؛ (1)

به راستی منافقان در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند.

مخفی نماند که ما گروه اول را دو دسته قرار دادیم:

دسته اول، کسانی که بیعت کردند، سپس بیعت شکستند.

دسته دوم، کسانی که با علم به حقانیت ائمه علیهم السلام از آن ها رو برگرداندند و از دیگران پیروی کردند.

به عبارت دیگر، گروه اول به سران و اتباع تقسیم می شوند.

### گواهی به مقامات والای امامان

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ؛

گواهی می دهم که این جایگاه برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود.

در این فراز به ثبوت مقامات و منازل ائمه علیهم السلام در گذشته و حال شهادت می دهیم، آن منازل و مقامات هم چنان برای آنان استمرار و ادامه دارد.

شهادت باید از روی علم و آگاهی باشد. پس ما علم داریم و از روی ادله به این

ص: 128

اعتقاد رسیده ایم، ما به ثبوت و استمرار مقامات ذکر شده از ولایت، وجوب اطاعت مطلقه، هادی امت بودن و حجّت خداوند متعال بودن شما ایمان داریم.

این مقامات برای همه ائمه علیهم السلام، نه فقط برای حضرت امیر در همه عوالم، نه تنها در این عالم، ثابت بوده و هست. ما این معنا را از روایات و آیات استفاده کردیم.

در این جهات بین ائمه علیهم السلام فرقی وجود ندارد، و اختلاف حالاتشان از جهت حضور، غیبت و غیر ذلك تأثیری نمی کند.

از این رو در پی آن، گواهی می دهیم که:

### سرشت واحد

وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛

به راستی که ارواح شما، نور شما و سرشت شما یکی است که پاک و پاکیزه هستید.

خلقت ائمه علیهم السلام از نظر روحی و جسمی یکی است، لذا گفتیم که آن ها در مقام ولایت، وجوب اطاعت مطلقه، هادی امت بودن، حجّت خداوند متعال بودن و دیگر مقامات نظیر عصمت، طهارت و شفاعت در جهان آخرت و مقامات آنان در عالم قبل از این عالم مساوی هستند، و فرقی بین امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام وجود ندارد.

این معنا در کلمات خودشان در موارد مختلف از جمله در ذیل آیه مبارکه:

«وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» (1) و آیه مبارکه «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (2) آمده است.

ص: 129

---

1- . سوره شعرا (26): آیه 219.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 34.

... فرسول الله صلى الله عليه وآله أول من عبد الله تعالى، وأول من أنكر أن يكون له ولد أو شريك، ثم نحن بعد رسول الله صلى الله عليه وآله.

ثم أودعنا بذلك النور صلب آدم عليه الصلاة والسلام، فما زال ذلك النور ينتقل من الأضلاب والأرحام من صلب إلى صلب، ولا استقر في صلب إلاتيين عن الآذي انتقل منه انتقاله، وشرف الذي استقر فيه، حتى صار في صلب عبدالمطلب، فوقع بأمّ عبد الله فاطمة، فافترق النور جزئين: جزء في عبد الله، وجزء في أبي طالب. فذلك قوله تعالى: «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»

؛ يعني في أضلاب النبيين وأرحام نسانهم.

فعلى هذا أجرنا الله تعالى في الأضلاب والأرحام وولدنا الآباء والأئمة من لدن آدم عليه السلام؛ (1)... پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نخستین کسی است که خدا را پرستش کرده و اولین کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده است. آن گاه ما نیز پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار داریم.

سپس نور ما را در صلب آدم علیه السلام قرار داد، پیوسته این نور از صلب ها و رحم ها به صلب و رحمی دیگر منتقل می گردید از هر صلبی که منتقل می شد به طور کامل آشکار بود که این نور دیگر از او منتقل شده و در صلب دیگر که قرار می گرفت آثار شرافت نور در او آشکار می شد.

سرانجام به صلب عبدالمطلب رسید و به رحم فاطمه، مادر عبد الله منتقل شد در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: يك قسمت در عبد الله قرار گرفت 1.

ص: 130

و قسمت دیگر در ابوطالب. این است تفسیر آیه که منظور اصلا ب پیامبران و رحم های زنان ایشان است.

بدین طریق خداوند ما را در اصلا ب و ارحام پدران و مادران از زمان آدم علیه السلام سیر داد.

در روایت دیگری در ذیل این آیه، امام باقر علیه السلام می فرماید:

في علي وفاطمة والحسن والحسين وأهل بيته صلوات الله عليهم؛<sup>(1)</sup>

این آیه درباره علی، فاطمه، حسن، حسین و اهل بیت علیهم السلام است.

روایت دیگری را در این زمینه سدیر نیز از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»<sup>(2)</sup>. تفسیر العیاشی: 1/168، حدیث 29،

بحار الأنوار: 23/225، حدیث 44.<sup>(3)</sup>

قال: نحن منهم ونحن بقية تلك العترة؛<sup>(3)</sup>

«به راستی خداوند، آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آن ها فرزندانى که (از نظر فضایل) همانند یکدیگر بودند».

ما از آنان و ما باقی مانده آن خاندان هستیم.

بنابر آن چه در روایات آمده، کوچکی و بزرگی سن امام، حضور و یا غیبت او، زندانی بودن و یا غایب بودن و اقبال مردم و یا ادبار آن ها، هیچ کدام در مقامات و منازل ائمه علیهم السلام تأثیر ندارد و این معانی برای آن بزرگواران مقرر و ثابت است، و هیچ يك از این امور، در این معانی دخلی ندارد؛ چرا که پرواضح است تا عصمت<sup>4</sup>.

ص: 131

1- . همان: 25/213، حدیث 2.

2- . سوره آل عمران

3- : آیه های 33 و 34.



نباشد، ولایت مطلقه نخواهد بود و تا ولایت مطلقه نباشد، امام نمی تواند هدایت گر باشد و تا هدایت گر نباشد، حجت خدا نمی تواند باشد.

در روایت دیگری زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امام حسن افضل است یا امام حسین؟ فرمود:

... خلقنا واحدٌ وعلمنا واحدٌ وفضلنا واحدٌ وکلنا واحدٌ عند الله عزوجل...؛(1)

... آفرینش ما، علم ما و فضیلت ما یکی است و همه ما در پیشگاه خدا یکی هستیم.

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود:

نحن في العلم والشجاعة سواء، وفي العطايا على قدر ما نؤمر؛(2)

ما در علم و شجاعت برابر هستیم. ما در عطا و بخشش ها به مقداری که به ما دستور می دهند، می بخشیم.

در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

ونحن في الأمر والنهي والحلال والحرام يجري مجرى واحد. فأما رسول الله وعليّ عليهما السلام فلهما فضلها؛(3)

ما در امر و نهی و حلال و حرام در مجرای واحد هستیم. اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دارای فضیلت و برتری خاص خود هستند.

آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خاطر مقام نبوتشان امتیازاتی دارند، و همین طور امیر مؤمنان علی علیه السلام به جهت بعضی از حالاتشان امتیاز دارند، اما در جهات عامه ای که در امام باید باشد، همه یکسان هستند.6.

ص: 132

1- . کتاب الغیبه، نعمانی: 86، حدیث 16، بحار الأنوار: 25/363، حدیث 23.

2- . بصائر الدرجات: 500، حدیث 3، الکافی: 1/275، حدیث 2، بحار الأنوار: 25/357، حدیث 7.

3- . همان: حدیث 2، همان: حدیث 3، همان: حدیث 6.

خَلَقَكُمْ اللَّهُ نُورًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِبْهِ مُحَدِّقِينَ؛

خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود گردانید.

این فراز به آفرینش ائمه علیهم السلام در پیش از این عالم، در این عالم و بعد از این عالم اشاره دارد.

ائمه علیهم السلام از يك نور آفریده شده اند و آن نور، نور خداوند متعال است.

خلقت ائمه علیهم السلام سال های بسیاری پیش از خلقت آدم علیه السلام بوده و آن بزرگواران در آن عالم، مقرب ترین موجودات در نزد خداوند متعال بودند که به توسط آنان و به توسل به آنان، حضرت آدم علیه السلام مورد رحمت قرار گرفت.

آنان در آن عالم معلّم و استاد فرشتگان بودند که فرشتگان چگونگی عبادت را از آن بزرگواران یاد گرفتند.

این مطالب امور غیبی است که برای کشف این امور و رسیدن به این حقایق راهی جز این نداریم که به سخنان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام مراجعه کنیم. در این جا تذکر چند نکته لازم است:

نکته یکم. روایت های باب خلقت نوری ائمه علیهم السلام در کتاب های شیعه و سنی آن قدر زیاد است که نمی شود آن ها را نادیده گرفت.

نکته دوم. اشاره شد که این امور، امور غیبی هستند و برای کشف قضایای غیبی - به ویژه قضایای غیبی مربوط به ائمه علیهم السلام - راهی جز قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام وجود ندارد.

بنابراین، در چنین مواردی رجوع کردن به عقل قاصر انسانی و کشف احوالات، ملکات، مقامات و خصوصیات آن بزرگواران که امور غیبی هستند، به قطع نظر از روایات، ابدأً وجهی ندارد.

نکته سوم. ظاهر بخش بسیاری از این روایات تمام، و اسانید آن‌ها - به ویژه روایاتی که در کتب شیعه و سنی آمده - مورد وثوق است.

وقتی روایت در معنایی ظهور دارد و حجیت آن طبق قواعد و بر حسب ظواهر الفاظ و مفاهیم عرفی واضح است و دچار مشکلی نیست، باید به ظاهرش اخذ کنیم و به مدلول و معنایش معتقد شویم؛ همان گونه که در باب های دیگر، ظواهر روایات را اخذ می کنیم و به آن‌ها عمل می نماییم، یا معتقد می شویم.

البته بخشی از این روایات از نظر معنا واضح نیستند و ظهور آن چنانی ندارند، این روایات یا مشتبه هستند و یا مشکل دارند. این بخش از روایات بر دو قسم اند:

1. روایاتی که دارای اسانید معتبر هستند.

2. روایاتی که اسانیدشان معتبر نیست و یا اعتبارشان ثابت نشده است.

ولی قدر مُتَبَقِّین این است که نمی توان این قبیل روایات مشتبه را که سند معتبری دارند، رد کرد.

### آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت

اینک بخشی از روایاتی را از باب

«والفضل ما شهدت به الأعداء» از طرق اهل سنت می آوریم تا روشن شود که ائمه علیهم السلام در کتاب‌ها و روایات آن‌ها چه مقامی را در اصل خلقت دارند.

علمای اهل سنت در این زمینه روایات زیادی از عده ای از صحابه به سندهای بسیاری نقل می کنند. در سندی که از طریق ابوحاتم رازی روایت شده، انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نورٍ واحدٍ نُسِبَ اللهُ عزَّوجلَّ في يَمَنة العرش قبل خلق الدنيا، ولقد سكن آدم الجنة ونحن في صلبه، ولقد ركب نوح السفينة ونحن في صلبه، ولقد قذف إبراهيم في النار ونحن في صلبه.

ص: 134

فلم نزل يقلبنا الله عزوجل من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة حتى انتهى بنا إلى عبدالمطلب فجعل ذلك النور بنصفين. فجعلني في صلب عبدالله، وجعل علياً في صلب أبي طالب، وجعل في النبوة والرسالة، وجعل في علي الفروسية والفصاحة، واشتق لنا اسمين من أسمائه، فربُّ العرش محمود وأنا محمّد وهو الأعلى وهذا علي؛(1)

من وعلی از یک نور خلق شده ایم، خداند متعال را تسبیح می کردیم؛ یعنی در آن عالم در کنار عرش قبل از این که خداوند متعال اصلاً دنیا را خلق کند او را عبادت می کردیم. وقتی آدم خلق شد، ما در صلب او بودیم، وقتی حضرت نوح سوار کشتی شد، ما در صلب او بودیم، وقتی حضرت ابراهیم را در آتش انداختند، ما در صلب او بودیم... تا عبدالمطلب بعد دو قسم شدیم....

این حدیث در بعضی منابع به جای «جعل في علي الفروسية والفصاحة» آمده:

جعل في علي الوصاية؛(2)

خداوند وصایت را در علی قرار داد.

و در حدیث دیگری آمده:

جعل في عليّ الخلافة؛(3)

خداوند خلافت را در علی قرار داد.

روایت دیگری را عبدالله پسر احمد بن حنبل به سند خودش از حضرت سلمان نقل می کند. جناب سلمان می گوید: از حبیب رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:7.

ص: 135

---

1- . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: 5/55، به نقل از زين الفتى في تفسير سورة هل أتى.

2- . المناقب، ابن مغازلی: 89.

3- . همان: 87.

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين: فجزءاً أنا وجزءاً علي، فلم نزل في شيء واحد، حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب، ففي النبوة وفي عليّ الخلافة؛(1)

من وعلی نوری بودیم در پیشگاه خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آن که آدم خلق شود، هنگامی که خدای تعالی آدم را آفرید، این نور در صلب او قرار یافت و این نور دو جزء شد. يك جزء آن من و جزء دیگر آن علی. ما هم چنین انتقال می یافتیم از یکی به دیگری تا این که در صلب عبدالمطلب جدا شدیم، پس در من پیامبری و در علی خلافت و جانشینی قرار گرفت.

روایت دیگر را ابن مردویه با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند. آن حضرت از پدر بزرگوارش از جدّ والا مقامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه، فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب إلى صلب حتى اقرّة في صلب عبدالمطلب، فقسّمه قسمين: قسماً في صلب عبدالله، وقسماً في صلب أبي طالب.

فعلي مّتي وأنا منه، لحمه لحمي، ودمه دمي، فمن أحبّه فبحبّي أحبّه، ومن أبغضه فببغضي أبغضه؛(2)3.

ص: 136

1- . فضائل الصحابه: 2/622، حديث 1130، العمدة: 88، حديث 105 و 89، حديث 107، بحار الأنوار: 35/24، حديث 18 و قريب به این مضمون در تاریخ مدینه دمشق: 42/67، المناقب، خوارزمی: 145، حديث 169، نظم درر السمطين: 7، كشف الخفاء: 1/265، نهج الإيمان: 391، جواهر المطالب، ابن دمشقی: 1/61 آمده است.

2- . المناقب، خوارزمی: 145-146، حديث 170، نظم درر السمطين: 79، كشف الغمّة: 1/301، مناقب علی بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علی علیه السلام: 286، حديث 451، الروضة المختاره (شرح القصائد الهاشميات والعلويات): 123.

چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور در پیشگاه خدا بودیم و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای متعال این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل می کرد تا آن که در پشت عبدالمطلب جای داد، سپس از پشت عبدالمطلب بیرونش آورد و به دو بخش تقسیم نمود: یک بخش در پشت عبدالله و بخش دیگر در پشت ابی طالب قرار داد.

از این رو علی از من است و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من، خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

روایت دیگر را خطیب بغدادی از ابن عباس چنین نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

خلق الله قضيباً من نور قبل أن يخلق الله الدنيا بأربعين ألف عام. فجعله أمام العرش حتى كان أول مبعثي فشق منه نصفاً، فخلق منه نبيكم والنصف الآخر علي بن أبي طالب. (1)

روایت دیگر از ابوذر است. او می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

كنت أنا وعلي نوراً عن يمين العرش، يسبح الله ذلك النور ويقدهسه قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلم أزل أنا وعلي في شيء واحد، حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب. (2)

ص: 137

---

1- . كفاية الطالب: 314، باب 87، تاريخ مدينة دمشق: 42/67.

2- . العمدة: 90، حديث 108، ينابيع المودة: 1/47، حديث 9، المناقب، خوارزمي: 45، حديث 169، المناقب، ابن مغازلي: 89، حديث 131، كتاب الفضائل احمد بن حنبل: 2/662.

جابر بن عبدالله انصاری نیز در این درباره حدیثی نقل کرده است. وی می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ قِطْعَةً مِنْ نُورٍ فَأَسْكَنَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَسَاقَهَا حَتَّى قَسَمَهَا جَزَيْنِ، فَجَعَلَ جِزَاءً فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَجِزَاءً فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَخْرَجَنِي نَبِيًّا وَأَخْرَجَ عَلِيًّا وَصِيًّا؛(1)

خداوند پرتوی از نور بر زمین نازل کرد و آن را در پشت آدم قرار داد و او را برگردانید، تا آن که به دو بخش قسمت نمود، پاره ای در پشت عبدالله و پاره ای دیگر در صلب ابوطالب قرار داد. پس مرا پیامبر و علی را وصی درآورد.

روایت دیگری از طریق حافظ ابونعیم اصفهانی از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ نَسَبِ اللَّهِ وَتَقَدَّسَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشْرَةَ آلَافَ سَنَةٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ نَقَلْنَا إِلَى أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ الطَّاهِرَاتِ.

ثمَّ نَقَلْنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ وَقَسَمْنَا بِنِصْفَيْنِ: فَجَعَلَ النِّصْفَ فِي صُلْبِ أَبِي، عَبْدِ اللَّهِ، وَجَعَلَ النِّصْفَ فِي صُلْبِ عَمِّي أَبِي طَالِبٍ، فَخَلَقْتُ مِنْ ذَلِكَ النِّصْفِ، وَخَلَقَ عَلِيٌّ مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ.

وَاشْتَقَّ اللَّهُ لَنَا مِنْ أَسْمَائِهِ اسْمًا، وَاللَّهُ مَحْمُودٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْأَعْلَى وَأَخِي عَلِيٌّ، وَاللَّهُ فَاطِرٌ وَابْنَتِي فَاطِمَةُ، وَاللَّهُ مُحْسِنٌ وَابْنَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَكَانَ اسْمِي فِي الرِّسَالَةِ وَالنَّبُوَّةِ، وَكَانَ اسْمُهُ فِي الْخِلَافَةِ وَالشُّجَاعَةِ. فَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ، فَعَلِيٌّ سَيْفُ اللَّهِ.(2).

ص: 138

1- . كتاب الأربعين: 53، العمدة: 90، حديث 109، المناقب، ابن مغازلي: 89.

2- . فرائد السمطين: 1/41، حديث 5، الخصائص العلوية (مخطوط).

در حدیث دیگری آمده که ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَزَّوَجَلَّ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ.

فَلَمَّا أَسْجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ (عَجَبٌ) فَقَالَ: يَا رَبِّ! خَلَقْتَ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِّي؟ فَلَمْ يَجِبْ.

ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ: فَلَمْ يَجِبْ.

ثُمَّ قَالَ الثَّلَاثَةَ: فَلَمْ يَجِبْ.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ: نَعَمْ، وَلَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتِكَ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ! فَأَرْنِيهِمْ!

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مَلَائِكَةِ الْحِجْبِ أَنْ أَرْفَعُوا الْحِجْبَ.

فَلَمَّا رَفَعَتْ إِذَا آدَمُ بِخَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قَدَّامَ الْعَرْشِ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ! مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قَالَ: يَا آدَمُ! هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَهَذَا عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنِ عَمِّ نَبِيِّي وَوَصِيِّي، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ نَبِيِّي وَهَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيِّ وَوَلَدَا نَبِيِّي.

ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ! هُمْ وَلَدُكَ.

فَفَرِحَ بِذَلِكَ.

فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لَمَّا غَفَرْتَ لِي.

فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِهَذَا.

فَهَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»(1)

فَلَمَّا 7.

ص: 139



هبط إلى الأرض صاغ خاتماً فتقش عليه: محمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين. ويكنى آدم بأبي محمد؛ (1)

آن گاه که خدا، آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، عطسه ای زد خداوند به او الهام کرد: «سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است». خداوند به او فرمود:

«خدا به تو رحمت کند» و آن گاه که فرشتگان را به سجده او مأمور کرد، آدم به خود بالید و گفت: پروردگارا! آیا مخلوقی محبوب تر از من در نزد خود آفریده ای؟ به او پاسخی نداد.

برای مرتبه دوم پرسید، باز پاسخ نداد.

مرتبه سوم نیز پرسید، پاسخ نداد.

سپس خداوند به او فرمود: آری، اگر آن ها نبودند تو را نیز خلق نمی کردم.

گفت: پروردگارا! ایشان را به من نشان بده.

خداوند به فرشتگان حجب دستور داد که پرده ها را بردارند.

وقتی پرده ها برداشته شد، ناگاه آدم پنج شبح پیش روی عرش دید، پرسید:

پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟

خطاب رسید: ای آدم! این محمد پیامبر من است، این علی امیر مؤمنان پسر عموی پیامبرم و وصی اوست، این فاطمه دختر پیامبر من، این دو حسن و حسین دو فرزندان علی و پسران پیامبر هستم.

بعد فرمود: ای آدم! این ها فرزندان تو هستند.

آدم از این سخن مسرور شد. وقتی مرتکب خطا شد گفت: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از خطایم درگذری. 0.

ص: 140

---

1- . الخصائص العلوية (مخطوط)، اليقين: 174 و 175، بحار الأنوار: 11/175، حدیث 20.

خداوند به واسطه این دعا او را آمرزید.

این است معنای آیه ای که خداوند فرموده: «سپس آدم از پروردگارش کلمات دریافت کرد و خداوند توبه او را پذیرفت».

هنگامی که آدم به زمین هبوط کرد، انگشتی ساخت و بر نگین آن نوشت:

«محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین» و کنیه آدم، ابو محمد بود.

در ذیل همین داستان حضرت آدم علیه السلام در روایت دیگری این گونه آمده است:

قال آدم: فمن هؤلاء الخمسة الذين أرى أسمائهم في هيتي وصورتني؟

قال: هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك ولولا هم ما خلقت الجنة والنار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن، هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي، فأنا محمود وهذا محمد، وأنا العالی وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين. آليت بعزتي أنه لا يأتيني أحد بمثقال حبة من خردل من بغض أحدهم إلا أدخلته ناري ولا أبالي.

يا آدم! هؤلاء صفوتي بهم أنجيهم وأهلكهم، فإذا كان لك إلي حاجة فبهؤلاء توسّل.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا ومن حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسأل بنا أهل البيت. (1)

آن چه گذشت پاره ای از روایاتی بود که در کتاب های اهل سنت از ابوحاتم 6.

ص: 141

---

1- . کتاب الأربعین: 395 و 396، این حدیث در بحار الأنوار: 27/5، حدیث 10 با اندکی تفاوت آمده است، فرائد السمطين: 1/36.

رازی، عبدالله پسر احمد بن حنبل، خطیب بغدادی، ابن عساکر دمشقی و ابوبکر ابن مردویه اصفهانی و... به اسانید زیادی روایت شده است که همین مقدار برای این بحث کافی است.

## آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی

اینک چند روایت درباره آفرینش نوری ائمه علیهم السلام از منابع شیعی می آوریم.

در کتاب الکافی روایتی از بکیر بن اعین نقل شده است که امام باقر علیه السلام همواره می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوِلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةُ يَوْمِ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ، بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرَّبِوِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّبُوءَةِ، وَعَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظْلَآءٌ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِالْفِي عَامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَعَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَرَفَهُمْ عَلِيًّا، وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لِحْنِ الْقَوْلِ؛(1)

خداوند میثاق شیعیان ما را به ولایت برای ما گرفته در حالی که آن ها به صورت ذر بودند، در روز اخذ میثاق به اقرار برای خدا به ربوبیت، برای محمد صلی الله علیه وآله به نبوت گرفت و خداوند امت حضرت محمد را در سرشت گل عرضه کرد در حالی که به صورت شبح بودند. طینت آن ها را از همان سرشت آدم آفرید. خداوند ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید و بر آن ها عرضه داشت و به پیامبر خدا و حضرت علی علیهما السلام معرفی کرد، ما آن ها را با اسلوب و طریقه سخن گفتن می شناسیم.

ص: 142

---

1- . الکافی: 1/438، حدیث 9، بصائر الدرجات: 109، حدیث 1، بحار الأنوار: 26/120 و 121، حدیث 9.

در روایت دیگری آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

قال الله تبارك وتعالى: يا محمد! إني خلقتك وعلياً نوراً - يعني روحاً بلا بدن - قبل أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تُهللني وتمجّدي، ثم جمعت روحيكما فجعلتهما واحدة فكانت تمجّدي وتقديسي وتهلّلني.

ثم قسمتها ثنتين وقسمت الثنتين ثنتين فصارت أربعة محمد واحد وعلي واحد والحسن والحسين ثنتان.

ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا؛ (1)

خدای تبارك و تعالی می فرماید: ای محمد! من تو و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم، پیش از آن که آسمان، زمین، عرش و دریایم را بیافرینم. پس تو همواره یکتایی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن يك روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل می گفت.

آن گاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر يك از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد: محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید، آن گاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را به ما رسانید.

گفتنی است که هر بخشی از این گونه روایات را که توانستیم می فهمیم و هر بخشی را که نتوانستیم بفهمیم حق نداریم رد کنیم. چون در این جهت نمی خواهیم وارد شویم. می خواهیم این عبارتی که در زیارت جامعه آمده شرح دهیم که

«خلقکم أنواراً فجعلکم بعرضه محدّین». 8.

ص: 143

---

1- . الكافي: 1/440، حديث 3، بحار الأنوار: 15/18 و 19، حديث 28.

روایت دیگر از محمد بن سنان نقل شده است، همو که برخی در وثاقتش اشکال می کنند. البته تا آن جایی که در روایات او دقت شده، هیچ گونه غلوی درباره او یافت نشده است. محمد بن سنان گوید:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام: فأجريت اختلاف الشيعة.

فقال: يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرّداً بوحدهائيه ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم، فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون، ولن يشاؤوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى؛

خدمت امام جواد عليه السلام بودم و اختلاف شيعه را مطرح کردم.

حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود، سپس محمد، علی و فاطمه را آفرید، آن ها هزار دوران ماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت.

پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند.

عجیب است که در ذیل این روایت آمده که امام جواد علیه السلام به محمد بن سنان فرمود:

يا محمد! هذه الديانة التي من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها محق. ومن لزمها لحق. خذها إليك يا محمد! (1)

ای محمد! این است آن دیانتی که هر کس از آن پیش رود از دایره اسلام بیرون 4.

ص: 144

---

1- . الكافي: 1/441، حديث 5، بحار الأنوار: 25/340، حديث 24.

رفته و هر کس عقب بماند نابود گشته و هر کس به آن بچسبد، به حق رسیده است.

ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش.

شاید به ذهن برخی آمده که چون ائمه و اهل بیت علیهم السلام از نور خداوند متعال آفریده شده اند پس این ها مثلاً همانند خداوند متعال قدمت دارند. نه، روایت صراحت دارد که چنین نیست. بعضی تأمل می کنند و می گویند: منظور از جریان اطاعت و تفویض چیست؟ این همان ولایت است که در این کتاب شرح داده ایم.

و از روایت استفاده می شود که این گونه مطالب برای هر کسی قابل درک نیست و لذا به هر کسی نباید گفته شود، ولی چون نوشته شده و به دست ما نیز رسیده ذکر می کنیم.

روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ بَعْضَ قَرِيشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَيُّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءُ وَأَنْتَ بَعَثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ؟

قال: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»

فكنت أنا أول نبي قال بلى، فسبقتهم بالإقرار بالله؛(1)

شخصی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: شما که آخرین و پایان پیامبران هستی، برای چه در مقام و رتبه از همه پیش افتادی؟

فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم، آن گاه که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت من نخستین کسی بودم که «بلی» گفت. پس سبقت من بر پیامبران به واسطه اقرار به خدا بود.6.

ص: 145

در روایت دیگر مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

كيف كنتم حيث كنتم في الأظلة؟

فقال: يا مفضل! كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا في ظلّة خضراء نسبّحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده، وما من ملك مقرب ولا ذي روح غيرنا، حتّى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثمّ أنهى علم ذلك إلينا. (1)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّنا أول بيت نوّه الله بأسماءنا. إنّه لمّا خلق السماوات والأرض أمر منادياً فنادى: أشهد أن لا إله إلاّ الله - ثلاثاً - أشهد أنّ محمّداً رسول الله - ثلاثاً - أشهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين حقّاً - ثلاثاً -؛ (2)

ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت، چون خدا آسمان ها و زمین را آفرید به منادی دستور داد تا فریاد زد: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست، گواهی می دهم که محمد رسول خداست - سه بار - گواهی می دهم که علی از روی حق امیر مؤمنان است - سه بار -.

کلمه «حقّاً» درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جالب است؛ چرا که معلوم می شود از همان وقت کسانی بودند که به ولایت آن حضرت ایمان نداشته اند.

روایت دیگر از خود امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

إنّ الله كان إذ لا-كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الّذي نُورت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الّذي نُورت منه الأنوار، وهو النور الّذي خلق منه محمّداً وعليّاً. فلم يزل نورين أوليين، إذ لا شيء كوّن قبلهما، 8.

ص: 146

1- . همان: حدیث 7، بحار الأنوار: 15/24، حدیث 45.

2- . همان: حدیث 8، همان: 16/368، حدیث 78.

فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الطاهرة، حتى افترقا في أطهر طاهرين في عبدالله وأبي طالب؛(1)

همانا خدا بود و هیچ پدیده ای نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود - که همه نورها از آن نور یافت - در آن جاری ساخت و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید.

پس محمد و علی دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آن ها چیزی پدید نیامده بود و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلب های پاک جاری بودند تا آن که در پاک ترین آن ها یعنی عبدالله و ابوطالب از یک دیگر جدا گشتند.

در روایت دیگر جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! إنّ الله أوّل ما خلق خلق محمّداً صلى الله عليه وآله وعترته الهداة المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله.

قلتُ: وما الأشباح؟

قال: ظلّ النور أبدان نورانيّة بلا أرواح، وكان مؤيّداً بروح واحدةٍ وهي روح القدس، فبه كان يعبد الله. وعترته،(2) ولذلك خلقهم حلماً علماء بررة أصفياء، يعبدون الله بالصلاة والصّوم والسجود والتسبيح والتهلّيل، ويصلون الصلوات ويحجّون ويصومون؛(3)

ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان هدایت گر و هدایت شده او را آفرید، و آن ها در برابر خدا اشباح نور بودند.

عرض کردم: اشباح چیست؟7.

ص: 147

1- . همان: 442، حدیث 9، بحار الأنوار: 15/24، حدیث 46.

2- . أي: وعترته أيضاً كان مؤيّداً بروح القدس.

3- . همان، حدیث 10، همان: 15/25، حدیث 47.



فرمود: یعنی سایه نور، پیکرهای نورانی بدون روح، و محمد صلی الله علیه وآله تنها به يك روح یعنی روح القدس مؤید بود که او و خاندانش به وسیله آن روح خدا را عبادت می کردند و از این جهت خدا ایشان را خویشان دار، دانشمند، نیکوکار، برگزیده آفرید که با نماز، روزه، سجود، تسبیح و تهلیل خدا را عبادت می کردند و نمازها را می گزاردند، حج می کردند و روزه می گرفتند.

در سخن دیگری حضرت علی علیه السلام در برخی از خطبه های خویش فرمود:

إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرْنَا اللَّهَ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحَنَا فَسَبَّحْتَهُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا.

ثُمَّ اهْبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرْنَا بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتْ أَهْلَ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا، فَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمَسْبُوحُونَ؛(1)

ما آل محمد انواری اطراف عرش بودیم، خدا دستور داد تسبیح کنیم، ما که تسبیح کردیم، فرشتگان از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند.

سپس به زمین آمدیم، باز خدا دستور تسبیح به ما داد و چون تسبیح کردیم اهل زمین از ما تسبیح خدا را آموختند....

روایت دیگر از ابن عباس نقل شده. وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در ضمن سخنی فرمود:

خَلَقَنِي اللَّهُ نُورًا تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بَاطْنِي عَشْرَ أَلْفِ سَنَةٍ، فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَلْقَى النُّورَ فِي صَلْبِ آدَمَ، فَأَقْبَلَ يَنْتَقِلُ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ صَلْبِ إِلَى صَلْبٍ حَتَّى تَفْرُقَنَا فِي صَلْبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَبِي طَالِبٍ، فَخَلَقْنَا رَبِّي مِنْ ذَلِكَ النُّورِ لَكِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (2) 6.

ص: 148

---

1- . غاية المرام: 1/47، این حدیث در بحار الأنوار: 24/88، حدیث 3 با اندکی تفاوت به نقل از كنز الفوائد آمده است، البرهان: 4/39، حدیث 3.

2- . تفسیر فرات: 504 و 505، حدیث 662، بحار الأنوار: 15/6، حدیث 6.

در روایت دیگر آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله جلّ جلاله قبل أن يخلق آدم بأربعة آلاف عام، فلما خلق الله آدم سلك ذلك التور في صلبه، فلم يزل الله عزّوجلّ ينقله من صلبٍ إلى صلبٍ حتّى أفره في صلب عبدالمطلب.

ثمّ أخرجّه من صلب عبدالمطلب فقسمه قسمين، فصيرّ قسم في صلب عبدالله وقسم في صلب أبي طالب.

فعليّ منّي وأنا من علي، لحمه من لحمي ودمه من دمي، فمن أحبّني فبحبّي أحبّه، ومن أبغضه فببغضي أبغضه؛ (1)

چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور در پیشگاه الاهی بودیم و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای متعال این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل می کرد تا آن که در پشت عبدالمطلب جای داد، سپس از پشت عبدالمطلب بیرون آورد و به دو بخش تقسیم نمود: یک بخش را در پشت عبدالله و بخش دیگر را در پشت ابی طالب نهاد.

پس علی از من است و من از علی هستم. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد. به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

روایتی دیگر از معاذ بن جبل نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنّ الله عزّوجلّ خلقني وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين قبل أن يخلق الدنيا9.

ص: 149

---

1- . الخصال: 640، حدیث 16، بحار الأنوار: 35/33، حدیث 30، نظم الدرر السمطين: 7، ينابيع الموده: 2/490، حدیث 379.

بسبعة آلاف عام.

قلت: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قدام العرش نسيح الله تعالى ونحمده ونقدسه ونمجده.

قلت: على أيّ مثال؟

قال: أشباح النور...؛(1)

خداوند متعال هفت هزار سال پیش از آفرینش دنیا من، علی، فاطمه، حسن و حسین را آفرید.

معاذ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! پیش از آفرینش دنیا شما کجا بودید؟

فرمودند: پیش عرش بودیم و خدای تعالی را تسبیح می نمودیم، می ستودیم و تقدیس و تمجید می کردیم.

عرض کردم: به چه هیئت و شکلی بودید؟

حضرت فرمودند: شبیح هایی از نور بودیم....

در روایت دیگر آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

... أما علمت إنّ محمداً وعلياً صلوات الله عليهما كانا نوراً بين يدي الله جلّ جلاله قبل خلق الخلق بألفي عام، وإنّ الملائكة لما رأّت

ذلك النور رأّت له أصلاً قد تشعب فيه شعاعٌ لامع. فقالت: إلهنا وسيّدنا! ما هذا النور؟!

فأوحى الله عزّ وجلّ إليهم: هذا نور من نوري أصله نبوة وفرعه إمامة، أمّا النبوة فلمحمد عبدي ورسولي، وأمّا الإمامة فلعلي حجّتي ووليّي،

ولولاهما ما خلقت خلقي...؛(2)

ص: 150

1- . علل الشرائع: 1/208 و 209، حديث 11، بحار الأنوار: 15/7، حديث 7.

2- . همان: 1/174، حديث 1، بحار الأنوار: 38/80، ذيل حديث 2.

... آیا نمی دانی که محمد و علی صلوات الله علیهما هر دو نوری در مقابل خداوند متعال بودند که دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات آفریده شده بودند. وقتی فرشتگان این نور را دیدند به خوبی دریافتند که این نور اصلی داشته که از آن شعاعی درخشان منشعب گردیده است. از این رو عرضه داشتند: خدای ما و آقای ما! این نور چیست؟

خداوند متعال به ایشان وحی فرمود: این نوری است از نور من که اصلش نبوت و فرعش امامت است. اما نبوت به بنده و رسولم محمد تعلق دارد و امامت از آن حجت و ولی من علی است و اگر این دو نمی بودند هرگز مخلوقات را نمی آفریدم....

در روایت دیگر می خوانیم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْأَنْمَةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عِظْمَتِهِ أَرْوَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يَسْبَحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقْدَسُونَهُ، وَهِيَ الْأَنْمَةُ الْهَادِيَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ (1) خدای تعالی محمد و علی و یازده نفر پیشوایان را از نور عظمت خویش آفرید؛ در وقتی که آنان، ارواحی بودند در روشنائی نور او که خدا را پیش از دیگر خلق، عبادت می کردند، تسبیح و تقدیس او می نمودند و اینان پیشوایان هدایت گر از آل محمد علیهم السلام هستند.

روایت دیگری را شیخ مفید رحمه الله از سلمان نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَاطِمَةَ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَدَعَاهُ فَاطِمَةَ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ، فَدَعَاهَا فَاطِمَةَ، وَخَلَقَ مِنِّي 9.

ص: 151

---

1- . کمال الدین: 318-319، حدیث 1، بحار الأنوار: 15/23، حدیث 39.

ومن نور علي وفاطمة الحسن والحسين فدعاهما فأطاعاه.

فسمّانا بالخمسة الأسماء من أسمائه: الله المحمود وأنا محمّد، والله العلي وهذا علي، والله الفاطر وهذه فاطمه، والله ذوالإحسان وهذا الحسن، والله المحسن وهذا الحسين.

ثم خلق منّا من صلب الحسين تسعة أئمة، فدعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق الله سماءً مبنيةً وأرضاً مدحيةً أو هواءً أو ماءً أو ملكاً أو بشراً، وكنا بعلمه نوراً نسبّه ونسمع ونطيع؛ (1)

خداوند مرا از برگزیده نور خود آفرید، پس مرا خواند و من اطاعتش کردم، و علی را از نور من آفرید، پس او را خواند و او اطاعتش کرد و از نور من و علی، فاطمه را آفرید، سپس او را خواند و او اطاعت کرد، و از نور من، علی و فاطمه حسن را آفرید و او را خواند و او اطاعت کرد، و از نور من، علی، فاطمه و حسن، حسین را آفرید و او را خواند، وی اطاعت کرد.

ما را به پنج نام از نام های خویش نام نهاد، خدا محمود است و من محمد، خدا علی است و این علی، خدا فاطر است و این فاطمه، خدا احسان است و این حسن، خدا محسن است و این حسین.

پس از آن خداوند از ما (پنج نفر) و از صلب حسین نه امام آفرید و آنان را خواند آن ها اطاعت کردند، و این پیش از آن بود که خداوند آسمان افراشته، زمین پهناور، یا هوا، یا فرشته، یا آب و یا بشری را بیافریند. ما به علم او نوری بودیم که او را تسبیح می نمودیم و دستورات او را می شنیدیم و اطاعت می کردیم.

شیخ طوسی رحمه الله در الأمالی خویش این گونه نقل می کند:

روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام در رُحبه کوفه نشسته بودند و مردم دور.

ص: 152

---

1- . بحار الأنوار: 15/9، حدیث 9 به نقل از الخصال: 53/142، حدیث 162 به نقل از کتاب المحتضر: 152.

حضرتش جمع شده بودند، کسی آمد و سؤالی کرد و حضرت جوابی دادند تا مطلب به این جا رسید فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ نُورَ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطْفِئُءَ أَنْوَارَ الْخَلْقِ إِلَّاخْمَسَةَ أَنْوَارٍ: نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُورِي وَنُورَ فَاطِمَةَ وَنُورَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمَنْ وَلَدَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ؛ لِأَنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنَا الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ خَلَقَ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ؛ (1)

به آن خدایی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث کرد، به راستی نور ابوطالب در روز قیامت همه انوار خلائق را فرو نشانند مگر پنج نور را؛ نور محمد، نور من، نور فاطمه، نور حسن و نور حسین و پیشوایان از فرزندان حسین؛ زیرا که نور ایشان از نور ماست که خدای تعالی آن را دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، آفریده است.

گفتنی است که هر يك از این روایات نکاتی دارد که دانستن آن ها در معرفت انسان مؤثر است.

روایت دیگری را امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که جبرئیل عرضه داشت:

يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَ سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَعَلَ عَلِيًّا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ وَخَيْرِهِمْ، وَجَعَلَ الْأُئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَمَا إِلَى أَنْ يَرِثَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا. فَسَجِدْ عَلِيَّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ الْأَرْضَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى.

وإنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَشْبَاحًا يَسْبُحُونَهُ وَيَمَجِّدُونَهُ وَيُهَلِّلُونَهُ بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَجَعَلَهُمْ نُورًا يَنْقُلُهُمْ فِي ظُهُورِ الْأَخْيَارِ مِنَ الرِّجَالِ.

ص: 153

---

1- . الأملی شیخ طوسی: 305، حدیث 612، کنز الفوائد: 80، بحار الأنوار: 35/110، حدیث 39 با اندکی تفاوت.

وأرحام الخيرات المطهّرات والمهدّبات من النساء من عصرٍ إلى عصر.

فلما أراد الله عزّوجلّ أن يبيّن لنا فضلهم ويعرفنا منزلتهم ويوجب علينا حقهم، أخذ ذلك النور فقسّمه قسمين: جعل قسماً في عبد الله بن عبدالمطلب فكان منه محمّد سيّد النبيّين وخاتم المرسلين وجعل فيه النبوة.

وجعل القسم الثاني في عبد مناف وهو أبو طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، فكان منه علي أمير المؤمنين وسيّد الوصيّين وجعله رسول الله وليّه ووصيه وخليفته وزوج ابنته وقاضيّ دينه (دبّنه) وكاشف كربته ومنجز وعده وناصر دينه. (1)

وروایات در این زمینه فراوان است، اما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

### اشاره به فوایدی مهم

از روایات شیعه و سنی که در این زمینه نقل شده، فواید مهمی را به نحو نتیجه می توان این گونه استفاده کرد.

1. همان گونه که نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از عالم قبل مقرر بوده، وصایت، خلافت و ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام نیز از همان عالم مقرر شده است.

2. فرشتگان عبادت خداوند متعال را از حضرات معصومین علیهم السلام یاد گرفته اند.

3. اگر ائمه علیهم السلام نبودند آدم خلق نمی شد.

4. ائمه علیهم السلام از حضرت آدم و دیگر پیامبران - به جز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله - افضل هستند.

ص: 154

---

1- . دلایل الإمامة: 57، حدیث 3، یقین: 227 با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: 35/27، حدیث 22.

5. امیر مؤمنان علی علیه السلام در تمام کمالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همسان هستند مگر نبوت.

6. امیر مؤمنان علی علیه السلام افضل خلائق بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و ناگزیر فرد افضل برای خلافت، امامت و وصایت متعین است.

7. ائمه علیهم السلام در آن عالم در اطراف عرش خداوند متعال بودند و در آن جا به عبادت، تسبیح، تهلیل و... مشغول بودند.

### سخنی درباره عرش

درباره عرش بحث ژرف و عمیقی در کتاب های تفسیری، حدیثی و معارف و کلام مطرح و کتاب های متعددی در خصوص آن نوشته شده است. مردم عوام چنین تصور می کنند که در عالم بالا تختی وجود دارد که خداوند متعال در آن جا مستقر است. شاید این موضوع از ظاهر بعضی آیات اخذ شده باشد، قرآن کریم در آیه ای می فرماید:

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (1).

در آیه دیگری می خوانیم:

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (2).

اما راغب اصفهانی درباره واژه «عرش» چنین می نویسد:

العرش في الأصل شيء مسقف... وسمي مجلس السلطان عرشاً اعتباراً بعلوه، قال تعالى: «وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ» (3) «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي

ص: 155

1- . سورة طه (20): آیه 5.

2- . سورة بروج (85): آیه 15.

3- . سورة يوسف (12): آیه 100.



... وَكُنِيَ بِهِ عَنِ الْعِزِّ وَالسُّلْطَانِ وَالْمَمْلَكَةِ... وَعَرْشُ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُهُ الْبَشَرُ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا بِالْإِسْمِ، وَلَيْسَ كَمَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ أَوْهَامُ الْعَامَّةِ: (2)

عرش جایی است که سقف داشته باشد و آن جایی را که سلطان می نشیند که هم رتبتاً و هم حقیقتاً علو دارد و جای بلندی است، عرش گویند....

کلمه عرش کنایه از قدرت، سلطنت، بزرگی، عزّت و عظمت خداوند متعال است.

انسان نمی تواند عرش خداوند متعال را درک بکند، یعنی ما که خودمان محدود هستیم آیا برای عظمت، عزّت و قدرت خداوند متعال می توانیم حدی تصویر بکنیم؟

پس در هر جا از قرآن واژه «عرش» به کار رفته اشاره و کنایه از سلطنت خداوند متعال و قدرت الاهی است، وگرنه خداوند متعال جسم نیست که در جایی نشسته و در آن جا مستقر باشد.

با این که راغب اصفهانی از اشاعره است، ولی درباره عرش این گونه می گوید.

در این بین، ابن تیمیه کتابی به نام العرش دارد. (3) شاگردان و معاصران او و بزرگان عامه می گویند: ابن تیمیه در آن جا تصریح دارد که خداوند متعال جسم بوده و بر این عرش مستقر است. (4)8.

ص: 156

1- . سورة نمل (27): آیه 38.

2- . المفردات في غريب القرآن: 329.

3- . گفتنی است که در نقدی که بر منهاج السنه نوشته ام متعرض این مسأله شده ام. (ر.ك: دراسات في منهاج السنّة - المدخل لشرح منهاج الكرامة -: 102).

4- . ر.ك: كشف الظنون: 2/1438.

گفتنی است که علمای عامه از معاصران ابن تیمیه درباره او و افکارش چند دسته بودند. برای مثال ابوحنیفان اندلسی - نگارنده تفسیر البحر المحیط - خیلی مرید او بوده و به او تعظیم می کرده، تا این که کتاب العرش ابن تیمیه به دست او رسید. صاحب کتاب اتحاف السادة المتقين في شرح احياء علوم الدين می نویسد:

كتاب العرش من أفصح كتبه، ولما وقف عليه الشيخ أبو حنّان ما زال يلعنه حتّى مات بعد أن كان يُعظّمه؛(1)

ابوحنیفان مرید ابن تیمیه بود و از او تجلیل می کرد، وقتی کتاب العرش به دستش رسید، همواره تا آخر عمر او را لعنت می کرد.

بعد از این تاریخ بود که بحث عرش، معنا و چگونگی آن رونق بیشتری یافت.

وگرنه خداوند متعال جسم نیست و این قول، کفر است.

البته اگر به فرض الفاظ قرآن در جسمانیّت خداوند متعال ظهور داشته باشند، یا ادّعی ظهور شود، ناگزیر بایستی طوری تفسیر بشوند که هم با ظاهر قرآن سازگار باشد و هم با دلیل های قطعی دیگر که بیان گر عدم جسمانیّت خداوند متعال هستند.

بنابراین، منظور از عرش خداوند متعال؛ یعنی عظمت، قدرت و سلطنت باری تعالی و ائمه علیهم السلام مانند وزرایی هستند که در اطراف سلطانی نشسته و جزء دستگاه سلطنت او بوده و دور این قدرت، سلطنت و عظمت حضور داشتند و دارند.

### اسامی نوشته شده بر عرش الاهی

از این رو در احادیث شیعه و سنی آمده است که نام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن عوالم در عرش ثبت شده است. اینک چند روایت در این زمینه نقل می کنیم.

قاضی عیاض مالکی به سند خود از ابی الحمراء - که از محدّثان بزرگ و علمای

ص: 157

---

1- . اتحاف السادة المتقين في شرح احياء علوم الدين: 1/106.

سنی و مالکی است - چنین نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أُيِّدْتَهُ بَعْلِي؛ (1)

هنگامی که مرا به سوی آسمان سیر دادند، ناگاه دیدم بر عرش نوشته شده:

هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست که به واسطه علی او را تأیید کردم.

در روایت دیگری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ: أَنَا اللَّهُ وَحْدِي، لَا إِلَهَ غَيْرِي، غَرَسْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بِيَدِي، مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي، أُيِّدْتَهُ بَعْلِي؛ (2)

من جنت عدن را به وجود آوردم، محمد برگزیده من است که او را با وجود علی تأیید و یاری کردم.

در روایت دیگر می فرماید: بر ساق عرش الاهی نوشته شده است:

أَنَا غَرَسْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بِيَدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أُيِّدْتَهُ بَعْلِي؛ (3)

من جنت عدن را به وجود آوردم، محمد برگزیده من است که او را با وجود علی تأیید و یاری کردم.

حافظ محبّ الدین طبری در کتاب الریاض النضره فی مناقب العشره المبشره در بخش فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام تحت عنوان

«ذکر اختصاصه بتأیید الله نبيه صلی الله علیه وآله 7.

ص: 158

1- . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: 1/174، ينابيع المودة: 1/69، حديث 38.

2- . نظم درر السمطين: 120، كشف الغمّه: 1/336. ر. ك: حلية الأولياء: 3/27، فرائد السمطين: 1/235، المناقب، ابن مغازلي: 32.

3- . المناقب، خوارزمي: 321، حديث 326، حلية الأولياء: 3/27.

به وكتبه ذلك على ساق العرش» می نویسد: ابوالحمراء گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ليلة اسرى بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش الأيمن، فرأيت كتاباً عن يمينه: محمد رسول الله أيدته بعلي ونصرته به؛(1)

در شب معراج به ساق عرش نگاه کردم دیدم در سمت راست نوشته شده: محمد رسول خداست که او را به وسیله علی تأیید و یاری کردم.

در روایت دیگر ابن عباس گوید:

كنا عند النبي صلى الله عليه وآله إذا بطائرٍ في فيه لوزة خضراء، فألقاها في حجر النبي، فقبلها ثم كسرها فإذا في جوفها ورقة خضراء مكتوبة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله نصرته بعلي.(2)

در روایت دیگر که احمد بن حنبل نقل کرده آمده است:

مكتوب على باب الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي أخو رسول الله قبل أن يخلق الله السماوات.

در متن دیگری آمده است:

قبل أن تخلق السماوات بألفي عام.(3)

در این زمینه روایت مفصّلی از ابن مسعود نقل شده است. ابن مسعود گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:3.

ص: 159

---

1- . الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرة: 2/227.

2- . همان.

3- . كشف الغمّة: 1/300، فيض القدير: 4/468، شواهد التنزيل: 1/296، تاريخ بغداد: 7/398، شماره 3919، تاريخ مدينة دمشق:

42/59 و 336، ميزان الاعتدال: 1/269، حديث 1006، لسان الميزان: 1/457، المناقب، خوارزمي: 144، حديث 168، كنز العمال:

11/624، حديث 33043.

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أَمَرَ بِعَرْضِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَلَيَّ، فَرَأَيْتُهُمَا جَمِيعاً، رَأَيْتُ الْجَنَّةَ وَالْوَانَ نَعِيمَهَا، وَرَأَيْتُ النَّارَ وَأَنْوَاعَ عَذَابِهَا.

فَلَمَّا رَجَعْتَ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ: هَلْ قَرَأْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَى أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَمَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَى أَبْوَابِ النَّارِ؟

فَقُلْتُ: لَا يَا جِبْرِئِيلُ!

فَقَالَ: إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِمَنْ عِلْمُهَا وَعَمَلُهَا بِهَا، وَإِنَّ لِلنَّارِ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لِمَنْ عِلْمُهَا وَعَمَلُهَا بِهَا.

فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ! ارْجِعْ مَعِيَ لِأَقْرَأَهَا.

فَرَجَعَ مَعِيَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَدَأَ بِأَبْوَابِ الْجَنَّةِ.

فَإِذَا عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ، وَحِيلَةُ طَيْبِ الْعَيْشِ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعُ خِصَالٍ:

الْقِنَاعَةُ، وَنَبْذُ الْحَقْدِ، وَتَرْكُ الْحَسَدِ، وَمَجَالَسَةُ أَهْلِ الْخَيْرِ.

وَعَلَى بَابِ الثَّانِي مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ، وَحِيلَةُ السَّرُورِ فِي الْآخِرَةِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: مَسْحُ رَأْسِ الْيَتَامَى، وَالتَّعَطُّفُ عَلَى الْأَرْمَلِ، وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، وَتَفَقُّدُ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ.

وَعَلَى الْبَابِ الثَّلَاثِ مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ، وَحِيلَةُ الصَّحَّةِ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعُ خِصَالٍ: قَلَّةُ الْكَلَامِ، وَقَلَّةُ الْمَنَامِ، وَقَلَّةُ الْمَشْيِ، وَقَلَّةُ الطَّعَامِ.

وَعَلَى بَابِ الرَّابِعِ مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ،

ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليبر والديه، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصت.

وعلى الباب الخامس منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أراد أن لا يذلّ فلا يذلّ، ومن أراد أن لا يشتم فلا يشتم، ومن أراد أن لا يظلم فلا يظلم، ومن أراد أن يستمسك بالعروة الوثقى فليستمسك بقول:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله.

وعلى الباب السادس منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أحبّ أن يكون قبره واسعاً فسيحاً فلينفق على المساجد، ومن أحبّ أن لا تأكله الديدان تحت الأرض، فليتكس المساجد، ومن أحبّ أن لا يظلم لحده فليتنور المساجد، ومن أحبّ أن يبقى طرياً تحت الأرض يبسط المساجد.

وعلى الباب السابع منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، بياض القلوب في أربع خصال: في عيادة المريض، واتباع الجنائز، وسدى أكفان الموتى، ودفع القرض.

وعلى باب الثامن منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أراد الدخول من هذه الأبواب الثمانية فليستمسك بأربع خصال:

بالصدقة، والسخاء، وحسن الخلق، وكفّ الأذى عن عباد الله عزّ وجلّ.

ثمّ جننا إلى أبواب جهنّم:

فإذا على الباب الأوّل منها مكتوب ثلاث كلمات: من رجا الله سعد، ومن خاف الله أمن، والهالك المغرور من رجا سوى الله وخاف غيره.

وعلى الباب الثاني مكتوب: ويل لشارب خمر، ويل لشاهد زور، ويل لعاق أبويه.

وعلى الباب الثالث منها مكتوب: من أراد أن لا يكون عرباناً في القيامة فليكس الجلود العارية في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون جائعاً في القيامة فليطعم البطون الجائعة في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون عطشاناً فليسق العطشان في الدنيا.

وعلى الباب الرابع منها مكتوب ثلاث كلمات: أذلّ الله من أهان الإسلام، أذلّ الله من أذلّ أهل البيت نبي الله، أذلّ الله من أعان الظالمين على ظلم المخلوقين.

وعلى الباب الخامس منها مكتوب ثلاث كلمات: لا تتبع الهوى، فإنّ الهوى يجانب الإيمان، ولا تكثر منطلقك فيما لا يعينك فتسقط من عين ربّك، ولا تكن عوناً للظالمين؛ فإنّ الجنّة لم تخلق للظالمين.

وعلى الباب السادس منها مكتوب ثلاث كلمات: حاسبوا أنفسكم من قبل أن تحاسبوا، ووبخوا أنفسكم من قبل أن توبّخوا، وادعوا الله عزّ وجلّ قبل أن تردوا عليه ولا تقدروا على ذلك.

وعلى الباب السابع منها مكتوب ثلاث كلمات: أنا حرام على المتهجّدين، أنا حرام على الصائمين، أنا حرام على المتصدّقين. (1)

در روایت دیگرى چنین آمده است:

إنّ للجنّة ثمانية أبواب على كلّ أبواب منها أربع كلمات، كلّ كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها واستعملها، وإنّ للنار سبعة أبواب على كلّ باب منها ثلاث كلمات كلّ كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها وعرفها.... (2)2.

ص: 162

---

1- . مدينة المعاجز: 2/358، اين حديث در نظم درر السمطين: 122-124 با اندكى تفاوت آمده است. فضائل شاذان بن جبرئيل: 152-154.

2- . كتاب الأربعين: 360، نظم درر السمطين: 122.

در روایت دیگری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا بِالذَّهَبِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمَةُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، عَلِيُّ مَبْغُضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ (1)

هنگامی که مرا به بهشت بردند دیدم بر در آن نوشته اند: معبود به جز خدای یکتا نیست و محمد دوست خدا است، علی ولی خداست، فاطمه کنیز خدا است، حسن و حسین برگزیده خدا هستند و بر دشمنانشان لعنت خدا باد.

در روایت دیگر این گونه آمده است:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ حَبِيبِ اللَّهِ. (2)

در روایت دیگری عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، عَطَسَ آدَمُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: حَمْدُنِي عَبْدِي، وَعَزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْلَا عَبْدَانِ أُرِيدُ أَنْ أُخْلِقَهُمَا فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا خَلَقْتَهُ.

قال: إلهي فيكونان مني؟

قال: نعم يا آدم! ارفع رأسك وانظر.

فرغ رأسه فإذا هو مكتوب على العرش: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ، عَلِيُّ مَقِيمُ الْحَجَّةِ، وَمَنْ عَرَفَ حَقَّ عَلِيٍّ زَكَّى وَطَابَ، وَمَنْ أَنْكَرَن.

ص: 163

---

1- . الأُمالي، شيخ طوسي: 355، حديث 738، الطرائف: 64، حديث 65، الجواهر السنينة: 299، مدينة المعاجز: 2/354، حديث 599، بحار الأنوار: 27/54، حديث 8، ميزان الاعتدال: 3/478، لسان الميزان: 4/194، حديث 515 و 5/70، حديث 234، المناقب، خوارزمي: 302، حديث 297، ترجمه امام حسين عليه السلام ابن عساكر: 186، كشف الغمّة: 1/93، و 2/149. در برخی از منابع آمده است: «علي باغضيهم لعنة الله».

2- . ر. ك: برخی از مصادر پاورقی پیشین.



حقّه لعن وخاب، أقسمت بعزّتي أن أدخل الجنّة من أطاعه وإن عصاني، وأقسمت بعزّتي أن أدخل النار من عصاه وإن أطاعني؛(1)

آن گاه که خداوند آدم را آفرید و از روحش بر او دمید، آدم عطسه ای زد، سپس گفت: «الحمد لله».

خدای تعالی به آدم فرمود: مرا ستایش کردی به بزرگی و جلالم سوگند، اگر دو تن از بندگان که در دنیا می آفرینم، نبودند، تو را نمی آفریدم.

آدم عرض کرد: پروردگارا! آن دو تن از من هستند.

فرمود: آری، از تو خواهند بود. ای آدم! سرت را بلند کن و بنگر!

آدم سر بلند کرد و ناگاه دید که بر فراز عرش نوشته شده: معبودی جز خدای یکتا نیست، محمّد پیامبر رحمت و علی انسانی بهشتی است، هر کس علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و آن کس حق علی را انکار کند از رحمت ناامید و ملعون است.

به بزرگی و جلالم سوگند، کسی که علی را دوست دارد وارد بهشت می کنم اگر چه نافرمانی و معصیت مرا کند و به بزرگی و جلالم سوگند، هر کس نافرمانی علی را کند وارد دوزخ کنم اگر چه اطاعت مرا بکند.

در روایت دیگری آمده که اسم امیرالمؤمنین علیه السلام بر کتف فرشته صرصائیل نوشته شده است. امام صادق علیه السلام از اجداد طاهرینش نقل می کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

بینا رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك له عشرون رأساً، في كلّ رأس ألف لسان، يسبح الله ويقدّسه بلغة لا تشبه الأخرى، 1.

ص: 164

---

1- . المناقب، خوارزمی: 318، حدیث 320، بحار الأنوار: 27/10، حدیث 22 به نقل از ایضاح دفائن النواصب: 34 و 35، ینابیع المودّه: 1/48 و 49، حدیث 11.

وراحته أوسع من سبع سماوات وسبع أرضين، فحسب النبي صلى الله عليه وآله أنه جبرئيل فقال: يا جبرئيل! لم تأتني في مثل هذه الصورة قَطُّ؟

قال الملك: ما أنا جبرئيل، أنا صرصائيل، بعثني الله إليك لتزوّج النور من النور.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: من ممّن؟

قال: ابنتك فاطمة من علي بن أبي طالب عليهما السلام.

فزوّج النبي فاطمة من علي بشهادة جبرئيل وميكائيل وصرصائيل عليهم السلام.

قال: فنظر النبي صلى الله عليه وآله فإذا بين كتفي صرصائيل: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي بن أبي طالب مقيم الحجّة.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا صرصائيل! منذكم هذا كتب بين كتفيك؟

قال: من قبل أن يخلق الله الدنيا بأثني عشر ألف سنة: (1)

روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله در خانه امّ سلمه بود که فرشته ای بر آن حضرت نازل شد که بیست سر داشت و در هر سرش هزار زبان بود که با آن ها به لغت های گوناگون خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد. کف دست او از آسمان ها و زمین هفت گانه وسیع تر بود.

پیامبر فکر کرد که او جبرئیل است و لذا خطاب به او فرمود: ای جبرئیل! هرگز با این هیأت بر ما نازل نشده ای؟

آن فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، بلکه صرصائیل هستم و به سوی تو مأمور شده ام تا نور را با نور تزویج نمایم.

پیامبر فرمود: چه کسی را به چه کسی؟

صرصائیل گفت: دخترت فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام.

ص: 165

---

1- . مائة منقبة: 35، كشف الغمة: 1/361، بحار الأنوار: 43/123، حدیث 31، المناقب، خوارزمی: 340، حدیث 360.

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام تزویج نمود و جبرئیل، میکائیل و صرصائیل را بر این امر شاهد گرفت.

سپس پیامبر به صرصائیل نگاه کرد و دید که در میان دو کتف او نوشته شده:

«معبودی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب برپا دارنده حجت است».

پیامبر به آن فرشته گفت: ای صرصائیل! در چه زمانی این نوشته در بین دو کتف تو نگاشته شده است؟

گفت: دوازده هزار سال پیش از این که خداوند دنیا را خلق کند.

در روایت دیگری آمده است که نام علی علیه السلام بر بال جبرائیل نوشته شده بود. امام صادق علیه السلام از نیاکان بزرگوارش نقل می کند که علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أتاني جبرئيل وقد نشر جناحيه، فإذا فيها مكتوب: لا إله إلا الله محمد النبي.

ومكتوب علي الآخر: لا إله إلا الله علي الوصي؛ (1)

جبرئیل بر من نازل شد در حالی که دو بال خود را باز کرده بود، دیدم در بال او نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر است» و در بال دیگرش نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست، علی وصی است».

هم چنین بر پیشانی فرشته ای لواء الحمد نوشته شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَوِ السَّادِسَةِ مَلَكًا نَصَفَهُ مِنْ نَارٍ وَنَصَفَهُ مِنْ ثَلَجٍ وَفِي جِبْهَتِهِ مَكْتُوبٌ: أَيُّدُ اللَّهِ مُحَمَّدًا بَعْلِي. 9.

ص: 166

---

1- . المناقب، خوارزمی: 147، كشف الغمه: 1/302، بحار الأنوار: 27/9، حدیث 19.

فبقيت متعجباً، فقال لي ذلك الملك: ممّ تعجب؟ كتب الله في جبهتي ماترى قبل خلق الدنيا بألفي عام. (1)

در این باره ابونعیم اصفهانی نیز چنین روایت می کند: جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

بيننا رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً في مسجد المدينة فذكر بعض أصحابنا الجنة.

فقال: أما علمت أنّ لله لواءً من نور وعموداً من زبرجد خلقهما قبل أن يخلق السماوات بألفي سنة مكتوب على رداء ذلك اللواء: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خير البرية؛ (2)

روزی در مسجد مدینه نشسته بودیم، بعضی از اصحاب از بهشت سخن به میان آوردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برای خدا پرچمی از نور و ستونی از زبرجد است که آن ها را دو هزار سال پیش از آفریدن آسمان ها آفریده است، بر دامنه این پرچم نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست. محمد رسول خداست»، آل محمد بهترین مردم هستند.

بنابر آن چه گذشت این مجموعه روایات به اضافه روایات نور که پیش تر گذشت و دلالتی که در این مجموعه روایات وجود دارد، می تواند شرح مناسبی برای این فراز از زیارت جامعه باشد. 1.

ص: 167

---

1- . المحتضر: 99. این حدیث در المناقب، خوارزمی: 309 با اندکی تفاوت آمده است.

2- . شواهد التنزیل: 2/468، حدیث 1141، كشف اليقين: 385، بحار الأنوار: 39/218، حدیث 11.

## مَنْتُ بر زمینیان

حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ؛

تا آن گاه که به وسیله شما بر ما مانت نهاده.

این جمله به وجود ائمه علیهم السلام در این عالم اشاره دارد که وجودشان در این عالم از خداوند متعال مانت بر خلائق بوده است.

## مَنْتُ یعنی چه؟

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الْمَنْتُ: النعمة الثقيلة، ويقال ذلك على وجهين: أحدهما أن يكون ذلك بالفعل، والثاني أن يكون ذلك بالقول، وذلك مستقبح فيما بين الناس إلا عند كفران النعمة. فيقال: مَنْ فلانٌ على فلان إذا أثقله بالنعمة.

وذلك على الحقيقة لا يكون إلا لله تعالى. (1)

یعنی اگر کسی، فرد دیگری را غرق نعمت کند می گویند: فلانی بر فلانی مانت گذاشته و به اصطلاح، نعمت های سنگین و ارزشمندی به او داده است.

مَنْتُ به معنای حقیقی نیست مگر از آن خداوند متعال، وگرنه دیگران مالک حقیقی نیستند تا مانت بگذارند.

کسی که نعمتی به کسی بدهد و خدمتی برای او انجام دهد و آن را به زبان بیاورد می گویند: قبیح است.

## اقسام سه گانه مانت

به نظر می رسد این فراز به تأمل بیشتری نیاز دارد؛ زیرا مانت بر سه وجه است.

1. مانت فعل، کاری را از باب امتنان انجام دادن.

ص: 168

---

1- . المفردات فی غریب القرآن: 474.

2. مَنّت قول، حرفی را از باب امتنان گفتن.

3. مَنّت به وسیله شخص.

آن چه در زیارت جامعه آمده این است که خداوند متعال از باب لطف، شما ائمه را از آن عالم منتقل کرد و مَنّتی بر این خلائق نهاد.

فرض کنید شخصیت بزرگی را حضرت امیر علیه السلام از مدینه به عنوان والی به جایی بفرستند و به اهالی آن دیار بنویسند که این شخص را که برای شما فرستادیم نزد ما خیلی ارزشمند است، ما اصلاً می خواستیم پیش ما باشد، اما ایثار کردیم. پس قدر او را بدانید، از او استفاده کنید، به سخنش گوش فرا دهید و به او احترام نمایید.

آری، تا همین اواخر مرسوم بود که مراجع تقلید و بزرگان حوزه ها یکی از شاگردان و مقرّبین خود را به عنوان وکیل و نماینده به شهرها می فرستادند و به اهالی آن دیار نامه می نوشتند که این کسی است که وجودش برای ما منشأ اثر بوده و مورد علاقه ماست، اما شما را مقدّم دانستیم و ایثار کردیم.

رسول خدا و امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام در آن عالم بودند، خداوند متعال از باب مَنّت بر خلائق آن حضرات را از آن عالم بر این عالم فرستادند.

به هر حال؛ مَنّت گاهی فعل، گاهی قول و گاهی شخص است. خداوند متعال مَنّت نهاد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را مبعوث کرد که قرآن کریم می فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ (1)

به حقیقت خداوند بر مؤمنان مَنّت نهاد؛ آن گاه که در میان آنان پیامبری 4.

ص: 169

1- . سورة آل عمران (3): آیه 164.

از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنان بخواند و آن‌ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد، گرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بنابراین، خداوند متعال بر ما منت گذاشت که آن حضرت را در این عالم قرار داد، و منت گذاشت که مبعوث کرد تا ما را به تزکیه و تعلیم هدایت کند و هم چنین خواست ائمه علیهم السلام در این عالم باشند يك منت، چیزی از آن‌ها یاد بگیریم منت دیگری، آیه ای را برای ما تفسیر کنند، منت دیگری و به خدمتشان برسیم منت دیگری است.

به هر حال، منت چه فعل باشد و چه شخص از جانب خداوند متعال، لطف است. با استفاده از آیات قرآن کریم به نظر می‌رسد که نهایت غرض خداوند متعال از فرستادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا منت گذاشتن بر مردم به خاطر ائمه علیهم السلام، هدایت است که خداوند متعال و اولیای او شناخته بشوند و به توسط آنان عبادت و بندگی را یاد گیرند و به مقام قرب برسند.

همین معنا در قرآن مجید نیز آمده است. آن جا که می‌فرماید:

«بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»؛ (1)

بلکه خداوند متعال بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است.

آری، غرض، هدایت است؛ هدایت خلائق به توسط انبیا و اولیا. لذا خداوند متعال در آیه مبارکه به علت بعثت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». (2) 4.

ص: 170

---

1- . سوره حجرات (49): آیه 17.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 164.

وقتی انسان از گمراهی بیرون می آید که تزکیه و تعلیم بشود. منظور از تزکیه و تعلیم، معرفت خداوند متعال و فراگیری علوم سودمند و منظور از تزکیه نفس، آدم خوب شدن است.

روشن است که آدم خوب شدن به مکتب وحی منحصر است و در مکتب های دیگر خبری نیست. ادعا کنندگان در جهل مرکب هستند، مگر می شود انسان منقطع از وحی - وحیی که مکتب اهل بیت علیهم السلام دارد نه مطلق وحی - خوب بشود؟

البته همه وحی ها و همه کتاب های آسمانی صحیح هستند و مآلاً همانی می گویند که اهل بیت علیهم السلام می گویند، وگرنه مردم در ضلالت و گمراهی می ماندند.

پس خداوند متعال بر خلائق منت گذاشت و ائمه علیهم السلام را از آن عالم به این عالم آورد تا آن ها را هدایت کنند.

### خانه های با رفعت و جلالت

فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ؛

و شما را در خانه هایی قرار داد که رفعت و جلالت دارد و از آن جا نام خدا به گوش دیگران می رسد.

ائمه علیهم السلام پیش از آن که چیزی را به دیگران بگویند خودشان عمل می کردند؛ بلکه آنان قبل از فرشتگان، خداوند متعال را عبادت می کردند. این عبارت به این آیه مبارکه اشاره دارد که می فرماید:

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ \* لِيَجْزِيَ اللَّهُ



أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛(1)

(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن داده که دیوارهای آن بالا برده شوند و در آن‌ها نام خدا برده شود و بامداد و شامگاه در آن‌ها تسبیح او گویند. مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آن‌ها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی‌کند، آنان از روزی که در آن، دل‌ها و دیدگان دگرگون می‌شوند، می‌ترسند تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد و از فضل خود بر پاداش آنان بیفزاید و خداوند به هر کس که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

در ذیل آیه بحث است که آیا مراد از بیت، همان چهار دیواری‌های گلی و آجری آن دوران بوده است که بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مثل خانه‌های آن زمان بوده است؟ نه، منظور آن‌هایی هستند که درون آن خانه‌ها زندگی می‌کردند. (2) از این رو در آیه تطهیر می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛(3)

خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت فقط پلیدی را دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

البته ام سلمه مورد احترام ماست، اما ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله مشمول آیه تطهیر نیستند. چنان که گذشت. (4) ب.

ص: 172

1- . سوره نور (24): آیات 36-38.

2- . ر. ك: مدينة المعاجز: 5/59، حدیث 62.

3- . سوره احزاب (33): آیه 33.

4- . ر. ك: جلد دوم، صفحه 197 و 198 از همین کتاب.

## خانه های اهل بیت از دیدگاه روایات

اینک بخشی از روایاتی را که در ذیل این آیه مبارکه وارد شده است می آوریم تا معلوم شود که معنای آیه چیست؟ در مورد چه کسی نازل شده است؟ و چه کسانی مصداق آن هستند؟

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید:

هي بيوت الأنبياء وبيت علي منها؛(1)

منظور خانه های پیامبران الهی است که خانه علی علیه السلام از جمله آن هاست.

ممکن است کسی از تعجب بگوید که امیر مؤمنان علی علیه السلام که از انبیا نبودند، پس چگونه خانه او از خانه های پیامبران می شود؟

عجیب این که در ذیل این آیه در کتاب های اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه را قرائت فرمود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! کدام خانه ها هستند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

بيوت الأنبياء؛

خانه های پیامبران.

ابوبکر برخاست و گفت: آیا بیت علی و فاطمه نیز از آن خانه هاست؟

فرمود:

نعم من أفاضلها؛(2)

آری، از برترین آن خانه هاست.

ص: 173

- 
- 1- . تفسیر فرات کوفی: 282، حدیث 382، تفسیر القمی: 2/104، بحار الأنوار: 23/312، حدیث 19 و 327، حدیث 6.
  - 2- . تفسیر الثعلبی: 7/107، الدرر المنثور: 5/50، شواهد التنزیل: 1/533، حدیث 567 و 534، حدیث 568، کشف الغمّه: 1/326.

روایت دیگری را ابن شهر آشوب نقل می کند. ابو حمزه ثمالی می گوید:

لَمَّا كَانَتِ السَّنَةُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَقِيَهُ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَقْبَلَ النَّاسَ يَنْتَالُونَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ عِكْرَمَةُ: مَنْ هَذَا عَلَيْهِ سِيْمَاءُ زَهْرَةَ الْعِلْمِ؟! لِأَجْرِيَّتِهِ.

فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ وَاسْقَطَ فِي يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ:

يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ جَلَسْتَ مَجَالِسَ كَثِيرَةً بَيْنَ يَدَيْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِ، فَمَا أُدْرِكُنِي مَا أُدْرِكُنِي أَنْفَاءً!

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ يَا عَبِيدَ أَهْلِ الشَّامِ! إِنَّكَ بَيْنَ يَدَي «بُيُوتِ أُذُنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛ (1)

سالی که حضرت امام باقر علیه السلام به مکه رفت، هشام بن عبدالملک نیز در مکه بود، مردم پی در پی گرد امام می آمدند و مسائل خود را می پرسیدند.

عکرمه گفت: این کیست که نور علم از چهره او تابان است؟ بروم او را آزمایش کنم.

همین که مقابل حضرت ایستاد، چنان لرزه بر اندامش افتاد که در مقابل آن حضرت ناتوان شد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در مقابل مردان بزرگی نشسته ام، ابن عباس و دیگران را درک نموده ام، ولی آن چه اکنون دچار شدم هیچ وقت برای من پیش نیامده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای بنده شامیان! تو در مقابل شخصیتی قرار گرفته ای که «خداوند دستور داده دیوارهای خانه های آن ها بالا رود و نام او در آن یاد شود». 9.

ص: 174

---

1- . مناقب آل ابی طالب: 3/317، بحار الأنوار: 46/258، ذیل حدیث 59.

به اعتقاد محققان، عکرمه بربری شاگرد ابن عباس از گروه خوارج و آدم درستی نبوده است. وقتی می خواست از امام باقر علیه السلام چیزی پرسد حالتی پیدا کرد و گفت: نزد خیلی از بزرگان رفتم و نشستم، اما این حالت در من پیدا نشد که این جا پیدا شده است.

روایت دیگر در کمال الدین شیخ صدوق رحمه الله آمده است. این روایت را نیز ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند. ابوحمزه ثمالی مرد بزرگی بوده که حتی عامه نیز او را تجلیل می کنند. وی مفسر بوده و تفسیر کاملی داشته است، اما در دسترس نیست.

ابوحمزه می گوید: امام باقر علیه السلام در حدیث مفصّلی فرمود:

إِنَّمَا الْحَجَّةُ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ، لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (1).

فَالْحَجَّةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَهْلُ بَيْتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، لِأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يَنْطِقُ بِذَلِكَ وَوَصِيَّةَ اللَّهِ جَرَتْ بِذَلِكَ فِي الْعَقَبِ مِنَ الْبَيْتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «فِي بَيْتِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»

وهي بيوتات الأنبياء والرسل والحكماء وأئمة الهدى؛ (2)

همانا حجّت در خاندان ابراهیم علیه السلام است، برای گفتار خدای تعالی که فرموده: «آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی بزرگی عطا کردیم».

پس مقصود از حجّت، پیامبران و خاندان آن ها تا روز قیامت است؛ زیرا کتابت.

ص: 175

1- . سورة نساء (4): آیه 54.

2- . کمال الدین: 218، ضمن حدیث 2، تفسیر ابي حمزة الشمالي: 129 و 130، بحار الأنوار: 11/49، ضمن حدیث 49 با اندکی تفاوت.

خدا بدان گویاست، سفارش خدا بر این جاری شده که (امامت) در نسل خاندانی است که خدای تعالی آنان را بر مردم برتری داده و فرموده: «در خانه هایی که خدا دستور داده بالا رود و نام او در آن ها یاد شود...» و آن ها خانه های پیامبران، رسولان، حکیمان و امامان هدایت گر است.

در روایت دیگر ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم. فرمود:

هي بيوت النبي صلى الله عليه وآله؛(1) منظور، خانه های پیامبر است.

روایت دیگری را محمد بن فضیل از ابا الحسن علیه السلام نقل می کند و می گوید:

از آن حضرت درباره این آیه پرسیدم. فرمود:

بيوت محمد ثم بيوت علي منها؛(2)

منظور خانه حضرت محمد صلی الله علیه وآله، آن گاه خانه حضرت علی علیه السلام از آن خانه هاست.

روایت دیگری در این زمینه در الکافی آمده است: عبدالرحمان بن ابی لیلی به نقل از پدرش می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

... وَصَلَ اللَّهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَلَاةِ الْأَمْرِ لَمْ يَطِعِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ وَهُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»(3)

والتمسوا البيوت التي أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، فإنه أخبركم أنهم «رجال لا تلهيهم تجارة ولا

ص: 176

1- . الکافی: 8/331، حدیث 510، بحار الأنوار: 23/332، حدیث 18.

2- . تأویل الآيات: 1/362، حدیث 9، بحار الأنوار: 23/325، حدیث 2 به نقل از کنز الفوائد: 185.

3- . سورة اعراف (7): آیه 31.

... خدا اطاعت ولیّ امر خود را به طاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را به طاعت خودش. پس هر کس از والیان امر اطاعت نکند خدا و رسولش را اطاعت نکرده و همان اقرار به آن چه از طرف خدای متعال نازل گشته که فرموده است «زینت خود را در هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید» و بجویند خانه‌هایی را که خدا دستور داده رفعت گیرند و نامش در آن‌ها برده شود، زیرا خدا به شما خبر داده که آن‌ها «مردانی هستند که هیچ تجارت و داد و ستدی ایشان را از یاد خدا... باز ندارد...».

قتاده از مفسران بزرگ اهل سنت است، آنان بعد از «صحابه» رتبه‌ای به نام «تابعین» دارند که قتاده، ضحاک، مقاتل، مجاهد و عکرمه از آن جمله هستند.

قتاده می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. آن حضرت فرمود:

من أنت؟

تو کیستی؟

عرض کردم: قتاده بن دعامه بصری.

فرمود:

أنت فقیه أهل البصرة؟

تو فقیه بصری‌ها هستی؟

گفتم: آری.

عجیب است که در روایتی آمده که روزی امام باقر علیه السلام در سفری به شام رفته بودند، بزرگ نصارا از حضرت پرسید: شما از علمای مسلمانان هستید؟<sup>2</sup>.

ص: 177

1- سوره نور (24): آیه 37.

2- . الکافی: 1/182، حدیث 6، بحار الأنوار: 66/10، حدیث 12.

امام باقر علیه السلام فرمود:

لست من جُهّالهم؛ (1)

من از نادانان آنان نیستم.

این سخن خیلی معنا دارد. در این حدیث، حضرت از قتاده پرسید: توفقیه اهل بصره هستی؟

گفت: آری.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ويحك يا قتاده! إنَّ اللهَ جلَّ وعزَّ خلقَ خلقاً من خلقه فجعلهم حججاً على خلقه، فهم أوتاد في أرضه، قوامٌ بأمره، نجباء في علمه اصطفاهم قبل خلقه أظلةً عن يمين عرشه.

قال: فسكت قتادة طويلاً. ثم قال: أصلحك الله! والله لقد جلست بين يدي الفقهاء وقدام ابن عباس، فما اضطرب قلبي قدام واحد منهم ما اضطرب قدامك.

قال له أبو جعفر عليه السلام: ويحك أتدري أين أنت؟ بين يدي «بُيُوتِ أذنَ الله أن تُرفعَ ويُذكرَ فيها اسمه يُسبحُ له فيها بالغدوِّ والآصالِ \* رجالٌ لا تُلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكرِ الله وإِقامِ الصَّلَاةِ وإِيتاءِ الزَّكَاةِ»  
فأنت ثمَّ، ونحن أولئك.

فقال له قتادة: صدقت والله جعلني الله فداك، والله ما هي بيوت حجارة ولا طين...؛ (2)

وای بر تو ای قتاده! به راستی خداوند گروهی از بندگان خویش را بر خلق خود 4.

ص: 178

1- . همان: 8/123، حدیث 94، همان: 10/150، حدیث 1.

2- . همان: 6/256، حدیث 1، همان: 10/154، حدیث 4.

حجت قرار داده است، آن ها پایه ها و استوانه های زمین به امر خدا و برگزیدگان علم خدا هستند، خدا آن ها را پیش از آفرینش مردم برگزیده که سایه هایی در طرف راست عرش خدا بودند.

قتاده مدتی سکوت کرد، سپس گفت: خدا به شما خیر دهد! من در مقابل فقهای زیادی و پیش ابن عباس نشسته ام، هیچ وقت دلم نتپیده آن سان که هم اکنون دلم می تپد.

امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو، می دانی کجا هستی؟ تو در مکانی هستی که «در خانه هایی که خداوند دستور داده که دیوارهای آن بالا برده شوند و در آن ها نام خدا یاد شود و بامداد و شامگاه در آن ها تسبیح او گویند. مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آن ها را از یاد خدا، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی کند» تو در چنین جایی هستی و ما آن ها هستیم.

قتاده گفت: راست می فرمایید، خدا مرا فدای شما کند، این خانه از گل و سنگ نیست....

روایت دیگر در نهج البلاغه آمده است که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام این آیه را خواندند فرمودند:

وإنّ للذکر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عنه، یقطعون به ایام الحیاة ویهتفون بالزّواجر عن محارم اللّٰه فی أسمع الغافلین ویأمرون بالقسط ویأتمرون به وینهون عن المنکر ویتناهون عنه.

فکأنّما قطعوا الدنیا إلى الآخرة وهم فیها فشاهدوا ما وراء ذلك، فکأنّما اطلعوا غیوب أهل البرزخ فی طول الإقامة فیہ وحققت القيامة علیهم عداتها فکشفوا غطاء ذلك لأهل الدنیا، حتّی کأنّهم یرون ما لا یرى الناس



برای ذکر جماعتی هستند که آن را به جای دنیا برای خود اختیار کرده اند، هیچ تجارت و کسب و کاری آن ها را از ذکر خدا غافل نمی کند. در هنگام زندگی به آن مشغول می گردند و در گوش غافلان حرام های خدا را می خوانند و آن ها را از کردار زشت باز می دارند.

آن ها مردم را به عدالت دعوت می کنند و خود هم به آن عمل می نمایند، از منکر نهی می نمایند و خود هم از کار زشت دست می کشند، آن ها از دنیا بریده اند و متوجه جهان آخرت شده اند.

آن ها خود را در جهان آخرت مشاهده می کنند و ماوراء دنیا را می نگرند، گویا آن ها از اهل برزخ اطلاع دارند و از طول اقامت آن ها در آن جا خبر دارند، آن ها به وعده های قیامت یقین دارند و اسرار آن را برای اهل دنیا بیان می کنند. آن جماعت چیزهایی مشاهده می کنند که دیگران از درک آن عاجز هستند، و آن ها سخن هایی می شنوند که دیگران از شنیدن آن ناتوان هستند.

آری، ائمه علیهم السلام کسانی هستند که خداوند متعال منت گذاشت و آن ها را به این عالم فرستاد. (2) اما این که چرا خانه علی و زهرا علیهما السلام از خانه های پیامبران شمرده شده؟ چون تمام آن چه در آن خانه ها بوده در این خانه وجود داشته و از این جا منتشر شده، بلکه مطالبی این جا بوده که آن جاها نبوده، و لذا فرمودند: «من أفاضلها». ه.

ص: 180

---

1- . نهج البلاغه: 2/211 و 212، خطبه 222، بحار الأنوار: 66/325، حدیث 39.

2- . برای آگاهی بیشتر از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه ر. ك: اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه شماره 21 از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

وَ جَعَلَ صَلَواتِنَا عَلَیْكُمْ وَ ما خَصَّنا بِهِ مِنْ وَ لا یَتَکُم...؛

و خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما را بدان ممتاز ساخت - ...

آن چه که تا کنون خواندیم، جعل خداوند متعال نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود. اینک جعل خداوند متعال نسبت به اهل ولایت است.

خداوند متعال در آن عالم بر ربوبیت خود، نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه علیهم السلام اخذ میثاق کرده است.

این موضوع از امور مربوط به عالم غیب است. ما هرگز نمی توانیم با عقل های ناقص و کوتاه خود درباره آن چیزی بگوییم، باید از طریق روایاتی که از ائمه علیهم السلام وارد شده که با همه عوالم ارتباط و بر همه عوالم احاطه دارند چیزی بفهمیم. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَ إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»؛ (1)

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه و نسل آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند:

آری، گواهی می دهیم که مبادا در روز قیامت بگویید: ما از این امر غافل بودیم یا بگویید: همانا پدران ما پس از این شرك ورزیدند و ما نیز فرزندان بعد از آن ها بودیم، آیا ما را به آن چه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟

ص: 181

در ذیل این آیه مبارکه روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام رسیده است. در واقع قضیه اخذ میثاق، اقامه حجّت از ناحیه خداوند متعال بر همه خلایق است؛ نسبت به ربوبیت خداوند متعال، رسالت، رسول خدا و ولایت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

البته درباره آن عالم بحث فراوان و پرسش های بسیاری مطرح شده است، از جمله:

آیا عالمی به عنوان عالم ارواح پیش از این عالم وجود داشته است؟

آیا ارواح پیش از اجساد خلق شده اند؟

آیا ارواح در آن عالم دارای عقل و درک بودند که از آن ها پیمان گرفته بشود؟

آیا مراد از این اقرار، اقرار زبانی است که از آن به «لسان ملکوتی» تعبیر می کنند؟

آیا بعد از خلقت حضرت آدم از ذریه او پیمان گرفته شده است؟

سید مرتضی رحمه الله در مورد عالم ذر در کتاب الامالی می نویسد:

وقد ظنّ بعض من لا بصيرة له ولا فطنة عنده أنّ تأويل هذه الآية إنّ الله سبحانه استخرج من ظهر آدم عليه السلام جميع ذريته وهم في خلق الذرّ، فقرّهم بمعرفة وأشهدهم على أنفسهم.

وهذا التأويل مع أنّ العقل يبطله ويحيله ممّا يشهد ظاهر القرآن بخلافه، لأنّ الله تعالى قال: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»

ولم يقل: من آدم، وقال:

«مِنْ ظُهُورِهِمْ»

ولم يقل: من ظهره، وقال: «ذُرِّيَّتَهُمْ»

، ولم يقل: ذريته.

ثمّ أخبر تعالى بأنّه فعل ذلك لئلا يقولوا [يوم القيامة]: إنّهم كانوا عن هذا غافلين أو يعتذروا بشرك آبائهم وأنّهم نشؤا على دينهم وسنتهم، وهذا يقتضي أنّ الآية لم تتناول ولد آدم عليه السلام لصلبه، وأنّها إنّما تناولت من كان له آباء مشركون... (1)7.

ص: 182

برخی از متعصّبان اهل سنت با توجّه به این کلام، تصوّر کرده اند که سید مرتضی رحمه الله عالم ذر را منکر شده، و شاید برخی از شیعه نیز این گونه تصوّر کنند.

ما این موضوع را در جایی بحث و آن را بررسی کرده ایم. (1) مطلب دیگر این که اگر آن عالم وجود داشته و اگر به واقع اقراری بوده، آیا این میثاق حقیقتاً با این آیه و امثال آن و تمثیلات و تشبیهاتی مثل «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» (2) ثابت می شود؟

این مطلب از بیان سید مرتضی رحمه الله استفاده می شود و برخی از معاصرین بزرگ ما نیز این نظر را دارند.

کوتاه سخن این که ولایت اهل بیت در کنار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ربوبیت خداوند متعال به نحو میثاق از مردم اخذ شده است؛ یعنی با ذریه حضرت آدم علیه السلام قرار داد شده است.

البته این قرار داد در کتاب های اهل سنت نیامده است؛ گرچه نسبت به ربوبیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در منابع آن ها روایت آمده است.

قرآن کریم در آیه مبارکه ای می فرماید:

«وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»؛ (3)

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس.

پیش تر اشاره شد که در کتاب های اهل سنت آمده است که همه پیامبران گذشته مأمور بودند که ولایت اهل بیت علیهم السلام را به مردم ابلاغ کنند، و این ابلاغ جزء برنامه آن ها بوده است. در روایتی آمده: ابن مسعود می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله 5.

ص: 183

1- ر. ك: استخراج المرام من استقصاء الافحام: 1/257.

2- سورة احزاب (33): آیه 72.

3- سورة زخرف (43): آیه 45.

فرمود:

أتاني ملك فقال: يا محمد! «وَسَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»

علی ما بعثوا؟

قلت: علی ما بعثوا؟

قال: علی ولایتك وولاية علي بن أبي طالب؛(1)

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد! «پرس کسانی را که پیش از تو فرستادیم از فرستادگان ما» بر آن چه مبعوث شده اند؟

من گفتم: بر چه مبعوث شده اند؟

گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

اما در منابع و تفاسیر ما روایات فراوانی در ذیل همین آیه مبارکه به ویژه در تفسیر کنز الدقائق آمده است. در روایتی می خوانیم:

إنَّ النبي صلى الله عليه وآله قاله ليلة أُسري به إلى السماء: جمع الله بينه وبين الأنبياء، ثم قال له: سلهم يا محمد! علی ماذا بعثتم؟

فقالوا: بعثنا علی شهادة أن لا إله إلا الله والإقرار بنبوتك، والولاية لعلی بن أبي طالب؛

در شب معراج پیامبر با پیامبران دیگر دیدار کرد.

خداوند به او فرمود: ای محمد! از آنان پرس برای چه فرستاده شدند؟

پاسخ دادند: بر شهادت «لا إله إلا الله»، اعتراف به پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب فرستاده شدیم.4.

ص: 184

1- . معرفة علوم الحديث: 96، تفسير الثعلبي: 8/338، شواهد التنزيل: 2/223، حديث 855، تاريخ مدينة دمشق: 42/241، المناقب،

خوارزمي: 312، حديث 312، فرائد السمطين: 1/81، حديث 73، كشف الغمّة: 1/318، كفاية الطالب: 74.

در روایت دیگری محمد بن فضیل گوید: ابوالحسن علیه السلام فرمود:

ولایة علي مكتوبة في جميع صحف الأنبياء، ولم يبعث الله رسولاً إلا نبوة محمد ووصيته علي عليه السلام؛ (1) ولایت علی علیه السلام در کتاب های پیامبران نوشته شده، خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرده مگر با اقرار به نبوت محمد و وصی او علی صلوات الله علیهما.

### صلوات یعنی چه؟

ما می گوئیم: «اللهم صلّ علی محمد وآل محمد». این چه ربطی به عالم میثاق دارد؟ آیا این هم جزء میثاق بوده است؟

شیخ صدوق رحمة الله علیه در معانی الاخبار بابی را تحت عنوان «معنی الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله» گشوده است. در آن جا روایتی را از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود:

من صلّی علی النبی صلی الله علیه وآله فمعناه إني أنا علی الميثاق والوفاء الذي قبلت حين قوله: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»؛ (2)

کسی که بر پیامبر صلی الله علیه وآله درود فرستد به این معناست که من برهان میثاق و پیمان و وفایی هستم که پیش تر بودم که خداوند فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی».

بنابراین روایات در آن عالم بر ولایت ائمه علیهم السلام از ما پیمان گرفته شده و این که ما در این عالم به آنان صلوات می فرستیم؛ یعنی به آن چه که در آن جا قرار گذاشتیم، در این جا پایبند هستیم.

ص: 185

1- . كنز الدقائق: 9/343، ر. ك: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: 16/370.

2- . معانی الاخبار: 116، حدیث 1، مختصر بصائر الدرجات: 159، بحار الأنوار: 91/54، حدیث 25.

در واقع صلوات فرستادن اعلان میثاقی است که در آن عالم بسته ایم و عهدی است که در آن جا داشته ایم.

بنابراین، با تمام قوت و جرأت می گویم که صلوات فرستادن شعار است، و به خصوص، بلند صلوات فرستادن و هر کسی که با این سخن مخالفت بکند از این خصوصیتی که ذکر شد غافل است.

اصولاً، مخالفت با صلوات فرستادن و ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله سیره دشمنان اهل بیت بوده و بر این موضوع شواهد تاریخی نیز داریم.

عبدالله بن زبیر می خواست چند صباحی بر مردم ریاست کند، اما با وجود اهل بیت علیهم السلام نمی توانست به هدف خود برسد، او در دو جبهه می جنگید؛ در جبهه ای با بنی امیه و در جبهه دیگر با اهل بیت علیهم السلام. از این رو «خسر الدنيا والآخرة» شد و از دو طرف ضربه خورد.

در تاریخ نوشته اند: عبدالله بن زبیر در مدت کوتاه ریاست خویش، در خطبه های نماز جمعه مدتی اسم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نمی آورد و می گفت: نام بردن از او باعث قوت بنی هاشم می شود. (1) دلیل آن روشن است؛ چرا که ناگزیر وقتی نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در خطبه مطرح کند با تجلیل و صلوات مخاطبان رو به رو خواهد شد.

همین داستان را منصور دوانیقی نیز پیاده کرد. آن گاه که منصور به حکومت رسید علویان علیه او قیام کردند، در زمان سختی ریاست می کرد. او نه فقط نام نامی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از خطبه های نماز جمعه حذف کرد؛ بلکه دستور داد به رگم انف علویان دو بزرگ تیم و عدی؛ یعنی ابوبکر و عمر را نیز در خطبه یاد کنند. (2) 4.

ص: 186

1- . ر. ك: قاموس الرجال: 11/41.

2- . شرح منهاج الكرامة في معرفة الامامة: 1/34.

این بدعت یعنی نام بردن اسامی شیخین و غیر شیخین در خطبه ها از زمان منصور مانده و هدف او کوچک کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود تا با ولایت مبارزه کند.

### پیمان بر ولایت در روایات

روایات فراوانی نقل شده که ولایت نیز جزء عهد و قرار و میثاق ما در عالم ذر بوده است. در روایتی آمده که داوود رقی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

فلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبِّكُمْ؟

فَأَوَّلَ مَنْ نَطَقَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا: أَنْتَ رَبَّنَا.

فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ، ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُوَ لَاءَ حَمَلَةَ دِينِي وَعِلْمِي وَأَمْنَائِي فِي خَلْقِي وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ.

ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوِلَايَةِ وَالطَّاعَةِ.

فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرْنَا.

فَقَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهَدُوا.

فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَدًا: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (1).

یا داوود! ولایتنا مؤکدهٔ علیهم فی الميثاق؛ (2)

هنگامی که خداوند خلق را آفرید به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟

ص: 187

1- . سورة اعراف (7): آیه 172 و 173.

2- . الكافي: 1/132، حدیث 7، بحار الأنوار: 54/95، حدیث 80.



نخستین گوینده رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بودند که گفتند: تویی پروردگار ما.

پس دین و دانشش را به آن ها وانهاد.

سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینانم بر خلقم، و آنان مسئول هستند.

سپس به فرزندان آدم فرمود: برای خدا به پروردگاری اقرار کنید، و برای اینان به ولایت و فرمانبرداری.

گفتند: پروردگار! ما اقرار کردیم.

پس خدا به فرشتگان فرمود: گواه باشید.

فرشتگان گفتند: گواهییم بر این که فردا نگویند: «راستی ما از این بی خبر بودیم، یا بگویند: همانا پدران ما پیش از این مشرک بودند، و ما فرزندان ناتوانی بودیم پس از آن ها، آیا ما را بدان چه باطل گرایان کردند عذاب می نمایی».

ای داوود! ولایت ما در میثاق بر آن ها مؤکد شده است.

روایت دیگر را حمران چنین نقل می کند: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَمَاءً مَالِحًا أَجَاجًا، فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ، فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ: إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ: إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي.

ثم قال: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (1).

ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال: ألسنت بر بكم وأن هذا محمد رسول الله 2.

ص: 188

وَأَنَّ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟

قالوا: بلى.

فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولي العزم. إني ربكم ومحمد رسول علي أمير المؤمنين وأوصياؤه من بعده ولاية أمري و خزان علمي، وأن المهدي انتصر به لديني وأظهر به دولتي وانتقم به من أعدائي واعبد به (يعني بسببه) طوعاً وكرهاً.

قالوا: أقرنا يا رب وشهدنا...؛(1)

هنگامی که خداوند متعال مخلوقات را خلق کرد، آب شیرین و گوارا و آب تلخی نیز آفرید و آن ها را به هم ممزوج کرد، بعد مقداری خاک از روی زمین برداشت و آن را نرم نمود، سپس به آن قسمت که در طرف راست حرکت می کردند فرمود: شما به طرف بهشت بروید!

بعد از این متوجه طرف چپ شد و فرمود: شما هم به طرف دوزخ بروید.

بعد فرمود: «آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم، ما از این جهت از شما گواهی گرفتیم که شما روز قیامت نگویید: ما از این موضوع غافل بودیم».

سپس از آن ها درباره پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من خدای شما نیستم و محمد پیامبر من و علی امیر مؤمنان نیستم؟

گفتند: چرا گواهی می دهیم.

در این جا نبوت برای آن ها ثابت شد و برای پیامبران اولوالعزم از آن ها پیمان گرفته شد و آن ها اقرار کردند که خداوند پروردگار ما، محمد رسول او، علی امیر مؤمنان و اوصیای بعد از او والیان امور هستند.3.

ص: 189

---

1- . الكافي: 2/8، حديث 1، بحار الأنوار: 64/113 و 114، حديث 23.

آنان خازنان علم خدا هستند و من به وسیله مهدی دین خود را یاری می کنم و دولت خود را به دست او آشکار می گردانم و از دشمنانم به وسیله او انتقام می گیرم و به سبب او از روی میل و اکراه عبادت می شوم.

آن ها گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و شهادت دادیم....

دقت کنید! بعد از این که پیامبران اقرار کردند تازه نبوتشان ثابت شد، و چون به ولایت اقرار کردند آن وقت نبوت آنان به امضا رسید؛ حتی پیامبران اولوالعزم و این روایت برای کسانی که در افضلیت ائمه معصومین علیهم السلام از پیامبران اولوالعزم تأمل دارند، قابل توجه است.

روایت دیگری را امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش و از جدّ والامقامش نقل می کند و می فرماید:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام: أنت الذي احتج الله بك في ابتدائه الخلق حيث أقامهم أشباحاً، فقال لهم: ألسن بريكم؟

قالوا: بلى.

قال: ومحمد رسولي؟

قالوا: بلى.

قال: وعلي بن أبي طالب وصيبي؟

فأبى الخلق جميعاً إلا استكباراً وعتوّاً من ولايتك إلا نفر قليل وهم أقلّ القليل وهم أصحاب اليمين؛(1)

رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: تو کسی هستی که خداوند در روز نخستین خلقت به تو احتجاج کرد و در آن هنگام همه به صورت اشباح بودند.8.

ص: 190

---

1- . الأمالی، شیخ طوسی: 232 و 233، حدیث 412، بحار الأنوار: 24/2، حدیث 4، کنز الفوائد: 327 و 328.

خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: آری، شما پروردگار ما هستید.

فرمود: آیا محمد، رسول من نیست؟

گفتند: آری، او رسول است.

فرمود: آیا علی امیر مؤمنان نیست؟

در این جا همه تکبر و خودخواهی کردند و ولایت تو را نپذیرفتند، مگر گروه اندکی که آن ها نیز بسیار اندکند و آن ها اصحاب یمین هستند.

روایت دیگر را شیخ طوسی رحمه الله نقل می کند. وی دعایی را از امام صادق علیه السلام بعد از نماز روز غدیر نقل می کند که در آن دعا آمده است:

ومنت علينا بشهادة الإخلاق لك بموالاته أوليائك الهداة من بعد النذير المنذر والسراج المنير، وأكملت الدين بموالاتهم والبرائة من عدوهم، وأتممت علينا النعمة التي جددت لنا عهدك، وذكرتنا ميثاقك المأخوذ منا في مبتدأ خلقك إيانا، وجعلتنا من أهل الإجابة، وذكرتنا العهد والميثاق ولم تنسنا ذكرك، فإنك قلت: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»

. اللهم بلى شهدنا بممّك ولطفك بأنك أنت الله لا إله إلا أنت ربنا، ومحمد عبدك ورسولك نبينا، وعلي أمير المؤمنين والحجة العظمى وأيتك الكبرى والنبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون....(1)

اینک روایتی را می آوریم که در کتاب های شیعه و سنی آمده است. جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

یا جابر! لو يعلم الجهال متى سمّي أمير المؤمنين علي لم ينكروا حقه.9.

ص: 191

1- . تهذيب الاحكام: 3/146، مصباح المتهدج: 750، المزار، شيخ مفيد: 93، المزار، محمد بن مشهدى: 289.

قال: قلت: جعلت فداك، متى سمّي؟

فقال لي: قوله: «إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»

إلى «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

وَأَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قال: ثمّ قال لي: يا جابر! هكذا والله جاء بها محمّد صلى الله عليه وآله؛<sup>(1)</sup> ای جابر! اگر نادانان این امت بدانند چه وقت علی، امیرالمؤمنین نامیده شده، آن را انکار نمی کردند.

عرض کردم: قربانت گردم، چه وقت بدین نام، نامیده شد؟

فرمود: به دلیل آیه ای که خداوند بر محمّد صلى الله عليه وآله نازل نمود و هنگامی که پروردگارت از فرزندان آدم پیمان گرفت «آیا من پروردگار شما نیستم» و محمّد، پیامبر شما و علی، امیرالمؤمنین است....

البته در این زمینه روایات فراوانی نقل شده است و هر روایتی نورانیت و خاصیت خاص خود را دارد.

### صلوات، همان تجدید عهد

بنابر آن چه بیان شد صلوات تجدید عهد، تأکید بر میثاق و وفا به آن قرار در آن عالم است. این خاصیت صلوات فرستادن است و معنای صلوات فرستادن بر حسب روایات گذشته همین است.

ص: 192

---

1- . تفسير العياشي: 2/41، حديث 114، در بحار الأنوار: 37/333، ذيل حديث 72 آمده: وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي. و در منابع عامّه از جمله: ينابيع المودة: 2/248، حديث 696 مودة القري: 16، فردوس الأخبار: 3/399 چنین آمده است: عن حذيفة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو يعلم الناس متى سمّي على أمير المؤمنين لما أنكروا فضائله، سمّي بذلك وأدم بين الروح والجسد، وحين قال: ألسنت برّبكم قالوا بلى. فقال الله تعالى: أنا ربّكم ومحمّد نبيكم وعلي أميركم.

در طول تاریخ چند چیز شعار بوده و دشمنان با این شعارها مبارزه کرده اند.

یکی از این شعارها همین صلوات فرستادن است. طبق سندهای صحیح اهل سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صیغه صلوات را معین فرموده اند که به چه لفظی صلوات بفرستید.

در حدیثی آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تصلوا علي صلاة مبتورة، بل صلوا إلي اهل بيتي، ولا تقطعوهم، فإن كل نسب وسبب يوم القيامة منقطع إلا نسبي [و سببي]؛(1)

برای من صلوات ناقص و ناتمام نفرستید، بلکه بر اهل بیت من نیز صلوات بفرستید و آنان را از من جدا نکنید، همانا هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می گردد مگر سبب و نسب من.

البته اهل سنت با این گونه احادیث به گونه دیگر رفتار می کنند که:

اولاً عملاً به آن نحوی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند، انجام نمی دهند.

ثانیاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند بدون صلوات بر آل من، صلوات نفرستید، آنان در مقابل این صیغه و متنی که خودشان روایت می کنند، حدیث جعل کردند و متن های دیگری برای صلوات درست نمودند.

یعنی با انواع مبارزه، صلوات فرستادن را منع می کنند، و این قوی ترین قرینه بر تأثیر صلوات و رمز و شعار بودن آن است.

طبق تحقیقات انجام یافته، رفتار دشمن با اذان نیز در طول تاریخ این گونه بوده

ص: 193

است که در هر جایی که دشمنان اهل بیت علیهم السلام سیطره پیدا کردند اذان را تغییر دادند. وقتی شکست خوردند و ورق برگشت باز اذان به حال سابق خود برگشت.

آنان با جمله «حي على خير العمل» نیز مبارزه کردند، چون می دانند که معنای «حي على خير العمل» ولایت است.

از طرفی، آنان با اسم گذاری نیز مبارزه کرده اند؛ زمانی با اسامی علی، فاطمه، حسن، حسین و جعفر شدیداً مبارزه بوده است. وقتی حکومتشان ضعیف شد متزلزل شدند دوباره وضعیّت عوض شد.

انگشتر در دست راست کردن نیز شعار است، با آن نیز مبارزه کردند.

زمخشری می گوید:

أول من تختم باليسار معاوية؛<sup>(1)</sup>

نخستین کسی که انگشتر در دست چپ کرد، معاویه بود.

این موارد مدرک دارند، حتی در کیفیت پیچیدن عمامه نیز با پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام مبارزه کردند.

هم اکنون نیز با لقب آن حضرت «امیرالمؤمنین» مبارزه می کنند، و این لقب والا در رادیو و تلویزیون خیلی کم تر گفته می شود، چرا؟

آری، این کارها یا از روی جهل و نادانی و عدم التفات و یا - خدای ناکرده - به جهت دیگری است.

از جمله شواهد ما بر شعار بودن صلوات فرستادن روایتی است که می فرماید:

صلوات موجب زدودن نفاق می شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 5.

ص: 194

1- . ربیع الابرار: باب 75.

ارفعوا أصواتكم بالصلاة عليّ، فإنّها تذهب بالنفاق؛ (1)

با صدای بلند صلوات بفرستید؛ زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

آن گاه این روایت را به روایاتی ضمیمه کنید که می فرماید: دشمنی اهل بیت علیهم السلام علامت نفاق است. این روایات را شیعه و سنی نقل کرده اند.

پیش تر گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به بریده فرمود:

أنافقت يا بریده؟!!

ای بریده! آیا منافق شده ای؟

بریده معذرت خواهی کرد، توبه نمود و با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تجدید بیعت کرد و گفت: من دوباره اسلامم را تجدید می کنم و از این ساعت به بعد، علی بهترین مردم نزد من است. (2) آری، باید از شعارها محافظت کرد.

### چگونگی صلوات فرستادن

بنابر آن چه گذشت صلوات فرستادن رمز ولایت است و این صلوات صیغه خاصی دارد.

در این زمینه بزرگان اهل سنت - که هر کدام از این ها به مراتب از شیخین اعلم هستند - و جای شگفتی است که چرا این ها خودشان را خدمتگزار آن ها قرار داده اند؟! - روایاتی نقل کرده اند.

عبدالرزاق، ابن ابی شیبیه، احمد بن حنبل، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی از کعب بن عجره چنین روایت می کنند:

ص: 195

1- . الکافی: 2/493، حدیث 13، بحار الأنوار 91/59-60. حدیث 41 به نقل از ثواب الأعمال: 159.

2- . ر. ك: جلد دوم، صفحه 411 از همین کتاب.



قال رجل: يا رسول الله! أما السلام عليك فقد علمناه، فكيف الصلاة عليك؟

قال: قولوا: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ.

اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ؛ (1)

مردی گفت: ای رسول خدا! به ما آموخته اید که چگونه بر شما سلام کنیم، ولی چگونه بر شما درود بفرستیم.

فرمود: بگویید:

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ....

آنان احادیث بخاری و مسلم در دو کتاب موسوم به صحیحین را واجب العمل می دانند، پس چرا به حدیث کیفیت صلوات که روایت کرده اند، عمل نمی کنند؟

عجیب این که ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة آورده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لا تصلوا علي الصلاة البتراء.

قیل: یا رسول الله! وما الصلاة البتراء؟5.

ص: 196

---

1- . الدرر المنثور: 5/216، المصنف، صنعانی: 2/212، حدیث 3105، المصنف، ابن ابی شیبہ: 2/390، حدیث 336، مسند، احمد بن حنبل: 3/47 و 4/241، منتخب مسند عبد بن حمید: 144، حدیث 368، سنن ترمذی: 1/301-302، حدیث 482، السنن الكبرى، نسائی: 3/47 و 49، صحیح بخاری: 4/118 و 6/27، سنن ابن ماجه: 1/293، حدیث 904، فتح القدير: 4/303، فتح الباری: 11/129، تحفة الاحوذی: 2/492، مسند ابن جعده: 4، فضل الصلاة على النبي، جهضمی: 55، السنن الكبرى، نسائی: 1/382، حدیث 1211، مسند ابی یعلی: 2/21، حدیث 24، صحیح ابن حبان: 5/287، المعجم الصغير: 1/75، و 86، المعجم الأوسط: 3/91 و 92 و 215 و 4/378، المعجم الكبير: 17/250 و 19/124 و 126، كنز العمال: 2/275.

قال: تقولون: «اللهم صلّ على محمد» وتمسكون. بل قولوا: «اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد»؛ (1)

بر من صلوات و درود «بتراء» نفرستید.

پرسیدند: درود «بتراء» کدام است؟

فرمود: درودی است که شما می گوید: «اللهم صلّ على محمد» و پس از آن، از بردن نام خاندان من، خودداری می کنید، بلکه بگویید: «اللهم صلّ على محمد و على آل محمد».

اصلاً صلوات فرستادن بدون ذکر اهل بیت صلوات نیست و از آن نهی شده است.

معلوم شد که صلوات فرستادن به میثاق و اصل ولایت اهل بیت علیهم السلام چه ارتباطی دارد. و نیز معلوم شد، صلوات جز جنبه شعار بودن و اعلان وفا به آن میثاق و عهد، آثار و برکات دیگری نیز دارد.

### حلال زادگان

... طیباً لِحَلْقِنَا، وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا، وَ تَزْكِيَةً لَنَا، وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا؛

... موجب پاکیزگی آفرینش ما، طهارت جان های ما، تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد.

آری، حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب ولادت و باعث از بین رفتن گناهان - حتی گناهان کبیره - است.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار بآبی را تحت این عنوان گشوده است که:

«باب أنّ حبّهم علیهم السلام علامة طیب الولادة و بغضهم علامة خبث الولادة».

ص: 197

---

1- . الصواعق المحرقة: 146، باب 11، فصل 1، في الآيات النازلة في أهل البيت - الآية الثامنة (سوره احزاب (33): آیه 56).

اینک برخی از روایات را در این زمینه نقل می‌کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود:

من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم.

قیل: وما أول النعم؟

قال: طيب الولادة، ولا يحبنا إلا من طابت ولادته؛(1)

هر کس ما خاندان را دوست دارد خدا را به نخستین نعمت سپاس گوید.

عرض شد: نخستین نعمت کدام است؟

فرمود: حلال زادگی، ما را جز حلال زاده دوست نمی‌دارد.

در روایت دیگری آمده که امام باقر علیه السلام فرمود:

من أصبح يجرد برد حبنا على قلبه فليحمد الله على باديء النعم.

قیل: وما باديء النعم؟

قال: طيب المولد؛(2)

هر کس صبح کند و دوستی ما را در قلب خود بیابد خدا را بر ابتدای نعمت سپاس گوید.

عرض کردند: ابتدای نعمت کدام است؟

فرمود: حلال زادگی.

در روایت دیگری پیامبر خدا به امیر مؤمنان علی فرمود:

يا علي! من أحبني وأحبك وأحب الأئمة من ولدك فليحمد الله على طيب4.

ص: 198

1- . بحار الأنوار: 27/145، حدیث 3. گفتمی است که این حدیث را اهل سنت نیز نقل کرده اند از جمله قندوزی در ینابیع المودّه:

2/272، حدیث 774 به نقل از المودّة القربی: 14.

2- . علل الشرائع: 1/141، حدیث 2، الأمالی، شیخ صدوق: 562، حدیث 755، معانی الاخبار: 161، حدیث 2، بحار الأنوار:

27/146، حدیث 4.

مولده، فإنه لا يحبنا إلا مؤمن طابت ولادته، ولا يبغضنا إلا من حَبِثَتْ ولادته؛(1)

ای علی! هر کس من، تو و پیشوایان از فرزندان تو را دوست بدارد خدا را بر حلال زادگی سپاس گوید؛ زیرا که جز مؤمن حلال زاده ما را دوست نمی دارد و جز انسان حرام زاده ما را دشمن نمی دارد.

البته این روایات به ما اختصاص ندارد؛ بلکه اهل سنت نیز در این زمینه روایات زیبایی نقل کرده اند. عبادة بن الصّامت می گوید:

كنا نبور أولادنا بحبّ علي بن أبي طالب، فإذا رأينا أحدهم لا يحبّ علي بن أبي طالب علمنا أنّه ليس منّا وأنّه لغير رشدة؛(2)

ما فرزندانمان را به مهر علی بن ابی طالب علیهما السلام آزمایش می کنیم و انتخاب می نماییم که بفهمیم که فرزندان خودمان هستند یا این زن جای دیگری رفته است.

گرچه برخی از اشخاص این احادیث را تحریف کرده و واژه «نبور» را «بنور» و «أبناءنا» را به «ایماننا» دگرگون ساخته و گفته:

كنا نبور إيماننا نحبّ علي بن أبي طالب؛(3)

ما به نور ایمانمان علی بن ابی طالب را دوست می داریم.

این سخن خوبی است، اما تحریف شده است. 0.

ص: 199

---

1- . علل الشرائع: 1/141، حدیث 3، بحار الأنوار: 27/146، حدیث 5.

2- . الغدير: 4/322 به نقل از اسنى المطالب، شواهد التنزيل: 1/449، ذیل حدیث 475، نهج الايمان: 456، النهاية: 1/159، لسان العرب: 4/87.

3- . ر. ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: 4/110.

صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام آثار و برکات دیگری نیز دارد، که در این زمینه روایات بسیاری وارد شده که برخی از آن ها از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است.

در روایتی حضرت امام رضا سلام الله علیه می فرماید:

من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلاة على محمد وآله، فإنها تهدم الذنوب هدماً؛ (1)

اگر کسی قادر نیست کارهایی انجام بدهد که گناهانش از ناحیه خداوند متعال مورد مغفرت قرار بگیرد، زیاد صلوات بفرستد؛ زیرا به یقین صلوات فرستادن گناهان را از بین می برد.

حضرتش در روایت دیگری فرمود:

الصلاة على محمد وآله تعدل عند الله عز وجل التسبيح والتهليل والتكبير؛ (2)

صلوات فرستادن در نزد خداوند متعال با تسبیح، تهلیل و تکبیر معادل است.

از این روایت استفاده می شود که اساساً صلوات فرستادن ذکر است. در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بالشهادة تدخلون الجنة وبالصلاة تنالون الرحمة، فأكثرُوا من الصلاة على نبيكم؛ (3)

با شهادت و گواهی داخل بهشت خواهید شد، با صلوات فرستادن، به رحمت الهی خواهید رسید. پس بر پیامبرتان بسیار صلوات بفرستید.

ص: 200

1- . الأملی، شیخ صدوق: 131، حدیث 123، بحار الأنوار: 91/47، حدیث 2 و 63، حدیث 52.

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2/265، ذیل حدیث 52، بحار الأنوار: 91/47، ذیل حدیث 2.

3- . الكافی: 8/19، در ضمن حدیث 4، بحار الأنوار: 74/281، حدیث 1 (خطبة الوسيلة).

در روایت دیگری حضرت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند:

أثقل ما يوضع في الميزان يوم القيامة الصلاة على محمد وعلى أهل بيته؛(1)

سنگین ترین چیزی که در میزان شخص در روز قیامت گذاشته می شود و مورد محاسبه قرار می گیرد، صلوات بر محمد و خاندان اوست.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من نسي الصلاة عليّ أخطأ طريق الجنة؛(2)

اگر کسی صلوات فرستادن بر مرا فراموش کند او در روز قیامت راه بهشت را گم خواهد کرد.

در روایتی دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

صلواتكم عليّ إجابة لدعائكم وزكاة لأعمالكم؛(3)

صلوات فرستادن شما برای من موجب پذیرش دعای شما و پاکیزگی اعمالتان خواهد بود.

در روایت دیگری ابو حمزه به امام صادق علیه السلام عرض کرده:

فما ثواب من صلّى على النبي وآله بهذه الصلاة؟

قال: الخروج من الذنوب - والله - كههيئة يوم ولدته أمه؛(4)

پاداش کسی که این گونه بر پیامبر خدا و خاندان او صلوات بفرستد چیست؟

فرمود: به سان روزی که تازه متولد شده، تمام گناهانش نادیده گرفته می شود.

در روایت دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:7.

ص: 201

1- . قرب الاسناد: 14، حدیث 45، بحار الأنوار: 91/49، حدیث 9.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 144 و 145، حدیث 236، بحار الأنوار: 91/53، حدیث 20.

3- . همان: 215، حدیث 376، همان: 91/54، حدیث 22.

4- . معانی الاخبار: 367 و 368، حدیث 1، بحار الأنوار: 91/55، حدیث 27.

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ أَمْحَقَ لِلخَطَايَا مِنَ الْمَاءِ لِلنَّارِ؛ (1)

صلوات فرستادن بر پیامبر و آل او مثل آب بر آتش، گناهان را از بین می برد.

گفتنی است که این روایات ظهور؛ بلکه برخی از آن ها تصریح دارند که صلوات فرستادن حتی گناهان کبیره را نیز از بین می برد.

پیش تر روایتی را نقل کردیم که به نظر می رسد سندش نیز معتبر است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ارفعوا أصواتكم بالصَّلَاةِ عَلَيَّ، فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنَّفَاقِ؛ (2)

با صدای بلند بر من صلوات بفرستید؛ زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

در وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

يا علي! من صَلَّى عليَّ كلَّ يومٍ أو كلَّ ليلةٍ وجبت له شفاعتي ولو كان من أهل الكبائر؛ (3)

ای علی! کسی که در هر روز یا هر شب بر من صلوات بفرستد، شفاعت من بر او واجب می شود؛ گرچه دارای گناه کبیره باشد.

در روایت دیگری صلوات از علم مکنون به شمار رفته، آن جا که می فرماید:

قيل: يا رسول الله! رأيت قول الله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»

کیف هو؟

فقال صلى الله عليه وآله: هذا من العلم المكنون. ولولا أنكم سئلتُموني ما أخبرتكم. 9.

ص: 202

1- . ثواب الاعمال: 154، بحار الأنوار: 91/95.

2- . همان: 159، همان: 91/59 و 60، حدیث 41.

3- . بحار الأنوار: 91/63، ذیل حدیث 52 به نقل از جامع الاخبار: 69.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكَلَّ بِي مَلَكَيْنِ، فَلَا أَدْرِكُ عِنْدَ مُسْلِمٍ فِيصَلِّي عَلَيَّ، إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلَكَانِ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَقَالَ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ: آمِينَ. وَلَا أَدْرِكُ عِنْدَ مُسْلِمٍ فَلَا يَصَلِّي عَلَيَّ إِلَّا قَالَ لَهُ الْمَلَكَانِ: لَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، وَقَالَ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ: آمِينَ؛ (1)

گفته شد: ای رسول خدا! صلوات طبق آیه چگونه است.

فرمود: این از مکنونات علوم و از اسرار است، اگر نپرسیده بودید به شما نمی گفتم.

به راستی اگر کسی در نزد او اسم من آورده شود و بر من صلوات بفرستد آن دو تا فرشته می گویند: خدا تو را بیامرزد و خدا و فرشتگان نیز می گویند: آمین.

اما اگر صلوات نفرستد فرشتگان نفرین می کنند و خدا و فرشتگان به این نفرین آمین می گویند.

با این روایات کاملاً معنای این جمله روشن می شود که صلوات فرستادن موجب تزکیه و برای گناهان کفاره است.

### اثری دیگر

فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ، وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ؛

از این رو ما در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

وقتی خداوند متعال ما را این گونه قرار داد و بر صلوات ما، چنین آثاری مترتب کرد که نام ما در آن عالم در زمره اهل ولایت بوده و جزء کسانی باشیم که با شما عهد و پیمان بسته اند و ولایت شما را پذیرفته اند؛ پس ما نیز در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

ص: 203

---

1- . عوالی اللآلی: 2/38، حدیث 97، بحار الأنوار: 91/68، حدیث 57.



فَبَلِّغِ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقْرَبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند.

این فراز و برخی از فرازهای بعدی به صراحت و روشنی بیان گر افضلیت ائمه علیهم السلام از دیگر پیامبران - به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - و از دیگر فرشتگان مقرب درگاه الاهی است.

خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام مقامی داده که از مقامات همه مکرمین، مقربین و مرسلین بالاتر است. حرف «باء» در «فبلغ الله بکم» برای تعدیه است.

به تعبیر دیگر، خداوند متعال شما را مثل کسی که دست کسی را بگیرد و بالا ببرد، بالا برد و به این جا رساند.

پیش تر بحثی در ذیل عبارت

«وعباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» مطرح شد، (1) اینک بخشی دیگر از آن بحث را این جا مطرح می کنیم.

خداوند متعال در قرآن مجید در سوره انبیاء چنین می فرماید:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سَبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ یَعْمَلُونَ \* یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَيْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ حَشِیَّتِهِ مُشْفِقُونَ \* وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِیةٌ جَهَنَّمَ كَذَلِکَ نَجْزِیةٌ الظَّالِمِینَ»؛ (2)

آن ها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است، او پاک و منزّه

ص: 204

1- . ر. ک: جلد یکم، صفحه 388 از همین کتاب.

2- . سوره انبیاء (21): آیه های 26-29.

است؛ بلکه فرشتگان، بندگان شایسته‌ او هستند که هیچ‌ گاه در سخن بر او پیشی نمی‌ گیرند و همواره به فرمان او عمل می‌ کنند. آن‌ چه را که پیش رو و پشت سر آن‌ هاست می‌ داند و آن‌ ها جز برای کسی که خدا می‌ پسندد، شفاعت نمی‌ کنند و آنان از ترس او بیمناکند و هر کس از آن‌ ها بگوید: «من معبودی جز او هستم»، او را با دوزخ کیفر می‌ دهیم و این‌ گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

در مقابل قول کسانی که گفتند: عیسی فرزند خدا است؛ قرآن می‌ فرماید: نه، همه پیامبران بندگان گرامی، مقرب و عزیز نزد خداوند متعال هستند. اینان پیش اراده‌ خداوند متعال چیزی را اراده نمی‌ کنند و فعل اینان به امر خداوند متعال است.

خداوند متعال به جمیع حرکات، سکناات، خصوصیات و حالات اینان عالم و آگاه است و اینان تحت نظر الاهی هستند. اینان چنان مقرب و مکرّمند که همیشه به جا و به موقع شفاعت می‌ کنند و از کسی شفاعت می‌ نمایند که خداوند متعال اراده کرده است.

گفتنی است که ما در آینده درباره شفاعت، رجعت، توسّل به اهل بیت علیهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به تفصیل سخن خواهیم گفت، ان شاء الله.

کوتاه سخن این که اینان چنان مقرب هستند که فعلشان فعل خداوند متعال است. از کسی شفاعت می‌ کنند که او راضی است. یکی از اسماء خداوند متعال، شفیع است، شفیع اصلی و حقیقی خود خداوند متعال است؛ ولی در روز قیامت و یا در این عالم، شفاعت عملاً به توسط ائمه اطهار علیهم السلام انجام می‌ گیرد.

این بزرگواران در عین حالی که این قدر مقرب هستند و این‌ گونه منازل و مقامات به آن‌ ها داده شده، از خشیت خداوند متعال مشفق و بیمناک هستند، و در عین حالی که اینان مقرب هستند اگر کسی از این‌ ها بگوید: «من معبودی جز خداوند متعال هستم»، دوزخ جزا و کیفر او خواهد بود.

در روایات، ادعیه و زیارت هایی که وارد شده، ائمه علیهم السلام به این مقام ها موصوف شده اند؛ همان مقام هایی که پیامبران الاهی دارا بودند. گرچه مراتب پیامبران فرق می کند و مقامات آن ها مختلف است. قرآن کریم می فرماید:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»؛ (1)

و به حقیقت ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم.

ولی بالاترین درجه این مقامات، مقامات ائمه اطهار سلام الله علیهم است که مقام ائمه، بالاترین مراتبی است که پیامبران الاهی با اختلاف مراتبشان دارا هستند؛ چرا که پیامبران بندگان گرامی خدا هستند، اما خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را به برترین جایگاه شرف گرامیان که دارای مراتب است، رسانده و بالاترین مرتبه از آن ائمه اطهار علیهم السلام است.

آری، طبق آیات و روایات، ائمه علیهم السلام دارای مقام ولایت تکوینی، ولایت تشریحی و دیگر مقامات هستند، و از همه پیامبران گذشته در همه صفات مهم، جلیل و عظیم، مقدم هستند.

برای مثال در مقام مقایسه بین آن چه درباره کتاب های انبیای گذشته و علم آن ها آمده و بین آن چه در قرآن مجید و علم رسول الله و ائمه علیهم السلام وارد شده، می بینیم قرآن مجید راجع به حضرت موسی علیه السلام این طور می فرماید:

«وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (2)

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوع نوشتیم.

اگر «من» در این جا «من» تبعیضی باشد؛ یعنی برای حضرت موسی علیه السلام

ص: 206

1- . سوره اسراء (17): آیه 55.

2- . سوره اعراف (7): آیه 145.

مطالبی، نازل شده است.

بلکه در مورد حضرت عیسی علیه السلام به کلمه «بعض» تصریح شده، آن جا که می فرماید:

«وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»؛ (1)

من آمده ام تا برخی از آن چه را که در آن اختلاف دارید، برای شما روشن کنم.

بنابراین، کتاب های پیامبران گذشته مشتمل بر همه حقایق و مبین همه امور و حقایق نبوده است؛ ولی خداوند متعال درباره قرآن مجید می فرماید:

«تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ»؛ (2)

بیان گر همه چیز است.

پس قرآن مجید از کتاب های پیامبران گذشته افضل است و همین قرآن افضل با همه مطالب، حقایق و اسرارش نزد رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است. در آیه ای دیگر می خوانیم:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»؛ (3)

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

آن گاه در خصوص امیرالمؤمنین می فرماید:

«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (4)

و کسی که علم کتاب نزد اوست.

سپس خود امام علیه السلام به این ترتیب استدلال کرده اند:

عن عبدالله بن الوليد قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: 3.

ص: 207

1- . سوره زخرف (43): آیه 63.

2- . سوره نحل (16): آیه 89.

3- . سوره فاطر (35): آیه 32.

4- . سوره رعد (13): آیه 43.

ما يقول أصحابك في أمير المؤمنين وعيسى و موسى؟ أيهم أعلم؟

قال: قلت: ما يقدّمون على أولي العزم أحداً.

قال: أما أنك لو خاصمتهم بكتاب الله لحجتهم.

قال: قلت: وأين هذا في كتاب الله؟

قال: إن الله قال في موسى: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» (1)

ولم يقل: كل شيء. وقال عيسى: «وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (2)

ولم يقل: كل شيء. وقال في صاحبكم: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (3). (4)

در روایت دیگری آمده است:

وعن عبدالله بن الوليد قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا عبدالله! ما تقول الشيعة في علي وموسى وعيسى؟

قال: جعلت فداك، وعن أيّ حالاتٍ تسألني؟

قال: أسألك عن العلم، فأما الفضل فهم سواء.

قال: قلت: جعلت فداك، فما عسى أن أقول لهم؟

قال: هو - والله - أعلم منهما.

ثم قال: يا عبدالله! أليس يقولون: إنّ لعليّ ما لرسول الله صلّى الله عليه وآله من العلم؟

قلت: بلى.

قال: فخاصمهم فيه، إنّ الله تبارك وتعالى قال لموسى: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي 9.

ص: 208

1- . سورة اعراف: آية 145.

2- . سورة زخرف (43): آية 63.

3- سورة رعد (13): آية 43.

4- . بصائر الدرجات: 229.

فَاعْلَمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَبَيِّنْ لَهُ الْأَمْرَ كُلَّهُ. وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَجِئْنَا بِكَ شَاهِدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (2). (3)

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام از پیامبران گذشته افضل هستند، و نباید تأمل کرد که آن بزرگواران از پیامبران اولوالعزم نیز افضل خواهند بود؛ چرا که حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام از پیامبران اولوالعزم هستند.

جهت دیگر فضیلت ائمه علیهم السلام آیه مباحله است. (4) وقتی امیرالمؤمنین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله باشد و رسول الله از دیگر پیامبران الاهی برتر باشد ناگزیر امیرالمؤمنین از دیگر پیامبران الاهی افضل خواهند بود.

در قرآن مجید موارد بسیاری نسبت به انبیای سلف داریم که به لحاظ عصمت آنان - که از خود قرآن استفاده می شود - همه این موارد را بر ترك اولی حمل می کنیم.

اما از ائمه علیهم السلام ترك اولایی صادر نشده است. اگر ترك اولایی صادر شده بود، دشمنانشان آن را بزرگ می کردند و از آن، داستان هایی می ساختند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام به جهت عصمت و علم از پیامبران گذشته افضل هستند. پس به جاست که ما بگوییم:

فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند. 1.

1- . سوره اعراف (7): آیه 145.

2- سوره نحل (16): آیه 89.

3- . بصائر الدرجات: 248.

4- . سوره آل عمران (3): آیه 61.

در دیگر اوصاف نیز ائمه ما از انبیای سلف افضل هستند. یکی از دلایل بر این مدعا، «حدیث تشبیه» است. این حدیث بسیار معتبر و به سندهای زیادی در منابع شیعه و سنی آمده، (1) از این رو فخر رازی و برخی از مفسران دیگر ناچار شده اند که این حدیث را در ذیل آیه مباحله ذکر کنند. (2) بنابر آیه مباحله، امیرالمؤمنین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله است و به یقین رسول خدا صلی الله علیه وآله از دیگر پیامبران الاهی افضل هستند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آن ها افضل خواهند بود.

و آن گاه که فخر رازی از پاسخ ناتوان می گردد، ادعای اجماع می کند و می گوید:

مسلمانان اجماع دارند بر این که غیر نبی نمی شود از نبی افضل باشد.

ما در پاسخ او می گوئیم: شیعیان که از مسلمانان هستند مخالف این مقاله می باشند، و شاهد شیخ مفید است که قبل از شما بوده، وی در این زمینه رساله ای نوشته و افضلیت ائمه علیهم السلام را بر دیگر انبیا به اثبات رسانیده. پس چنین اجماعی منعقد نشده است.

سپس می گوئیم: وقتی ائمه اطهار علیهم السلام از دیگر پیامبران الاهی افضل باشند، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی نخواهد بود که از ائمه افضل باشد. اینک متونی از حدیث تشبیه را می آوریم. (3)

ص: 210

---

1- گفتنی است که «حدیث تشبیه» يك جلد از كتاب نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار ما را تشکیل داده است. ما این حدیث را از نظر سند، متن و دلالت فقط از منابع اهل سنت، بحث کرده ایم. ر. ک: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: جلد نوزدهم.

2- . تفسیر رازی: 8/86، البحر المحيط: 2/503.

3- . این احادیث را از منابع غیر شیعی در نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار روایت کرده ایم، برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: جلد نوزدهم.

عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابی هریره چنین نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب خود فرمود:

إن تنظروا إلى آدم في علمه، ونوح في همّته، وإبراهيم في خلقه، وموسى في مناجاته، وعيسى في سننه، ومحمد صلی الله علیه وآله في هديه وحلمه، فانظروا إلى هذا المقبل؛

هر کسی می خواهد به آدم در علمش، به نوح در همتش، به ابراهیم در خلق و خویش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در سنتش و به محمد در بردباریش بنگرد، به شخصی که می آید بنگرد.

مردم گردنشان را دراز کردند و از جایشان تکان خوردند بینند کیست؟ دیدند او علی بن ابی طالب علیهم السلام است. (1) روایت دیگر را ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى موسى في مناجاته، وإلى عيسى في سمته، وإلى محمد في تمامه وكماله وجماله فلينظر إلى هذا الرجل المقبل.

قال: فتناول الناس بأعناقهم فإذا هم بعلي... (2)

در سند دیگری چنین آمده است: انس بن مالک می گوید:

ما در برخی از حجره های مکه درباره علی علیه السلام سخن می گفتیم، ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و فرمود:

أيها الناس! من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في شدته، وإلى عيسى في زهادته، وإلى 7.

ص: 211

1- . معجم الادباء: 17/200.

2- . المناقب، ابن شهر آشوب: 3/57.



محمّد في بهائه، وإلى جبرئيل في أمانته، وإلى الكوكب الدرّي والشمس الصّحّي والقمر المضيّ فليطاول وليُنظُر إلى هذا الرجل، وأشار إلى علي بن أبي طالب. (1)

ابوسعيد خدری می گوید: ما در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودیم که علی بن ابی طالب علیهما السلام وارد شد، مدتی پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردند، آن گاه فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمه، وإلى إبراهيم في حلمه فليُنظر إلى هذا. (2)

در این زمینه روایات فراوان داریم که يك جلد كامل نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار را تشکیل داده است.

در روایت دیگری ابن عباس می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب خود نشسته بودند که علی علیه السلام وارد شد، وقتی چشمان رسول الله صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمته، وإلى إبراهيم في حلمه فليُنظر إلى علي بن أبي طالب. (3)

در روایت دیگر ابی الحمراء می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى يحيى بن زكريا في زهده، وإلى موسى بن عمران في بطشه فليُنظر إلى علي بن أبي طالب. (4)

ص: 212

1- . زين الفتى في تفسير سورة هل أتى.

2- . كتاب السنة، ابن شاهين.

3- . كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: 121.

4- . فرائد السمطين: 1/170، مناقب الخوارزمي: 83.

روایت دیگر: حارث همدانی - از اصحاب معروف امیرالمؤمنین علیه السلام - این گونه نقل می کند:

بلغنا أنّ النبي صلى الله عليه وآله كان في جمع من أصحابه فقال: اربكم آدم في علمه، ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته.

فلم يكن بأسرع من أن طلع علي عليه السلام.

فقال أبو بكر: يا رسول الله! أقست رجلاً بثلاثة من الرسل؟ يخ لهذا الرجل، من هو يا رسول الله؟

قال النبي صلى الله عليه وآله: ألا تعرفه يا أبا بكر؟

قال: الله ورسوله أعلم.

قال: أبو الحسن علي بن أبي طالب.

قال أبو بكر: يخ لك يا أبا الحسن! وأين مثلك يا أبا الحسن؟! (1)

به ما خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: به شما آدم را به علمش، نوح را در فهمش و ابراهیم را در حکمتش نشان بدهم.

چیزی نگذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام آن جا حاضر شد.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا! مردی را به سه تن از پیامبران مقایسه فرمودی، خوشا به حال آن مرد، ای رسول خدا! او کیست؟

فرمود: ای ابابکر! او را نمی شناسی؟

گفت: خدا و رسول او داناترند.

فرمود: ابوالحسن علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: مبارک باد بر تو ای ابا الحسن! و کجاست همانند تو ای ابا الحسن!

روایت دیگر را ابونعیم اصفهانی نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 8.

ص: 213

من سرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في خلّته فلينظر إلى علي بن أبي طالب. (1)

در روایت دیگر این طور آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر في إبراهيم في حلمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى يوسف في جماله فلينظر إلى علي بن أبي طالب؛ (2)

هر کس می خواهد به بردباری ابراهیم. فرمانروایی نوح و زیبایی یوسف نظر کند به علی بن ابی طالب علیهما السلام بنگرد.

بنابراین صفاتی که در پیامبران گذشته به تنهایی بوده، در امیرالمؤمنین علیه السلام مجتمع بوده است که «آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری».

در روایت دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته، وإلى عيسى في عبادته فلينظر إلى علي بن أبي طالب. (3)

در حدیث مفصّلی جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى إسماعيل في هيئته، وإلى ميكائيل في رتبته، وإلى جبرائيل في جلالته، وإلى آدم في سلمه، وإلى نوح في حسنه، وإلى إبراهيم في خلّته، وإلى يعقوب في حزنه، وإلى يوسف في جماله. وإلى موسى في مناجاته، وإلى أيّوب في صبره، وإلى يحيى في زهده، وإلى عيسى في 5.

ص: 214

---

1- . معارج العلى في مناقب المرتضى - مخطوط.

2- . وسيلة المتعبدين في سيرة سيد المرسلين: 5/168.

3- . الفصول المهمّة: 1/571، حديث 15.

سنته، وإلى يونس في ورعه، وإلى محمد في جسمه وخلقه فلينظر إلى علي، فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء، جمعها الله فيه ولن تجمع في أحدٍ غيره. (1)

آن چه گذشت بخشی از روایاتی است که اهل سنت در کتاب های خود آورده اند که ما از باب الزام و احتجاج به این روایات، استدلال می کنیم، گرچه این روایات به اسانید دیگری نیز در منابع خودمان موجود است.

## برتری دیگر

یکی دیگر از جهات افضلیت حدیثی است که در آن نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش تر از نبوت همه انبیا بوده است. عبدالله بن شقیق می گوید:

مردی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرسید: چه موقع تو پیامبر بودی؟

فرمود:

كنت نبياً وأدم بين الماء والطين؛ (2)

من آن گاه که آدم در میان آب و گل بودم، پیامبر بودم.

این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. روشن است که همه پیامبران الهی موظف بوده اند که نبوت پیامبر اکرم و ولایت ائمه علیهم السلام را به امت های خودشان برسانند.

از طرف دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ص: 215

1- . ینابیع الموده: 2/306، حدیث 874 با اندکی تفاوت، مودّة القربی: 26، الفردوس، دیلمی: 2/191، حدیث 2952 به نقل از سلمان.

2- . مناقب آل ابی طالب: 1/183، بحار الأنوار: 16/402، المصنف، ابن ابی شیبہ: 8/438، حدیث 1، با اندکی تفاوت، الاستیعاب: 4/1488.

نحن أهل بيتٍ لا يقاس بنا أحد؛(1)

ما خاندانی هستیم که احدی به ما قیاس نمی شود.

این حدیث نیز در منابع شیعه و سنی آمده و در نهج البلاغه نیز ذکر شده است. در برخی از روایات آمده است:

أحد من الناس.(2)

در برخی دیگر از روایات آمده است:

لا يقاس به أحد ممّن خلق الله.(3)

افضلیت ائمه علیهم السلام از خلائق از اولین و آخرین به جز رسول اکرم به عالمی اختصاص ندارد، بلکه در همه عوالم (دنیا، عالم قبل و عالم بعد) آن بزرگواران افضل خلائق هستند، به خصوص در عالم آخرت که همه خلائق از اولین و آخرین جمع هستند شأن اهل بیت علیهم السلام بیشتر ظاهر خواهد شد.

اصلاً ظهور حقایق را برای آن عالم گذاشته اند، در این عالم حقایق و غیر حقایق به هم مخلوط هستند. در این زمینه روایات ورود صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام به صحرای محشر شاهد صدق گفتار ماست.(4) این روایات در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است و روایات بسیار جالبی است. به راستی در این عالم با حضرت زهرا سلام الله علیها چه کردند که بنا نبوده شأنشان در این عالم ظاهر شود و قدر و مقام آن بانوی بزرگوار در آن جا معلوم خواهد شد.8.

ص: 216

- 
- 1- . بحار الأنوار: 65/45. حدیث 90 به نقل از ارشاد القلوب: 110/13، ذخائر العقبی: 17، سیل الهدی والرشاد: 11/7، ینابیع المودّه: 2/68، حدیث 61 و 114، حدیث 322 و 117، حدیث 334، کنز العمّال: 12/104، حدیث 34201.
  - 2- . كشف الغمّه: 1/31، ینابیع المودّه: 1/459، مفتاح النجا (مخطوط): 2، شرح احقاق الحق: 9/378.
  - 3- . شرح إحقاق الحق: 5/90 به نقل از کتاب الأربعین ابو محمد بن ابوالفوارس (مخطوط): 43.
  - 4- . ر. ك: بحار الأنوار: 43/224، باب 8.

حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَمُوقُهُ فَائِقٌ، وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ؛

همان جا که هیچ فردی بدان نرسد، هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیش روی کننده ای بر آن پیشی نگیرد.

جایگاه ائمه علیهم السلام جایی است که نه متأخران و نه متقدمان به آن جا نمی رسند. آن هایی که نوعی سبقت در خوبی ها دارند - که خوبی ها مراتب دارد - از ائمه و اهل بیت علیهم السلام سبقت نخواهند گرفت.

اصلاً مقام ائمه علیهم السلام مقامی است که کسی حق توقع داشتن و اشتها کردن رسیدن به آن مقام را ندارد؛ چرا که در این باب توقعات بی جا و شهوت های نفسانی جا ندارد.

راغب اصفهانی درباره واژه «طمع» چنین می نویسد:

طمع: الطمع نزوع النفس إلى الشيء شهوة له...؛(1)

درخواست و رسیدن به جایی که از روی شهوت و درخواست نفسانی باشد....

در عالم آخرت ظرفیت ها و لیاقت ها روشن می شود و هر کسی را به قدر کاری که انجام داده، جا می دهند. از این رو هر کسی جای خودش را در آن جا پیدا می کند.

آن عالم، عالم حقیقت است، نه عالم مجاز و اعتبار. هر کسی قدر خود را می داند، از این رو بیشتر از قدرش توقع نخواهد داشت.

آری، تقدّم ها و تأخّرهایی بی جا فقط در عالم دنیا پیدا می شود که افراد به اسباب مختلف با هزینه پول و یا در اثر رفاقت ها، دوستی ها، فامیلی ها و... به جاهایی می رسند.

ص: 217

در آن عالم يك سبب بیشتر نیست و آن نتایج اعمال انسان است. در آن جا فقط حق محض است، نه حق مخلوط با باطل که حقایق و غیر حقایق با هم مخلوط هستند و بسیاری از اوقات امر مشتبه می شود و اشخاص و قضایا جا به جا و اشتباه می گردد.

بنابراین، تمام کسانی که در آن جا هستند؛ اعم از خوبان و بدان، منازل و مقامات خود را در آن عالم خواهند دید و بر همه آشکار خواهد شد.

### ظهور مقام انمه بر سایر خلائق

حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ، وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ، وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ، وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطْرِكُمْ، وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ، وَصِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَشَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَخَاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ، وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ؛

تا آن جا که هیچ فرشته مقرب، هیچ پیامبر مرسل، هیچ صدیقی، نه شهیدی، نه عالمی، نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی، نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی، نه جبار عنادورزی، نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان این ها حضور دارند؛ نماند مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر شما و عظمت شما و بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت شما و مقام گرامی شما را و خصوصیتی که در نزد او دارید و مقرب بودن شما را به او بشناساند.

مقامات اهل بیت علیهم السلام در عالم قبل از این عالم بر همگان معلوم شد، و همه مأمور گشتند تا به ولایت آن بزرگواران ایمان بیاورند، که اکثریت سر باز زدند و اقلیت

- که همانا شیعیان هستند - عهد و میثاق بستند.

هم چنین خدا خواسته تا مقامات ائمه علیهم السلام در دنیا و در عالم آخرت نیز معلوم گردد. همه خوبان و بدان حقیقت شأن آن حضرات و نیز قربشان را نزد باری تعالی بدانند که البته عالم آخرت عالم استقرار و ظهور و بروز حقایق است.

در عالم آخرت حقایق مقامات ائمه علیهم السلام بر همگان؛ فرشتگان مقرب، انبیای مرسل، صدیقان، شهدا، علما، جهال، خوب ها، بدها، بدکار فاسد و مؤمن صالح و... آشکار خواهد شد.

عالم دنیا، عالم تبدلات و تغییرات است که روزی حضرت یوسف علیه السلام در قعر چاه و روز دیگر سلطان مملکت بود.

ائمه و اهل بیت علیهم السلام در این عالم آن طوری که باید، شناخته نشدند و آن طوری که باید، از آن ها استفاده نشد؛ بلکه انواع و اقسام ستم ها بر آن ها روا شد.

خداوند متعال شأن و مقام ائمه علیهم السلام را چنان علنی و عمومی اعلام کرده و آن ها را معرفی نموده که احدی از فرشتگان مقرب، انبیا، مرسلان، صدیقان، شهدا، علما، جهال و دیگر مردم و خلایق از خوبان و بدان نمی ماند مگر این که «عرّفهم جلاله أمرکم...».

«عرّفهم» یعنی: شناساند، و معلوم است که «شناختن» غیر از «دانستن» است، و شناختن هر کسی از آن ها بر حسب استعدادش خواهد بود، و شاید این که همه اصناف یکی یکی ذکر می شوند برای تأکید مطلب است، چنان که خواهد آمد.

«ملك مقرب» و «نبی مرسل» و «شهید» روشن است. اما صدیق کیست؟

راغب اصفهانی برای واژه «صدیق» چهار معنا بیان می کند و می گوید:

والصدیق، من کثر منه الصدق، وقیل: بل یقال لمن لا یکذب قطّ، وقیل: بل لمن لا یتأتی منه الکذب لتعوده الصدق، وقیل: بل لمن صدق بقوله



واعتقاده وحق صدقه بفعله، قال: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (1) وقال: «وَ اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (2). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 1/30 و 4/122 و 13/200 و 228، كنز العمال: 2/434، حدیث 429، الكامل: 3/274، تاریخ مدینه دمشق: 42/33، تهذیب الكمال: 12/18 و... (3) وقال: «مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ» (4). المفردات في غريب القرآن: 277. (5). (4)

به نظر می رسد که معنای چهارم بهتر باشد که صدیق کسی است که آن چه را که می گوید معتقد است و در خارج تحقق می بخشد و ایجاد می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بودند و از دیگران سبقت گرفتند، لذا می فرماید:

أنا الصِّدِّيقُ الأكبر؛ (5)

من همان صدیق بزرگ تر هستم.

به راستی می شود به ابوبکر نیز صدیق گفت؟

«خلقٌ بين ذلك شهيد» یعنی چه؟

از جمله «خلاق» خداوند تبارک و تعالی «حیوانات» هستند، آن ها نیز ائمه اطهار علیهم السلام را شناخته اند، و روایات در رابطه حیوانات با حضرت رسول و حضرات ائمه در کتاب های شیعه و سنی موجود است، ما در این کتاب بخشی از آن ها را آورده ایم.

و شاید خلاق دیگری باشند که ما نمی دانیم...

ص: 220

1- . سوره مریم (19): آیه 41.

2- . سوره مائده

3- : آیه 75.

4- سوره نساء

5- : آیه 69.

بنابر آن چه گفته شد، صدیقان نیز در آن روز مقام اهل بیت علیهم السلام را خواهند دید و طمع رسیدن به مقام آن بزرگواران را نخواهند داشت، چون استعداد آن را ندارند.

همین طور شهدا، علما، جاهلان و... همه و همه در آن جا ائمه علیهم السلام را خواهند شناخت.

برای همگان مقام، جلالت، عظمت، شأن، تمامیت نور، جایگاه، منزلت و قرب آن بزرگواران ظاهر شده و خواهد شد.

جَلَالَةُ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبْرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ؛

جلالت و شکوه امر شما، عظمت شما و بزرگی شأن و نور فراگیر شما.

## نور فراگیر

این جمله ها از حیث مفهوم و معنا به هم نزدیک هستند که همگی حاکی از جلالت قدر و عظمت شأن ائمه علیهم السلام، و این که خداوند متعال به همه مکلفین و غیر مکلفین از موجودات ذی شعور مقامات آن ها را از ولایت ها و غیر ذلك هر که به قدر وسع خود شناسانده است. اما به نظر می رسد عبارت «تمام نورکم» اشاره به این آیه مبارکه باشد که فرمود:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛<sup>(1)</sup>

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند، گرچه کفرورزان نپسندند.

این نور اهل بیت سلام الله عليهم است که خداوند متعال تمام کننده آن است.

محمد بن فضیل می گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، فرمود:

ص: 221

یریدون لیطفؤوا ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام بأفواہہم.

قلت: قوله تعالى: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ».

قال: يقول: واللّه متمّ الإمامة، والإمامة هي النور، وذلك قوله عزّوجلّ:

«فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا». (1)

قال: النور هو الإمام؛ (2)

آنان می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهان خود خاموش کنند.

عرض کردم: معنای «و خداوند نور خود را کامل می کند» چیست؟

فرمود: می فرماید: خداوند امامت را کامل می کند و امامت همان نور است و معنای گفتار خدا همین است، آن جا که می فرماید: «پس به خدا، رسول او و نوری که فرو فرستادیم ایمان بیاورید».

فرمود: منظور از نور، همان امامت است.

آری، در این عالم با ائمه اطهار و اهل بیت علیهم السلام بسیار مبارزه شد و هم چنان مبارزه می شود، ولی هیچ تأثیری در عظمت آن بزرگواران ندارد.

معاویه ای که به طور رسمی و علنی مبارزه می کرد، در مواقع حسّاسی به امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند می شد، پیکی را نزد آن حضرت می فرستاد، چون بالاخره خودش را که به ریاست منصوب کرده است، مسائلی وارد می شود، سؤالاتی پیش می آید.

در روایتی آمده است: روزی حضرت امام مجتبی علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می کند: این سؤال ها را معاویه فرستاده چرا شما جواب می دهید؟ 9.

ص: 222

1- . سورة تغابن (64): آیه 8.

2- . الكافي: 1/196، حدیث 6، بحار الأنوار: 23/318، حدیث 29.

حضرت فرمودند: همین قدر بس که او به ما احتیاج دارد.

به هر حال، هر چه بیشتر با ائمه علیهم السلام مبارزه می شد، مقامات آن بزرگواران بیشتر آشکار می گشت. در نقلی آمده است: عبدالملک بن مروان به صراحت می گوید: هر چه ما با این ها مبارزه کردیم، این ها بیشتر بزرگ و عزیز شدند.

و پس از آن که به شهادت رسیدند باز با آنان و آن چه به آنان متعلق است به انواع و اقسام مبارزه ها؛ با اصحاب، شیعیان و قبورشان مبارزه می کنند.

طبق نقل تاریخ، دست کم دو مرتبه قبر سیدالشهداء سلام الله علیه؛ یک مرتبه در زمان هارون به دستور او و یک مرتبه در زمان متوکل به دستور او، تخریب شد و می خواستند به طور کلی آن بارگاه را محو و نابود کنند، اما چنین نشد. (1) آنان قبور ائمه بقیع را تخریب کردند و هم اکنون نیز مبارزه می کنند و می گویند:

اصلاً قبور ائمه شما این جا نیست.

برخی دیگر پیدا شدند که قبر حضرت زهرا سلام الله علیها را معین کنند، نه برای دوستی با آن حضرت و شیعه؛ بلکه برای این جهت که روز قیامت علامت سؤال و استفهام خواهد شد و این علامت سؤال از بین برود.

همه این ها نوعی مبارزه است که گاهی این چنین مبارزه می کنند که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را منکر می شوند و گاهی قبر حضرت زهرا سلام الله علیها را معین می کنند.

اما خدا نخواسته این مبارزه ها اثر بکند و این ولایت از بین برود و شیعیان در طول تاریخ با این همه مبارزه، ایذا شدند و در عین حال باقی هستند و خواهند بود که این اراده خداوند متعال است. 0.

ص: 223

وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ؛

راستی جایگاه.

به نظر می رسد این عبارت به آیه مبارکه اشاره دارد که می فرماید:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ (1)

به راستی که پرهیزکاران در باغ ها و نهادهای بهشتی جای دارند؛ در جایگاه صدق و راستی نزد خداوند حاکم و توانمند.

منظور از مَلِيكٍ مقتدر خداوند متعال است. این مقام عندیّت برای اهل بیت و شیعیان مقرب و خالص آن بزرگواران است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی به علی علیه السلام فرمود:

يا علي! أما علمت أنّ من أحببنا وأتخذ محببتنا أسكنه الله معنا؟ وتلا هذه الآية: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ (2)

و در مقابل فرموده:

«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ \* يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ»؛ (3)

به راستی که مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند؛ در روزی که به صورت در آتش دوزخ کشیده می شوند و (به آن ها گفته می شود): عذاب دوزخ را بچشید!

در روایتی دیگر آمده است که جابر می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: 224

1- . سوره قمر (54): آیه 54 و 55.

2- . الفضائل، شاذان بن جبرائیل قمی: 123.

3- . سوره قمر (54): آیه های 47 و 48.

أبشر يا علي! ما من عبد يحبك وينتحل مودتك إلا بعثه الله يوم القيامة معنا؛

مژده باد يا علي! هر بنده ای تو را دوست بدارد و مهر تو را بر خود ببندد خداوند او را در روز رستاخیز با ما مبعوث خواهد کرد.

آن گاه حضرتش این آیه را خواندند:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (1)؛ (2)

به راستی که پرهیزکاران در باغ ها و نهادهای بهشتی جای دارند؛ در جایگاه صدق و راستی نزد خداوند حاکم و توانمند.

### مقام ثابت

و تَبَاتَ مَقَامِكُمْ؛

و استواری مقام.

آری، مقام ائمه علیهم السلام نزد خدا ثابت و همیشگی است، و در گذشته خواندیم

«وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

### منزلت بالاتر

و شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ؛

و شرافت محل و منزلت شما.

با توجه به مفهوم واژه «شرف»، محل و منزلت ائمه علیهم السلام نزد خداوند از سایر مقربان و دارندگان منازل الاهی بالاتر است.

و هم چنین است معنای:

وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ؛

و مقام گرامی شما را و خصوصیتی که در نزد او دارید.

ص: 225

1- سوره قمر (54): آیه های 54 و 55.

2- . تفسیر فرات کوفی: 456، حدیث 597، بحار الأنوار: 7/209، حدیث 100.

## قرب منزلت

وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ؛

و مقرب بودن شما را به او بشناساند.

اما این جمله ممکن است اشاره باشد به این که چون ائمه علیهم السلام در همه عوالم و مقامات همراه رسول الله صلی الله علیه وآله می باشند، پس در مقام قربی که در آیه مبارکه:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»؛ (1)

سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد... تا آن که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کم تر بود.

فرموده، با حضرت هستند.... (2)

## چرا تفصیل؟

در این فراز دو تفصیل وجود دارد:

1. این که مخاطبان معرفتی ائمه علیهم السلام يك يك ذکر شده اند، و حال آن که ممکن بود با يك جمله مثل «كُلُّ الْخَلَائِقِ» مطلب افاده شود.

2. این که به تفصیل به مقامات ائمه علیهم السلام و به الفاظ مختلف پرداخته شده است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا تفصیل؟

این اسلوبی از اسالیب لغت عرب است که در معانی و بیان آمده و از محسنات کلام این است که چنین تفصیل داده شود.

این گونه محسنات کلامی در قرآن، دعاها و زیارات آمده است. در زیارت

ص: 226

1- . سوره نجم (53): آیه 8-9.

2- . ر. ك: البرهان فی تفسیر القرآن: 5/195 و 197.

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این گونه می خوانیم:

... السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد، السلام عليك حين تقرأ وتبين. السلام عليك حين تصلي وتقت، السلام عليك حين ترکع وتسجد، السلام عليك حين تحمد وتستغفر، السلام عليك حين تهلل وتكثر، السلام عليك حين تصبح وتمسي، السلام عليك في الليل إذا يغشى، والنهار إذا تجلّى.

السلام عليك أيها الإمام المأمون، السلام عليك أيها المقدم المأمول، السلام عليك بجوامع السلام... (1)

در این زیارت به جای این تفصیل می توانست این گونه بفرماید:

السلام عليك في جميع الأحوال؛ اما این بیان نکته دارد.

قرآن کریم در داستان حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى \* قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى»؛ (2)

و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت: این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم و من در آن منافع دیگری نیز دارم.

آری، این ها، حساب هایی بین محبوب و محب است، که انسان نسبت به کسی که اخلاص دارد و ارادتمند است، میل دارد با او زیاد حرف بزند، توضیح بیشتری بدهد و سخن را ادامه بدهد.

البته شاید نکات، خصوصیت ها و ظرافت های دیگری نیز داشته باشد. 8.

ص: 227

---

1- . الاحتجاج: 2/316، بحار الأنوار: 53/171، حدیث 5.

2- . سوره طه (20): آیه 17-18.





بخش پنجم: بیان و عرضه اعتقادات

اشاره

ص: 229

يَأْبِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أَسْرَتِي، أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَانِكُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ.

مُؤَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ، مُبْعِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مُعَادٍ لَهُمْ، سِيْلَمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ.

عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقَرِّرٌ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِأَيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ.

أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لِأَنْدِ عَانِدٌ بِقُبُورِكُمْ.

مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ، وَ مُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ، وَ مُقَدِّمٌكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي.

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ، وَ مُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ.

وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ، وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ، وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ، وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَ يُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ.

پدر و مادر، خاندان، مال و خانواده ام فدای شما باد، خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما آن را انکار کردید کفر می ورزم و به شأن شما و به گمراهی کسی که با شما مخالفت کرد بینا هستم.

دوست دار شما و دوستان شما هستم، بغض دشمنانتان را در دل دارم. در صلح با هر کس با شما صلح کند و در جنگ با هر کس با شما در جنگ است، حق می دانم آن چه را شما حق دانستید و باطل می دانم آن چه را شما باطل دانستید و پیرو شما هستم.

به حق شما عارف و به برتری شما اقرار دارم، بار علم و دانش شما را تحمل کنم و از مهالك، در پرده امان شما روم. به شما اعتراف، به بازگشتان ایمان دارم و به رجعت شما تصدیق دارم، چشم به راه فرمان شما و در انتظار دولت شما هستم.

گفتارتان را می پذیرم، دستورتان را انجام می دهم، به شما پناه می جویم، شما را زیارت می کنم و به قبرهای شما پناه می آورم.

شما را به درگاه خدای متعال شفیع می آورم، به وسیله شما به پیشگاهش تقرب می جویم و شما را در پیش روی خواسته و حاجات و اراده ام قرار می دهم؛ در همه حالات و کارهایم.

به نهان و آشکار شما، حاضر و غایب شما و اول و آخر شما ایمان دارم و در این باره همه کارها را به شما وامی گذارم و تسلیم شما هستم.

دلم تسلیم شما و رأی من تابع رأی شماست. یاریم برایتان آماده است تا آن که خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده کند و شما را دوباره در روزهای حکومت خود بازگرداند و برای عدل خود پابرجایتان نماید و در روی زمینش آشکارتان سازد.

پس با شما هستم با شما، نه با غیر شما.



در این فصل بخشی از مبانی اعتقادی و اصول معارف خود را خدمت حضرات ائمه علیهم السلام عرضه می‌داریم، که هم در شروع و هم در ختم، خداوند متعال را بر آن چه می‌گوییم شاهد می‌گیریم.

در این فراز به:

ولایت ائمه علیهم السلام و برائت از دشمنان آن‌ها،

رجعت آن حضرات به دنیا در زمان حکومت حضرت مهدی ارواحنا فدا،

شفاعت آن حضرات در دنیا و آخرت،

ولایت تکوینی،

و برخی دیگر از عقاید حقه نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام تصریح یا اشاره شده است.

عرضه نمودن اعتقادات در زمان حضورشان نیز مرسوم بوده که از برخی بزرگان اصحابشان نقل شده است.

از جمله حضرت عبدالعظیم حسنی، مدفون در شهر ری، روایت بسیار عجیبی که نکته‌ای دارد، نقل کرده است. چرا که او سید حسنی بود و اینان در آن زمان‌ها رابطه خوبی با ائمه علیهم السلام نداشتند. از طرفی سن او از سن امام علیه السلام بیش تر بود.

عبدالعظیم حسنی به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام رسیده و عقایدش را

ص: 233

به امام علیه السلام عرضه داشته است. (1) در این باره شیخ صدوق رحمه الله چنین نقل می کند:

عبدالعظیم حسنی می گوید: خدمت آقایم علی بن محمد امام هادی علیه السلام شرف یاب شدم. وقتی مرا دید فرمود:

مرحباً بك يا أبا القاسم! أنت وليّنا حقّاً.

فقلت له: يا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني، فإن كان مرضياً ثبتّ عليه حتى ألقى الله.

فقال: هات يا أبا القاسم!

فقلت: إني أقول: إن الله تعالى واحد ليس كمثله شيء...؛ (2)

خوش آمدی ای ابوالقاسم! تو ولیّ راستین ما هستی.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! می خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم، اگر شما آن را بیسندید بر همان ثابت و استوار باشم تا خدا را ملاقات نمایم.

فرمود: دین خود را عرضه کن ای ابوالقاسم!

عرض کردم: من می گویم: به راستی خدای متعال یکی است که مانندی ندارد...4.

ص: 234

---

1- . او ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسین بن زید الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. در روایتی آمده: ابوتراب رویانی می گوید: از اباحمّاد شنیدم که می گفت: در سامراً خدمت امام هادی علیه السلام شرف یاب شدم و مسائلی چند از حلال و حرام پرسیدم، حضرتش پاسخ داد. آن گاه به هنگام وداع به من فرمود: یا حمّاد! إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيك، فسل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، وقرأه منّي السلام؛ ای حمّاد! هر گاه در منطقه خودت درباره امر دینت مشکلی پیش آمد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. (مستدرک الوسائل: 17/321، حدیث 32).

2- . الأمالی، شیخ صدوق: 419، حدیث 24.

بِأَبِي أُمَّتُمْ وَأُمِّي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي؛

پدر و مادر، خانواده، مال و خاندانم فدای شما باد.

هر يك از فرازهای این فصل با این جمله شروع می شود:

بِأَبِي أُمَّتُمْ وَأُمِّي....

این جمله دو استعمال دارد.

1. استعمال در معنای حقیقی که همان «فدا کردن» است.

یعنی: من در برابر شما چنین هستم، که اگر خطری بر وجودتان متوجه شود، تمام هستی خود را برای شما سپر قرار دهم و بلاگردان شما شوم. خلاصه این که حاضریم هرگونه مصیبتی را در رابطه با جان خود، پدر و مادر، خاندان و اموال و ثروتم تحمّل کنم تا شما سالم بمانید. و این منتها درجه اخلاص، ارادت، ایمان و اعتقاد است.

2. استعمال در معنای مجازی که همان اظهار شدت محبت و علاقه مندی است، زیرا وقتی معنای حقیقی ممتنع باشد - چنان که خواهد آمد - پس مقصود اظهار محبت و ارادت است، بنابراین نه معنای حقیقی موضوع له لفظ مراد است، و نه صیرف تعارف که در جامعه ما معمول است.

معنای حقیقی به زمان حضور مربوط می شود، اما آن چه ما اکنون در برابرشان می گوئیم به معنای مجازی است، زیرا:

نخست آن که آن بزرگواران در این عالم نیستند، تا خطری بر آن ها متوجه گردد تا بشود معنای حقیقی اراده شود، مگر در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه.

دوم آن که وقتی انسان می خواهد خود را فدای کسی کند، فدا شده نیز باید موجود باشد. اگر والدین کسانی از دار دنیا رفته اند در عین حال در زیارت جامعه می گوئیم: «بِأَبِي أُمَّتُمْ وَأُمِّي»، مقصود چیست؟ بنابراین، مصداقیت پیدا نمی کند، اگر معنای حقیقی مراد باشد.



سوم آن که آیا انسان مجاز است - در حال حیات والدین و خاندان خود - آن ها را فدای کسی بکند؟ مگر انسان بر آن ها ولایت دارد؟ یا از قبل آن ها وکالت داشته باشد که بگوید: آقا! تمام خاندان من فدای شما باد!

چهارم آن که گاهی انسان این عبارت را می خواند؛ ولی فدا شونده از طرف مقابل افضل و اشرف است. برای نمونه در زیارت اصحاب سیدالشهداء در کربلای معلّ، زیارت نامه از امام باقر علیه السلام است. در آن می خوانیم: «بأبي أنتم وأمّي».

در این زیارت معنای حقیقی مراد نیست، وگرنه لازم می آید امام باقر علیه السلام پدر و مادرشان را فدای اصحاب سیدالشهداء علیه السلام کنند.

خداوند در قصّه ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام در قرآن کریم می فرماید:

«وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»؛ (1)

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم.

در این آیه بنابراین که «ذبح عظیم» سیدالشهداء علیه السلام باشد (2) که قطعاً از اسماعیل افضل هستند؛ به معنای فدا کردن - که در فارسی گفته می شود - نیست، بلکه مراد جایگزین نمودن است، و از همین باب است «فدیه» که در احکام حج گفته می شود.

از این رو، چند قرینه مذکور برای ما معین می کنند که منظور از «بأبي أنت وأمّي» معنای مجازی منظور است که این عبارت در لغت عرب برای ابراز شدّت محبّت و علاقه و ارادت استعمال شده است.

البته در لغت عرب نظایری نیز دارد. برای نمونه اگر انسان از حرف کسی خوشش آید می گوید: «لله درك». 5.

ص: 236

1- . سوره صافات (37): آیه 107.

2- . ر. ك: عيون أخبار الرضا عليه السلام: 2/186، بحار الأنوار: 12/125.

این عبارت در معنای حقیقی خودش استعمال نمی شود، بلکه یا معنای منقول است و یا مجاز مشهور که با این عبارت اظهار خوشحالی از این کلام می کنند.

عکس این نیز آمده است، اگر کسی حرف بی ربطی بزند، می گویند: «فَضَّ اللَّهُ فَك». این معنا کنایه از این است که تو حرف بد و بی ربطی زدی، نباید این طور می گفتی.

بنابر آن چه گفته شد، جمله «بأبي أنت وأمي...» در معنای ما وضع له آن استعمال نمی شود؛ بلکه مقصود معنای مجازی است.

از طرفی، از نظر شرعی نیز در این باره روایت داریم. در روایتی آمده است:

سئل أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: الرجل يقول لابنه أو لابنته: بأبي أنت وأمي، أو بأبوي، أتری بذلك بأساً؟

فقال: إن كان أبواه مؤمنين حين فأرى ذلك عقوقاً، وإن كان قد ماتا فلا بأس؛ (1)

از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا کسی حق دارد والدینش را فدای کسی بکند؟

حضرت فرمودند: اگر والدین او مؤمن و زنده هستند، این عقوق است و عاق والدین می شود، ولی اگر پدر و مادر او مُرده باشند، ایرادی ندارد.

به عبارت دیگر، چنین سخنی حرام است که انسان والدین زنده خود را فدای فرزند خود کند. گرچه وقتی عبارت «بأبي أنت وأمي» را بگویند همان معنای مجازی را اراده بکنند، باز جایز نیست.

و این روایت نیز قرینه می شود بر آن چه بیان کردیم.ت.

ص: 237

---

1- . من لا يحضره الفقيه: 1/178، حدیث 564، وسائل الشیعه: 2/440، حدیث 2588. این حدیث در الخصال: 26، حدیث 94 و بحار الأنوار: 71/69، حدیث 44 با اندکی تفاوت نقل شده است.

حال، اگر در خطاب به حضرات ائمه علیهم السلام معنای حقیقی را اراده کنیم؛ نسبت به مکتب و مرام و حفظ شخصیت آن بزرگواران، کاملاً صحیح بوده ولیکن باز هم مجاز است.

## ولایت و برائت

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم و بدان چه شما بدان ایمان دارید و کافرم نسبت به دشمن شما و آن چه شما بدان کافر هستید.

پیش تر گفتیم که عرضه کردن اعتقادات بر ائمه علیهم السلام در زمان حضور آن بزرگواران نیز بوده است، که بعضی از اصحاب خدمت امام علیه السلام می رسیدند و عقیده خود را عرضه می کردند.

عرضه کردن اعتقادات بر ائمه علیهم السلام یعنی ایمان به این امور و پایبند بودن به آن ها. در این فراز زائر يك سلسله اعتقادات را بر امام علیه السلام عرضه می دارد.

نخست خدا را شاهد می گیرد، آن گاه امام و یا همه امامان علیهم السلام را نیز شاهد می گیرد و عقایدش را بیان می کند. در واقع بیان و عرضه کردن عقاید یعنی بیان کردن موضع انسان در برابر آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام و مخالفان آن ها، از این رو کلمه «ایمان» در این فراز چند مرتبه تکرار شده است.

نخستین عقیده ای که خدمت ائمه علیهم السلام اظهار می شود، ایمان به ولایت آن حضرات و برائت از مخالفان و دشمنان آن هاست.

به طور کلی ما از کسانی که راهی جز راه اهل بیت علیهم السلام می روند، جدا هستیم و از آن ها بیزاریم تا چه برسد به کسانی که با اهل بیت دشمنی کنند.

البته برخی از این ها رسماً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند و آن بزرگواران را مورد آزار و اذیت قرار دادند که به برخی از این موارد در فرازهای بعدی اشاره شده و در آن جا بیان خواهد شد.

درباره حقیقت ایمان و در خصوص ایمان به ائمه علیهم السلام و بیزاری از دشمنان و مخالفان آن ها در کتاب های کلامی به تفصیل بحث شده، و در این جا ذکر چند مطلب ضروری است.

نخست آن که ایمان به اهل بیت علیهم السلام از واجبات شرعی و عقلی است که همه ما به آن موظف و مکلف هستیم؛ چه بنابر قول اکثر ما - که اعتقاد بنده نیز همین است - امامت و ولایت از اصول دین است و چه بنابر قول عدّه ای از بزرگان - که امامت و ولایت از اصول دین نیست؛ بلکه از اصول مذهب است - در هر حال، بر ما واجب است به اهل بیت علیهم السلام ایمان داشته باشیم.

دوم آن که پرواضح است که ایمان، غیر از صرف محبت است؛ زیرا ایمان در لغت عبارت است از:

إذعان النفس للحق على سبيل التصديق. (1)

پس وقتی می گوییم: «إني مؤمن بكم» یعنی: به تمام مقامات شما از امامت و غیر آن، اذعان دارم و تصدیق کامل می نمایم.

ممکن است انسان کسی را دوست بدارد یا ادعای دوستی داشته باشد، اما نسبت به مقامات او ایمان نداشته باشد. ولیکن تحقق این معنا در خصوص اهل بیت علیهم السلام محلّ بحث است.

ص: 239

آیا کسانی که ادعای دوستی اهل بیت را دارند و به امامت و منازل آن بزرگواران مؤمن نیستند، واقعاً راست می گویند؟

به عبارت دیگر، آیا واقعاً محبت به اهل بیت علیهم السلام قابل انفکاک از ولایت آن هاست؟

و آیا چنین محبتی - در صورتی که واقعیت داشته باشد - سودی به حال آن شخص دارد؟

به هر حال، ایمان به امامت ائمه اطهار علیهم السلام از هر واجبی از واجبات بالاتر است، بلکه همه عبادات به ولایت اهل بیت منوط هستند.

سوم آن که باید بدانیم که ایمان به اهل بیت علیهم السلام به معرفت آن بزرگواران بستگی دارد، و چون معرفت متفاوت است ناگزیر ایمان نیز درجات خواهد داشت.

این مطلب دقیقاً مثل ایمان به خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواهد بود، که این ایمان فرع معرفت است. اما معرفت همه اشخاص نسبت به خدا و رسول خدا یکسان نیست.

بنابراین، ایمان، فرع معرفت است. وقتی ایمان واجب شد - که فرع بر معرفت است - ناگزیر معرفت نیز واجب خواهد شد؛ چرا که اگر معرفت نباشد، ایمان نیز حاصل نخواهد شد. از این روست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة؛<sup>(1)</sup>

هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ دوران جاهلی از دنیا رفته است.ت.

ص: 240

---

1- . الثاقب في المناقب: 495، حدیث 1، الصراط المستقیم: 1/111، مسند، احمد بن حنبل: 4/96، مجمع الزوائد: 5/225، المعجم الكبير: 19/388. این حدیث شریف در الکافی: 1/377، 378 و 2/20 با اندکی تفاوت آمده است.

گفتنی است که انسان به هر مقداری از معرفت که دست یافت، نباید به آن قناعت کند، قناعت چیز خوبی است، اما نه در معارف و علوم. انسان در معارف و علوم نباید به يك مرحله اکتفا بکند؛ بلکه هر چه سعی و تلاش انسان در مسیر معرفت و تحصیل آن بیشتر شود، ناگزیر ایمانش نسبت به اهل بیت علیهم السلام - عین معرفت به خدا و رسول - بیشتر و قوی تر می شود.

چهارم آن که هر چه ایمان انسان بیشتر باشد ناگزیر اطاعت او بیشتر خواهد بود؛ چرا که اطاعت، فرع ایمان و اعتقاد است؛ همان گونه که ایمان، فرع معرفت است.

بنابراین، اگر مراد از ایمان، صرف اعتقاد قلبی باشد؛ پس ایمان و اعتقاد قلبی لازم است تا انسان اطاعت کند. ولی اگر مراد از ایمان، هم اعتقاد باشد و هم عمل، بحث دیگری است. چون بحث است که ایمان چیست؟

بر حسب روایات ما، ایمان در کتاب های حدیثی و کلامی این گونه تعریف شده است:

الإيمان اعتقاد بالجنان وعمل بالأركان وقول باللسان.

از جمله روایات این که امام صادق علیه السلام می فرماید:

الإيمان هو الإقرار باللسان وعقد في القلب وعمل بالأركان؛(1)

ایمان، همان اقرار زبانی، اعتقاد قلبی و عمل اعضا و جوارحی است.

و در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

الإيمان قول باللسان وتصديق بالجنان وعمل بالأركان، وهذا الذي لا يصحّ غيره.(2)3.

ص: 241

---

1- . الكافي: 2/27، حديث 1، بحار الأنوار: 65/256، حديث 15.

2- . دعائم الاسلام: 1/3.

بنابراین، اگر مراد از ایمان، اعتقاد و عمل باشد، پس هر چه ایمان بیشتر باشد عمل و اطاعت بیشتر و بهتر خواهد بود.

بعد از گذر از این چهار مطلب، ما می دانیم که در طول تاریخ همیشه باطلی در مقابل حق وجود داشته، تا این که زمان اهل بیت علیهم السلام فرا رسیده است. در این جا چند سؤال مطرح است.

1. آیا اهل بیت حق بوده اند؟

پیش تر گفتیم که تا کنون احدی نیامده - دست کم ما سراغ نداریم - حتی از دشمن ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بگوید که اهل بیت بر حق نبودند.

حقایق ائمه علیهم السلام آن قدر روشن و واضح است که حتی دشمنانشان نیز سعی می کنند خودشان را تابع و پیرو آن ها جلوه بدهند و معرفی کنند.

پیش تر کلام ابن حجر هیتمی مکی در کتاب الصواعق المحرقة را نقل کردیم، او در این کتاب - که در رد شیعه نوشته - می گوید: ما پیروان اهل بیت هستیم، و شیعیان بی جهت ادعا می کنند. (1) بنابراین، اهل بیت علیهم السلام بر حق بودند و کسی نیست که بگوید: حق نبوده اند، و چون در طول تاریخ همیشه در مقابل حق، باطلی وجود داشته، پس در زمان اهل بیت علیهم السلام نیز کسانی که مقابل آن بزرگواران بوده اند، باطل خواهند بود.

2. چه کسانی در مقابل اهل بیت قرار گرفتند و با آنان مقابله کردند؟

ما معتقدیم تمام فرق و مذاهب - به جز مذهب اهل بیت علیهم السلام - باطل هستند، ولکن در رأس همه اهل باطل، حکامی هستند که به نام اسلام بر مسلمانان مسلط شدند و انواع ظلم ها و ایذاءها را بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان روا داشتند. ب.

ص: 242

---

1- ر. ک: صفحه 119 از همین کتاب.

و هم چنین مزدوران دربار ظالمان هستند که در صدد دفاع از آن‌ها برآمدند و ظلم‌های آنان را توجیه کردند و گفتند:

اجتهدوا فأخطأوا؛

اجتهاد کردند و خطا نمودند.

اگر کلام توجیه‌گران که گفتند: «اجتهدوا فأخطأوا» تحلیل شود دو مطلب را در بر دارد:

1. اقرار به ظلم،

2. ادّعی اجتهاد و این که خطا کرده اند و عمدی در کار نبوده.

روشن است که اقرار همیشه حجت بوده و بر طبق آن حکم می‌شود، و اما صرف ادّعا ارزش ندارد؛ چرا که ادّعا باید به اثبات برسد.

برای مثال شما می‌بینید علمای اهل سنت در مورد طلحه، زبیر، عایشه و دیگران که علیه حضرت امیر علیه السلام قیام کردند و جنگ به راه انداختند، می‌گویند: آنان کار بدی کردند، اما از این کار بد، توبه نمودند.

شیخ مفید رحمه الله در آن جلسه معروف در پاسخ به این ادّعا فرمودند:

کسانی که علیه امام وقتشان قیام کردند، کار بدی کردند و ظلم نمودند و با این کار از دین خارج شدند. این امر ثابت، مسلم و مثل چراغ روشن است، اما این که شما می‌گویید: آن‌ها توبه کرده اند، باید به اثبات برسد. (1) شاهد سخن ما این است که حتی کسانی که از حکام جور دفاع می‌کنند اقرار دارند که آنان کار بدی کردند، اما به گونه‌ای می‌خواهند کار آن‌ها را توجیه کنند و از آنان دفاع می‌نمایند و می‌گویند: کار بدی کرده اند، اما توبه نموده یا این که از روی عمد نبوده و خطا کرده اند. 8.

ص: 243

---

1- . الفوائد الرجالية: 3/314، اعیان الشیعه: 9/420، معجم رجال الحدیث: 18/218.



اما وقتی بنا شد در عالم حقی باشد و ماعدای این حق، باطل باشد، و بنا شد اهل بیت علیهم السلام به اجماع همه مسلمانان، حق باشند، پس ناگزیر ماعدای اهل بیت هر که باشد باطل خواهد شد؛ به طوری که طرفداران این باطل، بر باطل بودنش اقرار دارند.

اما آن چه به جهت توجیه مآوقع گفته اند، در جای خود بررسی شده و تمام توجیحات رد شده است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ (1)

و آن ها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست.

3. آیا می شود هم اهل بیت را پذیرفت و هم ظالمان آن ها را؟

این پرسش را به گونه ای دیگر مطرح می کنیم. آیا می شود هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را قبول کرد و هم ابوجهل را؟

به تعبیر فراتر، آیا می شود هم خداوند متعال را پذیرفت و هم شیطان را؟

اگر ظالمان را بپذیریم، یا دست کم، کارهای آن ها را حمل بر صحت کنیم، در نتیجه باید بیزاری و تبری نکنیم، آیا چنین چیزی می شود؟!؟

البته چنین باوری درباره شیطان نزد بعضی گمراهان وجود داشته است.

نوشته اند که احمد غزالی قائل بوده که نباید ابلیس را لعن کرد، زیرا او به دلیل این که برای آدم سجده نکرد، موحد است! پس نه فقط کار بدی نکرده، بلکه کار بسیار خوبی انجام داده، مگر کسی که چنین کار خوبی داشته مورد لعن قرار می گیرد!!

هم چنین برادر او محمد غزالی بر عدم لعن یزید بن معاویه اصرار دارد. وی در کتاب احیاء العلوم در بخش آفات زبان چنین می نویسد: 7.

ص: 244

وعلى الجملة ففي لعن الأشخاص خطر فليجتنب، ولا خطر في السكوت عن لعن إبليس مثلاً، فضلاً عن غيره.

فإن قيل: هل يجوز لعن يزيد لأنه قاتل الحسين أو أمر به؟

قلنا: هذا لم يثبت أصلاً، فلا يجوز أن يقال: إنه قتله، أو أمر به، ما لم يثبت، فضلاً عن لعنه، لأنه لا تجوز نسبة مسلم إلى كبيرة من غير تحقيق....

آن گاه پس از ذکر برخی احادیث در نهی لعن اموات می نویسد:

فإن قيل: فهل يجوز أن يقال: قاتل الحسين لعنه الله، أو الأمر بقتله لعنه الله؟

قلنا: الصواب أن يقال: قاتل الحسين إن مات قبل التوبة لعنه الله، لأنه يحتمل أن يموت بعد التوبة، فإن وحشياً قاتل حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وآله وهو كافر، ثم تاب عن الكفر والقتل جميعاً، ولا يجوز أن يلعن، والقتل كبيرة ولا تنتهي إلى رتبة الكفر، فإذا لم يقيد بالتوبة وأطلق كان فيه خطر، وليس في السكوت خطر، فهو أولى (1).

ملاحظه کنید! آنان چه عبارت عوام فریبانه زیبایی دارند، سخن بسیار عوام فریبانه عالی است (!!)) به تعبیر ما می گوید: خودت فکر کن، بین اگر الآن بنشینى و ده مرتبه «سبحان الله» بگویی بهتر است، یا ده مرتبه ابلیس را لعن کنی؟ کدام بهتر است!!؟

استدلال به ظاهر بسیار زیبا است. شما به جای این که یزید را لعن کنی بگو:

«اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات» کدام بهتر است؟

ولكن كلام هر دو برادر خلاف صریح قرآن مجید است، خداوند در قرآن ابلیس را لعن نموده و به لعن او... امر کرده و از کتب فریقین ثابت شده که یزید کافر، ظالم 5.

ص: 245

و مفسد فی الارض بوده و به عناوین مختلف به حکم صریح قرآن مجید مستحق لعن است.

کوتاه سخن این که اعتقاد به حق، ایمان به حق و پیرو حق بودن جز با تبری و بیزاری از ماعدای حق - یعنی باطلی که در مقابل حق است - امکان ندارد.

از این روست که خدمت ائمه می رویم و عرض می کنیم:

أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما به آن کفر می ورزید، کفر می ورزم.

شاهد گرفتن خداوند متعال بر امری، علامت عظمت آن امر است. انسان خدا را برای يك سخن جزئی، پیش پا افتاده و یا مطلب کوچک شاهد نمی گیرد؛ بلکه برای امر با عظمتی و مطلب بزرگی خدا را شاهد می گیرد.

و ایمان به خدا، رسول و امام ممکن نخواهد بود مگر با بیزاری از ابلیس و دشمنان اهل بیت علیهم السلام؛ چرا که حق یکی و در يك جاست و غیر از این باطل است، حتی نمی توان نسبت به غیر حق بی تفاوت شد؛ زیرا که بی تفاوتی در برابر غیر حق، یعنی شك در حقانیت حق.

بنابراین از نظر برهانی ممکن نیست انسان نسبت به باطل سکوت کند؛ اگر می خواهد تابع حق و مؤمن به آن باشد.

به سخن دیگر، ایمان به هر معنایی که باشد در آن اعتقاد قلبی، معتبر است و اعتقاد از باب افتعال از ریشه «عقد یعقد» گرفته شده است. اعتقاد یعنی «عقد القلب؛ یعنی چیزی در قلب گره بخورد». راغب اصفهانی می گوید:

خوب ملاحظه کنید! قلب شما يك ظرف بیشتر نیست. در این يك ظرف امکان اجتماع خدا و شیطان، اجتماع رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابوجهل و اجتماع اهل بیت اطهار و کسانی که حق آن ها را غصب و همه گونه ظلم کردند، وجود ندارد.

توحید یعنی فقط خدا، اگر کسی بگوید: در ظرف دل من هم خدا جا دارد و هم بت و شیطان، موحد نخواهد بود و مسلمان به کسی می گویند که به رسول خدا اعتقاد داشته باشد و در دل او فقط آن حضرت باشد، نه هم ابوجهل یا ابوسفیان، و مؤمن به کسی می گویند که ولایت اهل بیت و برائت از دشمنانشان را داشته باشد.

از این روست وقتی ما در حضور امام علیه السلام اعلام ایمان و اظهار اعتقاد نسبت به مقام آن بزرگواران می کنیم نسبت به دشمنان آن ها نیز اعلام کفر می نماییم و آن ها را نفرین و طرد می کنیم و می گوئیم:

«مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ».

ایمان داریم:

1. به خود ائمه اطهار «مؤمن بکم»، به حقانیت، مقامات و منازل آن بزرگواران.

2. به آن چه به آن ایمان داشتند «بما آمنتهم به»، هر چه ایمان داشتند؛ چه بدانیم تفصیلاً یا اجمالاً و چه ندانیم. ما مؤمن هستیم، زیرا ایمان آنان حق است و مطابق واقع.

و کفر داریم:

1. به تمام آن هایی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند، به هر قدر، به هر شکل، هر کس که باشد، دور یا نزدیک، در هر مقامی که باشد، چه بشناسیم، یا نشناسیم، چه دشمنی خود را اظهار کند و چه اظهار نکند، صرف دشمنی با اهل بیت موجب دشمنی ماست. 1.

ص: 247

2. به تمام آن چه اهل بیت علیهم السلام با آن دشمنی داشتند، قبول نداشتند، رد کردند، ابطال نمودند؛ از اشخاص، افکار، اقوال، افعال، صفات و هر چیز دیگر؛ چه برای ما شناخته شده باشد یا نه، زیرا اهل بیت بر حق هستند و ما پیرو آن ها هستیم.

ما نسبت به آن موارد کافر هستیم، نه این که به سکوت اکتفا بکنیم و بی تفاوت باشیم. در این زمینه قرآن کریم می فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾؛ (1)

پس، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است.

روشن است که عروه و ثقی یکی بیش نیست و تمسک به عروه و ثقی از نظر عقلی و شرعی واجب است. این تمسک حاصل نمی شود مگر به کفر به طاغوت و ایمان به خدا.

جالب این که در آیه مبارکه، کفر بر ایمان مقدم شده؛ هم چنان که در کلمه توحید اول نفی می کنیم: «لا إله»، بعد می گوئیم: «إلا الله».

بنابراین، نخست باید ظرف را از غیر خالی کرد؛ چرا که این ظرف، فقط لیاقت دارد که در آن جا خدا، حق، نور و هدایت باشد، نه طاغوت، ضلالت و تاریکی.

البته طاغوت در طول تاریخ همواره مصداق دارد، امروز مصداق دارد، فردا نیز مصداق خواهد داشت. گرچه که در روایات ما طاغوت برای بعضی از مردم علم شده است، هم چنان که مصداق «مؤمن» که فرمود: «یؤمن بالله» کسی است که به خدا و به آن چه خدا به ایمان به آن امر کرده، ایمان داشته باشد. پس «مؤمن» حقیقی «مؤمن بالله ورسوله والأئمة الأطهار و اليوم الآخر» خواهد بود. 6.

ص: 248

بنابراین، متمسک «بالعروة الوثقی» کسی است که از طاغوت به تمام معنا تبری جوید و ولایت خدا، رسول و اولیای خدا را داشته باشد.

در آیه دیگری می خوانیم:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ (1)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است.

بنابراین آیه کریمه، ایمان در قلب باید مستقر بشود، آن هم نه به معنای عرفی؛ بلکه به معنای حقیقی و واقعی؛ یعنی نه این که

«یصبح مؤمناً ویمسی کافراً؛ صبح مؤمن و شب کافر گردد»، چنان که در روایات ما ایمان بر دو قسم تقسیم شده:

1. ایمان مستقر،

2. ایمان مستودع.

در روایتی از محمد بن مسلم آمده که گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام شنیدم می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ وَاسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ، فَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَتَمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ، وَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَسْلِبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ؛ (2)».

ص: 249

---

1- . سوره مجادله (58): آیه 22.

2- . تفسیر العیاشی: 1/373، حدیث 76، بحار الأنوار: 66/224، حدیث 15، در الکافی: 2/417 در پایان حدیث آمده است: «وكان فلان منهم معاراً».

خداوند گروهی را مؤمن آفریده که زوالی در ایمان آن ها نیست و گروهی نیز کافر خلق شده اند که آن ها همیشه کافر هستند، جماعتی را نیز حد وسط آفریده و به برخی ایمان را عاریه داده است، اگر بخواهد برای آن ها کامل می کند و اگر بخواهد از آنان سلب می نماید.

در روایت دیگری آمده:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوءَةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا - أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا، فَإِنْ شَاءَ تَمَمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ، قَالَ: وَفِيهِمْ جَرْتُ: «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ». (1)

وقال لي: إِنَّ فَلَانًا كَانَ مُسْتَوْدَعًا إِيْمَانَهُ، فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سَلَبَ إِيْمَانَهُ ذَلِكَ؛ (2)

خداوند پیامبران را بر نبوت خلق کرد و همواره پیامبر هستند، و مؤمنان را مؤمن آفرید و آن ها پیوسته مؤمن هستند و به گروهی ایمان عاریه داد. هر گاه بخواهد از آن ها سلب می کند و یا کامل می گرداند و این آیه در این باره جریان دارد که «و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار».

آن گاه حضرتش به من فرمود: ایمان فلانی عاریه بود. هنگامی که به ما دروغ بست، ایمانش سلب شد.

در روایت دیگری فضل بن یونس می گوید: امام علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَنْ أَنْ تَقُولَ: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِنَ الْمَعَارِينِ وَلَا تَخْرِجَنِي مِنَ التَّقْصِيرِ».

قال: قلت: أَمَّا الْمَعَارُونَ، فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الرَّجُلَ يَعَارُ الدِّينَ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهُ، فَمَا مَعْنَى «لَا تَخْرِجَنِي مِنَ التَّقْصِيرِ»؟ 8.

ص: 250

---

1- . سورة انعام (6): آيه 98.

2- . الكافي: 2/418، حديث 4، بحار الأنوار: 66/226-227، حديث 18.

فقال: كل عمل تريد به الله عزوجل فكن فيه مقصراً عند نفسك، فإن الناس كلهم في أعمالهم فيما بينهم وبين الله مقصرون إلا من عصمه الله عزوجل؛ (1) بیشتر بگویند: «خدایا! ما را از کسانی که ایمان آن‌ها عاریه و موقتی است، قرار نده و مرا از مقصّر بودن بیرون مکن».

راوی می‌گوید: عرض کردم: معنای عاریه را دانستم و آن کسی است که ایمان از آن سلب می‌گردد. اما معنای تقصیر را ندانستم.

امام علیه السلام فرمود: هر کاری که برای خداوند انجام می‌دهی خود را در نزد خویشان مقصّر بدان، زیرا مردم در کارهای خود بین خود و خدا همواره مقصّر هستند و کوتاهی می‌کنند، مگر کسانی که خداوند آن‌ها را حفظ کرده باشد.

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید:

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (2)

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته است و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آن‌ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آن‌ها «حزب الله» هستند؛ همان که «حزب الله» همان رستگارانند.

کلمه «لا تجد؛ پیدا نمی‌کنی». یعنی نمی‌شود، ممکن نیست و چنین چیزی تحقق پیدا نمی‌کند که کسی بگوید: «من به خدا و جهان آخرت مؤمن هستم»؛ در عین 2.

ص: 251

1- . الكافي: 2/73، حديث 4، بحار الأنوار: 68/233، حديث 14.

2- . سورة مجادلة (58): آية 22.



حال نسبت به کسانی که «حَادَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» مودّت داشته باشد.

«حَادَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» یعنی کسانی که در مقابل خدا و رسول قیام و مقابله بکنند و بایستند.

راغب اصفهانی می گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (1) أَي يَمَانَعُونَ، فَذَلِكَ إِمَّا اعْتِبَارًا بِالْمَمَانَعَةِ وَإِمَّا بَاسْتِعْمَالِ الْحَدِيدِ. (2)

بنابراین، نمی شود بین دو گروه «یوادّون» و «یحادّون» را جمع کرد. هر چند مقابله گران با خدا و رسول، پدر، برادر و از قوم و قبیله و عشیره انسان باشند؛ چرا که در ایمان و اعتقاد، قوم، قبیله و خویشی مطرح نیست!

این آیه کنایه از این است که در ایمان جز خدا چیز دیگری رعایت نمی شود و به حساب نمی آید. چون فقط خدا حق است، و ماعدای خدا، طاغوت.

پس نمی توانیم بگوییم: مصلحت اقتضا می کند که «زید» را نیز دوست داشته باشیم. این نمی شود. بله، مصلحت اقتضا می کند به جهت تقیّه سکوت کنیم. اما در قلب هرگز. در قلب ایمان باید محفوظ باشد، نه این که اگر تشخیص دادیم که نسبت به زید بن ارقم از روی تقیّه سکوت کنیم، پس او را به قلبمان هم راه بدهیم.

از این رو کسانی که در قلبشان ایمان نوشته و مستقر شده هرگز نسبت به دشمنان خدا به هیچ وجه مودّت نخواهند داشت و اینان هرگز خوفی از دشمنان خدا نخواهند داشت؛ گرچه قوم، قبیله و پدر و برادرشان باشد؛ چون «أَيُّدَهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ».

از طرفی، چون اینان به خاطر خدا حتی از پدران، برادران، قوم و قبیله گذشت می کنند، خداوند نیز «وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا». (3).

ص: 252

1- . سوره مجادله (58): آیه 20.

2- . المفردات في غريب القرآن: 109 و 110.

3- . سوره مجادله (58): آیه 22.

و از طرف دیگر، اینان کسانی هستند که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (1).

رضوان خدا بسیار ارزش دارد که قرآن کریم می فرماید:

«رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ (2)

و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه اینها) برتر است.

این آیه کاملاً حاکی از آن است که گفتیم دو دسته، دو راه، دو خط، دو گروه و دو حزب بیشتر وجود ندارد: یا «حزب الله»، یا کسانی که در مقابل «حزب الله» هستند، که غیر «حزب الله» یعنی باطل.

در روایتی حسین بن خالد می گوید: امام رضا، از پدر بزرگوارش، از اجدادش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أحب أن يركب سفينة النجاة، ويستمسك بالعمدة الوثقى، ويعتصم بحبل الله المتين، فليوال علياً بعددي، وليعاد عدوه، وليأتم بالأئمة الهداة من ولده، فإنهم خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعددي، وسادة أمتي، وقادة الأتقياء إلى الجنة، حزبهم حزبي، وحزبي حزب الله وحزب أعدائهم حزب الشيطان؛ (3)

هر که دوست دارد سوار کشتی نجات شود و به دستاویز استوار چنگ زند و به ریسمان محکم خدا بچسبد باید علی را بعد از من دوست بدارد و با دشمن او دشمنی کند، پیرو ائمه هدا از فرزندان او باشد. آنان جانشینان، اوصیا و حجج خدا بر خلق پس از من، سروران امت و رهبران پرهیزگاران به جانب بهشت0.

ص: 253

1- . همان.

2- . سوره توبه (9): آیه 72.

3- . الأملی، شیخ صدوق: 70، حدیث، 37، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2/262، حدیث 43، بحار الأنوار: 23/144، حدیث 100.

هستند. حزب ایشان حزب من و حزب من، حزب خدا است و حزب دشمنان آن ها، حزب شیطان است.

در حدیث دیگر حضرتش فرمود:

حزب علی حزب الله، و حزب اعدائه حزب الشيطان؛ (1)

حزب علی علیه السلام حزب خدا و حزب دشمنان او، حزب شیطان هستند.

بنابراین، گروه خدا کسانی هستند که ایمانشان را به مودت زید، عمرو و دیگران مخلوط نمی کنند، و این همان معنای واقعی ایمان است که نتیجه ایمان واقعی رساندن انسان به آن جایی است که می فرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (2)

خدا از آن ها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند؛ آن ها «حزب الله» هستند؛ هان «حزب الله» همان رستگارانند.

پس فقط اینان رستگار و اهل نجات هستند. اما عاقبت کسانی که در مقابل اینان هستند، در آن عالم به گونه دیگر است.

در آیه دیگری می خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ»؛ (3)

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، آن ها در زمره ذلیل ترین افرادند.

بنابراین آیه نمی شود انسان به خدا ایمان داشته باشد و در عین حال نسبت به آن هایی که با خدا مقابله می کنند و به قدرت خدا «فی الأذلین» هستند، مودت داشته باشد. 0.

ص: 254

1- . الأمالی، شیخ صدوق: 150 ذیل حدیث 146، بحار الأنوار: 38/95، حدیث 11.

2- . سوره مجادله (58): آیه 22.

3- . همان: آیه 20.

در آیه دیگر می فرماید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ (1)

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

با توجه به این دو آیه مبارکه، کسانی که در مقابل اهل بیت علیهم السلام هستند در نهایت ذلت اند؛ چرا که تمام عزت و قوت با اهل بیت است.

و با استفاده از این دو آیه می گوئیم: اگر مؤمنان به عقیده خود پایبند باشند و واقعاً به گفته های قرآن مجید و رسول الله صلی الله علیه وآله به طور کامل عمل کنند و ملتزم باشند، به خاطر مصالح و مقاصد شخصی و گروهی خودشان چیزی کم و زیاد نکنند، محافظه کاری نمایند و محکم باشند، همیشه قوی و عزیز خواهند بود.

البته در این زمینه به آیات دیگری از قرآن نیز می شود استدلال کرد که ما فقط به چند آیه اکتفا کردیم.

### تحقق ایمان با برائت

اما روایات وارده در این زمینه، فوق حدّ تواتر است که ایمان جز با برائت تحقق پیدا نمی کند. این معنا از ضروریات شده که ضرورت، فوق اجماع است.

با توجه به روایات وارده در باب ایمان، حبّ و ولایت اهل بیت علیهم السلام و بغض مخالفان آن ها، این بغض یا جزء ایمان است یا شرط آن، که در این باره در آینده احادیثی را از کتاب های عامه نقل خواهیم کرد و این مطلب حسّاسی است.

ما از آغاز شرح زیارت جامعه درباره ولایت اهل بیت، اطاعت و متابعتشان مطالبی را بیان کرده ایم، اما تا کنون درباره وجوب بغض و برائت از مخالفان آن ها مطلب مهمی به میان نیامده است.

ص: 255

1- . همان: آیه 21.

اکنون به نظر می‌رسد به جای نقل از کتاب‌های اصول کافی، بصائر الدرجات، بحار الانوار و... بهتر است روایاتی را از کتب عامه با سندهای آن‌ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کنیم که ما نوع این احادیث را در جاهای مختلف از تألیفات خودمان به تفصیل مورد بحث قرار داده و از نظر سندی و دلالتی تحقیق کرده ایم.

بلکه اگر کسی مقداری از این احادیث را در کتب عامه به دست بیاورد، برای مثال کلمه‌های «حرب»، «عداء»، «بغض»، «ایمان» و «حُب» و مشتقات آن‌ها را جست و جو کند خواهد دید که روایات در این زمینه بسیار زیاد، نه تواتر، بلکه چند برابر تواتر در کتب عامه این مضامین موجود است، و چون این مضمون، فوق حد تواتر است به تحقیق در اسانید نیز نیازی ندارد.

اکنون این بحث را - که يك بحث حدیثی و کلامی است - با توجه به دو نکته پی می‌گیریم:

نکته اول: نفاق از نظر قرآن و سنت با کفر مساوی است و قرآن نیز این جهت را به صراحت بیان کرده است. آن جا که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَاِنَّ الْمَصِيرَ»؛<sup>(1)</sup>

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن‌ها سخت بگیر! جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!

نکته دوم: محاربه، بغض و عداء با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مساوی با عداء، بغض و محاربه خداوند متعال است و این مساوی با کفر است.

ص: 256

اینک احادیثی را در این زمینه می آوریم و با نکاتی که از این احادیث اشاره می کنیم، معلوم خواهد شد که این کفر، کفر مقابل اسلام است. اگر کسی بغض به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد، او کافر است و این کفر، مقابل اسلام است، نه کفر مقابل ایمان و به معنای اخص.

البته این بحث حدیثی و کلامی دارای اثر فقهی است که باید در جای خود بحث شود.

## 1. پاداش محب

اکنون برخی از احادیث را در خصوص محبت و پاداش آن، نقل می کنیم:

حدیث یکم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مناسبتی به امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرمودند:

من مات وهو یحبک بعد موتک ختم الله له بالأمن والإیمان ما طلعت الشمس أو غربت، ومن مات یبغضک مات میتة جاهلیة وحوسب بما عمل فی الإسلام؛(1)

اگر کسی در حالی که محب توست بمیرد، خداوند پایان کار او را به ایمنی و ایمان رقم می زند؛ مادامی که آفتاب طلوع می کند و غروب می نماید و هر کس بمیرد و حال این که مبغض توست، مرگ او مرگ دوران جاهلی است.

روشن است که مرگ دوران جاهلی عبارت دیگری از کفر است.

این حدیث را بزرگانی از اهل سنت از قبیل طبرانی، ابویعلی موصلی، ابوبکر هیثمی، ابن اثیر و جمعی دیگر روایت کرده اند.

ص: 257

---

1- . مجمع الزوائد: 9/122، مسند أبي يعلى: 1/403، حدیث 528، کنز العمال: 13/159، حدیث 63491، تاریخ مدینة دمشق: 42/55.

بنابراین حدیث، اگر کسی مبعوض امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و با این حال بمیرد مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود. پس ما که ادعای ایمان و اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام داریم نسبت به مبعضان آن حضرت نیز باید این گونه اعتقاد داشته باشیم. چون کسی که مرگش، مرگ جاهلی باشد، انسان ناگزیر از او بیزاری و تبری می کند.

## 2. امیر خوبان

حدیث دوم. در ادامه حدیثی که پیامبر اکرم در آن

«أنا مدينة العلم وعلي بابها» را فرموده اند، چنین آمده است:

هذا أمير البررة، قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله؛<sup>(1)</sup>

این (علی علیه السلام) امیر خوبان، کشنده فاجران است. کسی او را یاری کند، یاری می شود و هر کس او را تنها گذارد، مخذول خواهد شد.

کلمه «برره» جمع «بار» است، کسی را که خدا و رسول او خوب بدانند، البته خوبی او فوق همه خوبی هاست که ما تصور می کنیم.

این حدیث را جمعی از علمای اهل سنت، هم چون حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی و خطیب بغدادی روایت کرده اند.

به مقتضای این حدیث، کسی که از جانب خدا مخذول باشد، باید انسان مؤمن از او بیزار باشد، و چنین کسی جزء خوبانی است که امیرشان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

ص: 258

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/129، تاریخ بغداد: 3/181، حدیث 1203، تاریخ مدینه دمشق: 42/226 و 383، فتح الملك العلی بصحّة حدیث باب مدینه العلم علی: 57، الإكمال فی أسماء الرجال: 33، کتاب المجروحین: 1/153، الکامل: 1/192، شماره 33، میزان الاعتدال: 1/110.

### 3. ادعای دروغ

حدیث سوم. در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

كذب من زعم أنه يحبني وبيغضك؛(1)

دروغ می گوید کسی که ادعا کند مرا دوست می دارد و با تو دشمنی می ورزد.

این حدیث در روایت جمعی از بزرگان اهل سنت آمده است. شمس الدین ذهبی در وثاقت راوی این حدیث مناقشه کرده؛(2) اما ابن حجر عسقلانی به دنبال کلام ذهبی می گوید: راوی این حدیث را ابن حبان توثیق کرده است.(3)

### 4. خوشا به حال محبتان

حدیث چهارم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخنی فرمود:

يا علي! طوبى لمن أحبك وصدق فيك، وويل لمن أبغضك وكذب فيك؛(4)

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و تو را باور نماید و وای بر کسی که دشمن تو باشد و تو را تکذیب کند.

«طوبی» و «ویل» دو کلمه مقابل هم هستند، به هر معنایی که باشند حاصل آن دو خوشبختی و بدبختی و کنایه از ثواب و عقاب است، چنان که در عرف می گوئیم: اگر

ص: 259

---

1- . تاریخ مدینه دمشق: 42/268، نظم درر السمطين: 103، كنز العمال: 13/122، حدیث 36392، كتاب المجروحين: 2/310، الكامل: 2/363، شماره 122، البداية والنهاية: 7/391.

2- . میزان الاعتدال: 3/586، شماره 7707.

3- . لسان الميزان: 5/206.

4- . المستدرک علی الصحیحین: 3/135، مجمع الزوائد: 9/132، مسند ابویعلی: 3/179، حدیث 1602، المعجم الاوسط: 2/337، تاریخ بغداد: 9/74، كنز العمال: 11/622، حدیث 33030، الكامل: 5/187، شماره 377، تاریخ بغداد: 9/74، تاریخ مدینه دمشق: 42/281، میزان الاعتدال: 3/118، البداية والنهاية: 7/391، المناقب: 70، حدیث 45.



فلان کار را انجام بدهی خوشا به حالت، اگر فلان کار را بکنی وای به حالت. پس هر کدام بر عاقبت کاری دلالت دارد.

طوبی برای کسی که

«أحبك وصدق فيك»؛

کلمه «صدق» اگر با تشدید «دال» باشد، یعنی تصدیق کند آن چه را که درباره او از فضایل و مقامات وارد شده است، و اگر بدون تشدید باشد، یعنی: صادق باشد در آن چه درباره آن ادعا می نماید؛ یعنی افعال او ادعای ولایت او را تصدیق کند. ما همیشه عرض می کنیم که محبت واقعی و حقیقی به تبع، اطاعت و پیروی را می آورد.

ویل لمن أبغضك وكذب فيك.

کلمه «کذب» به تشدید «ذال» است، یعنی: تو را یا آن چه را خدا و رسول درباره مناقب و منازل تو گفته اند، تکذیب کند.

این حدیث را احمد بن حنبل، حاکم نیشابوری، طبرانی، خطیب بغدادی، ابوبکر هیشمی و جمعی دیگر روایت کرده اند.

## 5. مؤمن و منافق

حدیث پنجم. رسول خدا صلی الله علیه وآله در کلامی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق؛<sup>(1)</sup>

مؤمن تو را دشمن نمی دارد و منافق تو را دوست نمی دارد.

منافق، مقابل مؤمن است، حبّ نیز مقابل بغض. حبّ علی علیه السلام وصف مؤمن و بغض آن حضرت، وصف منافق است.

ص: 260

---

1- . مسند، احمد بن حنبل: 6/292، مسند ابی یعلی: 12/331، حدیث 6904، تاریخ مدینه دمشق: 42/279، کنز العمال: 11/622، حدیث 33026، تهذیب الکمال: 15 و 232، البداية والنهاية: 7/391.

هرگز مؤمنی پیدا نمی شود که امیرالمؤمنین علیه السلام را مبغض باشد، اما منافق کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست ندارد.  
در عبارت دیگر این گونه آمده است:

لا یحبّ علیاً منافق ولا یبغض علیاً مؤمن؛<sup>(1)</sup>

منافق علی را دوست نمی دارد و مؤمن علی را دشمن نمی دارد.

در حدیث دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

والله إله مّمّا عهد إليّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّه لا یبغضني إلا منافق ولا یحبّني إلا مؤمن؛<sup>(2)</sup>

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من عهد فرمود که جز منافق مرا دشمن نمی دارد و جز مؤمن، مرا دوست نمی دارد.

این حدیث، از احادیثی است که انسان به صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قطع پیدا می کند.

این حدیث را بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابونعیم اصفهانی، طبرانی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و دیگران نقل کرده اند.

ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب می نویسد:

روی طائفة من الصحابة أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله: قال لعلي: لا یحبّك إلاّ.

ص: 261

---

1- . سنن ترمذی: 5/299، حدیث 3801، مسند ابی یعلی: 12/362، حدیث 6931، تاریخ مدینه دمشق: 42/280، کنز العمال: 11/599، حدیث 32884، ینابیع الموده: 2/85، حدیث 148.

2- . مسند، احمد بن حنبل: 1/84، تاریخ مدینه دمشق: 42/272، صحیح مسلم: 1/60، سنن ابن ماجه: 1/42، حدیث 14، السنن الكبرى، نسائی: 8/117، فضائل الصحابه نسائی: 17، شرح مسلم، النووی: 2/64، الدیباچ علی مسلم، سیوطی: 1/93، حدیث 131، تحفة الأحوذی: 10/151، المصنف: 7/494، حدیث 1.

گروهی از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی ورزد.

## 6. ملاک شناخت منافقان

حدیث ششم. ابوسعید خدری می گوید:

إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ بِبَغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ (2)

ما گروه انصار، منافقان را با کینه و دشمنی با علی بن ابی طالب علیهما السلام می شناختیم.

این روایت را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن اثیر، خطیب بغدادی، ابونعیم اصفهانی، ابن عبدالبرّ، حاکم نیشابوری، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابوبکر هیشمی و دیگران روایت کرده اند.

بنابراین، اگر انسان از مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام تبری نکند در واقع از منافقان تبری نکرده است.

به سخن دیگر، مبغض حضرت امیر یعنی منافق، و منافق یعنی کافر، و در این صورت آیا درست است کسی بگوید: من پیرو امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام، مطیع رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمان هستم، اما از کفار هم بدم نمی آید؟!!

در نقل دیگری از برخی صحابه چنین نقل شده است:

ص: 262

---

1- . الاستیعاب: 3/1100.

2- . سنن ترمذی: 5/298، حدیث 3800، مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه: 321/533، الکامل: 5/79، تاریخ بغداد: 13/155، اسد الغابه: 4/30، تاریخ مدینه دمشق: 42/285، شواهد التنزیل: 2/248، تاریخ الاسلام: 3/634، الاکمال: 102، ینابیع الموده: 1/150، حدیث 5، انساب الاشراف: 96، شماره 19.

ما کتّا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم لله ورسوله، والتخلف عن الصلوات والبغض لعلي بن أبي طالب؛(1)

ما، منافقان را با این اوصاف می شناختیم: خدا و رسول او را تکذیب می کردند، نمازهای واجب را نمی خواندند، و کینه و دشمنی علی بن ابی طالب را در دل داشتند.

## 7. مبغضان در روز رستاخیز

حدیث هفتم. در حدیثی مفصّلی چنین آمده است:

من مات علی بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آيس من رحمة الله. الا ومن مات علی بغض آل محمّد مات كافراً. الا ومن مات علی بغض آل محمّد لم يشم رائحة الجنة؛(2)

هر کس با دشمنی و کینه آل محمد از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که میان دو چشمانش نوشته شده است: «از رحمت خدا ناامید است».

آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، کافر مرده است. آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

این حدیث در تفسیر الثعلبی، تفسیر الکشاف زمخشری و تفسیر فخر رازی آمده است.

## 8. مبغضان و ورود به آتش

حدیث هشتم. در سخن دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی می فرمایند:

ص: 263

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/129.

2- . تخريج الأحادیث والآثار، زیلعی: 3/238، ینابیع المودّه: 2/333، حدیث 972، تفسیر الثعلبی: 8/314، تفسیر الکشاف: 3/467، تفسیر رازی: 27/166، تفسیر قرطبی: 16/23، تفسیر ابن عربی: 2/219.

فلو أنّ رجلاً صَفَن بين الركن والمقام فصلّى وصام ثمّ لَقِيَ الله وهو مبغض لأهل بيت محمّدٍ دخل النار؛ (1)

اگر کسی در بهترین جای مرکز عبادت؛ یعنی بین رکن و مقام، مرتب به روزه و نماز مشغول باشد؛ در حالی که او مبغض اهل بیت محمّد علیهم السلام باشد وارد دوزخ خواهد شد.

این حدیث را گروهی از عالمان اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری روایت کرده اند. حاکم پس از نقل آن می گوید: این حدیث با شرایط صحّت مسلم، صحیح است.

شمس الدین ذهبی با تعصّبی که دارد در تصحیح این حدیث با حاکم نیشابوری موافقت کرده است.

بنابراین، اگر کسانی کنار خانه خدا به صف نماز بایستند و روزه دار هم باشند و همیشه کارشان چنین باشد و تا بتوانند به عبادت تظاهر نمایند و حتی نمازهای بدعتی هم چون نماز تراویح درست کنند و به جماعت بخوانند، اما مبغض اهل بیت محمد علیهم السلام باشند، وارد دوزخ خواهند شد.

### 9. بغض علی همان بغض رسول خدا

حدیث نهم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أبغض عليّاً فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أبغض الله أدخله النار؛ (2)

ص: 264

- 
- 1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/149، المعجم الكبير: 11/142، امتاع الاسماع: 11/177، ینایع الموده: 2/376، حدیث 67.
  - 2- . همان: 3/130، همان: 1/319، حدیث 947 و 23 و 380، خطیب بغدادی: 13/34، حدیث 6988، لسان المیزان: 5/206، مجمع الزوائد: 9/131، الاکمال: 68/13، تاریخ مدینة دمشق: 42/283، میزان الاعتدال: 3/586، حدیث 7707، با اندکی تفاوت در برخی از مصادر.

کسی که با علی دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است و کسی که با خدا دشمنی کند وارد دوزخ خواهد شد.

این حدیث را حاکم نیشابوری، طبرانی، خطیب بغدادی، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابوبکر هیشمی و جمع دیگری روایت کرده اند و عدّه ای به صحّت آن تصریح دارند.

آری، بغض با علی مرتضی علیه السلام بغض با رسول خدا صلی الله علیه وآله، و بغض رسول خدا با بغض خداوند متعال مساوی است و بغض با خدا، همان آتش دوزخ خواهد بود.

## 10. محاربه با رسول خدا

حدیث دهم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

أنا حرب لِمَنْ حاربكم وسلم لمن سالمكم؛<sup>(1)</sup>

من در جنگم با هر که با شما در جنگ باشد و من در صلح و آشتی هستم، هر که با شما در صلح و آشتی باشد.

در بعضی روایات با تقدیم و تأخیر چنین آمده است:

أنا سلم لِمَنْ سالمكم وحرب لمن حاربكم.

ص: 265

---

1- . مسند، احمد بن حنبل: 2/442، المستدرک علی الصحیحین: 3/149، المعجم الأوسط: 3/179، تاریخ مدینه دمشق: 14/157، مجمع الزوائد: 9/169، کنز العمال: 12/97، حدیث 34164، المصنف: 7/512، حدیث 7، صحیح ابن حبان: 15/434، تاریخ بغداد: 7/144، اسد الغابه: 3/11، سیر اعلام النبلاء: 2/122 و 3/258، تاریخ الاسلام: 3/45.

این حدیث را ترمذی، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن عساکر و جمعی دیگر از بزرگان اهل سنت روایت کرده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: من نسبت به کسانی که با اهل بیت:

امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام در ستیزند در ستیز هستم....

با این بیان تکلیف همه روشن می شود. از این رو در زیارت جامعه به ائمه علیهم السلام خطاب می کنیم:

سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمُ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ؛

در صلح با هر که با شما صلح کند و در جنگ با هر کس که با شما در جنگ است.

### 11. دشمن علی دشمن رسول خدا

حدیث یازدهم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام می فرماید:

عدوّه عدوئی وعدوئی عدو الله؛

دشمن او دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست.

در سخن دیگر خطاب به حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

عدوک عدوئی وعدوئی عدو الله؛(1)

دشمن تو، دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

در حدیث دیگری می فرماید:

من عاداه فقد عادی الله؛

هر کس با او دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است.

در کلام دیگری می فرماید:

ص: 266

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/128، تاریخ بغداد: 4/261، تهذیب الکمال: 1/259، سیر اعلام النبلاء: 9/575.

اين حديث را دو جور مى توان معنا كرد:

1. خداوند متعال عدااء دارد با كسى كه معادى اميرالمؤمنين عليه السلام باشد.
  2. كسى كه معادى اميرالمؤمنين عليه السلام است با خداوند متعال عدااء دارد.
- هر دو معنا درست است كه اعراب لفظ جلاله «الله» را چه به نصب بخوانيم يا به رفع.
- و در حديث غدير چنين آمده است:

اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وابغض من أبغضه... (2)

همه اين احاديث متواترند و مى توانيم براى آن ها ادعاى تواتر لفظى بكنيم.

## 12. حديثى شگفت

حديث دوازدهم. حديث معروفى است كه برخى از معناى آن تعجب مى كنند و بعضى از بزرگان علمائى ما درباره آن، اقوالى دارند كه در شرح آن با مشكل مواجه شده اند. در اين حديث آمده است:

حبّ علي حَسَنَةٌ لا تَضُرُّ معها سَيِّئَةٌ وبِغْضِهِ سَيِّئَةٌ لا تَنْفَعُ معها حَسَنَةٌ: (3)

حب حضرت على عليه السلام، حسنه اى است كه هيچ سيئه اى در مقابل اين حسنه،

ص: 267

- 
- 1- . جامع الصغير: 2/145، حديث 5362، كنز العمال: 11/601، حديث 32899، اسد الغابه: 2/154، ينابيع الموده: 2/77، الاصابه: 2/373.
  - 2- . مسند، احمد بن حنبل: 1/119، المستدرک على الصحيحين: 3/109، مجمع الزوائد: 9/104، السنن الكبرى، نسائى: 5/136، المعجم الكبير: 2/357، كنز العمال: 11/609، حديث 32946.
  - 3- . الفضائل (شاذان بن جبرئيل قمى): 96، كشف الغمه: 1/92، بحار الأنوار: 39/248، حديث 10.



مقاومت ندارد و بغض او، گناهی است که هیچ حسنه ای در مقابلش قادر بر مقاومت نیست.

ولکن ما به فضل الاهی حقیقت معنای این حدیث را از خود قرآن مجید استخراج می کنیم، توجه کنید! خداوند متعال می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت).

آن گاه بلافاصله این گونه آمده است:

«وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»؛ (1)

و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم.

«یقترف» یعنی: یکتسب. (2) پس اگر کسی «حسنة» ای را کسب کند خدا می فرماید: «نزد له» برای آن شخص «فیها» در آن حسنه

«حسناً»؛ حسن آن حسنه را زیاد می کنیم، مراد از این «حسنة» چیست؟

در تفاسیر شیعه و سنی آمده:

الحسنة حبّ علي وأهل بيته؛ (3)

منظور از حسنه، دوست داشتن علی و خاندان اوست.

بنابراین حاصل معنای آیه این گونه می شود:

حُسن این حسنه که مودّت و محبّت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است از 3.

ص: 268

1- . سوره شوری (42): آیه 23.

2- . المفردات في غريب القرآن: 401.

3- . تفسير قرطبي: 22-16/21، شواهد التنزيل: 2/193.

ناحیه خداوند متعال زیاد شده است. این حقیقتی است که خدا قرار گذاشته، و حدّ زیادی را هم معین نکرده است. پس، حبّ اهل بیت چنین حسنی دارد، و با چنین حسنی کدام سیئه می تواند مقاومت کند؟

روشن است که در هیچ يك از این مقدمات نمی شود مناقشه کرد و نتیجه این مقدمات قهری است.

بنابراین «حب علی علیه السلام» حسنه ای است که خداوند متعال حُسن این حسنه را زیاد نموده است. خود خداوند متعال این کار را انجام داده است. پس هیچ سیئه ای نیست که بتواند با حسنه ای که خدا درجه حُسن آن را بالا برده، مقابله کند.

خوب درباره این موضوع فکر کنید!

### 13. مبغض و مرگ یهودیت

حدیث سیزدهم. از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که حضرتش فرمود:

من مات وفي قلبه بغض لعلي فليمت يهودياً أو نصرانياً؛<sup>(1)</sup>

هر کس بمیرد و در دلش بغض علی علیه السلام باشد یا یهودی یا نصرانی مرده است.

در تعبیر حدیث گذشته مرگ جاهلی آمده بود که همان کفر است. در این تعبیر می فرماید: مرگ یهودیت یا نصرانیت. پس اگر ما به رسول الله و اهل بیت علیهم السلام ایمان داشته باشیم، اما از یهود و نصارا تبری نکنیم، همان می شود که کسی به رسول خدا ایمان داشته باشد، اما از ابوجهل و ابولهب تبری نکند، آیا چنین امری می شود؟!

این حدیث را جمعی از بزرگان اهل سنت روایت کرده اند، از جمله راویان آن،

ص: 269

---

1- . کتاب الضعفاء الكبير، عقيلي: 3/250، شماره 1248، ميزان الاعتدال: 3/151، شماره 5913، لسان الميزان: 4/251.

ذهبی، ابن حجر عسقلانی و ابن مغزلی شافعی هستند.

بعضی در سند این حدیث از جهت یکی از راویان آن، مناقشه کرده اند که اگر این مناقشه تمام باشد، احادیث دیگر تقویت کننده این حدیث خواهند بود و این مضمون از این راه، معتبر می گردد، و این، قانونی است در علم حدیث که اهل سنت نیز در موارد گوناگون به آن عمل کرده اند و معمولاً می گویند: «هذا الحديث أسانیده يقوِّي بعضها بعضاً».

#### 14. علی باب حطّة

حدیث چهاردهم. در کتاب های اهل سنت آمده است:

علی باب حطّة من دخل منه كان مؤمناً ومن خرج منه كان كافراً؛<sup>(1)</sup>

علی باب حطّه و آمرزش است کسی که از آن وارد شود مؤمن خواهد بود و هر کس از آن خارج شود، کافر خواهد بود.

ما پیش تر درباره این حدیث تحت عنوان کفر و ایمان بحث کرده ایم.<sup>(2)</sup>

#### فوایدی ارزشمند

با عنایت به این احادیث چند فایده به دست می آید.

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در زمان خود به این موضوع اهمیّت داده اند و به مردم نیز ابلاغ کرده اند، حتی در بین مردم بر این احادیث ترتیب اثر رسمی شد. یعنی وقتی می خواستند بشناسند که فرزند آن ها حلال زاده است یا نه، یا شخصی منافق است یا نه، مسئله حبّ و مودّت اهل بیت علیهم السلام ملاک بوده است.

ص: 270

---

1- . الجامع الصغیر: 2/177، حدیث 5592، کنز العمال: 11/603، حدیث 32910، الصواعق المحرقة: 75، ینایع الموده: 2/96، حدیث 232، میزان الاعتدال: 1/532، سبیل الهدی والرشاد: 11/297.

2- . ر. ک: جلد یکم، صفحه 188 از همین کتاب.

2. صحابه، تابعان و بزرگان محدثان اهل سنت به این موضوع اهمیت داده اند و روایاتش را با سند نقل کرده اند. گرچه بعضی از متعصبان متأخر خواسته اند در برخی از سندها مناقشه کنند که پاسخ آن ها در جای خود، داده شده است.

3. پیش تر گفتیم که این احادیث فوق حدّ تواتر هستند و بعضی از این مضامین را می شود ادّعی تواتر لفظی کرد. از این رو در این قبیل احادیث به مراجعه به اسانید نیازی نیست.

4. پیش تر گفتیم که نقل این احادیث از کتاب های عامّه و اسانید آن ها برای اطمینان قلبی برای کسانی است که شاید بگویند: «در باب ولایت ائمه و برائت از دشمنانشان فقط از خود ائمه نقل کرده اند»؛ از این رو ما این احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اسانید کسانی که قائل به امامت ائمه ما نیستند و پیرو دیگران هستند، نقل کردیم تا به طور کامل برای همه وثوق آور و مورد اعتماد باشد.

### سکوت کافی نیست

از احادیث یاد شده معلوم می شود که سکوت و بی تفاوتی نسبت به دشمنان اهل بیت کافی نیست؛ پس اگر کسی امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشد، اما نسبت به مخالفان موضع گیری نکند ولایت ندارد.

از این رو، باید این جهت مورد توجه قرار بگیرد که صِدْر حَبّ امیرالمؤمنین برای نجات در آخرت کافی نیست، و اگر کسی بگوید: «من امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارم، اما از مضمون این احادیث سرپیچی می کنم» یا فاسق است یا کافر. بلکه کافر است، چرا که اگر کسی به مقتضای این احادیث به تولّی و تبرّی عمل نکند، فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را معصیت و با دستور آن حضرت مخالفت نموده، و تردیدی نیست که معصیت رسول خدا معصیت خدا و معصیت در اصول دین، کفر است.

اما کسی که از اهل ولایت اهل بیت و برائت از دشمنان است و در عین حال معصیت و گناه می کند، او در احکام عملی فاسق محسوب می شود. از این رو در شب های ماه مبارک رمضان در دعای ابو حمزه می خوانیم:

إلهي لم أغصبك حين عصيتك وأنا بربوبيتك جاحد، ولا بأمرك مُستخف ولا لعقوبتك متعرض... لكن خطيئة عرضت وسوّلت لي نفسي وغلبنني هواي. وأعانني على ذلك شقوتي، وغرّني سترك المرخي علي؛ (1)

خدایا! آن گاه که معصیت کردم نمی خواستم با ربوبیت تو مخالفت کنم و امر تو را سبک بشمارم و نمی خواستم خود را در معرض شکنجه تو قرار دهم... ولی گناهی از من سر زد و نفس مرا به آن واداشت، هوای نَفَس بر من چیره شد، شقوت و بدبختی مرا یاری کرد، پرده پوشی تو مرا فریب داد.

خلاصه این که خدایا! من در مقام گردنکشی و طغیان در برابر ربوبیت تو نیستم، بلکه گناهی بوده که به جهت غلبه هوای نفس عارض شده.

چقدر فرق است بین این که انسان در اثر غلبه هوای نفس گناه کند که این گناه به اصل ایمان او صدمه نزده، بلکه ایمانش او را به توبه وادار می کند؛ یا معصیتی کند که کاشف از عدم ایمان باشد و موجب کفر گردد که اگر با این حال بمیرد، مرگ او مرگ جاهلی و یهودیت باشد؟

احادیث یاد شده مفید آن است که ایمان مرگب از ولایت و برائت است، یا ولایت، مشروط به برائت است. ولایت، اطاعت مطلقه می آورد و برائت، عدم پیروی از غیر می آورد. بنابراین، نمی شود انسان بگوید که من نسبت به رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام ولایت دارم و ولایت را به معنای حبّ بگیرد، در عین حال نسبت به دشمنان آنان بی تفاوت باشد، یا احیاناً از آن ها نیز دفاع و یا حتی پیروی کند. 8.

ص: 272

به سخن دیگر، اساساً ایمان به رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام نظیر توحید خداوند متعال است، کلمه توحید يك کلمه، مشتمل بر نفی و اثبات است که پیش تر گفتیم طبق آیه شریفه استمساک به العروة الوثقی موجب نجات در آخرت، حاصل نمی شود مگر به ایمان به خدا و کفر به طاغوت.

با توجه به استدلالی که از نظر قرآنی، حدیثی و عقلی گذشت، معنای اجمالی و کلی این فراز چنین است که می خواهیم به امام علیه السلام عرض کنیم: ما در برابر شخص شما، شئون و امورتان تسلیم هستیم.

هر چند بعد از این فراز کلمه «تسلیم» نیامده، اما معنای مقصود این طور است و البته کلمه یاد شده در آینده نیز به صراحت خواهد آمد.

به تعبیر دیگر، ما سر سپرده شما هستیم؛ نه فقط به خودتان ایمان داریم؛ بلکه به تمام آن چه که شما معتقد هستید و ایمان دارید ما نیز اعتقاد و ایمان داریم.

برای مثال ائمه علیهم السلام در باب توحید، ایمان دارند که خداوند متعال جسم نیست. ایمان دارند که صفات خالق متعال عین ذات است، نه زائد بر ذات. آن بزرگواران به عدل باری تعالی ایمان دارند. آن حضرات به جهان آخرت و معاد جسمانی ایمان دارند. البته دلایل این موارد از فرمایشاتشان در کتاب های حدیثی و کلامی مطرح شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا جبر ولا تقویض ولكن أمر بین أمرین. (1)

این اعتقاد ائمه علیهم السلام است. آنان مردم را نیز به همین عقیده دعوت کرده اند.

آنان به شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از قرآن، عصمت و دیگر جهات متعلق به نبوت ایمان دارند. 7.

ص: 273

---

1- ر. ک: الکافی: 1/160، حدیث 13، التوحید، شیخ صدوق: 362، بحار الأنوار: 5/17، حدیث 27.

ما نیز به همه این امور ایمان داریم که اگر نتوانستیم از روی ادله به تمام آن چه ذکر شد، به تفصیل ایمان داشته باشیم باید به قدر وسع، کوشش کنیم تا بتوانیم بر مسائل اصلی اقامه دلیل و برهان کنیم. اما اگر نتوانستیم حتی نسبت به بعضی از این امور، ادله را بدانیم و اعتقاد تفصیلی پیدا کنیم، اعتقاد اجمالی لازم خواهد بود و عرض می‌کنیم: به آن چه که شما ایمان دارید و همان که شما معتقد هستید و مردم را به آن دعوت کردید، ما ایمان داریم.

این است معنای اطاعت مطلقه؛ پیروی بی چون و چرا در همه مسائل اعتقادی، عملی، اوامر و نواهی تکلیفی و ارشادی و نیز در سیره و روش که باید از آن بزرگواران تبعیت کنیم.

آن گاه به حضورشان عرض می‌کنیم: ما با کسانی که با شما مخالفند، مخالفیم و آن‌هایی که با شما دشمنی دارند، دشمن هستیم. ما راه مخالفان شما را نمی‌رویم و ما نمی‌توانیم پیرو مخالفان شما باشیم. آن‌هایی که از نظر شما مطرود هستند، ما نیز آن‌ها را طرد می‌کنیم.

این همان ولایت به معنای حقیقی است؛ یعنی، چه اشخاص، چه افکار و آرا و انظار و چه اقوال و افعال، هر چه که از طرف شما مطرود واقع شده ما نیز آن را طرد می‌کنیم؛ اعم از این که سبب این طرد را بدانیم یا ندانیم. اگر بدانیم بهتر و اگر ندانستیم همین قدر دانستیم که شما طرد کرده اید ما نیز آن را طرد و از آن بیزاریم. چون به طور مطلق پیرو شما هستیم.

این معنای تسلیم و واقع تشیع است، و توضیح بیشتر آن به حسب روایات در شرح

«فَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَبْدًا مَا حَيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَقَفَنِي لِطَاعَتِكُمْ...» خواهد آمد، ان شاء الله.

## آگاهان از شأن ائمه

مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ؛

به مقام شما و گمراهی آن که با شما مخالفت کرد بینا هستم.

یعنی ما به همه مقامات شما اعتقاد داریم، این اعتقاد از روی بصیرت و تشخیص با تأمل و تدبّر است، نه از روی تقلید. ما فکر کردیم بصیرت یافتیم و ما راه شما را از روی فکر و تأمل، نه از روی تقلید، انتخاب کردیم.

ما معتقدیم همه آن هایی که پیرو ائمه دیگری شدند و در نتیجه خلاف راه شما را رفتند رستگار نیستند، ما از روی تحقیق و تشخیص به این باور رسیدیم که آن ها گمراه هستند، نه از روی تقلید که آباء گفتند چنین، ما هم بگوییم چنان! نه، این طور نیست؛ بلکه شناخت ما نسبت به شما، سپس پیروی از شما با بصیرت، تحقیق و تشخیص است.

هم چنین شناخت ما نسبت به غیر شما، آن ها که راهشان غیر از راه شماست و عدم پیروی از آن ها.

## دوستی با دوستان ائمه

مُؤَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَانِكُمْ؛

دوست دار شما و (دوستدار) دوستان شما هستم.

دایره ارادت، اخلاص و محبت خالص نسبت به ائمه علیهم السلام، توسعه پیدا می کند و شیعیان اهل بیت را هم شامل می شود.

به عبارت دیگر، ارادت به اهل بیت، ارادت به شیعیان آنهاست؛ یعنی با این مهرورزی و دوست داشتن باید شیعیان آن بزرگواران را نیز دوست داشته باشیم. به آن ها مهرورزی، در خدمت آن ها باشیم و در حد توان به آن ها کمک بکنیم، احترام و اکرام بنماییم و با آنان رفت و آمد داشته باشیم.



اولاً: در این باره ائمه علیهم السلام بسیار تأکید کرده اند و روایات بسیاری در این زمینه داریم که شیعیان ما، بین خودشان چگونه باشند. توصیه های اهل بیت سلام الله علیهم در این زمینه بسیار زیاد است.

پس، ارادت و محبت داشتن و همکاری با شیعیان و یاری دادن به آنان، اطاعت از امر ائمه علیهم السلام است.

ثانیاً: محبت به شیعیان اهل بیت مکمل محبت به خود اهل بیت علیهم السلام است.

نمی شود انسان نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت داشته باشد، اما نسبت به شیعیان و محبینشان، ارادت نداشته باشد یا بی تفاوت باشد. بلکه این مطلب کلیت دارد، از این رو در روایت آمده:

أَصْدَقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ. فَأَصْدَقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ؛ (1)

دوستان تو سه قسم و دشمنان تو سه قسم هستند: دوستان تو همان دوست تو، دوستِ دوست تو و دشمنِ دشمن تو هستند و دشمنان تو همان دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو هستند.

ثالثاً: دوست داشتن شیعیان اهل بیت مقتضای روایات خلقت است که آنان از طینت اهل بیت علیهم السلام آفریده شده اند و این که فرموده اند:

شیعتنا منّا...؛ (2)

شیعیان ما از ما هستند....

مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مُعَادٍ لَهُمْ؛

بغض دشمنانتان را در دل دارم و با آنان عداوت می ورزم.4.

ص: 276

1- . بحار الأنوار: 71/164.

2- . همان: 25/21، ضمن حدیث 34.

در این جمله دو واژه آمده:

واژه «بغض» که حالتی نفسانی و در باطن انسان است. (1) واژه «عدا» که همان دشمنی است.

معلوم می شود که وظیفه ما در برابر دشمنان اهل بیت فقط کینه، اعراض و نفرت باطنی نیست، بلکه اظهار دشمنی نیز هست. پس این که بعضی می گویند: «تبری امری باطنی است و ظاهر نمودن آن لازم نیست»، اشتباه است، بلکه به هر طریق ممکن باید تبری اعلان گردد، قولاً و فعلاً باید از دشمنان اهل بیت بیزار بود، دقیقاً مثل حبّ که ضدّ بغض است، بلکه اصلاً اگر به نحوی اظهار نشود، معلوم نمی شود. البته موازین شرعی و عقلایی باید رعایت شود.

سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَمَكَ؛

هر کس با شما مسالمت کند من با او مسالمت دارم.

از این رو کسانی که با ائمه علیهم السلام زندگی مسالمت داشته باشند در ظاهر خوش رفتاری کرده یا دست کم بدرفتاری نکرده اند، ما نیز با آن ها، همین طور هستیم؛ چون حساب ما، حساب اهل بیت است و اگر کسانی با ائمه علیهم السلام محاربه داشته باشند، قهراً ما نیز وظیفه داریم با آن ها محاربه کنیم.

وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمُ؛

و در جنگم با هر کس با شما در جنگ است.

البته محاربه فقط این نیست که انسان اسلحه به دست بگیرد و در برابر دشمنان بایستد که این احکام خاص خود را دارد، ما به هر نحو محاربه ای وظیفه داریم.

محاربه به معنای وسیع آن، مساوی است با مقابله کردن، بحث و مناظره و مجادله کردن با کسانی که امامت ائمه علیهم السلام را رد می کنند، یا بر مکتب اهل بیت علیهم السلام.

ص: 277

---

1- . المفردات في غريب القرآن: 55؛ البغض نفاق النفس عن الشيء الذي ترغب عنه، وهو ضدّ الحب.

ایراد می گیرند، کتاب و مقاله در این جهت نوشتن، سخنرانی کردن، درس گفتن، مجالس برگزار نمودن، و خلاصه به هر وسیله ممکن در هر زمان و مکان بر هر مؤمنی به قدر وسع خود، ترویج حق و ابطال باطل واجب است.

ما هرگز محاربه و تهاجم بر دیگران را آغاز نکردیم. قریب به کل نوشته های بزرگان ما در مقام دفاع بوده، مخالفان ما با گفتار و نوشتار به مکتب ما حمله نمودند و بزرگان ما در برابر آن ها ایستادگی کردند و بسیار نادر است که بزرگی از ماه ابتداء علیه دشمنان چیزی نوشته یا گفته باشد، ولی این دلیل نمی شود که ما همیشه در موضع دفاع باشیم، در صورت امکان مطالب باید گفته شود، اما مستند و با متانت.

پس بر حسب زمان، مکان، وظایف و تشخیص، انسان مؤمن بایستی در مقابل مخالفان آماده باشد.

اما با کسانی که با ائمه علیهم السلام مسالمت آمیز زندگی می کنند، وظیفه نداریم محاربه کنیم؛ چرا که مأموریم به حسن معاشرت با کسانی که با اهل بیت حسن معاشرت دارند.

مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ؛

حق می دانم آن چه را شما حق دانستید و باطل می دانم آن چه را شما باطل دانستید.

وقتی ائمه علیهم السلام چیزی را ابطال کردند، معنای اطاعت مطلقه از آن ها این است که انسان آن را ابطال کند.

به قول برخی اساتید بزرگ، حدود 500 روایت از اهل بیت علیهم السلام در بطلان قیاس داریم، آیا می توانیم در فقه به قیاس عمل بکنیم؟

اگر می خواهیم پیرو مکتبشان باشیم باید به فرمایشات آن بزرگواران عامل و از آنان اطاعت کنیم، باید آن چه را که گفتند حق است بپذیریم، اگر دلیل حق بودن را

فهمیدیم چه بهتر و اگر وجه حق بودنش را نفهمیدیم، چون آنان فرمودند حق است، می‌گوییم: حق است.

و اگر چیزی را باطل فرمودید، ما نیز می‌گوییم، باطل است. هر چند وجه بطلانش را ندانیم.

مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام فرمودند:

علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيثما دار؟<sup>(1)</sup>

علی با حق است و حق با علی؛ و هر جا علی باشد، حق همان جاست.

این است که در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌گوییم:

فالحق ما رضيتموه، والباطل ما اسخطتموه؛<sup>(2)</sup>

پس حق همان است که شما آن را پسندید و باطل آن است که شما از آن خشمگین باشید.

اصلاً، ائمه علیهم السلام خود «میزان» هستند، حق و باطل را به وسیله آنان باید شناخت.

این يك جهت «محقق لما حَقَّقْتُمْ».

جهت دوم آن که: سعی در فهم و نشر و تبلیغ آن چه که حق دانستند، داشته باشیم، و ادله آورده هم در «فهم» و هم در «تبلیغ و نشر» حقایق اهل بیت علیهم السلام فراوان است.

هم چنین در جهت ابطال آن چه باطل دانسته اند؛ چه در بُعد اعتقادی و چه در بُعد عملی و چه در بُعد اخلاقی، و روایات در این باب نیز فراوان است. 2.

ص: 279

---

1- ر. ك: جلد يكم، صفحه 432 از همین کتاب.

2- الاحتجاج: 2/317، بحار الأنوار: 53/172.

پیرو شما هستم.

این جمله از دو کلمه مرکب است: «مطیع» به طور مطلق «لکم» برای شما نه غیر شما. چون ائمه علیهم السلام معصوم هستند، اطاعت ما نسبت به آن‌ها هیچ قید و شرطی ندارد، اطاعت مطلقه است. پس برهان بر این معنا قائم شده و خداوند متعال نیز چنین قرار گذاشته است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ (1)

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید.

یعنی شما در همه شئون، هر چه اراده کنید من مطیع شما هستم؛ چرا که این‌جا عصمت هست و لوازم عصمت چنین است؛ مگر این‌که کسی منکر عصمت باشد.

روشن است که اعتقاد به عصمت غلو نیست، بنابراین پایبند بودن به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام غلو نخواهد بود و هر که عصمت را بپذیرد، باید مطیع باشد؛ چرا که در پی عصمت، اطاعت مطلق است و سرپیچی از دستورات معصوم خلف است یا تناقض.

اطاعت مطلقه یعنی: متابعت مطلقه در همه ابعاد، در اختیار بودن بی قید و شرط، اساساً «تشیع» همین است، لذا حتی در کتب لغت آمده:

شعبة علي أتباعه. (2)

کسی که در اعتقاد و عمل و اخلاق تابع اهل بیت نباشد؛ شیعی به معنای حقیقی محسوب نمی‌شود، و در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد. ان شاء الله. 7.

ص: 280

1- . سورة نساء (4): آیه 59.

2- . ر. ك: القاموس المحيط: 3/47، تاج العروس: 11/257.

عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ؛

به حق شما عارف هستم.

تعبیر به «عارف» شده، نه «مؤمن»؛ زیرا ایمان، فرع معرفت و اطاعت، فرع ایمان است، و هر چه معرفت بیشتر باشد، ایمان بیشتر است، لذا از ما اولاً معرفت خواسته اند.

هر کدام از ما به قدر وسع و استعدادمان نسبت به ائمه علیهم السلام معرفت داریم و اطاعت می کنیم. هر چند در عمل چون شیطان غالب می شود، مخالفت می نماییم و گناه می کنیم، ولی هر مؤمنی که واقعاً مؤمن باشد، چون با غلبه شیطان گناه کند فوری توبه و استغفار می نماید. زیرا به جایی مرتبط و بند است، یله و رها نیست.

ما به ائمه علیهم السلام، و به حقانیت، شأن و مقام آن بزرگواران به قدر وسع و با حد اکثر فکر و تأمل و تدبّر عارف هستیم، البته هر کس باید معرفت خود را بالاتر ببرد، نه این که به قدری از معرفت با داشتن توان، قناعت کند؛ زیرا که برکت، نتیجه و ثمره این معرفت به خود انسان برمی گردد که هر چه معرفت بیشتر شود، قربش بیشتر می شود و هر چه قرب بیشتر شود به مقام رضوان الاهی نایل می آید که قرآن کریم می فرماید:

«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ (1)

و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه این ها) برتر است.

لذا حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

ذروة الأمر وسنامه ومفتاحه وباب الأشياء ورضی الرحمان تبارك وتعالی؛

ص: 281

بالاترین مرتبه امر دین و کلید آن و در همه چیز و مایه خرسندی خدای متعال اطاعت امام، بعد از شناخت و معرفت اوست.

آن چه آدمی را به مراتب بالا می برد و به انبیا ربط می دهد و به رضای خدا می رساند، اطاعت امام است از روی معرفت.

پس معرفت لازم است، سپس اطاعت، و عاقبت امر، هم نشینی با انبیا و رسیدن به رضای خدا.

برهان این مطلب هم يك کلمه است و آن این که امام، چیزی جز رضای خدا نمی خواهد و نمی گوید، و اساساً برای وصل مردم به خدا نصب شده که بارها در این شرح، توضیح داده ایم.

### اقرار به فضایل

مُقَرَّرٌ بِفَضْلِكُمْ؛

به برتری شما اقرار دارم.

در این جمله دو کلمه هست:

1. «مَقَرَّرٌ»؛ اقرار دارم.

می دانیم که «اقرار» از «قرار» به معنای ثبوت است، و لذا انسان به چیزی اقرار می کند که نزدش ثابت باشد، و «انکار» ضد «اقرار» است.

2. «بِفَضْلِكُمْ».

«فضل» یعنی برتری، داشتن آن چه دیگری ندارد، مزیت و...

پس ما اعلام می کنیم. ائمه علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر دیگران

ص: 282

مطلقاً مزیت و تقدّم دارند، و این معنا را ثابت می‌دانیم و بر آن استوار هستیم.

حال، اگر جهات مزیت حضرات را بدانیم و هر چه بیشتر بدانیم چه بهتر، و چنان چه توان فهم نداشته باشیم، اقرار می‌کنیم به آن چه هست. اقرار هم باید به همه انحاء آن باشد؛ هم در قلب و هم در لسان، و چون این امر، حسن است باید در نشر و تبلیغ آن کوشید و به دیگران رساند.

## پذیرش علوم اهل بیت

مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ؛

بار علم و دانش شما را تحمّل می‌کنم.

در کلمه «محمّل» چند احتمال وجود دارد، و در این جمله علم به ائمه علیهم السلام اضافه شده، با توجه به این نکته معلوم می‌شود که ائمه علومی اختصاصی به خود دارند.

ممکن است مراد این باشد که من، در حمل علم شما جدّ و جهد دارم و سعی و کوشش می‌کنم لیاقتم بیشتر شود. البته طبق روایات فراوانی که داریم ائمه علیهم السلام به قدر معرفت و فراخور استعداد اصحاب به آنان مطلب می‌دادند. از این روست که مراتب اصحاب ائمه علیهم السلام مختلف است؛ هم چنان که هر دانشمند بزرگی در هر رشته‌ای شاگردانی دارد و مطالبی را به آن‌ها آموزش می‌دهد و مراتب این شاگردها یکسان نیست.

آن بزرگواران در هنگام اعطای علومشان به ظرف نگاه می‌کنند و مطلب می‌دهند و هر کسی به آن مقداری که توانست و استعداد داشت، استفاده می‌کند. چون وجود ائمه علیهم السلام نظیر نور یا آب جاری است. آب جاری از جایی سرچشمه می‌گیرد و حرکت می‌کند و به جایی دیگر منتهی می‌شود؛ چقدر از این آب برای آشامیدن، کشاورزی و... استفاده می‌شود؛ بستگی به استعداد دارد.



بنابراین، اگر ائمه علیهم السلام به کسی مقداری از علوم خود آموختند و به دیگری بیشتر و به شخصی اصلاً چیزی را عنایت نفرمودند، همه این ها به خاطر اهلیت، لیاقت و ظرفیت بوده. خداوند می فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (1)

این عطای ماست، به هر کس می خواهی ببخشی، و از هر کس می خواهی امساک کن که حسابی بر تو نیست.

البته در این خصوص در باب ولایت تکوینی باید به تفصیل بحث شود.

پس «محتمل» یعنی کوشش دارم تا حامل علم باشم، که این، شرف عظیم و مقام رفیعی است.

ممکن است مراد «تعهد» باشد، یعنی من نسبت به علوم شما ملتزم و معتقد هستم و حقانیتش را قبول دارم، هر چند از کم و کیف آن اطلاع ندارم، لذا انسان مؤمن آن چه را که دادند معتقد است و آن چه را که ندادند نیز معتقد است.

این نیز یکی از موارد تسلیم در برابر ائمه اطهار علیهم السلام است و از علایم ایمان کامل قرار داده شده. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

من سرّه أن یستکمل الإیمان کلّه فلیقل: القول منّي فی جمیع الأشياء قول آل محمّد علیهم السّلام فیما أسروا وما أعلنوا وفی ما بلغنی عنهم وفی ما لم یبلغنی؛ (2)

هر کس خرسند است که تمام مراتب ایمان را به پایان برساند بایستی بگوید:

سخن من در هر موضوعی سخن آل محمّد علیهم السلام است؛ در آن چه پنهان کنند و در آن چه آشکار نمایند و در آن چه از ایشان به من برسد و در آن چه به من نرسد. 8.

ص: 284

1- . سوره ص (38): آیه 39.

2- . الکافی: 1/391، حدیث 8.

از این روست که در اصول الکافی، بصائر الدرجات و بحار الأنوار بابی با عنوان «چگونگی علوم ائمه علیهم السلام» باز شده و روایات فراوانی در آن آمده است.

بنابراین، مؤمن همیشه سعی می کند خود را به مرحله ای برساند که برای بعضی از امور و علوم که به دیگران داده نمی شود، اهلیت داشته باشد. وقتی مطالبی به او دادند، اما بقیه مطالب را ندادند، نسبت به آن بقیه نباید موضع منفی بگیرد یا انکار کند، و این نکته بسیار مهمی است که همواره باید توجه داشتیم، اگر چیزی را ندانستیم یا نتوانستیم درک کنیم منکر نشویم.

یکی از معانی روایت معروف همین است، آن جا که امام سجّاد علیه السلام در سخنی فرمود:

والله، لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله. ولقد آخا رسول الله صلى الله عليه وآله

بينهما فما ظنكم بسائر الخلق؟

إنّ علم العالم صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبي مرسل، أو ملك مقرّب، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

فقال: وإتما صار سلمان من العلماء، لأنّه امرؤ متّا أهل البيت عليهم السلام فلذلك نسبتّه إلى العلماء؛(1)

به خدا سوگند، اگر ابوذر از آن چه در دل سلمان بود، آگاهی داشت، او را می کشت، در صورتی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میان آن دو برادری برقرار کرد، بنابراین درباره مردم دیگر چه می پندارید؟

به راستی علم عالم مشکل و بسی دشوار است، جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرّب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده توان تحمل آن را ندارد.

و سلمان از علماست، چون او مردی از ما خاندان است. از این رو او را در ردیف علما آوردم.3.

ص: 285

---

1- . الکافی: 1/401، حدیث 2، بحار الأنوار: 22/343، حدیث 53.

از این روست که در بین برخی از اصحاب ائمه، اختلافات و مباحثی واقع شده است؛ چرا که به بعضی مطلبی گفته شده که به دیگری گفته نشده؛ زیرا ظرفیت ها لحاظ می شده و به هر کدام به مقتضای ظرفیتش مطالب آموخته اند.

به همین جهت توصیه شده که اگر به کسی چیزی را دادیم، کسانی که توان شنیدن آن را ندارند به آن ها گفته نشود و نزد آن ها طرح نشود و ممکن است مراد از «محتمل لعلمکم» همین معنا باشد.

بنابراین، اگر مؤمن توانست خود را به آن جایی که لایق است به او بدهند برساند چه بهتر، و اگر نتوانست خود را به آن جا برساند آن چه را که گفته اند باید از دیگران که اهلیت ندارند مکتوم بدارد و آن چه را که نگفته اند، اگر به دیگری گفته اند، نباید انکار کند، بلکه به اجمال باید معتقد باشد.

ابو بصیر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

حدیثنا صعب مستصعب لا- یؤمن به إلا ملک مقرب، أو نبی مرسل، أو عبد(1) امتحن الله قلبه للإیمان، فما عرفت قلوبکم فخذوه وما أنکرت فردوه إلینا؛(2)

حدیث ما مشکل و بسی دشوار است، به آن ایمان نمی آورد جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است. پس آن چه را دل های شما می شناسد، بپذیرید و از آن چه دل های شما روگردان است به ما برگردانید.

در حدیثی دیگری ابو حمزه ثمالی می گوید: از امام سجاد علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إن حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله إلا نبی مرسل أو ملک مقرب. ومن 8.

ص: 286

1- . در بحار الأنوار آمده است: «أو عبد مؤمن».

2- . بصائر الدرجات: 41، حدیث 4، بحار الأنوار: 2/191، حدیث 28.

به راستی که حدیث ما مشکل و بسی دشوار است. جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب توان تحمل آن را ندارد و برخی از فرشتگان غیر مقرب هستند.

البته ملاک بودن ظرفیت و به ظرفیت شاگردها نگاه کردن استاد و مطابق استعدادشان مطلب دادن به ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد، همه بزرگانی که مکتب داشتند این گونه بوده اند، مطالبی در سینه اینان بوده و کسی نیافتند به او بگویند و مُردند و مطالب را با خودشان بردند.

مرحوم جدّم درباره یکی از بزرگان فرمود: با خودش مطالبی را برد و به احدی نگفت.

این امر طبیعی است که همیشه و در هر مورد بایستی ظرفیت ها در نظر گرفته شود که ندادن مطلب به کسی که ظرفیت دارد ظلم است، و دادن مطلب به کسی که ظرفیت ندارد نیز ظلم است.

### پرده عهد و پیمان

مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ؛

و از مهالك، در پرده امان شما روم.

واژه «محتجب» از «احتجاب» به معنای استتار است، و کلمه «ذمه» یعنی: عهده.

خلاصه معنای این که من به شما پناهنده شده ام.

اما معنا دقیق تر و ظریف تر از این است. توضیح مطلب این که:

معنای واژه «ذمه» يك امر معنوی است که از آن به «عهد»، «امان» و «ضمانت» (2)

ص: 287

1- بصائر الدرجات: 41، حدیث 2، همان: 2/190، حدیث 26.

2- المصباح المنیر: 210.

تعبیر می شود و تا کسی «اعتبار» نداشته باشد نمی تواند به عهده بگیرد، یا سبب امان شود و یا ضمانت کند، و استفاده از اعتبار و موقعیت اشخاص چه در جهات مادی و چه در جهات معنوی امری رایج و متعارف است.

ائمه علیهم السلام هم نزد خدا و هم نزد خلق «اعتبار» دارند. پس می توانند ضمانت کنند، و پناه بدهند و حمایت کنند.

زائر با این عبارت خود را پناهنده به حضرات ائمه اعلام نموده و خواهان حمایت و ضمانت آنان است. اما در برابر کی؟ و برای چه؟

در درجه اولی در برابر خدای متعال، زیرا با توجه به کثرت گناهان خود از طرفی و به عظمت و قدرت و شدت عذاب او از طرفی دیگر، چاره ای جز پناه بردن به معتبرترین و عزیزترین خلاق نزد او نخواهیم داشت.

و این منافات ندارد که مؤمن در امور شخصی خود با سایر مردم نیز به مقام ائمه اطهار علیهم السلام متوسل بشود و از آن ها - چه در حال حیاتشان در دنیا و چه بعد از آن - برای حل مشکلات خود کمک بخواهد، و لکن عمده خداوند متعال و حساب آخرت است.

حال این سؤال پیش می آید: وقتی زائر می گوید: «محتجبٌ بدمتکم» اخبار می کند؛ یعنی در عهده و پناه شما هستم، یا انشاء می نماید که مرا پناه بدهید؟

جواب این که هر دو صحیح است، و چنان چه اخبار باشد ممکن است نظرش به عهد و میثاقی باشد که با خدا و حضرات معصومین در عالم ذر در جهت امامت و ولایتشان بسته است، می خواهد بگوید: این معاهده را از آن روز قبول کرده ام، و معاهده طرفینی است و من هر چند خطاکار هستم، اما از عهد خود دست برداشته ام، پس شما نیز به مقتضای سرپرستی خود بر من، بایستی مرا ضمانت کنید و از عذاب الاهی نجات دهید.

و البته ما در گذشته راجع به میثاق در عالم ذر، سخن گفته ایم. (1) و اگر انشاء باشد که پرواضح است برای مؤمنان جز اهل بیت علیهم السلام پناه گاهی وجود ندارد، لذا از محضرشان تقاضا می کنیم که ما را بپذیرند و در جهت نجات از گرفتاری ها یاری دهند.

به هر حال، این جمله ملزومی دارد که همانا قرب و وجاهت حضرات معصومین علیهم السلام نزد خداوند متعال است که احدی از اولین و آخرین این مقام را نایل نشده است.

مُعْتَرِفٌ بِكُمْ؛

به شما اعتراف دارم.

به عقیده ما، اهتمام به این مطالب که هم معرفت ائمه علیهم السلام است و هم معرفت به يك سلسله امور اعتقادی، واجب است که اگر معارف انسان ناقص باشد ناگزیر اعمال او نیز ناقص خواهد بود و اگر اعمال ناقص باشد، مفاسدی را در پی خواهد داشت که یکی از مفاسد این که شبهه در او به سرعت اثر می کند و وقتی از خواب بیدار می شود که دیگر چاره ای نخواهد داشت. چنان که در این زمان می بینیم چگونه افراد منحرف می شوند و بر انحراف خود پافشاری می کنند و با عاقبت بد از دنیا می روند.

«اعتراف» افتعال از «المعرفة» است، راغب اصفهانی می گوید:

المعرفة والعرفان: إدراك الشيء بتفكير وتدبر لأثره، وهو أخص من العلم ويضاده الإنكار. (2) 1.

ص: 289

---

1- . ر. ك: صفحة 181 و 182 از همین کتاب.

2- . المفردات في غريب القرآن: 331.

ما باید با تفکر و تدبیر مقامات حضرات معصومین علیهم السلام را به قدر وسع درك کنیم که خدا می داند چه آثاری دارد، که هر چه معرفت بیشتری داشته باشیم اطاعت از خداوند بیشتر و به او نزدیک تر خواهیم شد.

بنابراین، معرفتمان - علاوه بر قلب - در لسان و اعمال ظاهر خواهد گشت و بدین وسیله نیز داعی دیگران به سوی حق خواهیم بود.

## دولت حضرت مهدی و رجعت

مُؤْمِنٌ يَايَأِيكُمْ، مُصَدِّقٌ بَرَجَعْتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لَأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ؛

و به بازگشت شما ایمان دارم، رجعت شما را تصدیق می کنم، چشم به راه فرمان شما هستم و در انتظار دولت شما هستم.

پیش تر گفتیم که این فراز از زیارت جامعه عرضه ایمان و ذکر سلسله ای از اعتقادات در محضر امام علیه السلام است. از این جهت با کلمه «ایمان» شروع شده و هم چنان این کلمه تکرار می شود. نخستین کلمه «ایمان» در عبارت «مؤمن بکم وبما آمنتُم به»، به ولایت و برائت مربوط می شود.

برای دومین بار در جمله «مؤمن یایابکم» آمده که به رجعت مربوط است و شاید از این ترتیب استظهار شود که بین برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و رجعت ارتباطی وجود دارد.

یعنی وقتی تحقیق و تأمل کنیم و تا حدودی به عمق قضایای پی ببریم که دشمنان اهل بیت با آن بزرگواران چه کردند، قهراً برائتمان از ظالمان بیشتر و آن گاه آرزوی مجازات آن ها را خواهیم داشت. ما نسبت به اهل بیت ولایت و نسبت به دشمنانشان برائت داریم. چرا برائت داریم؟

برای این که آن ها با اهل بیت دشمنی کردند که دشمنی با اهل بیت، یعنی دشمنی با خدا، دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و دشمنی با اسلام و قرآن. ما از آن ها

و افعالشان تبری می جوئیم، و هر چه بیشتر به ظلم آن‌ها پی ببریم، بیشتر آرزو داریم که خداوند متعال از آن‌ها انتقام بگیرد و آن‌ها را مجازات کند که هم مجازات شوند، هم بطلان راهشان در این عالم بر ملا گردد و هم مظلومیت و حقانیت اهل بیت در این عالم معلوم شود.

بنابراین، وقتی شخصی به اهل بیت ایمان پیدا کرد و از دشمنانشان برائت نمود و فهمید که این دشمن‌ها به آن بزرگواران چقدر ظلم کرده‌اند؛ به فکر رجعت و دولت اهل بیت علیهم السلام افتاده و آن‌ها را آرزو خواهد کرد و در انتظار چنین روزی به سر می‌برد که عملاً دولت، سلطنت، عظمت آنان و انتقام خداوند متعال از دشمنانشان و ذلت آن‌ها را ببیند، و آن‌گاه حقانیت آن بزرگواران و باطل بودن دشمنانشان در این عالم برای اهل عالم روشن می‌گردد.

از این رورجعت بعد از ایمان به ائمه علیهم السلام، ولایت آن‌ها و برائت از دشمنانشان، نخستین عقیده‌ای است که ذکر شده و این ارتباط بین رجعت و ولایت و برائت وجود دارد.

البته دولت ائمه علیهم السلام - که ما منتظر آن هستیم - مطلبی مسلم است و حتی بنابر روایات اهل تسنن از ضروریات اسلام شمرده می‌شود، از روایات به طور قطع استفاده می‌شود و به تواتر رسیده است که زمانی خواهد آمد که مهدی از اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام ظاهر خواهد شد و زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد. (1)3.

ص: 291

---

1- . الکافی: 1/338، حدیث 7، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/71، حدیث 293، کمال الدین: 279، حدیث 27، کفایة الاثر: 67، کتاب الغیبه: 88، حدیث 17، بحار الأنوار: 52/143، حدیث 60، مسند، احمد بن حنبل: 1/99 و 3/17، سنن ابی داود: 2/309، حدیث 4283، المستدرک علی الصحیحین: 4/442، مجمع الزوائد: 7/313، المصنف، صنعانی: 11/371، حدیث 20770، مسند ابی یعلی: 2/274، حدیث 14، صحیح ابن حبان: 15/236، کنز العمال: 14/261، حدیث 38653.



درباره رجعت نیز آیاتی از کلام الله مجید و روایات فراوانی وجود دارد که به نظر ما رجعت مثل خود مهدی علیه السلام يك عقیده اسلامی است. نه این که به امامیه اختصاص دارد و خواهیم گفت که چرا به مرور زمان، به امامیه اختصاص یافته است.

سخن درباره رجعت و دولت حقّه اهل بیت علیهم السلام در زمان حضرت ولی عصر بحث مفصل و جداگانه ای می طلبد، اما اکنون در مقام شرح زیارت جامعه هستیم، به قدری که بحث ما ناقص نماند و تا حدودی که ضرورت اقتضا می کند جوانبی از رجعت را متعرض خواهیم شد که هم این عقیده تا حدودی برای ما معلوم بشود و هم این جمله از زیارت را شرح کرده باشیم.

## دیدگاه قرآن

درباره دولت حضرت ولی عصر و رجعت ائمه علیهم السلام و مؤمنان در قرآن مجید آیات فراوانی است.

در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»؛ (1)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت.

هم چنین در آیه مبارکه دیگری آمده است:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً

ص: 292

وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُفِخَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ (1)

و ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم.

این آیات به دولت حقه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و به رجعت ائمه علیهم السلام و دیگران تأویل شده است.

البته اصل دولت امام زمان علیه السلام از ضروریات دین شمرده می شود؛ یعنی آن حضرت ظهور خواهند کرد، دولتی تأسیس و مؤمنان زیر سایه امام زمان حکومت خواهند کرد. دین خداوند متعال در عالم حاکم خواهد شد، این از نظر قرآن، روایات شیعه و سنتی از ضروریات است.

ولی این دولت چگونه است؟ و به چه وسیله ای تحقق پیدا خواهد کرد؟ در این دولت چه خواهد شد؟ چه کسانی موافق خواهند بود؟ و چه کسانی مخالفت خواهند کرد؟ زمان دولت امام زمان چقدر خواهد بود؟ عاقبت آن حکومت چه خواهد شد؟ بعد از حکومت امام زمان چه خواهد شد؟ و پرسش هایی از این قبیل است که پاسخ تفصیلی آن ها بر ما پوشیده و اعتقاد به این امور جزء ضروریات نیست و علم به این ها جزء اعتقاد ضروری ما نیست.

به سخن دیگر، اصل مطلب ضروری است، اما جزئیاتش ضرورت ندارد.

رجعت نیز از دیرباز بین علما محل بحث بوده و این پرسش ها مطرح شده که:

چه کسانی رجعت خواهند کرد؟

در چه زمانی رجعت واقع می شود؟ 6.

ص: 293

1- . سوره قصص (28): آیه 5 و 6.

آیا در زمان رجعت تکلیفی هست یا نیست؟

ما به نحو اجمال به این امور معتقدیم؛ به جهت آیات و روایات زیادی که در این زمینه، و نیز اجتماعات بزرگانی که در دست داریم.

ما به عقول قاصر خود در این موضوع نمی توانیم بحث بکنیم؛ هم چنانی که درباره معاد و قیامت نیز نمی توانیم به عقول قاصر خودمان بحث کنیم که این اجساد بعد از سالیان دراز دوباره زنده خواهند شد و حشر و نشری و حساب و کتابی خواهد بود. اما مخیر صادق اخبار کرده و ما به این ایمان و اعتقاد هر چند به طور اجمالی ناگزیریم.

بنابراین ما با اعتماد به عقول قاصر خودمان در این امور نباید وارد بشویم.

کسانی که در مباحث دینی، مخصوصاً این گونه مباحث - که جنبه غیبی دارد - بحث می کنند باید دارای دو صفت اساسی باشند:

صفت یکم. علم.

صفت دوم. تقوا.

اگر کسی اهل علم، تحقیق و دارای تقوا بود و با این دو صفت وارد این میدان شد و برای خدا در ادله نظر کرد تا به يك حقیقت اعتقادی برسد - که ما موظفیم اعتقاداتمان را تکمیل بکنیم، هم چنانی که موظفیم احکام شرعی عملیمان را یاد بگیریم - و در نتیجه رجعت برای او ثابت نشد و گفت: من نتوانستم معتقد شوم به رجعت، ما این شخص را معذور می دانیم. چون واقعاً اهل علم و اهل تقوا است و به قدر وسعش برای خدا در ادله نظر کرد. ولی اگر بخواهد منکر شود، معذور نخواهد بود. چون خودش نتوانست معتقد بشود، اما نباید انکار کند؟!

بنابراین، کسی که رجعت را منکر شود از سه حال خارج نیست:

یا اهل علم نیست، هر چند آدم خوبی است.

ص: 294

یا بی تقوا است و به جهت هوای نفس منکر می شود.

و یا فاقد علم و تقوا است.

اگر کسی با علم و تقوا در این میدان وارد شود از دو حال خارج نیست:

یا به آن معتقد می شود و یا معتقد نمی شود.

اما حق ندارد آن را انکار کند.

پس با این ضابطه حکم کسانی که درباره رجعت گاهی سخنی گفته اند، روشن شد.

ممکن است کسی هم از نظر مقام علمی در مرحله خوبی باشد و هم از نظر تقوا، اما به جهت شبهه ای به رجعت معتقد نشود، چنین شخصی به لحاظ تقوایش باید سعی کند شبهه را برطرف کند. اگر سعی کرد و برطرف نشد باز حق انکار کردن ندارد.

با توجه به این مقدمه اساساً هیچ يك از مسائل اعتقادی را دایره مدار انظار اشخاص نباید قرار داد که بگوییم: فلانی چنین گفت، پس من معتقدم. در مسائل اعتقادی نظر، دقت و تأمل در ادله لازم است که انسان به نتیجه ای برسد. از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

لا يعرف الحق بالرجال، يعرف الحق تعرف أهله؛(1)

هرگز حق به توسط اشخاص شناخته نمی شود، حق را باید شناخت آن گاه هر که بر حق باشد شناخته می شود.

حضرت در سخن دیگری می فرمایند:

إنّ الحق والباطل لا يعرفان بالناس، ولكن يعرف الحق باتباع من اتبعه، والباطل باجتناب من اجتنبه.(2)8.

ص: 295

---

1- . الطرائف: 136، روضة الواعظین: 31، بحار الأنوار: 40/126، حدیث 18، فیض القدیر: 1/28، تفسیر الکشاف: 4/5، تفسیر

السمعی: 1/72، تفسیر قرطبی: 1/340، انساب الاشراف: 229، تاریخ یعقوبی: 2/210.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 134، بحار الأنوار: 32/227، حدیث 178.

از طریق رفتن مردم به سویی یا نرفتن آن‌ها حق و باطل شناخته نمی‌شود، بلکه حق و اهل حق از پیروی آنان و باطل را از اجتناب آنان باید شناخت.

## بحثی کوتاه درباره رجعت

در معنای لغوی رجعت، جوهری و فیروزآبادی چنین می‌گویند:

يؤمن بالرجعة، أي بالرجوع إلى الدنيا بعد الموت. (1)

طریحی در مجمع البحرین می‌نویسد:

الرجعة بالفتح: هي المرة من الرجوع بعد الموت بعد ظهور المهدي عليه السلام. (2) ما معتقدیم به این که جمعی از ائمت اسلام بعد از مرگ در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به دنیا رجوع خواهند کرد.

این جمع دو دسته هستند:

1. خلص مؤمنین،

2. خلص منافقان. (3) این قضیه در زمان امام زمان علیه السلام و در دولت حقّه ایشان خواهد بود، زیرا در این دولت است که مؤمنانی که در این عالم مظلوم واقع شده اند قدرت و قوت پیدا می‌کنند و آن‌گاه خواهند توانست از منافقان و ظالمان انتقام بگیرند.

ص: 296

---

1- . جوهری در صحاح اللغة: 3/1216، فیروزآبادی در القاموس المحيط: 3/28، ر. ك: لسان العرب: 8/119 و تاج العروس: 11/152.

2- . مجمع البحرین: 2/150.

3- . تفسیر مجمع البیان: 7/405-406.

به این اعتقاد عموم علمای شیعه تصریح کرده اند، و ما به نقل دیدگاه تنی چند از آنان می پردازیم.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب الاعتقادات در باب «الاعتقاد بالرجعة» چنین می نویسد:

اعتقادنا في الرجعة أنّها حق؛(1)

اعتقاد ما درباره رجعت آن است که رجعت ثابت و مسلم است.

شیخ صدوق رحمه الله محدث است و به رئیس المحدثین لقب یافته، اما مطالب شیخ مفید، سید مرتضی و این طبقه از بزرگان ما بر اساس حدیث تنها نیست، از این رو مسلک شیخ مفید و سید مرتضی در خیلی از مسائل با مسلک شیخ صدوق رحمه الله تفاوت دارد. با این حال هر دو مسلک اعتقاد به رجعت را بیان فرموده اند و اختلافی بین علمای امامیه در این مورد وجود ندارد.

سید مرتضی می فرماید:

قد اجتمعت الإمامية على أنّ الله تعالى عند ظهور القائم صاحب الزمان عليه السلام يعيد قوماً من أوليائه لنصرتهم والابتهاج بدولته وقوماً من أعدائه ليفعل بهم ما يستحقون من العذاب. وإجماع هذه الطائفة قد بينا في غير موضع من كتبنا أنّه حجّة، لأنّ المعصوم فيهم، فيجب القطع على ثبوت الرجعة، مضافاً إلى جوازها في القدرة؛(2)

همه شیعیان امامیه اتفاق نظر دارند که به هنگام ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قومی از اولیای امام زمان علیه السلام به این عالم برمی گردند تا آن بزرگوار را

ص: 297

1- . الاعتقادات في دين الاماميه: 60، باب 18.

2- . رسائل المرتضى: 3/136.

کمک کنند و این ها در عصر امام زمان و به دولت و قدرت آن حضرت مبنهج می شوند. امام زمان علیه السلام قومی را نیز از دشمنان خدا و رسول برمی گرداند.

بعد ایشان می فرمایند: در مباحثمان به اثبات رساندیم که اجماع طائفه امامیه حجت است؛ زیرا در مجمعی معصوم وجود دارد. پس باید قطع و یقین و اعتقاد به رجعت داشته باشیم. علاوه بر این که رجعت يك امر مقدوری برای خداوند متعال است. پس ما باید معتقد باشیم.

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان در ذیل چند آیه از قرآن مجید رجعت را بیان کرده و به اجماع امامیه تصریح کرده است. وی می نویسد:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (1).

آی: یدفعون، عن ابن عباس. وقيل: يحبس أولهم على آخرهم.

واستدلّ بهذه الآية على صحّة الرجعة من ذهب إلى ذلك من الإمامية، بأن قال: إنّ دخول «من» في الكلام، يوجب التبعض، فدلّ ذلك على أنّ اليوم المشار إليه في الآية، يحشر فيه قوم دون قوم، وليس ذلك صفة يوم القيامة الذي يقول فيه سبحانه: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (2).

وقد تظاهرت الأخبار عن أئمة الهدى من آل محمّد عليهم السلام في أنّ الله تعالى سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً تقدّم موتهم من أوليائه وشيعته، ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ويبتهجوا بظهور دولته.

ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب، في القتل على أيدي شيعته والذلّ والخزي بما يشاهدون من علوّ كلمته. 7.

ص: 298

1- . سورة نمل (27): آیه 83.

2- . سورة كهف (18): آیه 47.

ولا يشك عاقل أنّ هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في نفسه، وقد فعل الله ذلك في الأمم الخالية، ونطق القرآن بذلك في عدة مواضع مثل قصة عزيز وغيره، على ما فسّرناه في موضعه.

وصحّ عن النبي صلّى الله عليه وآله قوله:

«سيكون في أمّتي كلّ ما كان في بني إسرائيل، حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة، حتى لو أنّ أحدهم دخل جحر ضبّ لدخلتموه» (1). (2)

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می فرماید:

أجمعت الشيعة عليها (الرجعة) في جميع الأعصار واشتهرت بينهم كالشمس في رابعة النهار، حتى نظموها في أشعارهم، واحتجّوا بها على المخالفين في جميع أمصارهم، وشنّ المخالفون عليهم في ذلك وأثبتوه في كتبهم وأسفارهم؛ (3)

در همه زمان ها، در همه طبقات شیعه، این اجماع وجود دارد، این عقیده مشهور شیعیان است.

این عقیده را بزرگان علمای مخالفان مثل فخر رازی به شیعیان نسبت داده اند، و در کتاب های آن ها نیز مذکور است، ولیکن بعضی از روی عمد و غرض واقعیّت را اخفا نموده و این عقیده را تحریف کرده، سپس به آن دهان کجی می کند. چنان که در عبارت یکی از آن ها خواهد آمد.

بنابراین، رجعت یعنی: برگشتن قومی از رؤوس مؤمنان و قومی از رؤوس ظالمان و منافقان و کسانی که در طول تاریخ به ائمه علیهم السلام، به اصحاب و به 2.

ص: 299

1- . بحار الأنوار: 53/127.

2- . تفسير مجمع البيان: 406-7/405.

3- . بحار الأنوار: 53/122.



شیعیان‌شان ستم کرده اند، به این عالم، و انتقام گرفتن مؤمنان از ظالمان در زمان حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این عقیده که از کتاب و سنت دلایل زیادی دارد به مرور زمان به شیعیان اختصاص یافته و غیر شیعه نه فقط سعی کردند این عقیده را نفی کنند؛ بلکه معنای آن را عوض کردند و به گونه دیگری که اساساً قابل قبول نیست به ما نسبت دادند تا ذهن مردم از این اعتقاد مشوش گردد.

اینک عبارت یکی از بزرگان اهل سنت را می خوانیم. حافظ نووی - که در نظر اهل سنت بسیار بزرگ و از او فراوان تجلیل می کنند و شرح او بر صحیح مسلم مشهورترین شرح هاست - در معنای رجعت می گوید:

هو ما نقوله الرافضة وتعتقده بزعمها الباطل. انّ علیاً کرم الله وجهه(1) في السحاب فلا نخرج يعني مع من يخرج من ولده حتى ینادی من السماء ان اخرجوا معه. وهذا نوع من اباطيلهم وعظيم جهالاتهم اللاتقة بأذهانهم السخيفة وعقولهم الواهية؛(2)

چیزی که شیعیان می گویند و معتقد هستند به زعم خودشان، این است که علی کرم الله وجهه در سحاب (یعنی در آسمان در بین ابرها) زندگی می کند، و چون چنین است (منتظر می مانیم) خروج نخواهیم کرد و با فرزندان علی که قیام می کنند علیه حکومت های ظالمان، قیام و همکاری نمی نماییم تا وقتی که از آسمان ندا بیاید که زود خارج شوید. یعنی علیه حکومت ظلم قیام کنید. این نوعی از اباطیل شیعیان است؛ کسانی که عقولشان این قدر ضعیف و سخیف است، چنین عقایدی دارند. 1.

ص: 300

---

1- . اهل سنت از امیر مؤمنان علی به «کرم الله وجهه» تعبیر می کنند. چون امیر مؤمنان علیه السلام هرگز برای بت ها سجده نکرده. اما بزرگان آن ها، عمری بر بت ها سجده کرده اند.

2- . شرح مسلم نووی: 1/101.

آنان رجعت را این چنین معنا می کنند، حال این که ما این را نگفتیم و نمی گوئیم.

چرا رجعت را این گونه معنا می کنند؟

برای این که در پی آن بتوانند به شیعه فحش بدهند و جسارت بکنند. هر کس این عقیده را بشنود می گوید: چه عقیده باطلی و چه حرف مزخرفی است!

یعنی چه علی علیه السلام در ابر است و تا وقتی او اجازه ندهد؟ تا از آن ناحیه ندایی نیاید؟

همان گونه که اشاره کردیم و بیان خواهیم کرد، اصل رجعت ریشه قرآنی و روایی دارد که عده ای از بزرگان اهل سنت نیز به رجعت قائل بوده اند.

علاوه بر این که اگر عقیده به رجعت يك عقیده سخیف باطلی - العیاذ باللّه - بود که ریشه قرآنی و حدیثی نداشت، آنان علمای قائل به رجعت ما را توثیق نمی کردند، چنان که خواهد آمد.

اما این که چرا رجعت را این طور معنا می کنند؟ و در این باره به شیعه حمله می کنند و توهین می نمایند؟

زیرا - چنان که گذشت - بین رجعت و ولایت و برائت ارتباط وجود دارد. این ارتباط مانع می شود که این اعتقاد را بپذیرند؛ از این رو منکر می شوند و به معتقدان این عقیده حمله می کنند. چون اگر به رجعت معتقد بشوند باید به لوازم آن نیز متعهد بشوند و این به ضرر آن هاست.

اعتقاد به رجعت به طور کلی يك اعتقاد قرآنی و حدیثی است و بزرگان ما برای آن، اجماع ادعا نموده اند و برای اثبات این اعتقاد، کتاب های بسیاری نیز تألیف کرده اند، از جمله:

1. اثبات الرجعة از فضل بن شاذان نیشابوری (260).

2. اثبات الرجعة از علامه حسن بن یوسف حلی (726).

3. اثبات الرجعة از عبدالرزاق لاهیجی قمی.
4. اثبات الرجعة از شیخ حسن بن سلیمان بن خالد حلّی (صاحب مختصر البصائر) (قرن 8).
5. اثبات الرجعة از محقق کرکی (940).
6. الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (1104).
7. اثبات الرجعة وظهور الحجة از میرزا محمد مؤمن حسینی استرآبادی (1088).
8. اثبات الرجعة (فارسی) از علامه مجلسی (1110).
9. اثبات الرجعة از آقا جمال الدین خوانساری (1125).
10. حیات الأموات بعد الموت از شیخ احمد درازی بحرانی (1131).
11. النجعة في اثبات الرجعة از سید علی نقی نقوی لکنهوی.
12. رهبر گمشدگان في اثبات الرجعة از سید علی نقی فیض الاسلام.

اکنون این بحث را از چند جهت پی می گیریم:

### رجعت در قرآن

شاید روشن ترین آیه از قرآن مجید این آیه است که می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»؛<sup>(1)</sup>

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر بیوندند.

احادیث فراوانی داریم که مراد از این آیه مبارکه رجعت است.

شیخ حر عاملی رحمه الله در این باره می فرماید:

ص: 302

1- . سوره نمل (27): آیه 83.

قد وردت الأحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة، على أنّها نصّ واضح الدلالة ظاهرٌ بل صريحٌ في الرجعة؛ لأنّه ليس في القيامة قطعاً. وليس بعد القيامة رجعةٌ إجماعاً. فتعيّن كون هذه الرجعة قبلها وإنّما آية القيامة:

«وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (1). (2)

این آیه قطعاً به قیامت مربوط نیست. چون در قیامت همه برمی گردند، نه این که از هر امتی گروهی.

پس معلوم می شود که منظور از این روز، قبل از قیامت است.

بنابراین، دو آیه در قرآن مجید بیان گر حشر (دوباره زنده شدن مردگان) است، در آیه ای درباره قیامت می خوانیم:

«وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ (3)

و همه آنان را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

و در روز دیگری غیر از روز قیامت می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...»؛ (4)

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم....

شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه از حمّاد به سند صحیح چنین روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود:

ما يقول الناس في هذه الآية؛

مردم در معنای این آیه مبارکه چه می گویند؟3.

ص: 303

---

1- سوره كهف (18): آیه 47.

2- . الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: 92.

3- . سوره كهف (18): آیه 47.

4- . سوره نمل (27): آیه 83.

راوی می گوید:

يقولون إنها في القيامة؛

این آیه درباره قیامت است.

حضرت فرمود:

لیس كما يقولون، إنَّ ذلك في الرجعة، أیحشر الله في القيامة من كل أمة فوجاً ویدع الباقین؟ إنما آية القيامة قوله: «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ (1)

این گونه نیست، به راستی این آیه درباره رجعت است. آیا خداوند در روز قیامت گروهی از هر امت را محشور می کند و بقیه را رها می نماید؟ آیه ای که به قیامت مربوط است این است که می فرماید: «و همه آنان (انسان ها) را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد!».

از این روایت معلوم می شود که روز دیگری غیر از روز قیامت وجود دارد.

در حدیث دیگری آمده که مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» (2) فرمود:

لیس أحد من المؤمنین قُتِلَ إلا ويرجع حتى يموت ولا يرجع إلا من مُحْضَ الإيمان محضاً ومن مُحْضَ الكفر محضاً. (3)

این آیه مبارکه دلالت دارد که خالصان در ایمان و کفر به این عالم برمی گردند و مؤمنان از کافران انتقام می گیرند.

معلوم شد، آیه اول به قیامت اختصاص دارد و این آیه به روز دیگری غیر از روز 0.

ص: 304

1- . تفسیر القمی: 1/24، بحار الأنوار: 53/51، حدیث 27، با کمی اختلاف.

2- . سوره نمل (27): آیه 83.

3- . تفسیر القمی: 2/131، مختصر بصائر: 169، حدیث 19، بحار الأنوار: 53/53، ذیل حدیث 30.

قیامت مربوط است که از آن به روز رجعت تعبیر می نمایم.

در آیه دیگر این گونه می خوانیم:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُفَكِّرَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فرعونَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»؛ (1)

و ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و سپاهیانشان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند، نشان دهیم.

و در آیه دیگر این گونه آمده است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخِرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ (2)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت.

شیخ حر عاملی رحمه الله در ذیل این آیه می نویسد:

قد وردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة على أنها نص في ذلك.5.

ص: 305

1- . سورة قصص (28): آية 5-6.

2- . سورة نور (24): آية 55.

لا تحتمل سواه، إلا أن تصرف عن ظاهرها وتخرج عن حقيقتها، ولا ريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة، وليس هنا قرينة كما ترى. (1)

این دو آیه نیز از آیاتی است که بر رجعت دلالت دارند؛ البته از روایات بسیاری استفاده می شود که دلالت آیه نخست از آیه دوم روشن تر است.

روایت جالب دیگری در اصول الکافی آمده که عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه پرسیدم که می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ (2)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید.

فرمود: ائمه به این عالم برمی گردند. (3) روایت دیگری در تفسیر العیاشی آمده است: امام سجّاد علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

هم والله شيعتنا أهل البيت، يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منّا، وهو مهدي هذه الأمة وهو الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله

: «لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من عترتي، اسمه اسمي، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً»؛ (4)7.

ص: 306

1- . الايقاظ من الرجعة بالبرهان على الرجعة: 92.

2- . سوره نور (24): آیه 55.

3- . الكافي: 1/194، حديث 3.

4- . تفسير مجمع البيان: 7/267.

به خدا سوگند، منظور از این آیه شیعیان ما اهل بیت هستند. خداوند این وعده را به دست مردی از ما خاندان محقق می‌سازد، او همان مهدی این امت است؛ همو که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرموده: «اگر از عمر دنیا جز يك روز بماند، خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا مردی از خاندان من بیاید که نام او با نام من مطابق است، زمین را از عدل و داد لبریز کند، همان طوری که از ستم و جور پر شده باشد».

پس روشن شد که ائمه علیهم السلام به بخشی از آیات قرآن مجید درباره رجعت استدلال کرده اند، و بخشی از آیات نیز تأویل و تفسیر به رجعت شده است.

البته آیات قرآنی در این زمینه بسیار است که به همین مقدار اکتفا کردیم.

## رجعت در روایات

روایات بسیاری درباره رجعت وارد شده و در این زمینه کتاب های زیادی از زمان ائمه علیهم السلام به جهت جمع آوری آن روایات نوشته شده است. یکی از این کتاب ها، کتاب فضل بن شاذان است. او از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام بود، این کتاب هم اکنون در دست رس ماست.

و کتاب های دیگری نیز بزرگانی هم چون شیخ صدوق، علامه حلّی و شیخ حرّ عاملی رحمهم الله در قرون گذشته در خصوص رجعت تألیف کرده اند. (1) روایات رجعت را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

1. روایاتی که در آن ها واژه «رجعت» یا کلمه «کرّ» که به معنای رجعت و برگشتن است یاد شده، و در این روایات تصریح شده که مؤمنان باید به رجعت معتقد باشند.

ص: 307



2. روایاتی که در آن ها ائمه علیهم السلام از رجوع خودشان به این عالم و یا از بازگشت برخی اصحاب به طور مشخص خبر داده اند که به بعضی از اصحاب فرمودند: تو از جمله کسانی هستی که به این عالم رجوع خواهی کرد.

3. روایاتی که در ذیل آیات وارد شده است که شیخ حرّ عاملی رحمه الله تصریح دارند که روایات بسیاری در ذیل این آیات وارد شده است. (1) 4. روایاتی که نشان گر معجزه ها و شگفتی های ائمه علیهم السلام است؛ به این معنا که به توسط آن بزرگواران مرده ای زنده شده و به این عالم باز گشته است.

از مجموع این روایات، انسان به ضرورت رجعت معتقد می شود.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا ویستحلّ متعتنا؛ (2)

کسی که به رجعت ما اعتقاد نداشته باشد و متعه (ازدواج موقت) را حلال نداند، از ما نیست.

در روایت دیگری که شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

من أفرّ بسبعة أشياء فهو مؤمن: البراءة من الجبت والطاغوت، والإقرار بالولاية، والإيمان بالرجعة، والاستحلال للمتعة، وتحريم الجری، والمسح علی الخفین. (3) 2.

ص: 308

---

1- . الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة: 92.

2- . من لا یحضره الفقیه: 3/458، حدیث 4583، بحار الأنوار: 53/92، حدیث 101.

3- . وسائل الشیعه: 132-24/133، حدیث 30164، بحار الأنوار: 193-62/194، حدیث 12.

اگر کسی به هفت چیز معتقد باشد او را ما مؤمن می دانیم که یکی از آن ها رجعت است.

در روایت دیگری فضل بن شاذان می گوید: امام رضا علیه السلام می فرماید:

من أقرّ بتوحيد الله ونفى التشبيه ونزّهه عما لا يليق به، وأقرّ بأن له الحول والقوّة والإرادة والمشية والخلق والأمر والقضاء والقدر، وأنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين، وشهد أنّ محمداً رسول الله وأنّ عليّاً والأئمة بعده حجج الله، ووالى أولياءهم، واجتنب الكبائر، وأقرّ بالرجعة والمتعتين وآمن بالمعراج والمسألة في القبر والحوض والشفاعة وخلق الجنة والنار والصدّراط والميزان والبعث والنشور والجزاء والحساب، فهو مؤمن حقاً، وهو من شيعتنا أهل البيت. (1)

کسی که به توحید خدا، رجعت، دو متعه، معراج پیامبر اکرم، سؤال منکر و نکیر، حوض در قیامت، شفاعت و مخلوق بودن بهشت و جهنم، صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، معتقد باشد و اقرار کند، او از مؤمنان حقیقی و از شیعیان ما اهل بیت است.

در کتاب الکافی و تهذیب الاحکام به سند صحیح روایت شده که برید بن معاویه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

بعث أمير المؤمنين صلوات الله عليه مصدقاً من الكوفة إلى باديتها...

ثمّ قال: أما والله لا تذهب الأيام والليالي حتّى يحيي الله الموتى ويميت الأحياء ويردّ الله الحق إلى أهله ويقيم دينه الذي ارتضاه لنفسه ونبيه، فأبشروا ثم أبشروا ثم أبشروا، فوالله، ما الحق إلّا في أيديكم؛ (2)4.

ص: 309

1- . صفات الشيعه: 50، بحار الأنوار: 10-66/9، حديث 11.

2- . الكافي: 3/536، حديث 1، تهذیب الاحکام: 4/97، حديث 274.

به خدا سوگند، دنیا تمام نخواهد شد تا این که خداوند متعال مردگان را زنده می کند و زندگان را می میراند و حق در این عالم به اهلش برمی گردد و خداوند متعال دین خود را که بر آن خشنود است زنده می کند و برپا می دارد.

به نظر می رسد در این زمینه این چند روایت کافی است.

## رجعت در دعاها و زیارات

در دعاها و زیارات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هم چون زیارت جامعه نیز رجعت به صراحت آمده و به آن اقرار شده است. در زیارت سیدالشهدا سلام الله علیه می خوانیم:

إِنِّي بَكُمْ مَوْمنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مَوْقِنٌ بِشْرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي. (1)

در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام می خوانیم:

فَإِنْ تَوْفَيْتَنِي اللَّهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَاجْعَلْنِي يَا رَبِّ فِيمَنْ يَكْرُ فِي رَجْعَتِهِ وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِهِ وَيَتِمَكَّنُ فِي أَيَّامِهِ؛ (2)

خدایا! اگر اجل من فرارسد و زمان ظهور حضرت را درک نکنم، مرا از آن هایی قرار بده که دوباره به این عالم، در زمان حکومت آن حضرت، برمی گردد و مرا جزء یاران آن حضرت قرار بده.

در زیارت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از راه دور می خوانیم:

إِنِّي مِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ، مَقَرٌّ بِرَجْعَتِكُمْ، لَا أَنْكُرُ لِلَّهِ قُدْرَةَ وَلَا أُزْعِمُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ. (3)

ص: 310

---

1- . المصباح: 502، بحار الأنوار: 98/360.

2- . بحار الأنوار: 53/95، حدیث 108.

3- . جمال الأسبوع: 154، بحار الأنوار: 97/189، حدیث 12.

قدرت خداوند متعال قابل انکار نیست، من اقرار دارم که شما برمی گردید و چیزی نمی گویم مگر این که اراده خداوند متعال را می خواهم، خواست خدا، خواست من است و من تسلیم اراده خداوند متعال هستم.

## رجعت در اَمّت های پیشین

از دلیل های دیگر، رجعت و احیای مردگان در امت های پیشین است که قرآن مجید آن را اخبار کرده و قطعاً واقع شده است. گفتنی است که اگر برای هر قضیه ای که مورد انکار یا استبعاد قرار بگیرد نظیری ذکر بشود، منکر صد در صد با شنیدن نظیر اول چند درجه انکارش پایین می آید و هم چنین با شنیدن نظیر دوم، سوم، چهارم و پنجم سپس برای او يك امر طبیعی می شود؛ چرا که ذکر نظائر برای رفع استبعاد و دفع انکار بسیار مفید است.

از این رو در بحث طول عمر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که به برخی ذهن ها مسئله بعیدی می آید و یا برخی استغراب می کنند و - خدای ناکرده - کسانی در عاقبت بخواهند منکر بشوند، از وجوه دفع استبعاد ذکر نظائر است. برای مثال حضرت خضر و حضرت عیسی قبل از امام زمان بوده و به اتفاق مسلمانان هنوز زنده اند و افراد دیگری در این عالم بودند که بعد از عمر طولانی از دار دنیا رفته اند.

ابوهلال عسکری اسامی و حالات عدّه کثیری از کسانی که عمر طولانی کرده اند در کتاب المعمرین والوصایا(1) ذکر کرده است.

رجعت نیز همین طور است، وقتی قرآن مجید اخبار کند که در امت های پیشین به قدرت خداوند متعال و به اذن الاهی احیاء مردگان واقع شده؛ نه يك بار نه دو بار،

ص: 311

---

1- . ر. ك: المعمرين والوصايا من ابي حاتم سهل بن محمد السجستاني (ت 250 ق) تحقيق: عبدالمنعم عامر - مصر - المطبعة الميمنية 1356 ق.

پس این قضیه ممکن بوده و واقع شده، و هم اکنون نیز قدرت خداوند متعال باقی است.

بنابراین، وقتی قرآن مجید و روایات از رجعت در این عالم در زمان حضرت ولی عصر علیه السلام خبر می دهند، انکار وجهی ندارد.

خداوند متعال خبر می دهد که عزیز بعد از مرگ احیا شد، آن جا که می فرماید:

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1)

یا همانند کسی که از کنار يك آبادی (ویران شده) عبور کرد، در صورتی که دیوارهای آن، به روی سقف هایش فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: «چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال میراند؛ آن گاه زنده کرد و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «يك روز؛ یا بخشی از يك روز.» فرمود: «بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود هیچ گونه تغییر نیافته است! ولی به الاغ خود نگاه کن! برای این که تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم. اینک به استخوان ها آن نگاه کن که چگونه آن ها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم» هنگامی که این امور بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری توانا است».9.

ص: 312

در آیه دیگری می فرماید:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (1)

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید. سپس شما را پس از مرگتان، زندگی بخشیدیم؛ شاید سپاس گزار باشید.

از این رو، این احیا ممکن بوده و واقع شده است.

علمای ما برای تتمیم استدلال به وقوع رجعت در امت های پیشین به حدیثی متفق علیه بین شیعی و سنی استدلال می کنند که در آن حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

تمام آن چه که در امت های پیشین واقع شده است، در این امت نیز واقع خواهد شد.

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان می نویسد:

وقد تظاهرت الأخبار عن أئمة الهدى من آل محمد صلی الله علیه وآله في أن الله سيعيد عند قيام المهدي، قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ويبتهجوا بظهور دولته.

ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم، وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب في القتل، على أيدي شيعته وليبتلوا بالذل والخزي بما يشاهدون من علو كلمته، ولا يمتري عاقل أن هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في 6.

ص: 313

نفسه، وقد فعل الله ذلك في الأمم الخالية، ونطق القرآن بذلك في عدة مواضع، مثل قصة عزيز وغيره، على ما فسّرناه في موضعه، وصحّ عن النبي صلى الله عليه وآله قوله: «سيكون في أمّتي كلّ ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، حتى لو أن أحدهم دخل جحر ضبّ لدخلتموه» (1).

شیخ صدوق رحمه الله در روایتی نقل می کند که حضرت امام رضا علیه السلام این گونه استدلال دارند. در آن روایت آمده است:

مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: یا اباالحسن! درباره رجعت چه می گوید؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

إنّها الحقّ، قد كانت في الأمم السّالفة ونطق به القرآن، وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يكون في هذه الأُمّة كلّ ما كان في الأمم السّالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة» (2).

به راستی رجعت حق است. در امت های پیشین بوده و قرآن به آن گویاست.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آن چه در امت های پیشین بوده مو به مو در این امت نیز خواهد بود.

به نظر می رسد که شیخ طبرسی رحمه الله این استدلال را از امام رضا علیه السلام گرفته است.

علمای ما درباره این روایت می گویند: این روایت به سند صحیح از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسیده است. 6.

ص: 314

---

1- . تفسیر مجمع البیان: 7/405-406 با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: 53/126.

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/218-219، بحار الأنوار: 25/135، حدیث 6.

از طرفی، در مدارك سنّی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتَتَّبَعَنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا شَبِيرًا وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَبَاعًا فَبَاعًا حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبِّ لَدَخَلْتُمُوهُ؛

همان راهی را که آن ها رفته اند دقیقاً شما قدم به قدم خواهید رفت. گرچه کسی در يك سوراخ تنگ حیوانی پنهان شود. اگر برای آن ها نیز چنین چیزی اتفاق افتاده باشد برای شما نیز اتفاق خواهد افتاد.

قالوا: ومن هم يا رسول الله! أهل الكتاب؟

قال: فممن؛

عرض کردیم: تمام آن چه که بر یهود و نصارا گذشته بر این امت نیز خواهد گذشت؟

این حدیث را احمد بن حنبل، ابن ماجه و بیهقی از ابوسعید خدری و حاکم نیشابوری از ابوهریره روایت کرده اند. (1) در حدیث دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَتَرْكَبَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شَبِيرًا وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ جَحْرَ ضَبِّ لَدَخَلْتُمْ، وَحَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ جَامَعَ امْرَأَتَهُ فِي الطَّرِيقِ لَفَعَلْتُمُوهُ. (2)

اگر این حدیث صحّت داشته باشد باید انتظار این قضیه را نیز داشت که اگر در ملاء عام کسی از امت های پیشین با همسر خود همبستر شده باشد، آن نیز در این امت 4.

ص: 315

---

1- . در مسند، احمد بن حنبل: 2/327 از ابوهریره و در 3/84 از ابی سعید خدری نقل شده است. تفسیر جامع البیان: 10/225، تفسیر ابن کثیر: 2/382، در المستدرک علی الصحیحین: 1/37 با اندکی تفاوت آمده است.

2- . المستدرک علی الصحیحین: 4/455، الجامع الصغیر: 2/401، حدیث 7224، کنز العمال: 11/134، حدیث 30924.



واقع خواهد شد. این روایت را حاکم نیشابوری از ابن عباس روایت کرده است.

در حدیث دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تترك هذه الأمة شيئاً من سنن الأولين حتى تأتيه.

این روایت را طبرانی نقل کرده است. (1) حدیث دیگری را ترمذی این گونه نقل کرده:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما خرج إلى حنين مرّ بشجرة للمشركين يقال لها: ذات أنواط يعلّقون عليها أسلحتهم، قالوا: يا رسول الله، لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال النبي صلى الله عليه وآله: سبحان الله، هذا كما قال قوم موسى: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»

. والذي نفسي بيده، لتركبن سنة من كان قبلكم. (2)

کوتاه سخن این که در مسئله رجعت حدود هفتاد آیه وارد و یا به رجعت تفسیر شده است. یکی از بزرگان محدثان و علمای عامه چنان که خواهد آمد می گوید:

هفتاد و دو آیه در قرآن مجید درباره رجعت داریم.

و نسبت به روایاتی که بزرگان علمای ما نقل کرده اند ادّعی تواتر شده است و گفتیم که رجعت در امت های پیشین نیز واقع شده است که هم قرآن مجید حکایت می کند و هم روایات، و این استدلال را به احادیث فریقین متمیم کردیم که تمام آن چه که در امت های واقع شده در این امت هم واقع خواهد شد که از جمله رجعت است. 7.

ص: 316

---

1- . المعجم الاوسط: 1/101، مجمع الزوائد: 7/261، فتح الباری: 13/255، الجامع الصغير: 2/729، حدیث 9734، کنز العمال: 11/133، حدیث 30919.

2- . سنن ترمذی: 3/321، حدیث 2217.

در خصوص حدیث متفق علیه بین فریقین که بیان گر این است که تمام آن چه در امت های پیشین واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد، این شبهه قابل طرح است که چگونه جمع می شود بین این احادیث و اعتقاد به این که قرآن مجید تحریف نشده و نقصانی در آیات آن واقع نخواهد شد، زیرا تحریف کتاب های آسمانی ادیان در امت های پیشین واقع شده؛ از جمله تورات و انجیل. پس باید تحریف قرآن نیز در این امت واقع گردد.

خلاصه این که استدلال به احادیث یاد شده در هر مورد ممکن است به مسئله تحریف نقض شود.

مرحوم آقای خوئی در کتاب البیان فی تفسیر القرآن این شبهه را مطرح کرده و سه پاسخ داده است:

أولاً: إنّ الروایات المشار إليها أخبار آحاد لا تقيّد علماء ولا عملاً، ودعوى التواتر فيها جزافية لا دليل عليها، ولم يذكر من هذه الروایات شيء في الكتب الأربعة، ولذلك فلا ملازمة بين وقوع التحريف في التوراة ووقوعه في القرآن.

ثانياً: إنّ هذا الدليل لو تمّ لكان دالاً على وقوع الزيادة في القرآن أيضاً، كما وقعت في التوراة والإنجيل، ومن الواضح بطلان ذلك.

ثالثاً: إنّ كثيراً من الوقائع التي حدثت في الأمم السابقة لم يصدر مثلها في هذه الأمة، كعبادة العجل، وتيه بني إسرائيل أربعين سنة، وغرق فرعون وأصحابه، وملك سليمان للإنس والجن، ورفع عيسى إلى السماء، وموت هارون وهو وصي موسى قبل موت موسى نفسه، وإتيان موسى بتسع آيات

بینات، وولادة عیسی من غیر أب، ومسح کثیر من السابقین قرده وخنزیر، وغیر ذلك مما لا یسعنا إحصاؤه. (1)

1. این احادیث، اخبار آحاد هستند و مفید علم نیستند و عقیده ای به آن ها تأسیس نمی شود؛ زیرا در مسائل اعتقادی و اصول دین به خبر واحد نمی توانیم اخذ بکنیم و آن هایی که در این روایات دعوی تواتر کرده اند ادعای آن ها دلیلی ندارد.

از طرف دیگر، این روایات در کتاب های اربعه اصلاً وارد و روایت نشده است.

و چگونه می شود روایتی و حدیثی متواتر باشد که در کتاب های اربعه اصلاً وارد نشده باشد؟!

2. اگر این روایات را از نظر سند بپذیریم و ظاهر آن ها را قابل اخذ بدانیم باید قبول کنیم که در قرآن مجید هم چون تورات و انجیل زیاده واقع خواهد شد و بطلان وقوع زیاده در قرآن واضح است.

3. مشابهتی که بین امت اسلامی و امم گذشته در این احادیث اخبار شده از جمیع وجوه نیست؛ بلکه مراد این است که جهات مشابهتی بین این امت و دیگر امت ها وجود دارد، اما صد در صد همه آن چه قبلاً واقع شده حتماً در این است واقع خواهد شد، نه.

ما در جای خود این پاسخ را بررسی و نقد کردیم و گفتیم:

پاسخ نخست ایشان تمام نیست و انکار تواتر این روایات بی فایده است؛ بلکه ظاهر قضیه این است که روی این روایات درست کار نشده و تتبع نکرده اند.

شاهد ما این است که ایشان می گویند: این روایات در کتب اربعه نیامده است، در 1.

ص: 318

حالی که در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق رحمه الله - که یکی از کتب اربعه است - آمده است. (1) پس پاسخ نخست مفید فایده نیست.

به نظر ما پاسخ دوم نیز ضعیف است. زیرا احتمال این که در آینده در قرآن مجید تحریف به زیاده واقع شود با ادله نفی تحریف مطلقاً منافات دارد که خود ایشان نیز استدلال کرده اند. از جمله این که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (2)

ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم!

از این آیه مبارکه استظهار شده است که تا پایان دنیا و تا روز قیام قیامت هرگز در قرآن مجید تحریف نخواهد شد و خداوند متعال حافظ آن است.

آن چه که در دفع این شبهه قابل قبول است وجه سوم است، یعنی باید از عموم و اطلاق احادیث دست برداریم، چنان که صاحب تفسیر المیزان پس از طرح این شبهه فقط به همین وجه جواب داده است. (3) چرا که بسیاری از قضایا در امت های پیشین واقع شده، اما در این امت واقع نشده و دلیل داریم که واقع نخواهد شد. برای مثال در امت های پیشین بعضی انسان ها مسخ شده اند؛ ولی در این امت بنابراین است که مسخ واقع نشود. هم چنین بعضی از عذاب ها و بلاهای آسمانی را که بر امم گذشته نازل شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معراج از خداوند متعال خواسته اند در این امت واقع نشود، و قرآن مجید نیز دعاهای آن حضرت را حکایت کرده، آن جا که می فرماید: 0.

ص: 319

---

1- . من لا یحضره الفقیه: 1/203.

2- . سوره حجر (15): آیه 9.

3- . تفسیر المیزان: 12/110.

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»؛ (1). برای آگاهی بیشتر ر. ك: التحقيق في نفى التحريف عن القرآن الشريف: 94-96، از همین نگارنده. (2)

پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی.

بنابراین، مقصود از این احادیث مماثلت و مشابهت از برخی وجوه است. پس دلیل های نفی تحریف قرآن مجید به این شبهه نقض نمی شود. (2)

## وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم

فصل دیگر در بحث رجعت این است که کسانی در همین امت به واسطه رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنیا برگشته اند و زنده شده اند. این معنا در روایات فریقین - به خصوص در کتاب هایی که در احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشته شده - آمده است.

برای مثال حافظ قاضی عیاض مالکی متوفای 544 از بزرگان علمای عامه در کتاب الشفاء بتعريف حقوق المصطفى بابی در معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد و در آن جا مواردی از احیای مردگان به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ذکر شده است. (3) هم چنین ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة و جلال الدین سیوطی در الخصائص الكبرى اشخاصی را ذکر می کنند که به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زنده شده اند.

جالب تر از همه این که محب الدین طبری شافعی مکی، ابوحنفص ابن شاهین، خطیب بغدادی، ابوالحسن دارقطنی، ابن عساکر دمشقی، ابوالقاسم سهیلی،

ص: 320

1- . سورة بقره

2- : آیه 286.

3- . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: 1/318.

جلال الدین سیوطی، قرطبی، قسطلانی و دیگران از عائشه آورده اند که گفت:

هنگامی که در حجّة الوداع وارد مکه شدیم همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حجون(1) رفتیم. حضرت در آن جا از مرکب خویش پیاده شدند، بسیار غمگین و متأثر بودند و گریه می کردند. ما نیز به گریه او گریستیم.

حضرت به من فرمود: همین جا باش!

آن گاه رفتند، مدتی گذشت و برگشتند و خوشحال بودند، فرمودند:

ذهب لقبر امی فسألت ربّي أن يحييها فأحياها، فأمنت بي وردّها الله؛

کنار قبر مادرم رفتم و از خداوند متعال درخواست کردم که او را احیا کند خدا او را زنده کرد، او به رسالت من ایمان آورد و دوباره از دار دنیا رفت.

حافظ قسطلانی می نویسد:

وقد جزم بعض العلماء بأنّ أبويه ناجيان وليسا في النار، تمسكاً بهذا الحديث وغيره.

حافظ قرطبی می گوید:

ليس إحيائهما وإيمانهما به ممتنعاً عقلاً ولا شرعاً.

فقد ورد في الكتاب العزيز إحياء قتيل بني إسرائيل وإخباره بقاتله، وكان عيسى يحيي الموتى، وكذلك نبينا صلى الله عليه وآله إحياء الله تعالى على يديه جماعة من الموتى. وإذا ثبت هذا، فما يمتنع من إيمانهما بعد إحيائهما زيادة في كرامته وفضيلته.(2)

خلاصه این که دلیل عقلی و شرعی بر امتناع نداریم.3.

ص: 321

1- . حجون: نام قبرستان بزرگ مکه مکرمه.

2- . كشف الخفاء: 61-62 به نقل از قرطبی و هم چنین سبل الهدى والرشاد: 2/123.

و بعضی دیگر از علما نیز بر امکان و یا وقوع این قضیه تأکید دارند، مقصود این بزرگان ردّ مناقشه در سند آن می باشد. (1)

## اسامی برخی از قائلان به رجعت

بنابراین، اگر به خواست خدای قادر رجعت در حق ائمه علیهم السلام واقع شود و یا اگر آن بزرگواران این کار را انجام دهند، آیا عقلاً ممتنع خواهد شد؟

بر حسب تتبعی که داشته ایم، عقیده به رجعت یک عقیده اسلامی است، نه عقیده شیعی؛ عقیده ای که عموم مسلمانان بر آن بوده اند و تا آن جایی که فرصت در این زمینه اجازه می داده پس از تتبع و تحقیق در کتب حدیثی اهل سنت مانند صحاح ششگانه و دیگر کتاب ها و منابع مهم رجالی، روشن شده که علما و محدثین بزرگی به رجعت قائل بودند:

یکم. گروهی که ما مطمئن هستیم شیعه بوده اند، ولی از نظر اهل سنت نیز مورد وثوق و از آن ها روایت نقل کرده اند. برای مثال همه درباره جابر بن یزید جعفی نوشته اند:

كان يؤمن بالرجعة.

در بعضی از صحاح ششگانه از جابر حدیث روایت شده و بسیاری از بزرگان اهل سنت او را توثیق کرده اند، تا جایی که برخی از آن ها بر وثاقت او تأکید و به شدت جرح او را رد کرده اند. (2) دوم. کسانی که در احوالاتشان نوشته شده است:

ص: 322

1- ر. ك: الموضوعات: 1/284.

2- ر. ك: مسند، احمد بن حنبل: 6/119، صحیح مسلم: 1/15، معرفة السنن والآثار، بیهقی: 7/381، تاریخ ابن معین، دوری: 1/207، شماره 1346 و 1/216، شماره 1399، ضعفاء العقیلى: 1/193 و 4/77، کتاب المجروحین: 1/209، الکامل: 2/114، تاریخ بغداد: 2/175، تاریخ مدینة دمشق: 41/133، تهذیب الکمال: 4/467.

كان شيعياً وكان يؤمن بالرجعة.

اما این که این اشخاص شیعه دوازده امامی باشند برای ما معلوم نیست.

سوم. کسانی که یقیناً شیعه نیستند و تشیع - به هر معنایی که باشد - در احوالات این افراد نیامده و در عین حال

كان يؤمن بالرجعة.

از این گروه می توان چند نفر را نام برد:

1. مسلم بن نذیر سعدی - از تابعین؛ یعنی از طبقه بعد از صحابه - درباره او نوشته اند:

كان يروي عن علي وعن حذيفة، وكان قليل الحديث، ويذكرون أنه كان يؤمن بالرجعة. (1)

2. شخص دومی که به اطمینان شیعه نیست، عبدالله بن الحسین ازدی است.

نوشته اند: این شخص قاضی شهر سجستان بوده و در احوالاتش هرگز اسمی از تشیع به میان نیامده است.

راوی می گوید: عبدالله بن حسین ازدی به من گفت: آیا تو به رجعت ایمان داری؟

گفتم: نه.

گفت: درباره رجعت هفتاد و دو آیه در قرآن مجید وجود دارد.

عبدالله از رجال صحاح ششگانه است، چنان که در کتاب تهذیب الکمال - که از معتبرترین کتاب های اهل سنت در علم رجال است -

آمده است. (2) 3. شخص سوم محاربی است. شمس الدین ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء می گوید: 5.

ص: 323

---

1- . الطبقات الكبرى: 6/228، تهذیب التهذیب: 10/126، شماره 258.

2- . تهذیب الکمال: 14/422، شماره 3227، میزان الاعتدال: 2/408، شماره 4267، تهذیب التهذیب: 5/165.



المحاربي، الشيخ المحدث المعمر، أبو عبدالله محمد بن القاسم بن زكريا...

حدث عنه: الدارقطني ومحمد بن عبدالله الجعفي وجماعة.

قال ابن حماد الحافظ: توفي في صفر سنة ست وعشرين وثلاث مائة...

قال: وكان يؤمن بالرجعة (1).

بنابر آن چه گذشت، عقیده به رجعت به شیعه و تشیع اختصاص ندارد.

شما نگاه کنید شیخ مفید رحمه الله از حارث بن عبيدالله ربعی داستانی را درباره سید حمیری شاعر معروف چنین نقل می کند:

منصور دوانیقی در قصری در کنار پل بزرگ بغداد بوده که قاضی سوار بن فلان نیز در آن جلسه بود. سید حمیری شاعر نیز شعر می سرود و می گفت:

إن الإله الذي لا شيء يشبه آتاكم الملك للدين وللدین

سید حمیری منصور دوانیقی را در قصیده ای مدح کرده و از این شعرهایی که در مدح او گفته شد، خیلی خوشش می آمد.

سوار - که محضر سوئی داشته - چون این اشعار را شنیده و خواسته به منصور تملق و دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام اظهار کند گفته: آقا! این شعرها شما را فریب ندهد، این شعرها را که در مدح شما می گوید، خلاف اعتقاد اوست، و آن چه که در قلبش هست چیز دیگری است. به خدا سوگند، کسانی که این شاعر اعتقاد دارد که آن ها را باید دوست داشت، آن ها شماها نیستید و این آدم در باطن با شما بد است و دشمن شماست.

سوار در ادامه گفت:

يا أمير المؤمنين! إنه يقول بالرجعة ويتناول الشيخين بالسب والوقية فيهما.0.

ص: 324

در این هنگام، سید حمیری در حضور منصور به او پاسخ داد. البته کسی نمی توانسته در مقابل زبان سید حمیری مقاومت بکند. سید حمیری در پاسخ او گفت:

أَمَا قَوْلُهُ بَأْتِي أَقُولُ بِالرَّجْعَةِ، فَإِنَّ قَوْلِي فِي ذَلِكَ عَلَى مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (1)

وقد قال في موضع آخر: «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُوَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (2).

فعلمت أن هاهنا حشرين: أحدهما عام والآخر خاص.

وقال سبحانه: «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» (3).

وقال الله تعالى: «فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» (4).

وقال الله تعالى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (5).

فهذا كتاب الله عز وجل.

وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يحشر المتكبرون في صور الذر يوم القيامة».

وقال صلى الله عليه وآله: «لم يجر في بني إسرائيل شيء إلا ويكون في أمي مثله حتى المسخ والخسف والقذف» (3).

ص: 325

1- . سورة نمل (27): آية 83.

2- . سورة كهف (18): آية 47.

3- . سورة غافر (40): آية 11.

4- . سورة بقره (2): آية 259.

5- . سورة بقره (2): آية 243.

وقال حذيفة: واللّه، ما أبعد أن يمسح الله كثيراً من هذه الأمة قردهً (1) وخنزير.

فالرجعة التي أذهب إليها هي ما نطق به القرآن وجاءت به السنّة.

وإنني لأعتقد أن الله يردّ هذا - يعني سواراً - إلى الدنيا كلباً أو قرداً أو خنزيراً أو ذرّة، فإنّه والله متجبرٌ متكبرٌ كافر.

در این هنگام منصور خنديد و سيد دو بيت شعر نيز در مذمت سوار گفت:

جائيت سواراً أبا شملة عند الإمام الحاكم العادل

فقال قولاً خطأ كَلَّه عند الوري الحافي والناعل...

منصور گفت: از او دست بردار!

سيد گفت: ای اميرالمؤمنين! او شروع کرد، دست بردارد، تا من نيز دست بردارم.

منصور به سوار گفت: سيد حميري سخن منصفانه ای گفت، تو دست بردار تا او هم دست بردارد. (2) این داستان را سيد مرتضى رحمه الله در كتاب الفصول المختاره من العيون والمحاسن كه مطالب شيخ مفيد رحمه الله است، نقل می کند، و جالب این است كه نه منصور و نه هيچ يك از حاضران استدلال سيد حميري را بر رجعت رد نكرده اند.

بنابر آن چه گفتيم معلوم می شود كه رجعت عقیده ای قرآنی، حدیثی و اجماعی است، بنا به تصريح عدّه ای از بزرگان ما؛ بلکه این عقیده را بين شيعيان از ضروريات شمرده اند.

كوتاه سخن این كه نمی شود عقیده به رجعت را منكر شد. البته برخی از ما كه عقول قاصر، ذهن های محدود و فهم های اندكى دارند، این عقیده را استبعاد می كنند؛ 5.

ص: 326

---

1- . به نظر می رسد منظور حذیفه استنکار کارهای خلافی است که بین مردم رایج بوده است.

2- . الفصول المختاره: 92-95.

ولی با وجود این همه دلیل از کتاب، سنت و... این استبعاد مردود است. افزون بر این که در امت های پیشین و در این امت نیز واقع شده است. پس هر چیزی که نظائر داشته باشد به خصوص نظائر فراوان، این استبعاد به عناد برمی گردد.

پس اعتقاد به رجعت ریشه قرآنی دارد و روایات بسیار زیادی در این باره وارد شده که نمی شود آن ها را نادیده گرفت، تا جایی که تأویل، توجیه و حمل این روایات بر خلاف ظاهر نیز ممکن نیست. از این رو به مقتضای این آیات و روایات باید به رجعت معتقد باشیم.

### **چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟**

اینک بخش پایانی بحث را با این پرسش آغاز می کنیم که چرا به مرور زمان اعتقاد به رجعت یکی از مشخصات شیعیان اهل بیت علیهم السلام و یکی از شعائر این مذهب قرار گرفت؟

این جریان به رجعت اختصاص ندارد، بلکه در بعضی از مسائل اعتقادی دیگر، و نیز احکام شرعی و فروع عملی، و حتی در آداب و سنن دینی همین طور است، که ادله از کتاب و سنت یا سنت تنها بر آن امر وجود دارد و در کتب فریقین آمده، ولی جمهور اهل سنت از اعتقاد و یا عمل به آن سر باز زده، و به مرور به شیعیان اختصاص پیدا کرده و از علائم مشخصه آنان شده است.

عجیب تر این که وقتی متعرض آن امر می شوند، به شیعه نسبت می دهند و دهان کجی می کنند!

انگشتر به دست راست کردن - که شیعه و سنی از رسول الله صلی الله علیه وآله آورده اند و سنت بر آن قرار داشته - ترك شد.

جارالله زمخشری می گوید:

أول من تختم باليسار معاوية بن أبي سفيان؛(1)

نخستین کسی که انگشتر به دست چپ پوشید معاویه بن ابی سفیان بود.

هم اکنون غیر شیعیان به سنت معاویه و بنی امیه عمل می کنند؛ یعنی انگشتر در دست چپ قرار می دهند و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله را رها کرده اند و می گویند:

تختم به یمین شعار شیعه شده است.

در کیفیت پیچیدن عمامه حدیث داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این گونه که ما الآن عمامه می پیچیم، عمامه می پیچیدند، نه مانند اهل سنت.(2) از این رو، این لباس شعار روحانیت شیعه و متدینین آن ها شد.

در کیفیت قبور، سنت آن است روی قبر مسطح باشد، و حتی بزرگان عامه به ورود احادیث در این معنا و عمل مسلمانان تصریح می کنند. برای مثال شافعی در کتاب الأم می نویسد:

... ویسطح القبر وكذلك بلغنا عن النبي صلى الله عليه وآله أنه سطح قبر إبراهيم ابنه... وقد بلغني عن القاسم بن محمد قال: رأيت قبر النبي صلى الله عليه وآله وأبي بكر وعمر مسطحة....(3)

اما ملاحظه می کنید که قبور غیر شیعیان به شکل کوهان شتر است و مسطح بودن قبور به شیعیان اختصاص پیدا کرده است.

در همه این موارد قصد عناد با رسول الله و اهل بیت علیهم السلام و بدعت گذاری در دین داشته اند.(4)3.

ص: 328

---

1- . ربیع الابرار: 4/24، باب 75.

2- . ر. ك: شرح منهاج الكرامه: 2/11.

3- . كتاب الأم: 311.

4- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: شرح منهاج الكرامه: 2/7-13.

ولی در رجعت این خصوصیت وجود دارد که اعتقاد به آن یعنی اعتقاد به رجوع اهل بیت علیهم السلام و بزرگان مؤمنان و تشکیل حکومت حقّه و برقراری اسلام حقیقی و برچیده شدن بدعت ها و ذلّت مخالفان اهل بیت علیهم السلام در این عالم، معلوم است که مخالفان، این حقیقت را نمی توانند بپذیرند، از این رو، یا منکر می شوند و یا استهزا می کنند.

در این باره داستان ابوحنیفه با مؤمن طاق معروف است که در منابع چنین روایت شده است:

روزی ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: تو فلان مبلغ را به من قرض بده من در رجعت به تو برمی گردانم و دینم را ادا می کنم!

مؤمن طاق گفت: تو اول به من قول بده که در آن روز به صورت انسان برمی گردی، شاید به صورت خوک برگشتی. (1) به هر حال، اهل سنت در دراز مدّت منکر رجعت شده اند و رجعت از اعتقادات خاصه شیعه و تشیع شده است.

مرحوم آقای مظفر در کتاب عقائد به همین نکته اشاره می کند و می گوید:

نعم قد جاء القرآن الكريم بوقوع الرجعة إلى الدنيا، وتظافت بها الأخبار عن بيت العصمة.

والإمامية بأجمعها عليه إلا قليلون منهم تأولوا ما ورد في الرجعة بأنّ معناها رجوع الدولة والأمر والنهي إلى آل البيت عليهم السلام بظهور الإمام المنتظر، من دون رجوع أعيان الأشخاص وإحياء الموتى.

والقول بالرجعة يعد عند أهل السنة من المستنكرات التي يستقبح الاعتقاد بها، وكان المؤلّفون منهم في رجال الحديث يعدّون الاعتقاد بالرجعة من 9.

ص: 329

الطعون في الراوي والشناعات عليه التي تستوجب رفض روايته وطرحها.

ويبدو أنهم يعدونها بمنزلة الكفر والشرك بل أشنع، فكان هذا الاعتقاد من أكبر ما تنبذ به الشيعة الإمامية ويشنع به عليهم.

ولا شك في أن هذا من نوع التهويلات التي تتخذها الطوائف الإسلامية فيما عبر ذريعة لطعن بعضها في بعض والدعاية ضده.

ولا نرى في الواقع ما يبرر هذا التهويل، لأن الاعتقاد بالرجعة لا يחדش في عقيدة التوحيد ولا في عقيدة النبوة، بل يؤكد صحة العقيدتين، إذ الرجعة دليل القدرة البالغة لله تعالى كالبعث والنشر، وهي من الأمور الخارقة للعادة التي تصلح أن تكون معجزة لنبينا محمد وآل بيته صلى الله عليه وعليهم وهي عيناً معجزة إحياء الموتى التي كانت للمسيح عليه السلام، بل أبلغ هنا، لأنها بعد أن يصبح الأموات رميماً «قال من يحيي العظام وهي رميم \* قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم» (1). (2)

اعتقاد به رجعت را باید قبول کنیم؛ چرا که در این زمینه آیات و روایات فراوان است و استبعاد معنا ندارد تا چه رسد به انکار....

### بختی کوناه درباره ظهور و دولت امام عصر

هیچ گونه شك و شبهه ای در ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و تأسیس حکومت جهانی ایشان، که حضرت رسول فرمودند:

«یملؤها قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً» وجود ندارد.

ولکن سؤالات فراوانی در رابطه با این موضوع مطرح می گردد، که پاسخ آن

ص: 330

1- سوره یس (36): آیه 79.

2- عقائد الإمامية: 81.

سؤالات و تحقیق در مطلب را در سه بخش می توان جست و جو نمود.

1. حوادث قبل از ظهور.

در این بخش مباحثی از قبیل: حوادث کلی در جهان واقع می شود تا آمادگی عمومی برای پذیرش حکومت حقه پیدا گردد، و سپس علائم ظهور از حتمیات و غیر حتمیات و بیان وظایف مؤمنان و نقش آنان در زمینه سازی حکومت مهدوی... مطرح می گردد.

2. حوادث زمان ظهور و حکومت الاهی حضرت مهدی علیه السلام.

در این قسم سخن از کیفیت حرکت ایشان از مکه،

آمدن حضرت عیسی به زمین و نماز خواندن او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام،

ورود حضرت به کوفه،

کیفیت حکومت و دولت آن بزرگوار،

چه کسانی علیه آن حضرت قیام خواهند کرد،

معارضان آن حضرت و چگونگی برخورد امام علیه السلام با آن ها،

آیا حضرت از چه اسلحه ای استفاده خواهند کرد؟ و آیا اساساً به اسلحه نیازی هست یا نه؟

در کوفه چه وقایعی پیش می آید؟

عاقبت حکومت ایشان چیست؟

چگونه از دنیا می روند؟

بحث می شود....

3. حوادث بعد از حضرت.

آیا بعد از آن بزرگوار حکومت و دولت امامان خواهد بود؟



آنان چه کسانی و عددشان چقدر است؟

تا چه زمانی آن حکومت ادامه خواهد داشت؟

اگر در آن زمان تکلیف و مکلفی باشد باید امامی وجود داشته باشد، وگرنه وجود امام ضرورت نخواهد داشت؛ چرا که همیشه بین تکلیف و وجود امام ملازمه است که تکلیف و مکلف به و مکلف بوده باشد.

در سه جهت یاد شده روایاتی داریم، که در جای خود باید مورد بررسی قرار گرفته و در آن ها از نظر سند و دلالت تحقیق شود، و چنان که بین آن ها تعارض وجود داشته باشد با موازین علمی مرتفع گردد.

### چگونگی تکلیف در عصر ظهور

گفتیم که در بحث رجعت پرسش دیگری مطرح است که آیا بعد از زمان ظهور و دولت امام زمان علیه السلام تکلیف وجود دارد یا نه؟

اگر در آن دوران تکلیف وجود دارد پس وجود امام نیز ضروری است. بنابراین بحث می شود که امام در آن زمان کیست؟ و اگر ائمه متعدّد خواهند بود چند نفر و چه کسانی هستند؟ و دولت و حکومت آن ها چقدر است؟

علامه مجلسی رحمه الله و برخی از بزرگان دیگر درباره زمان بعد از امام عصر علیه السلام متوقف هستند و می گویند: روایات در این باره مختلف است و ما در این مسئله توقف داریم.<sup>(1)</sup> بنابراین، اصل وجود تکلیف در آن دوران واضح نیست، ولی به اعتقاد ما در زمان حضرت مهدی علیه السلام تکلیف وجود دارد، اما توبه ستمگران پذیرفته نمی شود. قرآن کریم می فرماید:

ص: 332

---

1- ر. ک: بحار الأنوار: 53/148.

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»؛ (1)

آن روز که برخی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن کسی که پیش تر ایمان نیاورده، یا در ایمانش عمل نیکی انجام نداده، سودی به حال او نخواهد داشت.

بنابراین آیه، زمان رجعت، زمان توبه نیست، آن هایی که خلاف کرده اند، استحقاق عقاب دارند. بناست از آن ها انتقام گرفته شود، اما زمان تکلیف است.

ائمه علیهم السلام نیز رجوع خواهند کرد.

به اعتقاد ما رجوع ائمه علیهم السلام در زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با وظیفه امامتی نیست؛ بلکه آن بزرگواران به این عالم رجوع می کنند تا شاهد انتقام از دشمنانشان بوده و عزت و شکوه اهل بیت علیهم السلام را ببینند.

آن گاه سؤال می شود که کی و چگونه امامان دوباره از این عالم رحلت می کنند؟ اگر بعد از زمان حضرت مهدی علیه السلام وجود دارند، در صورتی که حکومتی باشد آیا ائمه علیهم السلام بعد از امام زمان حکومت خواهند کرد؟ اولین امام کیست؟ و به چه ترتیب خواهد بود؟ و هم چنین پرسش ها و مباحث دیگری که ما نیز در آن مباحث توقف داریم.

آن چه مسلم است که بین «امام» و «مأموم» ارتباط مفهومی وجود دارد و هر يك متقوم به دیگری است، هم چنان که اصل تکلیف به وجود امام علیه السلام قائم است. در حدیثی ابوحمزه ثمالی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام می ماند؟ 8.

ص: 333

فرمود:

لوقبیت الأرض بغير إمام لساخت؛(1)

اگر زمین بدون امام باشد، اهل خود را فرو برد.

این بود اجمالی از اعتقاد به رجعت که حضور امام عرض می کنیم. اینک به اختصار درباره دولت حضرت امام مهدی ارواحنا فدا که مرتقب و منتظر آن هستیم مطالبی بیان می نمایم.

### سخنی در انتظار

اکنون بحثی پیرامون انتظار داریم:

انتظار یعنی چه؟

وظایف منتظر چیست؟

در زمان غیبت چه باید کرد؟

چه کسی منتظر امام زمان است؟

البته در حقیقت انتظار باید بیشتر سخن گفت، اما به اختصار می گوئیم: در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

أفضل أعمال أمتي انتظار الفرج؛(2)

برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

در شرح این حدیث شریف بی آن که از سخن احدی از بزرگان استفاده یا به کتابی مراجعه شود می گوئیم: کافی است برای فهم انتظار و وظیفه منتظر در زمان غیبت به روایات توجه کنیم. ما درباره امام زمان علیه السلام دو دسته روایت داریم.

ص: 334

1- . الکافی: 1/179، حدیث 10، علل الشرائع: 1/196، حدیث 5، بحار الأنوار: 23/24، حدیث 30.

2- . کمال الدین: 644، حدیث 3، بحار الأنوار: 50/318 ذیل حدیث 14.

1. روایاتی که ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام را به صورت «فجأة» و «بغتة» اخبار می کنند؛ یعنی تاریخ ظهور آن حضرت قبلاً اعلام نمی شود، این طور نیست که از پیش به مردم بگویند: فلان تاریخ حضرت ظهور خواهند کرد؛ بلکه بغتةً خواهد بود. پس در هر سال، هر ماه و هر روز؛ بلکه در هر ساعت، احتمال ظهور است.

در این زمینه روایات زیادی با سند معتبر وارد شده که بر این امر دلالت دارد.

برای نمونه به این روایت توجه کنید:

هنگامی که دعبل خزاعی اشعار معروف خود را در حضور امام رضا علیه السلام خواند، آن حضرت به شدت گریست، آن گاه سر مبارك را بلند کرد و فرمود:

یا خزاعی! نطق روح القدس علی لسانك بهذین البیتین فهل تدري من هذا الإمام؟ ومتی یقوم؟

ای خزاعی! روح القدس این دو بیت شعر را بر زبان تو جاری ساخته است. آیا می دانی این امام کیست و در چه زمانی قیام می کند؟

عرض کردم: نه، ای آقای من! نمی دانم مگر آن که از شما شنیده ام که از شما امامی خروج می کند که زمین را از فساد پاك می گرداند و از عدل و داد پر می نماید.

فرمود:

یا دعبل! الإمام بعدي محمد ابني، وبعد محمد ابنة علي، وبعد علي ابنة الحسن، وبعد الحسن ابنة الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره.

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملؤها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

وَأما متى؟ فأخبار عن الوقت، ولقد حدثني أبي، عن أبيه عن آبائه، عن علي عليهم السلام أن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ! متى يخرج

ص: 335

فقال: مثله مثل الساعة، لا يجليها لوقتها إلا هو، ثقلت في السماوات والأرض لا يأتيكم إلا بعتة؛(1)

ای دعبل! امام بعد از من محمّد فرزند من است و بعد از محمّد فرزندش علی است و بعد از علی فرزندش حسن است و بعد از حسن فرزندش حجّت قائم است که در دوران غیبت او، انتظارش را کشند و در زمان ظهورش از او فرمان برند، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن را طولانی کند تا این که او خروج نماید و زمین را از عدل و داد پر کند؛ همان طوری که از جور و ستم پر شده بود.

اما این که ظهور او چه زمان خواهد بود؟ این اخبار از وقت است. به راستی پدرم به من از پدر و نیاکانش خبر داد که علی علیه السلام فرمود: به پیامبر صلی الله علیه وآله گفته شد: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما چه زمان خروج می کند؟

فرمود: مثل او مثل روز قیامت است، که وقت قیامت را جز خدا آشکار نکند، قیامت از جهت سختی ها در آسمان ها و زمین گران است و آن به شما نیاید مگر ناگهانی.

2. روایات معتبری که ظهور امام زمان علیه السلام را بیان می کنند.

در این روایات آمده است: وقتی امام علیه السلام ظاهر شود و حکومت حقّه برقرار گردد، آن حضرت به حکم داوود علیه السلام؛ طبق واقع، حکم خواهد کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام با بینات و سوگند حکم می کردند.

هشام بن حکم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إنّما أفضي بينكم بالبينات والأيمان وبعضكم ألحن بحجّته من بعض. فأیّما6.

ص: 336

1- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/297، حدیث 35، بحار الأنوار: 49/237، حدیث 6.

رجل قطعت له من مال أخيه شيئاً فإتّما قطعت له به قطعة من النار؛ (1)

اگر طبق بیّنه ای حکمی را به نفع کسی صادر کردم، مواظب باشم که اگر بیّنه او خلاف واقع گفته باشد، او قطعه ای از آتش از دست من اخذ کرده است. یعنی من طبق ظاهر موظف و مکلف هستم حکم صادر کنم.

ولی امام زمان مطابق واقع مثل حضرت داوود علیه السلام حکم خواهد کرد که در قرآن مجید به داوود علیه السلام این گونه خطاب شده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»؛ (2)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.

طبق روایات دسته اول، هر لحظه ممکن حضرت امام مهدی علیه السلام بدون خبر قبلی ظهور کنند و حکومت تشکیل شود.

و طبق روایات دسته دوم، حکم آن حضرت در هر مورد بر اساس علم خود و بدون بیّنه و مطابق واقع خواهد بود.

اکنون ملاحظه کنید!

حال هر يك از مکلفین با توجه به این روایات وارده در رابطه با امام زمان و حکومتشان، چگونه خواهد بود؟

این دیدگاه انسان را وامی دارد که همواره مراقب و مواظب حرکات، سکانات، افعال، تروک، عبادات، معاملات و عقایدش باشد. و این همان معنای دقیق است برای روایتی که می فرماید: «برترین اعمال امت من انتظار فرج است». 5.

ص: 337

---

1- . الکافی: 7/414، حدیث 1، وسائل الشیعه: 27/232، حدیث 1.

2- . سوره نساء (4): آیه 105.

## فرمان بردار امر شما

أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ؛

گفتار شما را می گیرم و دستور شما را انجام می دهم.

زائر عقیده خود را بیان می کند و می گوید: من تابع شما هستم، قول شما را حجت می دانم و به آن اخذ می کنم و در مقام عمل، به امر شما عامل هستم.

به تعبیر ما، اگر من آن طوری که شما می پسندید تابع و مطیع شما نیستم قطعاً تابع غیر شما نیستم.

به عبارت دیگر، اگر آن چنانی که شما می خواهید مصداق تام و حقیقی «شیعی» نیستم، به طور قطع تابع دیگران نیستم، ادعا نمی کنم که عملاً در همه احوال مطیع شما هستم و البته بعضی اوقات نفس اماره غالب می شود و کار خلافی از من سر می زند، ولیکن در مقام اطاعت اوامر شما هستم و فقط تابع شما هستم و با دیگران کاری ندارم و قطعاً به سراغ آن ها نخواهم رفت.

## سه عقیده دیگر

سه عقیده دیگر مطرح شده است:

1. زیارت.

2. شفاعت.

3. توسل.

این که از این سه امر به عقیده تعبیر می کنیم - با این که «زیارت»، «استشفاع» و «توسل» از افعال هستند - بدان جهت است که به مقامات حضرات ائمه علیهم السلام مربوط هستند، و تا انسان به مقام حضرت نزد خدا ایمان نداشته باشد به زیارت قبر او نمی رود و از او شفاعت نمی خواهد و به او متوسل نمی گردد.

البته زیارت، توسل و شفاعت از مبانی اعتقادی و امور عملی ما و عموم

مسلمانان است. گرچه فرقه ای به نام وهابیت به پیروی از ابن تیمیه در این موارد حرف دارند. اینان در اثر تبلیغات، عنوانی پیدا کرده و می‌کوشند تا شاید با تبلیغات در بعضی از افراد دیگر مذاهب و به خصوص شیعیان، اثر گذارند.

و شاید بعضی از روشنفکرهای مدعی ما نیز تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته باشند.

در این موارد نیز به یاری خداوند متعال به قدر ضرورت - همانند رجعت - بحث خواهیم کرد تا هم معنای هر يك از زیارت، شفاعت و توسل معلوم شود و هم اعتقادمان به صحّت این کارها تقویت گردد و هم روشن شود که عمل ما بر پایه محکم و مستحکم مبتنی است، و هم در برابر شبهات بتوانیم جواب گو باشیم.

### پناهندگان به شما

مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ؛

به شما پناهنده هستیم.

کلمه «مستجیر» اسم فاعل است از «إجاره» به معنای حفظ کردن و پناه دادن. (1) ما به ائمه اطهار علیهم السلام در همه احوال پناهنده ایم، و به هر حال نیازمند آنان در درگاه الاهی هستیم.

زیرا هر چه داریم و هر چه هست به برکت آن ذوات مقدّسه است، و نزدیک تر از آنان نزد خدا کسی وجود ندارد، و آن‌ها واسطه همه فیوضات الهیه هستند. پس طبیعی است که اگر مشکلی پیش آید نزد آن‌ها رفته و یا به قبورشان ملتجی شویم و شفاعتشان را بطلبیم و آن‌ها را وسیله قرب الی الله قرار دهیم.

پس این که می‌گوییم: «مستجیر بکم» ضمن این که مقدمه است برای جمله های

ص: 339



بعدی - چون هر يك از «زیارت قبور»، «استشفاع» و «توسل» از مصادیق «استجاره» است - خود مطلبی مستقل است و به شرایط خاص اختصاص ندارد. ما همیشه در پرتو پناه عنایات ائمه هستیم؛ چه بدانیم یا ندانیم. ولی چه بهتر که التفات به این جهت داشته باشیم و غافل از ولی نعمت نگردیم، آن ها حافظ ما هستند از ضلالت و گمراهی، آن ها حافظ ما هستند از خطرات دنیوی، آن ها حافظ ما هستند از عقاب اخروی، خدای متعال آن ها را این چنین قرار داده است.

## زیارت کنندگان ائمه

زَائِرٌ لَكُمْ؛

شما را زیارت می کنم.

«زیارت» را در اول کتاب شرح دادیم. زائر واقعی ائمه علیهم السلام کسی است که به حق آنان معرفت داشته و همواره از آنان پیروی کند و از دشمنان و مخالفان اعراض و بیزاری نماید.

جمله «زائر لکم» اطلاق دارد، حال حیات را هم می گیرد. این يك مطلب.

مطلب دوم این که در حرم های حضرات ائمه خودشان را زیارت می کنیم، زیرا وقتی کسی در حرم امام علیه السلام قرار می گیرد در محضر آن حضرت حضور دارد و خود آن بزرگوار را طرف خطاب قرار می دهد. چون در امام علیه السلام موت و حیات نیست. وقتی کسی به محضرش می رسد، می گوید:

أشهد أنك تسمع كلامي و تردّ سلامي. (1)

چرا که ائمه علیهم السلام زنده اند که قرآن کریم می فرماید:

ص: 340

«أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ (1)

بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

از این رو در زیارت جامعه می گوئیم: «زائر لکم» و هرگز از زیارت قبور سخنی به میان نیامده، زیارت خود امام است، و هر گاه لفظ «زیارت» به «قبر» اضافه شود مقصود همین است، در زیارت جامعه «لائذ عائذ بقبورکم» آمده.

پس ملاحظه می کنید «زیارت» زیارت قبور نیست، چرا که در واقع ما خود آن بزرگواران را زیارت می کنیم، اما در عین حال بهتر است به اجمال بحثی از «زیارت قبور» مطرح کنیم.

### سخنی در زیارت قبور

زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام هم چنین زیارت قبور شهدا و صالحان، از بهترین اعمال و عبادات بوده و هست. این عمل نزد عموم مسلمانان از عبادات و طاعات به شمار می رود و سیره همه مسلمانان با همه فرقه ها از صدر اسلام تا کنون بر همین مبنا بوده و به همین روش عمل می کنند.

اما در قرن هشتم هجری فردی به نام ابن تیمیه پیدا شد و گفت: رفتن به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وآله حرام است.

بزرگان اهل سنت معاصر او و علمای بزرگی که بعدها آمدند، همه نظر او را رد کردند و همه مسلمانان عملاً به فتوا و به قول او بی اعتنایی کردند مگر افراد اندکی که از او تبعیت کردند.

در این زمینه فتاوی بزرگانی در ردّ نظر ابن تیمیه صادر شده و کتاب هایی در رد

ص: 341

---

1- . اشاره به آیه شریفه 169 سوره آل عمران (3): «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».

او نوشته شد؛ از کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده کتاب شفاء السقام في زیارت خیر الأنام است. نگارنده این کتاب حافظ تقی الدین سبکی از بزرگان علمای اهل سنت و معاصر ابن تیمیه است. این کتاب بارها چاپ شده و کتاب خوبی است.

تقی الدین سبکی در این کتاب به روایاتی استدلال کرده و سند آن ها را تصحیح نموده و هم چنین فتاوی علمای و آرا و انظار آن ها را در شرح احادیث آورده است. (1)

## زیارت قبر رسول خدا در روایات

اکنون احادیثی چند را که اهل سنت به اسانید خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کنند می آوریم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخنی می فرماید:

من زار قبري وجبت له شفاعتي.

کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب است.

طبق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده می دهند که زائر قبرشان را شفاعت کنند. این حدیث را دارقطنی، بیهقی، جلال الدین سیوطی و متقی هندی در کنز العمال و دیگران روایت کرده اند. (2) در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

ص: 342

1- . گفتنی است که در آخرین بخش کتاب دراسات في منهج السنة نام کسانی که نظر ابن تیمیه را با نگارش کتابی رد کرده اند و یا با او به صورت حضوری مباحثه کرده اند و یا علیه او فتوا داده اند، آمده است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: دراسات في منهج السنة: 574-585.

2- . شفاء السقام: 60، سنن دارقطنی: 2/244، حدیث 2669، السنن الكبرى، بیهقی: 5/245، تفسیر الدر المنثور: 1/237، کنز العمال: 15/651، حدیث 42583، مسند ابی داوود: 12، كشف الخفاء: 2/250، حدیث 2489، مجمع الزوائد: 4/2، الجامع الصغير: 2/605، حدیث 8715، الكامل: 6/351، حدیث 213، میزان الاعتدال: 4/226، حدیث 8937، لسان المیزان: 6/135.

من جائني زائراً لا يعلم له (1) حاجة إلابزاري تي كان حقاً علي أن أكون له شفيحاً يوم القيامة؛

اگر کسی فقط به قصد زیارت من بیاید و محرک دیگری برای آمدن نداشته باشد بر من، حقی ثابت خواهد شد که او را شفاعت خواهم کرد.

این حدیث در کتاب المعجم الکبیر طبرانی، مختصر تاریخ مدینة دمشق، المواهب اللدنیة و در منابع دیگر آمده است. (2) در حدیث دیگری آمده که حضرتش فرمود:

من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي؛ (3)

کسی که برای اعمال حج به آن دیار بیاید و قبر مرا زیارت کند گویی در دوران زندگیم مرا زیارت کرده است.

این حدیث در المعجم الکبیر طبرانی، سنن دارقطنی، مشکاة المصابیح و کنز العمال آمده است.

آن چه آوردیم نمونه ای از احادیثی بود که تقی الدین سبکی در کتاب خود آن ها را آورده و از نظر سندی تصحیح کرده است.

### صحابه و بوسیدن قبر پیامبر

البته در این جا مباحث دیگری نیز از قبیل بوسیدن ضریح مطهر، تبرک جستن و... نیز مطرح است که به آن ها فقط اشاره می شود. حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک

ص: 343

---

1- عبارت «لا- يعلم له» در منابع، به گونه های متفاوت آمده است. از جمله: «لا تعلمه»، «لم تنزعه»، «لا تعمله»، لا تحمله» و «لا یعمده» و...

2- المعجم الکبیر: 12/225، مختصر تاریخ مدینة دمشق: 2/406، المواهب اللدنیة: 4/571.

3- شفاء السقام: 89، المعجم الکبیر: 12/310، سنن دارقطنی: 2/244، حدیث 2667، السنن الکبری، بیهقی: 5/246، الجامع الصغیر: 2/594، حدیث 8628، کنز العمال: 15/651، حدیث 42582، الکامل: 2/382.

علی الصحیحین به سند خود حدیثی را این گونه روایت می کند:

أقبل مروان يوماً، فوجد رجلاً واضعاً وجهه (جبهته علی القبر)، فأخذ (مروان) برقبته، وقال: أتدري ما تصنع؟

قال: نعم.

فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب الأنصاري.

فقال: جئت رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم آت الحجر، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله؛

روزی مروان کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد، دید مردی صورتش را روی قبر گذاشته است. مروان یقه او را گرفت و کشید و گفت: می دانی چه کار می کنی؟

معلوم شد که این آقایی که صورتش را بر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گذاشته بود، ابویوب انصاری است.

ابویوب انصاری گفت: بله من می دانم چه کار می کنم. من با سنگی که روی قبر حضرت است کاری ندارم، من نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده ام، نه آن سنگی که الآن صورتم را روی آن سنگ گذاشته ام.

آن گاه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: بر دین گریه نکنید آن گاه که اهل دین بر آن ولایت داشته باشند، اما هنگامی که نااهلان بر دین گماشته شدند بر آن بگریید.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز در این

موضوع با حاکم موافقت کرده است. (1) بنابراین، در صدر اسلام این مطلب در میان صحابه معمول و مرسوم بوده و در سیره صحابه ادامه داشته است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری می نویسد:

استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الأركان، جواز تقبيل كل من يستحق التعظيم، من آدمي وغيره.

فأما تقبيل يد الأدمي فيأتي في كتاب الأدب، وأما غيره فنقل عن الإمام أحمد أنه سئل عن تقبيل منبر النبي صلى الله عليه وآله وتقبيل قبره فلم ير به بأساً؛ (2)

بعضی از علما استنباط کرده اند، هر کسی که استحقاق تعظیم دارد و باید او را تعظیم کرد می شود او را بوسید؛ چه انسان باشد و چه غیر او. درباره بوسیدن دست انسان در کتاب الادب در شرح صحیح بخاری من بیان کرده ام، اما درباره بوسیدن غیر انسان از احمد بن حنبل سؤال شده به نظر شما در مورد بوسیدن منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و بوسیدن قبر آن حضرت چگونه است؟

او گفت: ایرادی ندارد.

گفتنی است که ابن تیمیه با این که حنبلی است، در این گونه موارد با امام خود احمد بن حنبل مخالفت کرده است. در صورتی که احمد، امام حنبلی ها در سراسر عالم است و قول او برای آن ها حجیت دارد. 5.

ص: 345

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 4/515، مسند، احمد بن حنبل: 5/422، تاریخ مدینة دمشق: 57/25، مجمع الزوائد: 5/245، فیض القدير: 6/501 و 502، حدیث 9728.

2- . فتح الباری: 3/380، نیل الاوطار: 5/115.

درباره زیارت قبر غیر رسول خدا صلی الله علیه وآله احادیث بسیاری از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است. برای نمونه مسلم نیشابوری در صحیح چنین نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها؛(1)

بله من شما را نهی کرده بودم، اما الان شما را به زیارت قبور امر می کنم.

این حدیث در صحیح مسلم، السنن الکبری، نسائی، سنن ترمذی و المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری آمده است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ألا فزوروا القبور، فإنها تزهد في الدنيا وتذكر في الآخرة؛(2) شما قبور را زیارت کنید، چون نسبت به دنیا زهد پیدا می کنید و به یاد آخرت می افتید.

نظیر و مشابه این متن، احادیث فراوانی در صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل،

ص: 346

---

1- . صحیح مسلم: 3/65، مسند، احمد بن حنبل: 5/355، سنن ابن ماجه: 1/501، حدیث 1571، سنن ترمذی: 2/259، المستدرک علی الصحیحین: 1/374-375، سنن ابی داوود: 2/87، حدیث 3235، السنن الکبری، بیهقی: 4/76، مجمع الزوائد: 3/58، فتح الباری: 3/118، عمدة القاری: 8/69، مسند ابن جعد: 293، المصنف: 3/233، مسند ابن راهویه: 1/245، حدیث 205، تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه: 184، السنن الکبری، نسائی: 1/654، حدیث 2159، مسند ابی یعلی: 1/240، صحیح ابن حبان: 3/261 و....

2- . اضواء البیان: 9/78، مسند، احمد بن حنبل: 5/355، صحیح مسلم: 3/65، سنن ابن ماجه: 1/501، سنن الکبری، بیهقی: 4/77، المستدرک علی الصحیحین: 1/375، المعجم الکبیر: 5/82، فتح الباری: 4/136، الجامع الصغیر: 2/297، حدیث 6429. گفتنی است که این روایت در بسیاری از مدارک ادامه روایت گذشته است و تعابیر در اکثر آن ها متفاوت است.

صحيح ابن ماجه، السنن الكبرى بيهقي، المستدرک على الصحيحين حاکم نيشابورى و المعجم الكبير طبرانى و مدارک ديگر آمده است که به همين مقدار بسنده کردیم.

## زيارت قبور در اقوال علما

در کتاب المرقاة في شرح المشكاة چنین آمده است:

الأمر فيها (يعني في زيارة القبور) للرخصة أو الاستحباب وعليه الجمهور.

بل ادعى بعضهم الإجماع بل حكى ابن عبد البر عن بعضهم وجوبها. (1)

در کتاب التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول اين طور آمده است:

الأمر للندب عند الجمهور والوجوب عند ابن حزم ولو مرة واحدة في العمر؛ (2)

انسان هر چند يك مرتبه در تمام عمرش واجب است به قبرستان به زيارت قبور مؤمنان برود.

قبور بزرگان دين مورد احترام مسلمانان است. اهل هر مذهبی از مذاهب قبور بزرگانشان را زيارت می کنند، برای آن ها زيارتگاه درست می کنند و آن را تعمير می نمايند و به آن تبرک می جويند و نذر می کنند و مراسم برپا می دارند.

اما پرا واضح است که قبور ائمه ما عليهم السلام با ديگر قبور بزرگان تفاوت دارد که ائمه ما مورد احترام همه مسلمانان هستند و آثار و برکات زيارتشان مسلم است، اما بزرگان بعضی از فرقه ها در نزد آن ها بزرگند و مورد احترام همه مسلمانان نيست.

ص: 347

---

1- . المرقاة في شرح المشكاة: 4/248، تحفة الاحوذى: 4/135.

2- . التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول: 1/418.



به هر حال زیارت قبور ائمه ما و نه فقط ائمه ما علیهم السلام، بلکه امامزاده ها، متفق علیه است. این امتیاز مهمی در بزرگان مذهب ماست.

برای مثال جالب است که حافظ خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد درباره مزار امام کاظم علیه السلام عبارتی را از یکی از بزرگان حنابله در زمان خود نقل می کند.

ابوبکر خلال می گوید:

ما همّنی أمر فقصدت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام فتوسلت به إلیّ سهل الله تعالی لی ما أحبّ؛ (1)

هیچ امر مهمی برای من پیش نیامد مگر این که به زیارت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم و در آن جا توسل کردم و آن امر مهم برای من آسان شد.

بنابراین، اگر ابن تیمیه به واقع پیرو مذهب حنبلی باشد باید این چنین باشد، اما تعصّب و آن حالت های خاص و مشکلات روانی که او داشته ناگزیر او را وادار کرده که به حرمت زیارت قبور حتی قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله فتوا بدهد!

در این زمینه باز حکایت جالبی از ابن خزیمه که اهل سنت او را به «إمام الأئمة» ملقب می کنند و رئیس حوزه علمیه اهل سنت در نیشابور در زمان خود بوده، نقل شده است:

حافظ ابن حجر عسقلانی از حاکم نیشابوری آورده که گفت:

سمعت أبا بکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبي بکر ابن خزيمة وعديله أبي علي الثقفي مع جماعة من مشايخنا - وهم إذ ذاك متوافرون - إلى زيارة قبر علي بن موسى

ص: 348

---

1- . تاریخ بغداد: 1/133. ذهبی درباره «ابوبکر خلال» گفته: «الإمام الفقيه المحدث المجوّد... وثقه الخطيب وقال: توفي سنة 371». سير اعلام النبلاء: 16/359.

الرضا علیهما السلام ب «طوس». قال: فرأيت من تعظیمه - یعنی ابن خزیمه - لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحیرنا. (1)

این ها جمعی از بزرگان علمای زمان خود بوده اند که همراه ابن خزیمه به زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام رفته اند، راوی می گوید: تواضعی که ابن خزیمه برای حضرت رضا علیه السلام نزد قبر آن حضرت داشت و تضرّعی که می نمود برای ما حیرت آور بود.

و ملاحظه می کنید که حاکم نیشابوری و ابن حجر عسقلانی این مطلب را آورده اند و کسی اشکال نکرده است.

وقتی دیگران این اعتقاد را به زیارت قبور ائمه و به مقام آن حضرات نزد خدا داشته باشند، ما باید به طریق اولی نسبت به ائمه علیهم السلام و زیارت قبورشان ایمان داشته باشیم.

### نگاهی به برکات مشاهد مقدسه

وقتی در مشهدی از مشاهد ائمه علیهم السلام قرار می گیریم دست کم در زمانی که در محضر آن حضرت هستیم تغییری در حال ما پیدا می شود.

انسان در مشاهد مقدسه خود به خود به انجام احکام شرعی؛ نه تنها واجبات حتی به انجام احکام مستحبی نیز مقید می گردد، محرمات را ترك می کند و در آن جا مؤدب به آداب می شود.

ما این آثار را در دیگران می بینیم و وجداناً در خودمان می یابیم. این ها برکات زیارت است.

اثر معنوی دیگر این که به طور معمول زائران سؤال می کنند در این بارگاه غیر از

ص: 349

این اعمالی که دارد چه کارهای دیگری لازم است انجام شود؟ کدام عمل بهتر است در این جا انجام شود؟ چه عبادتی بیشتر در این جا مورد قبول خداوند متعال است؟

بارها برای نگارنده اتفاق افتاده و زائران سؤالاتی از این قبیل پرسیده اند. آری شیعیان به لطف خدا آن قدر شقاوت و خبث باطنی ندارند که وقتی در چنین مشاهدی قرار می گیرند عوض نشوند. وقتی شیعه ای به حرم امیرالمؤمنین یا سیدالشهداء و امام رضا علیهم السلام وارد گردد گویا در يك عالم نور وارد شده است. او در يك دریای بیکران واقع شده که هر کس در چنین دریایی قرار گیرد ناگزیر پاک می شود و در چنین عالم نورانی، نورانیت پیدا می کند.

به زائران و خودم سفارش می کردم که سعی کنید این نورانیت و طهارت را در شهر و دیار خود حفظ کنید. هر گاه احساس کردید که دارد ضعیف یا کم رنگ می شود باز دوباره به مشهدی از مشاهد ائمه علیهم السلام مشرف بشوید تا این حالت معنوی ملکه بشود و با این نورانیت زندگی ادامه داشته باشد و این طهارت به برکت زیارت است.

بی جهت نیست که در کتاب های شیعه و سنی به زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام و حتی قبور مؤمنان امر مؤکد شده است و این عمل در سیره همه متشرعه بوده و هست.

از این رو ما ائمه اطهار علیهم السلام را در دوران حیاتشان زیارت می کنیم و پس از شهادتشان به قبورشان پناه می آوریم و به آنان متوسل می شویم و این زیارت ها و توسلات در حقیقت ایجاد ارتباط معنوی با آن حضرات است و بدین وسیله به خدای سبحان تقرّب حاصل می نماییم.

البته ما در این زمینه روایات فراوانی داریم که به طرح آن ها نیاز نیست. برای آگاهی بیشتر می توان به کتاب های حدیثی، مزارها و به کتاب کامل الزیارات مراجعه کرد.

لَا تَذُ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ؛

و به قبرهای شما پناه آرم.

این جمله با جمله پیشین از دو جهت تفاوت دارد.

1. در جمله قبل گفتیم «زائر» در این جا می گوئیم: «لائذ عائد».

2. در آن جا گفتیم: «زائر لکم»، در این جا می گوئیم: «بقبورکم».

واژه «عائد» از نظر لغوی

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

عود: العوذ الالتجاء إلى الغير والتعلق به، يقال: عاذ فلان بفلان، ومنه قوله تعالى: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>(1)</sup>. المفردات فی غریب القرآن: 352. (2)... (2)

«عائد» به معنای «لجأ»، التجا کردن و پناهنده شدن است.

«لوذ» نیز به معنای: «التجاء»<sup>(3)</sup> یا «استتر»<sup>(4)</sup> آمده است.

پس این دو واژه یا با هم مترادف دارند و یا معنای بسیار نزدیکی به هم دارند که به زبان فارسی همان پناه بردن و ملتجی شدن است.

بنابراین معنا، انسان برای طلب حاجتی و یا برای دفع خطری و نجات از گرفتاری به قبر امام علیه السلام پناه می برد.

شایان یادآوری است که در دوران قبل از اسلام نیز مردم در حوادثی به قبور بزرگان پناهنده می شدند. فرض کنید کسی مرتکب جرمی شده و برای نجات از

ص: 351

1- .سوره بقره

2- : آیه 67.

3- . المصباح المنیر: 560.

4- . المفردات فی غریب القرآن: 456.

مؤاخذه به قبر بزرگی ملتجی می شد که آن بزرگ در جامعه آن روز حرمت داشت و این التجا، اثر داشت.

## دو نمونه تاریخی

برای نمونه در تاریخ آورده اند:

پدر فرزدق شاعر شخصیت بزرگی بود، شخصی با فرزدق مشکلی پیدا کرد برای نجات از فرزدق و تعقیب او به قبر غالب پدر فرزدق پناهنده شد.

فرزدق به او پیغام داد: خواسته تو هر چه باشد من حاضرم انجام دهم و اعتراض ندارم و بدون قید و شرط می پذیرم. (1) و نیز نوشته اند:

یکی از بزرگان با حجاج در لشکرکشی برای جنگ با عبدالله بن زبیر همکاری داشت. در ادامه جنگ ابن زبیر به خانه خدا پناهنده شد، اما سپاه حجاج جنگ را ادامه دادند، خانه خدا را با منجیق منهدم کردند و این باعث شد که آن شخصیت بر حجاج اعتراض کرد و از ادامه جنگ خودداری نمود و شعری علیه حجاج سرود. حجاج تصمیم گرفت او را دستگیر کند، اما او فرار کرد و مردم را علیه حجاج تحریک کرد.

حجاج در این باره نامه ای به عبدالملک نوشت.

عبدالملک در پاسخ نوشت: او به قبر مروان بن حکم پناهنده شد و من نمی توانم کاری بکنم و تو نیز او را تعقیب نکن! (2) نمونه سوم این که در احوالات کمیت؛ شاعر معروف رحمه الله در داستان مفصلی نوشته اند:

ص: 352

---

1- ر. ک: طبقات فحول الشعراء ابن سلام جمعی: 2/312.

2- . الاعلام زرکلی: 2/6.

هنگامی که هشام بن عبدالملک بر او خشم گرفت دستور قتل او را صادر کرد.

کمیت شاعر رحمه الله به قبر معاویه بن هشام پناهنده شد و وقتی خبر به هشام بن عبدالملک رسید، او را به طور موقت عفو کرد تا از آن جا بیرون آمد. (1) آری، در روایات نیز در زندگی ائمه ما علیهم السلام آمده که مردم هم در دوران حیات آن بزرگواران و هم بعد از شهادتشان به قبور مطهرشان پناهنده می شدند. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

نحن كهف لمن التجأ إلینا؛ (2)

ما پناه کسی هستیم که به ما پناهنده شود.

در روایت دیگر امام باقر علیه السلام درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

هم أمن لمن التجأ إلیهم وأمان لمن تمسك بهم؛ (3)

آنان ایمنی هستند برای کسی که به آنان پناه برد و امان و پشتیبانند برای کسی که به آنان تمسک کند.

امام باقر علیه السلام در سخن دیگری می فرماید:

أيها الناس! إنَّ أهل بیت نبیکم شرفهم الله بکرامته... وعصمة لمن لجأ إلیهم وأمن لمن استجار بهم؛ (4)

ای مردم! به راستی خدا اهل بیت پیامبر شما را با کرامتش شرافت بخشید... آنان عصمتند بر کسی که به آنان پناه آورد و امانند برای کسی که به آنان پناهنده شود.

جالب این که در روایتی آمده: 0.

ص: 353

---

1- . کتاب الفتوح (احمد بن اعثم الکوفی): 8/274.

2- . الخرائج والجرائح: 2/740، بحار الأنوار: 69/44، ذیل حدیث 53، رجال کشی: 448.

3- . یقین: 319، بحار الأنوار: 23/246، ذیل حدیث 16.

4- . تفسیر فرات: 337-338، حدیث 460، بحار الأنوار: 26/255، حدیث 30.

شخصی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مرتکب گناهی شد، از این رو به حسنین علیهما السلام پناهنده شد و حضرت این پناهندگی را از او پذیرفتند و او را بخشیدند.

در جنگ جمل وقتی طلحه و زبیر کشته شدند و سپاه جمل شکست خورد، پسر طلحه دستگیر شد، او به حسنین علیهما السلام پناهنده شد؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام پناهندگی او را پذیرفتند و دستور دادند که او را آزاد کردند.

روایت دیگری در این زمینه در کتاب الکافی آمده است:

لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمة معلومة من عرفها واستجار بها أجير؛<sup>(1)</sup>

برای جای قبر امام حسین علیه السلام حریم معلومی است کسی که آن را بداند و به آن پناهنده شود، پناه داده می شود.

### قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات

عجیب این که پناهندگی به قبور ائمه علیهم السلام حتی در عالم حیوانات نیز بوده و هست. در روایتی در وسائل الشیعه آمده:

روزی امام رضا علیه السلام نشسته بودند و عده ای در خدمتشان حضور داشتند، در این هنگام گنجشکی آمد و خیلی سر و صدا می کرد. امام علیه السلام به یکی از حاضران فرمودند: این شیء را بردار و فلان جا برو و ماری را که به لانه این پرنده آمده بکش! این پرنده به من پناه آورده است.<sup>(2)</sup> روایت دیگری در بحار الأنوار آمده است:

ص: 354

---

1- . الکافی: 4/588، حدیث 6، بحار الأنوار: 98/110، حدیث 19.

2- . بصائر الدرجات: 365، حدیث 19، مناقب آل ابی طالب: 3/447، وسائل الشیعه: 11/537، حدیث 15477، بحار الأنوار: 49/88، حدیث 8.

جابر جعفی می گوید: در سفر حجی در خدمت امام باقر علیه السلام بودم، حیوانی کنار محمل حضرت علیه السلام آمد و چیزی گفت.

جابر می گوید: من دست دراز کردم که این حیوان را بگیرم.

حضرت مرا از این کار باز داشت و فرمود:

یا جابر! فإِنَّه استجار بنا أهل البيت؛ (1)

ای جابر! این حیوان به ما اهل بیت پناه آورده است.

در روایت دیگری آمده:

آهویی نزد امام صادق علیه السلام آمد و با زبان خود به حضرت مطلبی را گفت.

حضرت فرمود:

أفعل إن شاء الله؛

ان شاء الله انجام می دهم.

وقتی آهو رفت؛ حضرت فرمودند:

استجار بي الظبي وأخبرني أن بعض من يصيد الطباء بالمدينة صاد زوجته؛ (2)

آهویی از دست برخی صیادان به من پناه آورد و به من خبر داد که برخی از صیادان مدینه جفت او را صید کرده است.

### پناهندگی به حرم ها و حکم شرعی آن

در پناهندگی مسأله ای در کتاب الحدود مطرح شده و فقها نوشته اند:

اگر کسی در خارج حرم مکه مرتکب جرمی شده باشد و به حرم الاهی پناه ببرد

ص: 355

---

1- الخرائج والجرائح: 2/604، حدیث 12، بحار الأنوار: 46/248، حدیث 38.

2- همان: 1/299، حدیث 5، همان: 47/112، حدیث 149.



او را تحت تعقیب قرار نباید داد و نباید او را از آن جا بیرون آورند تا حد جاری کنند، بلکه باید صبر کنند تا از حرم بیرون بیاید و آن گاه به حکمش رسیدگی کنند. (1) عده بسیاری از فقهای ما همین حکم را در قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و قبور ائمه اطهار علیهم السلام نیز فتوا داده اند که اگر کسی جرمی را مرتکب شد و به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و یا یکی از ائمه اطهار علیهم السلام پناه برد او را تحت تعقیب قرار نمی دهند و صبر می کنند تا او از آن جا بیرون بیاید. این فتوای عده ای از علمای ماست. برای مثال شیخ مفید رحمه الله در کتاب المقنعه چنین می نویسد:

ولا تقام الحدود في المساجد ولا في مشاهد الأئمة عليهم السلام ومن فعل في المساجد أو المشاهد ما يوجب إقامة الحدّ عليه أقيم عليه الحدّ خارجاً منها ولم تقم عليه الحدود فيها. (2)

نظیر این عبارت را شیخ طوسی رحمه الله در کتاب النهایه آورده است. (3) قاضی ابن البراج از فقهای بزرگ ما در کتاب المهذب چنین می نگارد:

وإذا التجأ إلى حرم الله أو حرم رسوله أو أحد الأئمة عليهم السلام لم يقم الحدّ عليه فيه. (4)

ابن ادريس رحمه الله در کتاب السرائر می نویسد:

وإذا التجأ إلى حرم الله سبحانه أو حرم رسوله أو أحد الأئمة عليهم السلام لم يقم عليه الحدّ فيه. (5) 7.

ص: 356

---

1- . شرح اللمعة: 2/322.

2- . المقنعة: 783.

3- . النهاية: 702.

4- . المهذب: 2/529.

5- . السرائر: 3/457.

مُسْتَشْفِعُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبُ بِكُمْ إِلَيْهِ؛

شما را به درگاه خدای متعال شفیع می آورم و به وسیله شما به پیشگاهش تقرب می جویم.

آن گاه که با خدا کاری داشته باشیم شما را شفیع قرار می دهیم، و چون انسان همیشه و در همه احوال و برای همه امور با خدا کار دارد، پس دائماً با ائمه سر و کار خواهد داشت.

ولی بالاترین امور «تقرب الی الله» است، که برای رسیدن به قرب حق به هادی و دلیل قطعی نیاز دارد، و نیز هادی به طور قطع خودش باید نزدیک به خدا باشد، و در عالم وجود کسی بهتر برای این جهت از محمد و آل محمد علیهم السلام وجود ندارد.

پس ما قطعاً برای همه احتیاجات مادی و معنوی خویش نیازمند شفاعت اهل بیت هستیم.

در این جا بحثی در رابطه با شفاعت، سپس چند جمله ای درباره تقرب الی الله خواهیم داشت.

### شفاعت چیست؟

ایمان به شفاعت رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام به شیعه اختصاص ندارد، بلکه حقیقتی است نزد عموم فرق اسلامی. این اعتقاد هم از قرآن مجید سرچشمه می گیرد و هم از سنت. در معنای شفاعت راغب اصفهانی در کتاب المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الشفع ضمّ الشيء إلى مثله؛<sup>(1)</sup>

شفع ضمیمه کردن چیزی به مثل آن است.

ص: 357

---

1- . المفردات فی غریب القآن: 263.

در نافله شب، يك نماز وتر و يك نماز شفع داریم. به نماز يك ركعتی «وتر» و به نماز دو ركعتی «شفع» گفته می شود، که دو ركعت به هم ضمیمه شده و يك نماز را تشکیل داده اند.

در فقه نیز در کتاب شفعه مطرح شده که اگر در ملكی دو نفر شريك هستند، هر گاه یکی از شرکا بخواهد ملك خود را به شخص سومی بفروشد شريك حق دارد به شفعه اخذ کند؛ یعنی خریداری نماید و سهم او را به سهم خودش ضمیمه کند. (1) از این روست که راغب اصفهانی می گوید:

الشفاعة الانضمام إلى آخر ناصرأله وسائلاً عنه، وأكثر ما يستعمل في انضمام من هو أعلى حرمة ومرتبة إلى من هو أدنى. (2)

شخصی به شخصی منضم بشود که او یاورش باشد در تحصیل مطلبی که این شخص درخواست می کند، و رسیدن به حاجتی که دارد.

بیشتر استعمال شفاعت در موردی است که کسی که وجاهت، آبرو، مقام، شخصیت و مرتبت بیشتری دارد به شخصی برای رسیدن او به هدف و حاجتش منضم می شود و می گویند: فلانی در فلان جریان نزد فلانی شفیع فلانی شد.

معنای شفاعت در قرآن کریم، روایات و کلمات علما همین معنای لغوی است و جعل اصطلاحی در بین نیست، و مراد در همه آیات و کلمات معصومین علیهم السلام و عبارات علما و استعمالات فصیحه معنای مذکور است.

وقتی انسان احتیاج پیدا کند به رفتن خدمت بزرگی برای عرض حاجتی یا خوفی که دارد به خاطر خلافتی که از او سر زده است، هرگز امید ندارد که بتواند به حضور او راه یابد. از وجاهت، حرمت، شخصیت و موقعیت کسی کمک می گیرد و او را در امر 3.

ص: 358

---

1- . ر. ك: اللعة الدمشقية: 147، كتاب الشفاعة.

2- . المفردات في غريب القرآن: 263.

خود شفیع قرار می دهد که به جای این شخص، حاجت او را در آن جا مطرح کند.

بنابر آن چه گذشت خداوند متعال بزرگ علی الاطلاق و ربّ الارباب است.

بندگان غیر معصوم گناهکار از طرفی به خود و به گناهان، نقائص و عدم قابلیت خودشان می نگرند و از طرف دیگر به خداوند متعال و عظمت او نگاه می کنند و از طرفی عذاب الاهی را درباره گناهان و کارهای خلافی که از آن ها سر زده تصور می کنند، ناگزیر می ترسند و نمی توانند بدون شفیع با خداوند متعال ارتباط برقرار کنند.

بنده ای به خداوند متعال امید عفو دارد و از طرفی خوف از عذاب او دارد به نزد بزرگی می رود که در نزد خداوند متعال حرمت، عزّت، مرتبه و قرب دارد تا بتواند او را به مقصدش برساند.

البته به اجماع همه اهل اسلام آبرومندترین آبرومندان درگاه الاهی پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

بنابراین، شفاعت يك حقیقت است، اما حقیقتی که دست خداوند متعال و ملك اوست. این معنا از قرآن مجید استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ \* قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ (1)

آیا آنان غیر از خدا شفیعیانی گرفته اند؟! به آنان بگو: «آیا (از آن ها شفاعت می طلبید) گرچه مالک چیزی نباشند و تعقل نمی کنند؟!» بگو: «تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمان ها و زمین از آن اوست، آن گاه همه شما را به سوی او باز می گردانند.4.

ص: 359

این آیه مبارکه اصل شفاعت را اثبات - و به مقتضای لام ملکیت می فرماید که ملک خدا و اصولاً تمام شفاعت ها به اذن اوست. اکنون سؤالی مطرح می شود که آیا خداوند متعال شفاعت را به کسی داده یا اصلاً آن را به کسی نداده است؟

شفاعت، مقامی مانند دیگر مقام هاست که ملک خداوند متعال است. مقامات الاهی از قرآن کریم استفاده می شود.

## مقام ولایت

از مقام های مطرح شده در قرآن مجید مقام «ولایت» است؛ این مقام از آن خداوند متعال است. چون او خالق هستی و مالک همه موجودات و تدبیر امور همه در دست اوست که فرموده:

﴿بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾؛ (1)

بلکه همه کارها در اختیار خداوند است.

و در آیه دیگری در خصوص اهل ایمان آمده:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ (2)

خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند.

پس امر به دست خداوند متعال است؛ ولی آیا خدای سبحان این مقام را به کسی عطا کرده که به اذن او بتواند در هستی یا در شئون اشخاص یا غیر ذلك تصرف کند؟ و اگر داده در چه حدودی است؟

ص: 360

---

1- . سوره رعد (13): آیه 31.

2- . سوره بقره (2): آیه 257.

## مقام عزّت

مقام عزّت نیز به نحو اطلاق ملك خداوند متعال است:

«فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ (1)

به راستی که همه عزت ها از آن خداوند است.

هر کس در عالم هر عزّتی دارد، عزت او از خداست. سخن در این است که آیا خداوند متعال آن عزّت الاهی، معنوی و حقیقی را به کسانی داده است یا نه؟

## مقام قدرت

از مقام های دیگر خداوند متعال مقام قوّت و قدرت در عالم است. قرآن مجید می فرماید:

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ (2)

به راستی تمام قدرت، از آن خداوند است.

هر کسی در عالم به هر مقداری که قدرت دارد شعبه ای از قدرت مطلقه الاهی است و این مقام از آن خداوند متعال است.

## مقام علم غیب

از مقام های دیگر خداوند متعال، مقام علم غیب است. در قرآن مجید به صراحت می فرماید:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (3)

بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.

ص: 361

---

1- . سوره نساء (4): آیه 139.

2- . سوره بقره (2): آیه 165.

3- . سوره نمل (27): آیه 65.

علم غیب از آن خداوند متعال و ملک اوست، آیا خدا این علم را به کسی عطا کرده یا نکرده؟ و اگر عطا کرده چه کسی است؟

## مقام محمود

از مقام های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقام محمود است. خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ (1)

و پاسی از شب را با شب زنده داری به عبادت سپری کن! این يك وظیفه اضافی برای توست، امید است پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند!

خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به نافلة شب امر می کند.

مقام محمود در آیه مبارکه در روایات فریقین به شفاعت تفسیر شده است.

در حدیثی در ذیل این آیه آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند:

يا علي! إنَّ رَبِّي عزوجل ملكني الشفاعة في أهل التوحيد من أمتي وحظر ذلك عمَّن ناصبك أو ناصب ولدك من بعدك؛ (2)

ای علی! خداوند متعال مقام شفاعت را به من درباره موحدان اتمم تمليك کرده است. نسبت به کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی کردند و با او دشمن بودند از این شفاعت محروم کرده است.

در روایت دیگری آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ضمن تفسیر این آیه فرمودند:

ص: 362

---

1- . سوره اسراء (17): آیه 79.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 455، حدیث 1017، كشف الغمة: 2/28، تفسیر نور الثقلین: 3/207، حدیث 397.

المقام الذي أشفع فيه لأمتي؛(1)

منظور از مقام محمود، مقامی است که با آن از ائمت شفاعت می کنم.

در روایت دیگری از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام از معنای مقام محمود پرسیدند، حضرت فرمود:

هي الشفاعة؛(2)

منظور از مقام محمود، شفاعت است.

در تفسیر کنز الدقائق در ذیل این آیه مبارکه امام کاظم علیه السلام می فرماید:

يقوم الناس يوم القيامة مقدار أربعين عاماً وتؤمر الشمس فتركب على رؤوس العباد ويلجمهم العرق، وتؤمر الأرض لا تقبل من عرفهم شيئاً فيأتون آدم فتشفعون منه، فيدلّهم على نوح، ويدلّهم نوح على إبراهيم، ويدلّهم إبراهيم على موسى، ويدلّهم موسى على عيسى، ويدلّهم عيسى على محمد صلى الله عليه وآله فيقول: عليكم بمحمد خاتم النبيين، فيقول محمد: أنا لها.

فينطلق حتى يأتي باب الجنة فيدق، فيقال له: من هذا والله أعلم؟

فيقول: محمد.

فيقال: افتحوا له.

فإذا فتح الباب استقبل ربه فيخرّ ساجداً فلا يرفع رأسه حتى يقال له: تكلم 5.

ص: 363

1- . روضة الواعظين: 500، كنز الدقائق: 5/593، مسند، احمد بن حنبل: 2/441، عمدة القارى: 5/123، تحفة الاحوذى: 8/454،

تفسير جامع البيان: 15/182، حديث 17070، تفسير نور الثقلين: 3/208، حديث 399.

2- . تفسير العياشى: 2/314، حديث 148، بحار الأنوار: 8/48، حديث 49، تفسير نور الثقلين: 3/211، حديث 402، تفسير كنز

الدقائق: 5/596، سنن ترمذى: 4/365، حديث 5145 به نقل از پیامبر صلى الله عليه وآله، فتح البارى: 11/368، تحفة الاحوذى:

8/454، تفسير قرطبي: 10/309، تفسير ابن كثير: 3/62، الاتقان في علوم القرآن: 2/520، حديث 6545.



وسل تعط واشفع تشفع.

فيرفع رأسه، فيستقبل ربّه فيخرّ ساجداً.

فيقال له مثلها.

فيرفع رأسه حتّى أنّه ليشفع من قد أحرق بالنار.

فما أحد من الناس يوم القيامة في جميع الأمم أوجه من محمد صلى الله عليه وآله، وهو قول الله تعالى: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»؛ (1)

در روز قیامت مردم به آدم، نوح، ابراهیم... پناه می برند، سرانجام به آن ها می گویند: به سراغ رسول الله صلی الله علیه وآله بروید و آن حضرت شفاعت می کنند.

اهل سنت نیز در ذیل این آیه روایاتی آورده اند. جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر الدر المثور روایتی را از سعید بن منصور، بخاری، ابن جریر و ابن مردویه نقل می کند که عبدالله بن عمر می گوید:

إنّ الناس يصيرون يوم القيامة جناء كلّ امة تتبع نبيّها يقولون: يا فلان! اشفع لنا، حتى تنتهي الشفاعة إلى النبي صلی الله علیه وآله.

فذلك يوم يبعثه الله المقام المحمود. (2)

از این روست که پیامبران پیشین و امت های آن ها محتاج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. این حدیث با اسانید متعدد در کتب فریقین نقل شده و به منابع ما اختصاص ندارد.

روایت دیگر را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه 5.

ص: 364

1- . همان: 2/315، حدیث 151، بحار الأنوار: 8/48، حدیث 52-53، تفسیر کنز الدقائق: 6/251-257.

2- . تفسیر الدر المثور: 4/197، تفسیر ابن کثیر: 3/59، صحیح بخاری: 5/228، عمدة القاری: 19/30، حدیث 8174، السنن الكبرى، نسائی: 6/381، حدیث 11295.

نقل کرده اند که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره این آیه سؤال شد، حضرت فرمودند:

هو المقام الذي أشفع فيه لأمتي؛(1)

منظور همان مقامی است که به وسیله آن از ائمت شفاعت می نمایم.

روایت دیگر را ابن جریر و بیهقی... نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

المقام المحمود الشفاعة؛(2)

منظور از مقام محمود، شفاعت است.

در روایت دیگر از ابن عباس سؤال شد: مقام محمود چیست؟ گفت:

مقام الشفاعة؛(3)

مقام شفاعت است.

صحابی دیگر، سعد بن ابی وقاص می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سؤال شد: منظور از مقام محمود چیست؟

فرمود:

هو الشفاعة؛(4)

همان شفاعت است.

البته در این باره روایات دیگری در کتاب تفسیر الدر المنثور از طریق بخاری، ابن جریر، ترمذی، ابن حنبل و دیگران نقل شده است.

بنابر آن چه گذشت شفاعت مقام و مرتبه ای است که در درجه نخست از آن 1.

ص: 365

---

1- . همان، تفسیر جامع البیان: 15/182، حدیث 17070.

2- . همان، مسند، احمد بن حنبل: 2/478، فتح الباری: 11/368، عمدة القاری: 23/123، تفسیر آلوسی: 15/141.

3- . همان، تفسیر جامع البیان: 15/180، حدیث 17062، تفسیر ابن کثیر: 3/58.

4- . همان، تفسیر آلوسی: 15/141.

خداوند متعال است؛ ولی خداوند متعال این مقام و مرتبه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داده است؛ به طوری که پیامبران گذشته و امت های آن ها همه به شفاعت آن حضرت نیاز دارند.

اکنون این پرسش مطرح است که این مقام چگونه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اعطا شده است. در قرآن مجید اعطای این مقام به سه تعبیر آمده است:

1. تعبیر به تمليك.

2. تعبیر به رضا، راضی بودن خداوند متعال.

3. تعبیر به اذن.

خدا هر چه را از مقام و قدرت، علم و ثروت و غیر ذلك به هر کس که بخواهد می دهد و به هر که نخواهد نمی دهد. او مالک است و همه امور به دست اوست، چنان که می فرماید:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...»؛ (1)

بگو: بارالها! مالک حکومت ها تو هستی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری....

درباره شفاعت می فرماید:

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»؛ (2)

و چه بسیار فرشتگان آسمان ها که شفاعت آن ها سودی نمی بخشد مگر پس از آن که خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه شفاعت دهد. 6.

ص: 366

---

1- . سوره آل عمران (3): آیه 26.

2- . سوره نجم (53): آیه 26.

البته خداوند متعال هر نعمت، هر مقام و هر شیء مادی و معنوی را به کسی بدهد، ضابطه دارد و لیاقت، ظرفیت و استعداد طرف شرط است.

از آن چه گفتیم چنین نتیجه می گیریم:

1. شفاعت، اکتسابی نیست؛ بلکه يك مقام اعطایی است.

2. اثبات مقام شفاعت برای هر کسی به دلیل نیاز دارد. اما برای نفی شفاعت، عدم دلیل کافی است، یعنی همین قدر که دلیل نداشته باشیم بر این که زید می تواند شفیع باشد، در عدم حصول این مقام برای او کافی است.

3. اثبات این مقام برای هر کسی یا باید از قرآن باشد و یا از سنت معتبر.

در آیه ای از قرآن مجید می خوانیم:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»؛ (1)

و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خوشنود گردی.

این آیه کریمه به شفاعت تفسیر شده و صراحت دارد که این مقام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عطا شده است.

از دلایل شفاعت این آیه است:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»؛ (2)

آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد.

در تعبیر دیگر می فرماید: 7.

ص: 367

---

1- . سوره ضحی (93): آیه 5.

2- . سوره مریم (19): آیه 87.

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ»؛ (1)

هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد.

در تعبیر سوم می فرماید:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (2)

کسانی را که غیر از او می خوانند مالک شفاعت نیستند؛ مگر آن ها که با آگاهی و علم کامل به حق شهادت داده اند!

در آیه دیگر می فرماید:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛ (3)

در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

در آیه دیگر می فرماید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»؛ (4)

کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! آن چه را در پیش روی آن ها و پشت سرشان قرار دارد می داند؛ و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. 5.

ص: 368

---

1- . سوره سبأ (34): آیه 23.

2- . سوره زخرف (43): آیه 86.

3- . سوره طه (20): آیه 109.

4- . سوره بقره (2): آیه 255.

شفعاء کسانی هستند که خداوند متعال - به قدری که بخواهد - به هر يك از آن ها از علم خود داده است.

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رأس شفعاء هستند که خداوند متعال به آن بزرگوار این مقام عظیم را عطا کرده است.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الأنوار باین با عنوان «باب الشفاعة» باز کرده و در آن روایات بسیار زیادی آورده است. (1) در روایتی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي؛ (2)

کسی که به شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را از شفاعت من بهره ای نخواهد داد.

از این روایت معلوم می شود که از شروط شفاعت شدن، ایمان به شفاعت است.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إذا قمت المقام المحمود تشفّعت في أصحاب الكبائر من أمتي فيشفّعني الله فيهم، والله لا تشفّعت فيمن أذى ذريتي؛ (3)

آن گاه که در مقام محمود قرار گیرم برای گناه کاران گناه کبیره از ائمت شفاعت کنم و خدا شفاعت مرا می پذیرد. به خدا سوگند، درباره کسانی که ذریه مرا آزرده اند، شفاعت نخواهم کرد. 2.

ص: 369

---

1- . بحار الأنوار: 8/29. در این باب 86 روایت درباره شفاعت آمده است.

2- . عيون أخبار الرضا عليه السلام: 2/125، حدیث 35، بحار الأنوار: 8/34، حدیث 4.

3- . الأمالی، شیخ صدوق: 370، حدیث 462، بحار الأنوار: 8/37، حدیث 12.

بنابراین روایت، کسانی مورد شفاعت قرار می گیرند که

اولاً از امت رسول الله صلی الله علیه وآله باشند، خدا، شفاعت حضرت را در اصحاب کبائر از امت خود می پذیرد.

ثانیاً به ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله آزار نرسانده، و کسانی که آن ها را ایذاء کرده اند، مورد شفاعت قرار نخواهند گرفت.

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد التوسل إليّ وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة، فليصل أهل بيتي ويدخل السرور عليهم: (1)

کسی که می خواهد به من توسل جوید و کاری کند که در روز رستاخیز او را شفاعت کنم به اهل بیت من احسان کند و آن ها را شاد نماید.

پس اگر کسی علاوه بر عدم ایذاء خدمتی به اهل بیت علیهم السلام کرده بیشتر مورد شفاعت قرار می گیرد.

در سخن دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

لكلّ نبي دعوة قد دعا بها وقد سأل سؤلاً، وقد خبأت دعوتي لشفاعتي لأمتي يوم القيامة: (2)

هر پیامبری دعای ویژه ای داشت که با آن خدا را خواند و حاجت خود را خواست، ولی من دعای خودم را برای شفاعت امتم در روز رستاخیز ذخیره کرده ام. 1.

ص: 370

---

1- . الأُمالي، شيخ صدوق: 462، حديث 615، بحار الأنوار: 26/227، حديث 1.

2- . الخصال: 29، حديث 103، بحار الأنوار: 8/34، حديث 1.

بنابراین روایت، گویی خداوند متعال به هر کدام از پیامبران اذن داده که مطلبی را از خدا بخواهند. از این رو حضرتش می فرماید: من خواسته ام را برای روز قیامت گذاشته ام و آن، شفاعت برای امت است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلي: جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، ونصرت بالرعب، وأحلّ لي المغنم، وأعطيت جوامع الكلم، وأعطيت الشفاعة؛(1)

پنج چیز به من داده شد که پیش از من به هیچ کس داده نشده است: اولی زمین سجده گاه و پاک کننده برای من مقرر شده، هراسی که از من در دل دشمن است، یاور من گردید، غنیمت برای من حلال شد، کلمات جامع به من عنایت شد و شفاعت به من عطا گردید.

شافع دیگر، قرآن مجید است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

واعلموا أنّ شافع مشفع وقائل مصدق وأنه من شفّع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه؛(2)

بدانید که قرآن مجید شافعی است که شفاعتش مورد قبول قرار می گیرد و گوینده ای است که تصدیق می شود. هر که را قرآن در روز رستاخیز شفاعت کند بپذیرند.

شافع دیگر، اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان هستند.

حضرت در روایتی می فرماید:4.

ص: 371

---

1- . همان: 292، حدیث 56، همان: 8/38، حدیث 17.

2- . نهج البلاغه: 2/92، خطبه 176، بحار الأنوار: 89/24، حدیث 24.



ما شفاعت می نمایم و کسانی که اهل مودت ما اهل بیت هستند نیز در روز قیامت شفاعت می کنند.

بنابراین روایات، پیامبر اکرم، ائمه معصومین علیهم السلام، قرآن و اهل مودت اهل بیت در روز قیامت شفاعت هستند.

در زمینه شفاعت شیعیان روایتی را فریقین آورده اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام در احتجاج با صحابه فرمودند:

فهل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: إن من شيعتك رجلاً يدخل في شفاعته الجنة مثل ربيعة و مضرّ غيري؟

قالوا: لا؛(2)

آیا در بین شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرموده باشند که در شیعیان تو مردی هست که به برکت شفاعت او به تعداد دو قبیله بزرگ ربيعة و مضرّ به بهشت وارد می شوند؟

آنان اقرار کردند که نه، این مقام به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد.

خلاصه این که شفاعت را نمی شود انکار کرد، و اگر شیعه ای آن را منکر شود از تشیع خارج می گردد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة؛(3)

هر کس سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست؛ معراج، پرسش در قبر و شفاعت.3.

ص: 372

1- . الخصال: 624، بحار الأنوار: 8/34، ذیل حدیث 3.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 551، در ضمن حدیث طویل مناشده 1167، بحار الأنوار: 31/380، حدیث 24.

3- . الأمالی، شیخ صدوق: 370، حدیث 464، بحار الأنوار: 8/37، حدیث 13.

در زمینه شفاعت روایتی به لفظی دیگر در الکافی نقل شده که سماعة بن مهران می گوید: شب هنگام در کنار خانه خدا در خدمت حضرت امام کاظم علیه السلام نشسته بودم حضرتش فرمود:

یا سماعة! إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم، فما کان لهم من ذنب بینهم و بین الله عزوجل حتمنا علی الله فی ترکه لنا فأجابنا إلی ذلك، وما کان بینهم و بین الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلی ذلك وعوضهم الله عزوجل: (1) اگر مؤمنی گناهی کرده، ما در روز قیامت از خدا خواهیم خواست که او را عفو کند و خداوند متعال جواب موافق می دهد، اما اگر حقوق مردم باشد ما در حقوق مردم نیز دخالت می کنیم و شفاعت می نماییم و از طلبکار خواهیم می کنیم که این بدهکار را ببخشد و عوضش را از خداوند متعال به او می دهیم.

آن چه گذشت روایاتی اندک از روایات فراوانی بود که در این زمینه آمده است.

گفتنی است که روایات شفاعتِ علما، شهدا و مؤمنان واقعی در روز قیامت فراوان است.

کوتاه سخن این که هر کسی که نزد خداوند متعال حرمت، جاهت، آبرو و عزت و مقام دارد، با استفاده از جایگاه خود در قیامت شفاعت خواهد کرد و آن امری است که از نظر کتاب و سنت ثابت و مسلم بوده و هیچ اختلافی بین مسلمانان در آن وجود ندارد.

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می نویسد:

لا خلاف فیها بین المسلمین بأنّها من ضروریات الدین. (2)3.

ص: 373

---

1- . الکافی: 8/162، حدیث 167، بحار الأنوار: 8/57، حدیث 71.

2- . ر. ک: بحار الأنوار: 8/29-63.

پس اگر کسی شفاعت را از روی غرض و مرض - نه از روی جهالت و مناقشه علمی - انکار و استهزا کند، در واقع یکی از ضروریات دین را انکار کرده است.

به نظیر این عبارت، بزرگان اهل سنت نیز تصریح کرده اند.

در کتاب العقائد النسفیة - که از کتاب های معتبر اهل سنت در اصول اعتقادات شمرده می شود - چنین آمده:

الشفاعة ثابتة للرسول والأخيار في حق الكبائر، مستفيض من الأخبار. (1)

یکی از بزرگان اهل سنت در این باره می گوید:

اگر کسی شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را انکار و یا در آن مناقشه نماید پیامبر او را نفرین می کند و می فرماید:

لا أناله الله شفاعته رسول الله.

و اگر قرار است «اخیار» نیز در روز قیامت شفاعت کنند، پرواضح است که ائمه اطهار علیهم السلام سادات اخیار هستند.

بنابراین معلوم می شود آیه ای که در آن ها شفاعت نفی یا به عدم نفع آن تصریح شده، به غیر مسلمانان اختصاص دارد.

البته بدون اشکال، کفورزان، مشرکان، منافقان و نواصب که همان دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند، به شفاعت نمی رسند، در آیه ای آمده است:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»؛ (2)

و آن ها جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند. 8.

ص: 374

---

1- . العقائد النسفیة: 148.

2- . سورة انبیاء (21): آیه 28.

در تفاسیر شیعه و سنی منظور از «إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضِي» (1) یعنی آن که دینش مورد رضای خدا قرار بگیرد که همان «وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (2) است.

از طرفی، این آیه مبارکه در روز غدیر خم نازل شده و به یقین ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز جزء مطلب خواهد بود.

بنابراین، «شفاعت» غیر مؤمنان را شامل نمی شود؛ به این دلیل واضح است که وقتی کسی اهل دین باشد؛ یعنی خدا، رسول او، قیامت و آن چه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده؛ از اصول و فروع بپذیرد، به همه ابعاد دین الاهی معتقد خواهد بود، و چون می داند در صورت ارتکاب گناه استحقاق عقاب دارد، در برابر خداوند متعال و احکام شریعت استکبار، طغیان، گردنکشی و یاغی گری نخواهد کرد.

آری، اگر گناهی از مؤمن سر بزند، به اغوای شیطان و نفس اماره خواهد بود که شیطان او را فریب داده و تحت تأثیر نفس قرار گرفته است، وگرنه مکذّب خدا، جهان آخرت و احکام الاهی مشمول شفاعت نیست.

از این روست که قرآن کریم می فرماید: وقتی از دوزخیان در روز قیامت می پرسند: چرا وارد جهنم شدید؟

در پاسخ می گویند:

«وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ \* حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ \* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»؛ (3)8.

ص: 375

---

1- . الأملی، شیخ صدوق: 56، حدیث 11، تفسیر مجمع البیان: 7/81، تفسیر الاصفی: 2/781، بحار الأنوار: 8/34، حدیث 4، تفسیر

نور الثقلین: 3/423، حدیث 48.

2- . سوره مائده (5): آیه 3.

3- . سوره مدثر (74): آیه 46-48.

و ما همواره روز جزا را انکار می کردیم، تا زمانی که مرگ ما فرا رسد! از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن ها سودی نمی بخشد. اساساً گناه کسانی که مؤمن و مسلمان هستند، با گناه غیر مسلمان و غیر مؤمن تفاوت دارد؛ چرا که برای نجات اهل ایمان راه هایی وجود دارد، اما کافر راهی برای نجات ندارد.

شخصی که از روی طغیان گناه نمی کند و از کرده خود پشیمان است و خود را مستحق عقاب می داند، اگر به او وعده شفاعت بدهند و به نجات از عقاب امیدوار سازند، بر گناه جرأت پیدا نمی کند؛ چرا که او اهل ایمان و از آن چه پیش آمده نگران و به فکر تحصیل عفو و بخشش خدای غفور رحیم است، که یا توبه او قبول شود یا مورد شفاعت قرار گیرد، نه این که وقتی به او گفتند: راهی برای شفاعت وجود دارد، جرأت پیدا کند و بیشتر گناه نماید.

و خلاصه مطلب این که:

اولاً: غیر اهل ایمان مورد شفاعت نیستند.

ثانیاً: اهل ایمان با وعده شفاعت تجرّی پیدا نمی کنند.

و ثالثاً: هرگز به گناهکاری به طور مشخص وعده شفاعت داده نمی شود تا احتمال جرأت پیدا کردن او بوده باشد.

با این بیان معلوم می شود شبهاتی که گاهی پیرامون شفاعت مطرح می شود یا از روی عناد است و یا از روی عدم تأمل و تدبّر در قرآن مجید و روایات.

### **شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی**

البته بزرگان علمای ما درباره شفاعت سخنانی و به آن چه گفتیم اشاره دارند که لازم است به برخی موارد اشاره کنیم.

شيخ صدوق رحمه الله در كتاب الاعتقادات مى نويسد:

اعتقادنا في الشفاعة أنّها لمن ارتضى الله دينه من أهل الكبائر والصغائر...

والشفاعة لا تكون لأهل الشرك والشك ولا لأهل الكفر والجحود. (1)

شيخ مفيد رحمه الله در اين باره مى فرمايد:

إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله يشفع يوم القيامة في مذنبى أمته من الشيعة خاصة، فيشفعه الله عزّ وجلّ ويشفع أمير المؤمنين عليه السلام في عصاة شيعته فيشفعه الله عزّ وجلّ وتشفع الأئمة عليهم السلام في مثل ما ذكرناه من شيعتهم، فيشفّعههم. ويشفع المؤمن البرّ لصديقه المؤمن المذنب، فتتفعه شفاعته ويشفعه الله. وعلى هذا القول إجماع الإمامية إلا من شدّ منهم، وقد نطق به القرآن وتظاهرت به الاخبار. (2)

شيخ طوسى رحمه الله در تفسير التبيان درباره شفاعت مى نويسد:

قوله تعالى: «وَلَا شَفَاعَةَ»

وإن كان على لفظ العموم، فالمراد به الخصوص بلا خلاف، لأنّ عندنا قد تكون شفاعة في إسقاط الضرر... فقد أجمعنا على ثبوت شفاعة وإتّما ننفي نحن الشفاعة قطعاً عن الكفار. (3)

گفتنى است كه عبارت «عندنا» به معنای «عند الاماميه» و در اجماع ظهور دارد.

شيخ طبرسى رحمه الله ضمن اشاره به شفاعت اصحاب - كه مى توان حضرت سلمان، ابوذر و عمار را نام برد - مى نويسد:

وهي ثابتة عندنا للنبي صلى الله عليه وآله ولأصحابه المنتجبين والأئمة من أهل بيته الطاهرين ولصالحى المؤمنين، وينجى الله تعالى بشفاعتهم كثيراً من6.

ص: 377

1- . الاعتقادات في دين الامامية: 66، باب 21.

2- . اوائل المقالات: 79 و 80.

3- . تفسير التبيان: 2/306.

الخاطئين، ويؤيده الخبر الذي تلقته الأمة بالقبول وهو قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«أذخرت شفاعتي لأهل الكبائر من امتي»<sup>(1)</sup>.

خواجه نصير الدين طوسی رحمه الله به صراحت می گوید:

الإجماع على الشفاعة<sup>(2)</sup>.

علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید می نویسد:

اتّقت العلماء على ثبوت الشفاعة للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ<sup>(3)</sup> فاضل مقداد رحمه الله از بزرگان فقها و متکلمان شیعی می فرماید:

ثمّ اعلم أنّ صاحب الكبيرة إنّما يعاقب إذا لم يحصل له أحد الأمرين:

الأوّل: عفو الله مرّجو متوقع....

الثاني: شفاعة نبيّنا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فإنّ شفاعته متوقّعة بل واقعة لقوله تعالى:

«وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»<sup>(4)</sup>

وصاحب الكبيرة مؤمن لتصديقه بالله ورسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وإقراره بما جاء به النبي وذلك هو الإيمان....

واعلم أنّ مذهبنا أنّ الأئمة عليهم السلام لهم الشفاعة في عصاة شيعتهم كما هو لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ من غير فرق، لإخبارهم عليهم السلام بذلك مع عصمتهم النافية للكذب عنهم<sup>(5)</sup>.

فيض كاشانی رحمه الله در این باره می فرماید:6.

ص: 378

- 1- . تفسير مجمع البيان: 1/201 و 202.
- 2- . كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: 443.
- 3- . همان.
- 4- . سوره محمّد صلى الله عليه وآله (47): آيه 19.
- 5- . النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: 124-126.

قال النبي: «من لم يؤمن بحوضي فلا أورده الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي».

ثم قال صلى الله عليه وآله: «إنما شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي، فأما المحسنون فما عليهم من سبيل...».

و دیدگاه علامه مجلسی رحمه الله را پیش تر آوردیم.

کوتاه سخن این که شفاعت رسول خدا و پیشوایان معصوم سلام الله عليهم قطعی است، اما ضابطه دارد و فقط مؤمنان مشمول آن هستند و این برای مؤمنان بایی برای مغفرت و رحمت الاهی است. و با توجه به مطالب گذشته هرگز این امید باعث تجزی نخواهد شد؛ بلکه مؤمن بین یأس و رجاء قرار خواهد گرفت و حکم شفاعت در شریعت از نظر کتاب و سنت حکم توبه است.

### مطالبی در مورد «قرب إلى الله»

چنان که قبلاً اشاره شد، بالاترین امور تقرب الی الله است، انسان مؤمن اگر گناهی داشت به شفاعت نیاز پیدا می کند تا به خدا برگردد، اما در پیشرفت به سوی خدا و نزدیک شدن به حق تبارك و تعالی به دستگیری اولیای عظام او نیازمند است، زیرا انسان هر چند گناهکار نباشد اما ناقص است و چه نسبتی است بین او و ربّ الأرباب؟

تقرب انسان به خدای سبحان غرض اقصای خداوند متعال از بعث رسل و انزال کتب و همه شرائع الاهی است.

پرواضح است که تمام تکالیف الاهی و احکام شرعی؛ واجبات، محرمات،



مستحبات همه برای رسیدن به کمال تشریح شده است. نفع این کارها به بنده برمی گردد، وگرنه خداوند متعال به عبادات بندگان نیازی ندارد؛ چرا که همه تکالیف تابع مصالح و مفاسد هستند و بر این ها غرضی مترتب است.

غرض همه این ها تقرب به خدای سبحان است. از این روست که عبادات را باید به قصد قربت انجام داد تا انسان به خداوند متعال نزدیک شود؛ چرا که عبادات مقرب الی الله هستند. مقرب شدن یعنی وسیله ای برای نزدیک شدن به خدایی که ذاتی مستجمع جمیع کمالات است.

آری، خداوند متعال به قاعده لطف عباداتی را مقرر و تشریح کرده تا بنده به خداوند متعال و مرکز کمالات نزدیک بشود.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور هستند. خداوند متعال پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام را به مقتضای قاعده لطف نصب کرده برای این که پیامبر و امام وسیله ای برای قرب به خداوند متعال شود. در شرح این موضوع بیان چند مطلب ضروری است:

مطلب یکم. خداوند متعال به بندگان خود نزدیک و قریب است. قرآن کریم می فرماید:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛ (1). سوره سبأ (34): آیه 50. (2)

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من بپرسند، (بگو): من نزدیکم.

در آیه دیگری می خوانیم:

«إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»؛ (2)

او شنوای نزدیک است. 0.

ص: 380

---

1- . سوره بقره

2- : آیه 186.

بنابراین، از طرف خداوند متعال به بندگانش نه فقط قرب وجود دارد؛ بلکه فراتر است، آن جا که می فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (1)

و ما به او از رگ قلبش نزدیک تر هستیم.

این قضیه دو طرف لازم دارد یک طرف خداوند متعال و طرف دوم بنده است.

خدایی که به ما این قدر نزدیک است، از ما می خواهد ما نیز به او نزدیک گردیم، نه این که گریزان باشیم و از او اعراض کنیم؛ بلکه به طرف او گام برداریم و به سوی او حرکت کنیم.

در آیه از قرآن می خوانیم:

«فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ»؛ (2)

از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، به راستی پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده است.

اگر خلاف کردید استغفار کنید بعد از استغفار به او رو کنید و به طرف او برگردید.

عطف به «فاء» سپس عطف «توبه» بر «استغفار» با «ثُمَّ» نکته دارد. از آیه استفاده می شود که اگر گناهی از ما سر زد زود استغفار کنیم و وقتی استغفار کردیم دوباره به او برگردیم؛ یعنی گناه بین ما و او فاصله می اندازد، ما را از او دور می کند. پس کوشش کنید به طرف او برگردید. وقتی برگشتید خداوند نزدیک است و شما را می پذیرد.

مطلب دوم. وقتی از ما خواسته که به طرف او حرکت نماییم و به او تقرّب پیدا کنیم، کسانی را برای ما نصب کرده و اشیایی را برای ما قرار داده که این ها می توانند 1.

ص: 381

---

1- . سوره ق (50): آیه 16.

2- . سوره هود (11): آیه 61.

کمک کنند و برای ما مقرب باشند. پیامبر اکرم، انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام مقرب هستند. اگر نبی و یا امام مقرب نباشد نمی تواند مقرب باشد. خداوند متعال درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا»؛ (1)

ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم؛ و نجوا کنان او را مقرب ساختیم.

در آیه دیگری درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ (2). سوره واقعه (56): آیه 10 و 11. (3)

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از طرف خود بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان است.

آری، پیش از تولد حضرت عیسی علیه السلام به مادرش بشارت می دهند که نوزادت مقرب و وجیه در دنیا و جهان آخرت است.

خداوند متعال در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

«وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ (3)

و پیشگامان، پیشگامند، آن ها مقربانند.

شیعه و سنی در ذیل این آیه نقل کرده اند که منظور از «السابقون» افراد ذیل هستند: 1.

ص: 382

1- . سوره مریم (19): آیه 52.

2- . سوره آل عمران

3- : آیه 45.

یوشع بن نون سبق إلى موسى، ومؤمن آل يس سبق إلى عيسى، وعلي بن أبي طالب عليهما السلام

سبق إلى محمد رسول الله صلى الله عليه وآله. (1) بنابراین، اینان مقرب هستند که خداوند متعال به این ها قرب داده است، وقتی کسانی مقرب شدند می توانند مقرب نیز باشند.

مطلب سوم. برای رسیدن و نزدیک شدن بنده به خداوند متعال ناگزیر وسیله ای لازم است؛ چرا که در قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کنید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوید!

راغب اصفهانی در معنای وسیله می گوید:

الوسيلة: التوصل إلى الشيء برغبة، وهي أخص من الوصيلة؛ لتضمنها لمعنى الرغبة، قال تعالى: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» وحقيقة الوسيلة إلى الله تعالى مراعاة سبيله بالعلم والعبادة وتحري مكارم الشريعة وهي كالقربة.

والواصل: الراغب إلى الله تعالى. (3)

از آیه فوق معلوم می شود مقام قرب از مقام تقوا شروع می شود؛ چرا که خطاب به متقین است، یعنی نخست ایمان و تقوا و آن گاه قدم برداشتن به طرف قرب.

جوهری واژه «وسيله» را در کتاب صحاح اللغه راحت تر معنا کرده است.

او می گوید: 4.

ص: 383

- 
- 1- . الطرائف: 20، حدیث 11، كشف اليقين: 394، تفسير ابن ابي حاتم: 10/3330، حدیث 18773، تفسير سمعاني: 5/343، تفسير ابن كثير: 4/304، تفسير الدر المنثور: 6/154.
  - 2- . سورة مائدة (5): آیه 35.
  - 3- . المفردات في غريب القرآن: 523-524.

نتیجه می‌گیریم که ما مأمور هستیم برای خودمان مقرب به سوی خدای سبحان بگیریم. و البته باید مقرب و وسیله ای برای وصول الی الله در اختیار وجود داشته باشد که در جای خود حکمت ضرورت آن بیان شده است.

برای نزدیک شدن به خداوند متعال چند وسیله را می‌توان نام برد:

1. قرآن مجید.

2. رسول الله و اهل بیت علیهم السلام.

3. نماز.

در روایتی و شاء می‌گوید:

از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

أقرب ما يكون العبد من الله عزوجل وهو ساجد وذلك قوله عزوجل:

«وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (2)؛ (3)

حالتی که در آن بنده از همه اوقات به خدا نزدیک تر است، حالت سجده است و این است فرمایش خدا که می‌فرماید: «و سجده کن و نزدیک شو».

بلکه به حسب ظاهر این روایت می‌شود گفت مطلق سجده نیز وسیله ای است، نه فقط سجده داخل نماز. 3.

ص: 384

---

1- . صحاح اللغة: 5/1841.

2- سورة علق (96): آیه 19.

3- . الكافي: 3/265، حدیث 3، بحار الأنوار: 82/162، ذیل حدیث 3.

بدیهی است که هیچ مسلمانی نمی تواند در این جهت توقف و تأمل کند، تا چه برسد که مناقشه نماید و یا وسیله و مقرب بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله إلى الله را انکار کند، این موضوع را به نحو اجمال توضیح می دهیم:

قرآن مجید می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (1)

و اگر آنان، هنگامی که به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آن ها استغفار می کرد، خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم می یافتند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران زندگی خود و هم اکنون نیز برای امت خود استغفار می کنند. اگر بنا بود استغفار ما برای قرب به خدا کافی باشد، امر خدا به توسل به حضرت رسول برای استغفار لغو خواهد بود. به راستی آیا استغفار کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله غیر از وسیله شدن آن حضرت است؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پیشگاه خدا وسیله می شوند که خدایا! فلانی را بیامرز و از گناهش در گذر و او را ببخش!

شایان ذکر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از این عالم، برای مثل حضرت آدم وسیله بودند. در این زمینه احادیث متعددی در منابع شیعه (2) و سنی آمده است.

ص: 385

1- . سوره نساء (4): آیه 64.

2- . الیقین: 175، بحار الأنوار: 11/175، حدیث 20 و 26/326، حدیث 8.

در این باره حاکم نیشابوری روایتی را از عمر بن خطاب نقل می کند.

او می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا اقترف آدم الخطيئة قال: يا رب! أسألك بحق محمد لما غفرت لي.

فقال الله: يا آدم! وكيف عرفت محمداً ولم أخلقه؟

قال: يا رب! لأنك لما خلقتني بيدك ونفخت في من روحك رفعت رأسي فرأيت على قوائم العرش مكتوباً: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» فعلمت أنك لم تضيف إلي اسمك إلا أحبّ الخلق إليك.

فقال الله: صدقت يا آدم! إنّه لأحبّ الخلق إليّ، ادعني بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمد ما خلقتك. (1)

خداوند متعال از باب لطف به حضرت آدم علیه السلام امر می کند که به محمد صلی الله علیه وآله توسل کن! در این حدیث مقام و جایگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز روشن شده است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الإسناد.

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن عالم مقرب ترین مقربان عند الله بودند، وقتی قرار است آن بزرگوار برای انبیا واسطه باشند آیا نسبت به امت که «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» (2) هستند وسیله قرار نمی گیرند؟

در این عالم فراوان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مراجعه و توسل شده 8.

ص: 386

1- . المستدرک علی الصحیحین: 2/615، تاریخ مدینة دمشق: 7/437، البداية والنهاية: 1/91.

2- . سورة توبه (9): آیه 128.

و حضرتش پاسخ داده اند. در مورد دیگری در کتاب المعجم الكبير طبرانی، المستدرک علی الصحیحین و کتاب های دیگر این گونه آمده است:

کسی حاجت و مشکلی داشته، او مشکل خود را با عثمان بن حنیف - از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام - در میان می گذارد، عثمان بن حنیف به او می گوید:

وضو بگیر و به مسجد النبی برو و دو رکعت نماز بخوان، آن گاه در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بگو:

اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد صلي الله عليه وآله نبي الرحمة، يا محمد! إني أتوجه بك إلى ربك في حاجتي هذه، فتقضيها لي، اللهم شفّعه فيّ وشفّعه فيهِ. (1)

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛

این، حدیث صحیحی است، هر چند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

او بدین وسیله هم به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خدا توسّل کرد و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داد.

به راستی کسی می تواند در این امور مناقشه و تشکیک کند؟

در قرن هشتم فردی به نام ابن تیمیه پیدا شد و توسّل به حضرت رسول و حتّی مورد خطاب قرار دادن آن حضرت را تحریم کرد، اما کسی به سخن او اعتنا نمی کند و نظر او ارزش ندارد. 8.

ص: 387

---

1- . المعجم الكبير: 9/31، المستدرک علی الصحیحین: 1/519، تاریخ الاسلام: 1/364، مسند، احمد بن حنبل: 4/138.



وَمُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَحَوَائِجِي وَإِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي؛

و شما را به درگاه خدای عزوجل شفیع آرم و به وسیله شما به پیشگاهش تقرب جویم و شما را در پیش روی خواسته ها و حاجات و اراده ام؛ در همه حالات و کارهایم قرار دهم.

تردیدی نیست که ائمه علیهم السلام نیز وسیله قرب به سوی خدای سبحان و واسطه قضای حاجت ها هستند. این موضوع از چند محور قابل طرح است:

نخست آن که وقتی توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد توسل به ائمه علیهم السلام نیز تمام خواهد بود. چرا؟ به سه دلیل:

1. وحدت ملائک.

2. اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بضعه رسول خدا هستند و از آن حضرت جدا نیستند؛ یعنی توسل به صدیقه طاهره علیها السلام اصلاً توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

3. اساساً خلقت ائمه علیهم السلام با خلقت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی است؛ چرا که آن بزرگواران از نور واحد و از شجره واحد خلق شده اند.

زید شحام در ضمن حدیثی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

خلقنا واحد، وعلما واحد، وفضلنا واحد، وکلنا واحد عند الله عزوجل؛

آفرینش ما یکی است، دانش ما یکی است، فضیلت ما یکی است و همگی ما در پیشگاه خداوند متعال یکی هستیم.

عرض کردم: تعداد شما چند نفر است؟

نحن اثنا عشر، هكذا حول عرش ربنا جلّ وعزّ في مبتدأ خلقنا، أولنا محمّد، وأوسطنا محمّد، وآخرنا محمّد؛(1)

ما دوازده تن هستیم و از آغاز آفرینش ما گرداگرد عرش پروردگاران این گونه بودیم. اول ما محمّد، وسط ما محمّد و آخر ما محمّد است.

دوم آن که وقتی توسّل به عبادت و نماز باشد و عبادت مقربّ به سوی خدا باشد؛ امام علیه السلام به طریق اولی مقربّ خواهد بود.

سوم آن که در حدیث توسّل حضرت آدم علیه السلام، او نه فقط به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بلکه به خمسه طیبه توسّل کرد.

این حدیث هم از طرق عامه و هم از طرق خاصه وارد شده و در منابع اهل سنت این حدیث از ابن عباس معروف است.

خداوند متعال می فرماید:

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»؛(2)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آن ها توبه کرد) و خدا توبه او را پذیرفت.

جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور در ذیل این آیه مبارکه حدیث توسّل حضرت آدم علیه السلام را روایت کرده است(3) و اهل سنت این حدیث را از امام 2.

ص: 389

---

1- . کتاب الغیبة للنعمانی: 87-88، حدیث 16، المختصر: 277، حدیث 369، بحار الأنوار: 25/363، حدیث 23.

2- . سوره بقره (2): آیه 37.

3- . تفسیر الدر المنثور: 60-61، شواهد التنزیل: 1/101. حدیث توسّل در منابع شیعی با تعبیر گوناگون وارد شده است. ر. ک: الکافی: 8/304، حدیث 472، تفسیر مجمع البیان: 1/375، بحار الأنوار: 11/176، حدیث 22.

صا‌دق علیه السلام نیز روایت کرده اند. برای نمونه ابن مغزلی و قندوزی این گونه روایت می کنند:

عن المفضّل قال: سألت جعفر الصادق علیه السلام عن قوله عزوجل: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»  
الآية.

قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه، وهو الله قال: يا ربّ أسألك بحق محمّد وعلى وفاطمة والحسن والحسين إلاتبت عليّ.  
فتاب الله عليه إنّه هو التّواب الرحيم.

فقلت له: يا بن رسول الله! فما يعني بقوله: «فَأَتَمَّهُنَّ»؟

قال: يعني أتمهن إلى القائم المهدي اثنا عشر إماماً، تسعة من ولد الحسين عليهم السلام؛ (1) مفضّل می گوید: از امام صادق علیه السلام  
درباره آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» پرسیدم.

فرمود: همان کلماتی است که آدم از پروردگارش یاد گرفت، توبه کرد و توبه او پذیرفته شد. آن کلمات از این قرار است که گفت:  
پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا بپذیری.

خداوند توبه او را پذیرفت، به راستی او بسیار توبه پذیر و رحیم است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای فرمایش خدا که «فَأَتَمَّهُنَّ» چیست؟

فرمود: یعنی آنان را به قائم مهدی تمام کرد که دوازده امام و پیشوا هستند که نه تن از آنان از نسل امام حسین علیه السلام هستند.

چهارم آن که ائمه علیهم السلام وسیله هستند. خداوند متعال می فرماید: 6.

ص: 390

---

1- . المناقب، ابن مغزلی: 63، حدیث 89، ینابیع الموده: 1/290، حدیث 6.

و وسیله ای برای تقرب به او بجوید!

حضرت امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه به سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کند که ایشان فرمودند:

الأئمة من ولد الحسين عليه السلام من أطاعهم فقد أطاع الله، ومن عصاهم فقد عصى الله عز وجل، هم العروة الوثقى وهم الوسيلة إلى الله عز وجل؛ (2) ائمه از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند، هر کس از آنان اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است و هر کس آن ها را نافرمانی کند در واقع خدا را نافرمانی کرده است. آنان عروة الوثقى و وسیله تقرب به سوی خدای متعال هستند.

در ذیل این آیه روایت های دیگری نیز نقل شده است.

### نزدیک ترین وسیله به سوی خدا

پنجم آن که ما اصلاً می گوئیم که رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام نزدیک ترین وسیله به سوی خدا و مقرب ترین وسایل هستند. وقتی ما در زیارت جامعه می خوانیم: «به وسیله شما به خدا تقرب می یابم» در مقام بیان عقیده، منزلت و مقام ائمه علیهم السلام هستیم. معنای این کلام در چنین مقامی این است: من به غیر شما متوسل و مقرب نمی شوم و کسی دیگر را من اصلاً مقرب نمی دانم.

اگر قرائت قرآن، نماز، اولیای صالحین خداوند متعال و موارد دیگر در این عالم مقرب به سوی خدای متعال هستند همه به برکت ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام است.

ص: 391

1- .سوره مائده (5): آیه 35.

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/63، حدیث 217، بحار الأنوار: 36/244، حدیث 54، کنز الدقائق: 1/614.

از این روست که اهل سنت در ذیل آیه: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» درباره «وسيله» اقوال گوناگونی دارند. بعضی می گویند: منظور قرآن است، بعضی دیگر می گویند:

منظور دین است و بعضی دیگر می گویند: منظور عبادت است.

## نقد دیدگاه اهل سنت

این اقوال از دو نظر قابل بررسی است:

اولاً: اگر منظور از وسيله که خداوند متعال، خواسته در درگاهش اتخاذ کنیم چون نزد او عزیز و مقربند، این ها باشند. پس زید، بکر، عمرو و خالدی که به امامتشان فائل هستند، وسيله نخواهند بود و البته کسی هم از اهل سنت این ادعا را درباره آنان نکرده، و هیچ کس به آنان توسل نمی کند. (1) ثانیاً: مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام جزء قرآن مجید نیست؟! آیه ولایت نیز آیه ای از قرآن است.

مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام واقع دین نیست که خداوند متعال می فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (2)

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

ص: 392

---

1- . گفتنی است که طبری در تفسیر جامع البیان: 6/309، نحاس در تفسیر معانی القرآن: 2/302، سمرقندی در تفسیر خود: 1/411، سمعانی در تفسیر خویش: 2/35، بغوی نیز در تفسیر خود: 2/34، ابن جوزی در زاد المسیر: 2/272 کلمه «الوسيلة» در آیه را به «قربة» معنا کرده اند و طبری و سمعانی و ابن جوزی به «محبة» نیز معنا نموده اند. گرچه نحاس و سمعانی گفته اند: «الوسيلة در جة عند الله جلّ و عزّ و ليس فوقها شيء». اما مفسران شیعی «وسيله» را به «قربة» تفسیر نموده اند.

2- . سوره مائده (5): آیه 3.

این آیه در غدیر خم نازل شده است.

مگر ولایت جزء نماز و واقع آن نیست که شافعی در این باره چنین سروده:

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله في القرآن أنزله

یکفیکم من عظیم الفخر أنکم من لم یصلّ علیکم لا صلاة له (1)

ای خاندان رسول خدا! محبت شما از سوی خدا بر ما واجب شده که خدا در قرآن نازل کرده است.

در بزرگواری و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او پذیرفته درگاه الاهی نیست.

اساساً بر قرائت قرآن، نماز و هر عبادت دیگری بدون ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام اثری مترتب نمی شود.

### راه های تقرب به خدا

ششم آن که با تتبع و تحقیق در کلمات و کتاب های بزرگان، برای رسیدن به خداوند متعال و قرب به او راه هایی ذکر شده است:

1. عبادت.

عبادت، قرائت قرآن، نوافل، نمازها و امثال ذلك راهی است از راه های وصول الی الله.

2. تهذیب و تزکیه نفس.

3. ذکر.

این از قدیم بوده و هم اکنون نیز رواج دارد که افراد نزد کسی که از روایات وارده

ص: 393

---

1- دیوان شافعی: 72 (دار احیاء التراث العربی - بیروت). زرقانی در شرح المواهب اللدنیة: 7/7، شبلیجی در اسعاف الراغبین: 21، شبرای در الاتحاف بحب الأشراف: 29، خفاجی در شرح شفا: 3/453، زرنندی حنفی در نظم درر السمطین: 18 و... این شعر را از شافعی نقل کرده اند.

و آثار اذکار اطلاع دارند و به برکت ورع و تقوا دارای کرامتی نزد خدا هستند، می روند و از او برای قرب به حق، ذکر و دستوری طبق روایات می گیرند.

### نزدیک ترین راه تقرّب

به نظر ما اگر همه این راه ها چون به طریق مشروع باشد خوب است، ولی نزدیک ترین راه تقرّب به خدا، ائمه اطهار علیهم السلام و توسّل به مقام ولایت آن بزرگواران است. اساتید ما همواره بر این معنا تأکید داشته اند، و مرحوم جدّ بزرگوار حضرت آیه الله العظمی میلانی در نامه مؤرخه سال 1390 به نگارنده متذکر شده اند. (1) آری، برای رسیدن به مقاصد معنوی و مادی دنیوی راه همین است، و ایشان کسی است که همه آن راه ها و راه های دیگر را بلد بود، در عین حال این راه را تذکر می دهد.

با توجه به آن چه که گفتیم معلوم شد که بهترین راه ها برای تقرّب به خداوند متعال، ائمه اطهار علیهم السلام هستند که بهترین، قوی ترین و نزدیک ترین مقرب آن بزرگواران هستند. واقعاً اگر کسی به ائمه اطهار علیهم السلام منقطع شود و به طور کامل از دیگران اعراض کند و صد در صد ناامید باشد و فقط به آن بزرگواران متوسّل و آن ها را به سوی خدا واسطه قرار دهد و در همه امور با آنان به سوی خدا تقرّب جوید، موفق خواهد شد.

### همه خواسته ها و حاجات

هم چنین معلوم شد که توسّل به ائمه اطهار علیهم السلام و وسیله قرار دادن آن ها به تقرّب الی الله و سائر حوائج معنوی اختصاص ندارد، بلکه در همه امور مادی نیز واسطه و وسیله هستند، از این رو می گوئیم:

وَ مُقَدِّمُكُمْ؛

شما را مقدم می دارم.

ص: 394

---

1- . برای آگاهی از متن دست خط مرحوم آیه الله العظمی میلانی ر. ک: جلد یکم، صفحه 175 از همین کتاب.

کلمه «طَلِبَة» جمع «طَلِبَة» به معنای درخواست که اعم است از حاجت.

و کلمه «حوائجی» جمع «حاجت» به معنای کمبود است.

و کلمه «وارادتی» به معنای آرزوست.

فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي.

انسان در زندگی کمی و کاستی دارد و به دنبال رفع آن است و یا زیادتى می خواهد و اظهار می کند و یا در باطن خود آرزو دارد؛ چه همه این ها معنوی باشد و چه مادّی، به کجا باید مراجعه کند؟

شکی نیست همه امور به دست خداوند متعال و از اوست، اما محمد و آل محمد علیهم السلام وسیله هستند و به واسطه آن ها عنایات ربوبی حاصل می شود، بنابراین در جمله «و مقدّمکم» دو احتمال اساسی وجود دارد:

1. این که قبل از عرضه داشتن خواسته ها و نیازها آن حضرات را در نظر داشته باشیم و آن ها را یاد کنیم با ذکر صلوات، یا قَسَم دادن خدا به مقام شامخ آن ها، و خلاصه این که ارواح مطهّره آن ها را همراه کنیم تا به برکت حضور و شفاعتشان به مقصد برسیم.

2. این که از خودشان بخواهیم، به دلیل این که آن ها اسماء الله الحسنی هستند، و هر چه از خیرات و برکات می رسد به واسطه آن هاست. پس اگر به کسی نظری کنند این نظر، نظر خداوند متعال است، اگر به کسی عنایتی نمایند خدا عنایت کرده است؛ در همه امور؛ حاجت های مادّی، حاجت های معنوی، دنیوی و اخروی، در امور بزرگ و حوائج مهم، حتی در امور کوچک باید به آن بزرگواران مراجعه کرد.

انسان انواع و اقسام احتیاجات فراوان دارد و اراده او به هر چه تعلق می گیرد تا به آن برسد همه را به توسط آن بزرگواران باید از خداوند متعال درخواست کرد.



هم چنین در همه احوال باید به ائمه علیهم السلام متوسل شد؛ چه در حال بیماری و چه در حال سلامتی، چه در حال فقر و چه در حال غنا، چه در حال علم و چه در حال جهل، چه در دوران توانایی و چه در حال ضعف. در همه احوال انسان بایستی به ائمه اطهار علیهم السلام متوسل باشد؛ چرا که انسان در همه امور به مقام ولایت محتاج است و آن بزرگواران وسائط فیض الاهی هستند و به برکت آنان انواع و اقسام نعمت های ظاهری و باطنی به بندگان می رسد.

این مقام ولایت کلیه ائمه علیهم السلام است که با ادله یقینی ثابت شده و غلو نیست.

وقتی خداوند متعال برکات خود را به توسط فرشتگان مقرب نازل می کند. آیا ائمه علیهم السلام از فرشتگان مقرب کمتر هستند؟

قرآن مجید می فرماید:

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾؛ (1)

و آن ها که امور را تدبیر می کنند.

به مقتضای این آیه مبارکه تدبیر امور به فرشتگان واگذار شده و خداوند متعال به این قسم از فرشتگان سوگند یاد می کند. حال اگر ما بگوییم: خدا تدبیر امور عالم را به ائمه اطهار علیهم السلام واگذار کرده، غلو است؟ کسانی که این معانی را غلو می دانند از کمی معرفت آن هاست.

گفتنی است ما به حول و قوه الاهی در مورد ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام - که باقی مانده از مباحث ولایت کلیه آن بزرگواران است - در آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد. البته مطالبی را در شرح عبارت

﴿وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ﴾ گفته ایم و مطالب مفید دیگری در این جهت بیان خواهد شد. 5.

ص: 396

1- . سوره نازعات (79): آیه 5.

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَأَوْلَكُمْ وَآخِرِكُمْ؛

به نهان و آشکار شما، حاضر و غایب شما و اول و آخر شما ایمان دارم.

این فراز نیز برخی از عقاید ما را در بر گرفته است که در مقام زیارت بر امام علیه السلام عرضه می کنیم و می گوئیم:

هم به ذوات مقدّس و امامت شما و هم به جهاتی که در شما وجود دارد، ایمان دارم.

ائمه علیهم السلام هم «سرّ» دارند و هم «علانیه»، بعضی «شاهد» و بعضی «غایب»؛ حضرت مهدی ارواحنا فداه «أولکم» امیر مؤمنان «آخرکم» ولی عصر عجل الله فرجه.

من به همه این جهات ایمان دارم و به طور یقین معتقد هستم.

ملاحظه کنید! اگر انسان به مقام کسی ایمان پیدا کرد که او از نظرش دارای يك مقام علمی بلندی است، به صحّت فرمایشات او ایمان پیدا خواهد کرد؛ چه آن که به او فرموده، یا به دیگری فرموده، چه مطالبی را که نوشته و یا گفته و حتی مطالبی را که نگفته، چه مطالبی شنیده و یا خود شنیده و دیگری شنیده و یا مطالبی را که هنوز به کسی نفرموده، به صحّت همه آن مطالب ایمان پیدا خواهد کرد.

همین گونه است در مقام عدالت، اگر شما به عدالت کسی معتقد شدید، آثار عدالت را مترتب می کنید؛ یعنی هم پشت سر او نماز می خوانید و هم شهادت او را می پذیرید، اگر او مدح یا مذمت کسی را نقل کرد، می پذیرید و مدح و مذمت او را به جا قرار می دهید، و بالاخره تمام آن چه که به شئون او مربوط است می پذیرید تا جایی که اگر با او معاشرت داشته باشید یا نداشته باشید، همه جزئیات اقوال و افعال او را حتی در داخل منزلش که اطلاع تفصیلی ندارید، مشروع دانسته و معتقد به صحّت هستید، چرا که به عدالت او اعتقاد دارید.

این مثال را برای تقریب مطلب بیان کردیم. از این رو می‌گوییم: وقتی ما در حد خودمان به ائمه اطهار علیهم السلام معرفت پیدا کردیم که آن‌ها نزد خداوند متعال مقامی دارند که حتی فرشته مقرب، پیامبر مرسل، صدیق، شهید، عالم، و... طمع ندارد؛ دیگر در هیچ شأنی از شئونشان شك نخواهیم داشت، بلکه تسلیم آنان بوده و ایمان قطعی خواهیم داشت.

کسانی در زمان حضور ائمه بودند و ایمان نیاوردند، کسانی بعد رحلت امامی منکر امام بعدی شدند و کسانی به امام غایب قائل نشدند، ما می‌گوییم: به امامت شما معتقدیم؛ چه شاهد و حاضر باشید و چه غایب، چه شما را دیده باشیم یا ندیده باشیم.

این خصوصیات در ایمان ما هیچ مداخلتی ندارد.

هم چنین ما معتقدیم به حقانیت ائمه و اقوال، افعال و علومشان چه به ما رسیده یا از ما مخفی باشد، چه بفهمیم یا نفهمیم. هرگز مستور بودن امر از ما دلیل نمی‌شود انکار یا تکذیب کنیم، چنان که در تاریخ از سوی خیلی افراد در برابر حضرت رسول و ائمه علیهم السلام واقع شده است.

ملاحظه کنید! به طور قطع معارف، علوم و اسراری در نزد کمیل، رُشید، جابر جعفی و برید عجللی، زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر، بنزلی، یونس بن عبدالرحمان و نواب خاص امام زمان عجل الله فرجه الشریف وجود داشته و مراتب آن‌ها نیز متفاوت بوده، که چیزی از آن قضایا به دیگران گفته نشده؛ زیرا ظرفیت و لیاقت لازم است، ولی در عین حال ما به حقانیت آن علوم، اسرار و معارف، اعتقاد و ایمان داریم.

عبارت «مؤمن بسرکم و علانیتکم» هم می‌تواند به ذوات مقدس ائمه علیهم السلام متعلق باشد و هم می‌تواند به احوالات، علوم، صفات و مقامات آن بزرگواران برگردد.

البته عدم شناخت و اعراض مردم هیچ ضرری به مقامات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نخواهد داشت. شما می‌دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مدّت‌ها در مکه

مورد آزار و اذیت مردم بودند و آنان حاضر نبودند به آن حضرت ایمان بیاورند و حضرتش چند سال هم در شعب ابی طالب تحت محاصره بودند. آیا این گونه رفتار مردم ضرری به نبوت پیامبر داشت؟

مردم در غدیر خم با امیر مؤمنان علی سلام الله علیه بیعت کردند، اما بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از آن حضرت اعراض کردند؛ آیا این اعراض به امامت و ولایت آن بزرگوار ضرری داشت؟

این مسئله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امامان دیگر نیز همین گونه است و بسیاری از مردم از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غافلند، آیا این غفلت ها، اعراض ها و عدم شناخت ها ضرری به مقامات و امامت آن ها دارد؟

در امت های پیشین نیز همین طور بود، بسیاری از پیامبران الهی از طرف امت خود مورد اهانت و اذیت واقع شدند و بسیاری از آن ها به قتل رسیدند، آیا این گونه رفتار با آنان به نبوت و رسالتشان ضرری داشت؟

این يك حقیقت است که ما به ائمه و مقامات آن ها علیهم السلام ایمان داریم؛ گرچه تمام اهل عالم از آن ها اعراض کنند.

آری، ما به نهان و آشکار، شاهد و غایب و اول و آخر ائمه علیهم السلام ایمان داریم و ایمان ما، ایمان به مقام ولایت است که این مقام، در این ذوات مقدسه محصور است.

ما به ذوات ائمه و مقاماتشان حتی مقاماتی که نمی توانیم آن ها را درک کنیم و از چگونگی آن ها آگاهی نداریم، ایمان داریم.

در روایت جالبی آمده است که ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

يا أبا محمد! واللّه إنّ عندنا سرّاً من سرّ اللّه، وعلماً من علم اللّه، واللّه ما یحتمله ملک مقرب، ولا نبی مرسل، ولا مؤمن امتحن اللّه قلبه للإیمان؛(1)4.

ص: 399

---

1- . الكافی: 1/402، حدیث 5، بحار الأنوار: 25/385، حدیث 44.

ای ابامحّم مد! به خدا سوگند! به راستی در نزد ما رازی از رازهای خدا و دانشی از دانش خداوند است. به خدا سوگند، فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، توان تحمّل آن ها را ندارد.

آری، وقتی چنین مؤمنی این مقام را تحمّل ندارد روشن است که مطلب فوق درک، فهم و عقول ماست. آن بزرگواران این چنین هستند و همه این مقامات از خداوند متعال است. ما درباره ائمه غلو نداریم، می گوئیم: هر چه آن بزرگواران دارند از خداوند متعال است که به برکت عبودیت و طاعتشان به آنان عنایت فرموده، ولی به دیگران نداده است.

ملاحظه کنید! مگر قرآن مجید داستان عرش بلقیس را حکایت نکرده است؟

مگر آصف بن برخیا نگفت:

«أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ (1)

پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.

آیا ائمه اطهار علیهم السلام از آصف بن برخیا کمتر هستند؟

ما دلیل داریم بر این که قدرت و علمی که خداوند متعال به آن بنده از بندگانش داده نسبت به آن چه به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده چیزی نیست، عبدالرحمان بن کثیر هاشمی در ذیل آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند:

ففرّج أبو عبد الله عليه السلام بين أصابعه فوضعها على صدره ثم قال:

والله عندنا علم الكتاب كله؛ (2)

امام صادق علیه السلام انگشتان مبارکش را باز کرد و بر سینه اش نهاد، آن گاه فرمود: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست. 7.

ص: 400

1- . سوره نمل (27): آیه 40.

2- . بصائر الدرجات: 232-233، حدیث 2، بحار الأنوار: 26/170، حدیث 37.

در روایت دیگری آمده: ابن اذینه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وسئل عن الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟

فقال: ما كان علم الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ.

وقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فِي عَتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ؛ (1)

کسی که دارای علم کتاب است امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

از حضرتش پرسیدند: کسی که دارای علم کتاب است داناتر است یا کسی که مقداری از علم کتاب را داراست؟

فرمود: نسبت علم و دانش کسی که مقداری از علم کتاب را دارد به کسی که علم کتاب را دارد، نسبت مقدار آبی است که پشه ای از آب دریا با بال خود برمی دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: هان! تمام دانشی را که حضرت آدم از آسمان به زمین فرود آورد و همه امتیازات پیامبران تا خاتم پیامبران در اختیار عترت پیامبر خاتم است.

بنابراین، ما به ائمه اطهار علیهم السلام عرض می کنیم:

ما به امامت و مقامات شما ایمان داریم؛ چه از نزدیک با شما دیدار داشته باشیم و شما را مشاهده کنیم و چه دیدار نداشته باشیم. دیدن امام علیه السلام تأثیری در این عقیده ندارد؛ چه از خصوصیات و جزئیات مقام شما اطلاع داشته باشیم یا اطلاع نداشته باشیم، آن طوری که هستید و خودتان می دانید ایمان داریم.6.

ص: 401

---

1- . تفسیر القمی: 1/367، بحار الأنوار: 26/160، حدیث 6.

و ممکن است جمله «وَأُولَکُمْ وَأَخْرَکُمْ» به دوازده امامی بودن اشاره باشد، و این که امامت و ولایتی را که برای حضرت امیر علیه السلام قائل هستیم برای سایر ائمه تا امام زمان علیهم السلام قائل باشیم، نه مثل آن هایی که بعضی ایمان داشتند و امامت بقیه امامان را منکر شدند.

ابن مسکان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

من أنکر واحداً من الأحياء فقد أنکر الأموات؛ (1)

کسی که یکی از امامان زنده را انکار کند، در واقع پیشوایانی را که از دنیا رفته اند، انکار کرده است.

و همه ائمه اثنا عشر در امامت و ولایت و وجوب طاعت در یک مرتبه هستند.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام این گونه فرمود:

أنا سيّد الأوّلين والآخرين، وأنت - يا علي! - سيّد الخلائق بعدي، أولنا كأخونا وأخونا كأولنا؛ (2)

من سرور و سالار اولین و آخرین هستم و تو ای علی! سرور و سالار خلائق پس از من هستی، اولین ما مانند آخرین ما و آخرین ما مانند اولین ماست.

### واگذاری امور به ائمه

وَ مَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ؛

و در این باره کارها را به خودتان وامی گذارم و تسلیم شما هستم.

راغب اصفهانی می گوید:

ص: 402

1- . الکافی: 1/373، کمال الدین: 410، بحار الأنوار: 23/95، حدیث 1.

2- . بحار الأنوار: 25/360.

قال: «وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» (1)

أردّه إليه. (2)

و در مجمع البحرین آمده:

فَوَضَّتْ أَمْرِي إِلَيْكَ أَي: رددته إليك وجعلتك الحاكم فيه. (3)

آیا این جمله به قبل مرتبط است یا مستقل است؟

آیا به هر دو فراز قبل مرتبط است یا فقط با فراز دوم ارتباط دارد؟

اگر فقط به فراز اول برگردانیم، معنا این گونه خواهد شد:

من از شما درخواست می کنم و شما را در مقام طلب حوائجم مقدم می دارم و شما را وسیله قرار می دهم، اما در عین حال تسلیم شما هستم، می خواهید از خدا بخواهید و وساطت بکنید و یا می خواهید وساطت نکنید. من امر را به شما واگذار می کنم.

اما با وجود فاصله بعید است.

و اگر فقط به فراز دوم برگردانیم، معنا این گونه می شود:

به شما در همه حالات خودتان و به همه خصوصیات مقاماتتان ایمان دارم، چه بدانم و چه ندانم، و حقیقت امر را به خودتان وا گذاشته و تسلیم هستم.

و اگر به هر دو فراز برگردانیم شبهه استعمال لفظ «مفوض» در اکثر از معنا پیدا می شود، که از نظر عقلی صحیح نیست.

و ممکن است این جمله را مستقل قرار داد و مقصود این باشد که در عین حال استشفاع و توسل به ائمه علیهم السلام در درگاه الاهی در همه امور مادی و معنوی، در برابر خواست آنان و در همه آن ها، تسلیم و همه امور را به اراده آنان واگذار نموده ایم. 7.

ص: 403

1- . سورة غافر (40): آیه 44.

2- . المفردات في غريب القرآن: 387.

3- . مجمع البحرین: 3/437.



بنابراین، در جمله های پیشین توسل را عرضه می داریم و در این جمله تسلیم را، و همه این ها از مراتب ایمان و اعتقاد به آن حضرات است.

### تسلیم قلبی و پیروی قطعی

وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ؛

و دلم تسلیم شما و رأی من نیز تابع (رأی) شماست و یاریم برایتان آماده است.

اگر «واو» عاطفه باشد، این جمله به جمله های گذشته مرتبط می شود و خلاصه این که به تمام آن چه گفتم اعتقاد قلبی جازم دارم و در همه امور تابع شما هستم.

ولی به نظر می رسد «واو» استینافی باشد و می خواهیم به امام علیه السلام این گونه بگوییم:

قلب من در اختیار شما و به تمام معنا تسلیم شماست، و این همان است که قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»؛ (1)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد آن گاه که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، (در برابر آن فرمان) اختیاری داشته باشد و هر کس از فرمان خدا و رسولش نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

و پرواضح است که تسلیم بودن در برابر امام، تسلیم بودن در برابر خدا و رسول است. خلاصه این که رضای امام، رضای خدا و رسول است، و حالت رضا در رأس همه حالات بندگی است، و لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ

ص: 404

اللّٰه فيما أحبّ أو كره إلّا كان خيراً له فيما أحبّ أو كره؛(1)

آغاز طاعت خدا صبر و راضی بودن از خداوند است به آن چه بنده دوست داشته یا ناپسند شمارد و هیچ بنده ای از خدا درباره آن چه دوست دارد یا ناپسند می شمارد، راضی نباشد جز آن خیرش در آن چه دوست داشته یا ناپسند شمرد، خواهد شد.

و نیز در روایت جالبی فرمود:

عجبت للمراء المسلم لا يقضي الله عزّوجلّ له قضاءً إلّا كان خيراً له، إن قرض بالمقاريض كان خيراً له، وإن ملك مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له؛(2)

در شگفتی از مرد تسلیم شده ای که خدای متعال برای او سرنوشتی قرار ندهد مگر این که خیر او باشد، اگر بدنش را با قیچی ها ببرند، خیر اوست و اگر شرق و غرب زمین را مالک شود، خیر اوست.

و این چنین است قلب مسلم.

و می دانیم که قلب بر همه اعضا و جوارح انسانی حکومت دارد؛ وقتی قلب تسلیم خدای متعال، رسول اکرم صلی اللّٰه علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد، همه اعضا و جوارح من در اختیار و تسلیم خواهند بود.

بنابراین، چشمی که در اختیار امام علیه السلام باشد نه فقط گناه نمی کند؛ بلکه خدمتگزار و مطیع خواهد بود، هم چنین است زبان، پا و دست نه فقط گناه نمی کنند؛ بلکه خدمتگزار و در مسیر آن ها خواهند بود، چون همه این ها در خدمت قلب هستند و قلب تسلیم و در اختیار امام علیه السلام است. تا این جا، به قلب مربوط بود.8.

ص: 405

---

1- . الكافي: 2/60.

2- . همان: 2/62، حدیث 8.

جمله بعدی «ورأیی لکم تبع» به فکر مربوط است؛ یعنی نه فقط قلب من و اعضای تابعه آن، بلکه فکر من نیز در خدمت شماست.

به عبارت دیگر، رأی من باید در اختیار و مسیر شما باشد، نه بر خلاف رأی شما، باید در خط شما باشد، نه بر خلاف خط شما.

جمله بعدی «ونصرتی لکم معدّة» کلمه «نصرة» مصدر است و مقرر شده که مصدر مضاف بر عموم دلالت دارد؛ یعنی تمام قدرت و نیروی بدنی و مادی من و هر آن چه که در توانم دارم، آماده به خدمت شماست.

آری، ما در برابر ائمه علیهم السلام این طور باید باشیم، آماده به خدمت نه این که بی تفاوت تا چه رسد بر خلافشان باشیم.

نصرت ائمه علیهم السلام تقویت راه آن هاست که راه خدا و رسول است، و این بر هر فرد به قدر توان و امکانات واجب است، عالم و دانشمند از راه علم و تحقیق، سخنرانی، تدریس و تألیف کتاب، ثروتمند از راه کارهای مالی، اگر کسی آبرو و موقعیت اجتماعی دارد برای پیش برد مکتب اهل بیت علیهم السلام خرج کند. خلاصه هر کسی به هر نحوی باید در مقام نصرت آن بزرگواران باشد، مخصوصاً در جهت تقویت حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه در زمان حضور، ان شاء الله تعالی.

کوتاه سخن این که تسلیم و استقامت در عقیده و عمل و تبعیت مطلق در رأی و مهیا بودن بالفعل و در رابطه با دولتشان در آینده، یعنی «تشیع»، و با گفتن این عبارات در واقع تشیع و ثابت بودن بر ولایت را حتی در شرایط دشوار، عرضه می داریم.

## احیاگران دین الاهی

حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ؛

تا آن که خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده کند و دوباره شما را در

روزها (ی حکومت) خود باز گرداند و برای عدل خود آشکارتان سازد و در روی زمینش استوارتان سازد.

این فراز به وضعیت دین و ائمه و شیعیانشان در زمان ظهور امام عصر و برپا شدن حکومت حقه اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد.

خلاصه این که هم چنان صبر و استقامت و تسلیم ما ادامه خواهد داشت و هرگز در اثر گرفتاری ها سستی و تزلزل نخواهیم داشت، بلکه معتقد هستیم که روزی فرا می رسد که دین خدا به توسط شما زنده و جهان گیر خواهد شد و شما حاکمان زمین خواهید گشت.

اکنون جمله های این فراز را شرح می دهیم:

این جمله را چنین معنا می کنیم:

من در ایمان خودم نسبت به شما باقی و ثابت قدم هستم و همه قدرت ها و نیروهای خودم را برای نصرت و یاری شما آماده کرده ام تا آن گاه که خدا دین خود را به وسیله شما احیا کند.

به سخن دیگر، تا آن گاه که زمان دولت شما فرا رسد من به شما ایمان دارم و صبر می کنم و مهیا هستم تا آن دولتی که خداوند متعال به توسط شما و دولت و قدرت شما دین خودش را احیا می کند، برقرار شود.

### **ائمه احیاگران دین خدا**

در طول تاریخ همواره دو خط کنار هم وجود داشته است:

1. خط حق.

2. خط باطل.

این دو خط همیشه در برابر هم بوده اند و هستند، و همواره در هر زمانی کسانی بوده اند که در صدد از بین بردن دین خدا بوده اند؛ کسانی که رسیدن به اغراض

ص: 407

و اهداف دنیوی و مادی خود را فقط با از بین بردن دین می دانند، چون دین خدا با اغراض آن ها تعارض دارد و با وجود دین الاهی اهل دنیا نمی توانند به اغراض و اهدافشان برسند و خواسته های آن ها تحقق پیدا نمی کند، پس باید با دین مبارزه کنند.

اما این دین اسلام دین خداست که فرموده:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (1). سوره حجر (15): آیه 9. (2)

تنها دین مورد پذیرش در نزد خدا، اسلام است.

و مشرّع آن خود خداست، که فرموده:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...»؛ (3)

آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود....

و خدای تعالی خود تعهد کرده که آن محفوظ بماند، و فرموده:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (3)

ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم!

بنابراین، اصل دین اسلام محفوظ بوده، اما درست مورد عمل قرار نگرفته و هنوز عالمگیر نشده است و این وعده الاهی که فرموده:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...»؛ (4)

تا آن را بر همه آیین ها غالب گردانند....

در زمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه تحقق پیدا می کند، و این است مقصود از «يحيي الله دينه بكم»؛ 3.

ص: 408

---

1- . سوره آل عمران

2- : آیه 19.

3- . سوره شوری (42): آیه 13.

4- . سوره توبه (9): آیه 33.

وگرنه ائمه اطهار علیهم السلام در هر زمان در مقابل اهل باطل ایستاده اند، و خدا آن ها را بعد از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای این جهت نصب کرده است، آن ها دین را حفظ کردند و در نشر آن زحمت ها کشیدند. حفظ دین فقط به این نیست که نگذارند از بین برود، بلکه باید نگذارند بازیه قدرت های باطل گردد، و یا چیزی بر آن اضافه یا از آن کاسته شود.

البته وظیفه اهل ایمان هم در خدمت ائمه علیهم السلام بودن و کوشش های لازم را به قدر توان خود در اطاعت دستوراتشان و در جهت پیش برد اهدافشان مبذول داشتن است، که تاریخ بخشی از آن ها را ثبت کرده است.

## شأن ائمه در اسلام

همان گونه که اشاره شد ائمه اطهار علیهم السلام به جهت حفظ دین و نشر آن منصوب شده اند. خدای تعالی ائمه اطهار را میزان تمیز حق از باطل و صراط مستقیم الی الله قرار داده که فرمودند:

والله، نحن الصراط المستقیم؛(1)

به خدا سوگند، فقط ما راه مستقیم هستیم.

از طرفی، ائمه علیهم السلام اعلام الهدی و نشانه های هدایت هستند که در مسیر، علامت هایی نصب می کنند، تا راه را نشان دهند و مسیر همان است که علامت گذاشته اند و دیگر راه ها بیراهه هستند. در حدیثی زیبا امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

رأيت ليلة أُسرى بي إلى السماء... فقال لي جبرئيل: ... يا محمد! فهؤلاء الأئمة من بعدك، أعلام الهدى ومصايح الدجى....(2)

ص: 409

1- . تفسير القمى: 2/66، تفسير كنز الدقائق: 1/60.

2- . دلائل الامامه: 476، حديث 466.

از این رو ائمه علیهم السلام «السیل إلى الله» هستند.

البته چند برابر این اوصاف و ویژگی ها در روایات شیعه و سنی در توصیف ائمه اطهار علیهم السلام آمده است.

پس وقتی ائمه ما، امامان هدایت شدند ناگزیر باید از دین خدا دفاع کنند، و بدین ترتیب معلوم می شود کسانی که در مقابل اینان قرار دارند ائمه ضلال خواهند بود؛ چرا که هدایت در دو خط، مقابل هم قرار نمی گیرد.

## ائمه و مبارزه با باطل

ائمه اطهار علیهم السلام که حافظان دین هستند با باطل در جبهه های مختلف مبارزه کردند، و باطل در يك تقسیم، دو قسم است:

1. ادیان و آیین های خارج از اسلام.

2. مذاهب و افکار انحرافی مدعی اسلام که در طول تاریخ به نام دین ظاهر شده و بدعت های بزرگی در شریعت پدید آوردند و به اسلام و مسلمانان خیانت کردند.

اصل تأسیس مذهب - در مقابل مذهب حق اهل بیت علیهم السلام - مبارزه با دین است.

تحریف معنوی حقایق دین؛ چه در اصول و چه در فروع و تفسیر دین طبق هواهای نفسانی یکی دیگر از راه های مبارزه و از بین بردن دین مبین است.

زیاد کردن در دین و یا کم کردن امور ثابت در دین نیز یکی از راه های مبارزه با دین است.

اهل باطل در طول تاریخ از این راه ها و راه های دیگر با اسلام مبارزه کرده اند که هر يك از ائمه ما در زمان خودشان حقیقتاً حافظ دین بوده اند و به تمام معانی حفظ دین، در مقابل دشمنان دین که به تمام معانی قصد از بین بردن آن را داشتند ایستادند و دین خدا را حفظ کردند.

ما در مباحث مختلف بارها گفته ایم که دین اسلام مرگب و متشکل از سه قسم است:

1. اصول دین که مبانی اعتقادی است.

2. فروع دین و احکام که جنبه عملی دارد.

3. موارد اخلاقی که اخلاق واقعاً جزء دین است.

ائمه ما علیهم السلام در هر سه بُعد حافظ این دین بوده اند و دین را قولاً و فعلاً حفظ کردند.

آری، به لحاظ تعدد راه های مبارزه با دین، ائمه علیهم السلام نیز چون برای حفظ این دین نصب شدند، از راه های متعددی دین خدا را حفظ کردند؛ گاهی از راه شمشیر کشیدن، گاهی از راه کشته شدن، گاهی از راه سکوت کردن و گاهی از راه تدریس و تربیت شاگردان دین خدا را حفظ می کردند و گاهی لازم می شد به جای خودشان برای حفظ دین شاگردانشان را می فرستادند.

پس ائمه علیهم السلام برای حفظ دین خدا نصب شده اند و دین خدا نیز بیش از یکی نیست. خط ائمه علیهم السلام خط دین خداست. بنابراین، هر چه غیر از راه اهل بیت باشد، راه غیر خدا و خلاف دین الاهی است. نمی شود گفت: هم این حق است و هم آن دیگری، همه بر حق هستند و اهل نجات.

برای آگاهی از این امر به سیره و زندگی ائمه علیهم السلام مراجعه کنید، اگر در سیره و زندگی آن بزرگواران دقت کنید خواهید دید که تمام رفتار آنان در جامعه برای حفظ دین و دعوت به دین بوده است. ائمه اطهار علیهم السلام کارهای سختی به عهده داشتند و با چند جبهه بایستی مبارزه می کردند:

1. جبهه زنادقه و ملحدین که در آن زمان ها زیاد و قوی بودند.

2. جبهه اهل کتاب؛ پیروان ادیان دیگر.

3. فرقه های باطلی که در درون دین اسلام پیدا شدند و انحرافات که این فرقه ها



ایجاد کردند و یا اشخاصی که در این دین؛ چه در اصول و چه در فروع بدعت گذاری کردند.

ائمه معصوم علیهم السلام در همه جبهه ها برای حفظ دین مبارزه می کردند.

روایات فراوانی در اصول الکافی و التوحید شیخ صدوق رحمه الله آمده که ائمه علیهم السلام با زنادقه، مشرکان و پیروان ادیان دیگر مناظره هایی داشتند. مطالبی را ابتداءً به شاگردانشان فرمودند و یا در پاسخ سؤالات مختلف بیان داشتند.

در آن زمان ها عده ای در جامعه مسلمانان به مفسد قرآن معروف شدند که در واقع مفسد نبودند، ائمه علیهم السلام بایستی این ها را به جامعه معرفی می کردند و اقوال آن ها را رد می کردند تا مردم فریب آن ها را نخورند.

از طرف دیگر، گروهی دیگر به فقه و فقاہت شهرت یافتند، ائمه علیهم السلام بایستی واقع امر این ها را بیان می کردند تا مردم به توسط این ها گمراه نشوند. در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی رحمه الله احتجاج های بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام آمده که در زمان خودشان با اشخاص مختلف احتجاج کرده اند.

### **مبارزه در جبهه توحید**

از مسائل مهم دوران حضور ائمه علیهم السلام مسأله توحید است. ائمه ما حافظ توحید بودند و توحید حقیقی با زحمات آن بزرگواران به دست ما رسیده است. در این زمینه ائمه ما افکار و آراء باطله را رد کردند. صفات باری را - که صفات باری عین ذات است - برای خواص از اصحابشان بیان کردند. بطلان جسم بودن خداوند متعال، تشبیه خالق به مخلوق و رؤیت باری تعالی، چه در دنیا و چه در آخرت، چه برای پیامبر اکرم و چه برای دیگر مردم روشن کردند، و در مسئله توحید زحمت بسیاری کشیدند که مکتب واقعی توحید همان مکتب اهل بیت است؛ مکتبی که شرك در آن به تمام معانی رد شده، و مسئله جبر و اختیار و قضا و قدر و حقایق آن ها برای امت بیان شده است.

برای نمونه این روایت را که درباره زائد بودن صفات بر ذات خداوند متعال است ملاحظه کنید! حسین بن خالد می گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم:

يا بن رسول الله! إن قوماً يقولون: إنّه عزّوجلّ لم يزل عالماً بعلم، وقادراً بقدره، وحيّاً بحياة، وقديماً بقدم، وسميماً بسمع، وبصيراً ببصر.

امام رضا علیه السلام فرمود:

من قال ذلك ودان به فقد اتخذ مع الله الهة أخرى وليس من ولايتنا على شيء.

اصلاً قول به این که صفات عین ذات نیستند، شرك است. کسانی که به این قول قائل هستند، مشرکند.

مخالفان ما زیارت ائمه اطهار علیهم السلام، شفاعت و توسّل را شرك می گویند، در حالی که حضرت می فرماید: اصلاً او از ما؛ یعنی از خدا، رسول خدا و دین اسلام جدا است.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود:

لم يزل الله عزّوجلّ عليمًا قادراً حياً قديماً سميعاً بصيراً لذاته، تعالى عما يقول المشركون و المشبهون علواً كبيراً.(1)

در روایت دیگر محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

جعلت فداك، يزعم قوم من أهل العراق أنّه يسمع بغير الذي يبصر ويبصر بغير الذي يسمع.

قال: فقال: كذبوا وألحدوا وشبهوا، تعالى الله عن ذلك، إنّه سميع بصير يسمع بما يبصر ويبصر بما يسمع....(2)4.

ص: 413

---

1- . التوحيد، شيخ صدوق: 139-140، حديث 3، عيون أخبار الرضا عليه السلام: 2/109، حديث 10، الاحتجاج: 2/192، بحار الأنوار: 4/62، حديث 1.

2- . الكافي: 1/108، حديث 1، التوحيد، شيخ صدوق: 144، حديث 9، بحار الأنوار: 4/69، حديث 14.

عبدالملك بن اعين می گوید: نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و درخواست کردم که توحید را برای من بنویسند. ایشان چنین نوشتند:

سألتَ رحمك الله عن التوحيد وما ذهب إليه من قبلك، فتعالى الله الذي ليس كمثله شيء وهو السميع البصير، تعالى الله عما يصفه الواصفون المشبهون الله تبارك وتعالى بخلقه، المفترون على الله.

إعلم - رحمك الله - أن المذهب الصحيح في التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله عز وجل، فانف عن الله البطلان والتشبيه... (1)

حضرت می فرمایند: تابع قرآن باش، بین قرآن چه می گوید.

آری، ائمه علیهم السلام حافظ توحید، قرآن و دین هستند.

یعقوب بن اسحاق می گوید: در نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم:

هل رأى رسول الله ربه؟

حضرت در جواب نوشتند:

إن الله تبارك وتعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحب. (2)

به راستی در مقابل این معارف چه اباطیلی در این زمینه در کتاب ها می نویسند، تا جایی که اسامی افراد عادی را عالم، حافظ و عارف می گذارند و ادعا می کنند که او در خواب و در بیداری با خداوند متعال معانقه کرده است (!!)) به این روایت که در تهذیب التهذیب آمده است، توجه کنید:

عن عبدالله بن أحمد: سمعت سريج بن يونس يقول: رأيت رب العزة في المنام فقال لي: يا سريج! سل حاجتك. 1.

ص: 414

1- . همان: 1/100، حدیث 1، همان: 102، حدیث 15، همان: 3/261، حدیث 12.

2- . همان: 1/95، حدیث 1، همان: 108، حدیث 2، همان: 4/43، حدیث 21.

فقلت: «رحمت سر بسر». یعنی رأساً برأس!

وقال البخاري: مات في ربيع الآخر سنة خمس وثلاثين ومائتين؛<sup>(1)</sup>

عبدالله بن احمد می گوید: از سريج بن يونس شنيدم که می گفت: پروردگار عزّت را در خواب دیدم، به من گفت: ای سريج! حاجت خود را بپرس!

گفتم: «رحمت سر به سر» یعنی سراسر رحمت است!

بخاری می گوید: او در ربيع الآخر سال 235 از دنیا رخت بر بست.

از آن طرف به روایاتی که در مکتب اهل بیت عليهم السلام آمده، توجه کنید!

سهل بن زياد می گوید: در نامه ای به حضرت امام حسن عسکری عليه السلام نوشتم:

قد اختلف يا سيدي أصحابنا في التوحيد، منهم من يقول: هو جسم، ومنهم من يقول: هو صورة؛ فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه ولا أجوزه فعلت متطوِّلاً على عبدك.

حضرت در پاسخ نوشتند:

سألت عن التوحيد، هذا عنكم معزول، الله واحد أحد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، خالق وليس بمخلوق، يخلق تبارك وتعالى ما يشاء من الأجسام وغير ذلك وليس بجسم، ويصوّر ما يشاء وليس بصورة، جلّ ثناؤه وتقدّست أسماؤه أن يكون له شبه، هو لا غيره ليس كمثله شيء وهو السميع البصير.<sup>(2)</sup>

ص: 415

1- تهذيب التهذيب: 3/398، سير اعلام النبلاء: 11/146-147، شماره 54، تاريخ اسلام: 17/170، الوافي بالوفيات: 15/89.

2- الكافي: 1/103، حديث 10، بحار الأنوار: 3/261، حديث 10.

ائمه عليهم السلام مسئله جبر و اختیار و قضا و قدر را به طور کامل بیان کردند. آنان حقایق را باید بیان کنند و دین را حفظ نمایند. از این رو هم جبر و هم تقویض را رد کردند. مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لا جبر ولا تقویض ولكن أمر بین أمرین. (1)

حیف است این مطلب بیان نشود. در تاریخ آمده است:

در زمان حجاج مسئله قضا و قدر خیلی اوج گرفت. حجاج به چهار نفر از بزرگان آن زمان به نام های حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و عامر شعبی که از نظر اهل سنت افراد بسیار بزرگی هستند و هر کدام در منطقه ای جداگانه زندگی می کردند، نامه نوشت و نظرشان را درباره قضا و قدر خواست. حسن بصری در پاسخ حجاج نوشت:

إن أحسن ما سمعت من أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام أنه قال:

يا بن آدم! اتظن أن الذي نهاك دهاك، وإتما دهاك أسفلك وأعلاك والله بريء من ذلك.

بهترین سخنی که از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این است که فرمود: ای فرزند آدم! گمان می کنی که خدای متعال که تو را از بعضی از اشیا نهی کرده برای تو مشکل و درد سری ایجاد کرده و تو را به گرفتاری انداخته. آن که برای تو گرفتاری ایجاد می کند خودت هستی، خداوند متعال به تو امر و نهی کرده و راه را به تو نشان داده است، خودت به اختیار خودت برای خودت مشکل ایجاد می کنی.

حسن بصری مطلب را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده و برای حجاج که

ص: 416

---

1- . التوحید، شیخ صدوق: 362، حدیث 8، بحار الأنوار: 5/17، حدیث 27.

بزرگ ترین دشمن آن حضرت است، فرستاد.

عمرو بن عبید نوشت:

أحسن ما سمعت في القضاء والقدر قول علي بن أبي طالب عليهما السلام: لو كان الوزر في الأصل محكوماً كان الموزور في القصاص مظلوماً.

بهترین سخنی که درباره قضا و قدر از علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این است:

اگر بنا باشد آن چه را شما مرتکب می شوید، امر حتمی و قضایی از ناحیه خداوند متعال مسجل باشد، پس قصاصی که خداوند متعال می کند باید ظلم باشد.

واصل بن عطا نوشت:

أحسن ما سمعت في القضاء والقدر قول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام أنه قال: أيّدلك على الطريق ويأخذ عليك المصنيق؟

بهترین سخنی که در مورد قضا و قدر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این که فرمود: آیا خدا تو را به راه، راهنمایی می کند آن گاه در تنگنا قرار می دهد؟

عامر شعبی نیز نوشت:

أحسن ما سمعت في القضاء والقدر قول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام أنه قال: كل ما استغفرت الله تعالى منه فهو منك، وكل ما حمدت الله تعالى فهو منه؛

بهترین سخنی که درباره قضا و قدر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این که فرمود: آن چه از خدا آمرزش خواسته ای از آن توست و آن چه خدا را حمد و سپاس گفته ای، از آن اوست.

عجیب این که وقتی نامه ها به حجّاج رسید گفت:

ص: 417

به راستی آنان این مطالب را از سرچشمه پاك و تمیز زلالی گرفته اند.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام این گونه عقاید و مبانی دین را حفظ کردند.

### جبهه صوفیه و غالیان

ائمه معصومین علیهم السلام در طول زندگی خود با افکار انحرافی به شدت برخورد کردند. آن بزرگواران با چند گروه به شدت مبارزه کردند. آنان به شدت در برابر تصوّف ایستادند تا خط شرع مقدّس از این فکر جدا شود و صوفیان، تصوّف را جزء دین قرار ندهند.

مبارزه آن بزرگواران با غلو نیز شدید بود، در آن دوران کسانی به الوهیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام قائل شدند. عده دیگر به نبوت و یا الوهیت ائمه علیهم السلام قائل شدند. ائمه علیهم السلام با این ها مبارزه نمودند و دین را حفظ کردند تا مبدا این قضیه جزء دین قرار بگیرد.

### جبهه قیاس

جبهه دیگر مبارزه ائمه ما با قیاس در دین و اهل قیاس بود که با این فکر نیز به شدت مبارزه کردند.

این امر چنان رشد کرده بود که برخی از اساتید بزرگ می گویند: در حدود 500 حدیث در تحریم قیاس در شریعت داریم. در این باره روایات صریحی از امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام نقل شده است. ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی به من فرمود:

ص: 418

یا ابان! اِنَّكَ اخذتني بالقياس، والسنة إذا قيست محق الدين؛(1)

ای ابان! تو مرا با قیاس مأخوذ داشتی، در حالی که اگر قیاس در دین به کار رود، دین از بین می رود.

این مبارزه در رد کسانی بود که دینی را بر اساس قیاس تأسیس کردند.

### جبهه احکام

ائمه علیهم السلام برای حفظ دین؛ چه در اصول و چه در فروع زحمت های فراوانی کشیدند و دین مقدس را احیا کرده و ابقا نمودند.

از همان صدر اسلام وقتی عدّه ای خلیفه ای را به جای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشانند، بدعت ها در دین شروع شد. برای مثال روزی خلیفه دستور داد زن دیوانه ای را که زنا کرده بود حد جاری شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام او را از این کار منع کردند و فرمودند:

ألم تعلم أنّ القلم رفع عن المجنون حتى يعقل، وعن المبتلى حتى يفیق، وعن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبي حتى يحتلم؛(2)

آیا نمی دانی قلم از دیوانه برداشته شده تا عقل خود را باز یابد و از بیمار برداشته شده تا بهبود یابد و از خفته برداشته شده تا بیدار گردد و از بچه برداشته شده تا محتلم شود.

حضرت با این کار نه فقط آن زن را نجات دادند؛ بلکه دین خدا را نیز نجات دادند، زیرا اگر این کار انجام می شد بعد از آن رجم مجنون جزء دین و احکام شرع قرار می گرفت.

ص: 419

1- . من لا يحضره الفقيه: 4/119، حدیث 5239، الكافي: 7/299 و 300، حدیث 16، بحار الأنوار: 101/405، حدیث 5.

2- . المستدرک علی الصحیحین: 4/389، السنن الكبرى، بیهقی: 4/269.



و چقدر مواردی از این قبیل در منابع آمده که عمر گفت:

لولا علي لهلك عمر؛(1)

اگر علی نبود عمر نابود می شد.

ما اعتبار سند این موارد را از کتاب های اهل سنت ثابت کرده ایم. در نقلی آمده عثمان گفت:

لولا علي لهلك عثمان؛(2)

اگر علی نبود عثمان نابود می شد.

بنابراین، بحث از هلاکت این و آن نیست؛ بلکه بحث حفظ دین است. وقتی پادشاه روم نماینده ای به مدینه می فرستد و سؤالاتی را از خلیفه رسول الله می پرسد، و خلیفه نمی تواند جواب بدهد آیا این مضرّ به دین نیست؟

در این جا نباید امیرالمؤمنین علیه السلام دخالت کنند و این سؤالات را پاسخ بدهند؟

این حفظ دین و شریعت است و پاسخ ها نشان گر آن است که دین اسلام، دین کاملی است، اما کسی که در مسند خلافت نشسته جاهل است.

برخی مطلب را به گونه ای دیگر جلوه می دهند و می گویند: امیرالمؤمنین به خلفا کمک می کرد!

در حالی که آن حضرت چون می دیدند جهل آن ها دارد آبروی اسلام را می برد، به پرسش ها پاسخ می دادند.4.

ص: 420

---

1- . الكافي: 7/424، حدیث 6، الايضاح: 191، المسترشد: 548، حدیث 226، الاختصاص: 111، مناقب آل ابی طالب: 2/184، الطرائف: 516، بحار الأنوار: 30/111، حدیث 11، الاستيعاب: 3/1103، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: 12/204، نظم درر السمطين: 130، فتح الملك العلي: 71، الموافق: 3/627، تمهيد الاوائل: 547، تفسير سمعاني: 5/154، تفسير رازی: 21/22، المناقب، خوارزمی: 81، حدیث 65.

2- . زين الفتى في سورة هل اتى: 1/317، حدیث 225 به نقل از الغدير: 8/214.

این گونه افراد از دید دیگر نگاه می کنند تا مطلب به نفع خودشان تمام شود.

ائمہ علیہم السلام دین را حفظ می کنند و در این راستا قول کسی را تأیید یا رأی کسی را ابطال می کنند، همه به خاطر خدا و دین اوست، وگرنه آن بزرگواران با کسی حساب شخصی ندارند.

وقتی خلیفه به خاطر رفاقت کسی را از حد - حدّ زنا - نجات می دهد، حضرت به شدّت در برابر او می ایستند و اعتراض می کنند، تا احکام خدا به خاطر رفاقت ها از بین نرود.

وقتی در زمان عثمان اموال بیت المال حیف و میل می شود، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

واللّٰه، لو وجدته قد تزوّج به النساء وملك به الإمام لرددته، فإنّ في العدل سعة...؛(1)

به خدا سوگند، این اموال باید به بیت المال برگردد گرچه کسانی با این اموال، ازدواج کرده باشند و به عنوان مهر به زنانشان داده باشند و به وسیله آن اموال کنیزکان خریداری گردد، چون در عدالت و دادگری گشایش و وسعتی است....

این مقاومت به این خاطر است که دین بازیچه نشود.

اگر امام علیه السلام از نماز تراویح منع می کنند بدین جهت است که نماز تراویح بدعت است. در روایتی مسعده بن صدقه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای فرمود:

... واللّٰه لقد أمرت الناس أن لا يجمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة، فنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل وسيفه معي: «أنعى الإسلام وأهله غيرت سنة عمر» ونهى أن يصلّى في شهر رمضان في جماعة، حتّى خفت 6.

ص: 421

---

1- . نهج البلاغه: 46، كلام 15، مناقب آل ابی طالب: 1/377، بحار الأنوار: 41/116.

أن يثور في ناحية عسكري على ما لقيت ولقيت هذه الأمة من أئمة الضلالة والدعاة إلى النار....(1)

## امام هادی و دعای باران مسیحیان

آری، شأن ائمه علیهم السلام در طول تاریخ همین گونه بوده است. داستانی در شهر سامرا در زمان امام هادی علیه السلام در نماز استسقا اتفاق افتاد. این داستان در کتاب های اهل سنت نیز آمده است. در این زمینه می خوانیم:

مسلمانان سه روز برای استسقا به بیرون شهر رفتند، ولی باران نبارید، اما روز چهارم بزرگ نصارا با رهبانان و مسیحیان برای استسقا به بیرون شهر رفتند و باران بارید. روز بعد نیز همین طور شد و در اثر این امر، مسلمانان به شك افتادند. امام هادی علیه السلام در زندان بود، خلیفه پیغام فرستاد که ائت جدت را دریاب!

روز بعد جاثلیق به همراه رهبانان برای دعا بیرون رفتند، امام هادی علیه السلام نیز در جمع یاران خود به بیرون رفتند، وقتی جاثلیق دست به دعا برداشت، امام هادی علیه السلام به یکی از همراهانش دستور داد آمد و مشت او را باز کرد و استخوانی را که در دستش بود، گرفت و دوباره هوا آفتابی شد، آن گاه حضرت به او فرمود: اکنون دعا کن!

او دعا کرد و دعای او مستجاب نشد و شك و شبهه از بین رفت و آن جا گفتند:

امام علیه السلام اسلام و مسلمانان را از انحراف نجات داد. او دعا کرد، اما هوا آفتابی شد، خلیفه پرسید: ای ابامحمد! این استخوان چیست؟ فرمود:

هذا رجل مرّ بقبر نبي من أنبياء الله، فوقع في يده هذا العظم، وما كشف عن عظم نبي إلا هطلت السماء بالمطر؛(2)

ص: 422

1- . الاحتجاج: 1/392.

2- . الخرائج والجرائح: 1/442، حدیث 23، كشف الغمة: 3/226، يبايع الموده: 3/130.

این مرد از کنار قبر یکی از پیامبران الهی عبور کرد و این استخوان را به دست آورد و استخوان هیچ پیامبری ظاهر نشود مگر این که باران فرو می ریزد.

در قصه فیلسوفی به نام کندی آمده که او مطالبی علیه قرآن نوشته بود. امام حسن عسکری علیه السلام از این ماجرا خبردار شدند و با یک کلمه اشکال او را دفع کردند. (1) به راستی اگر این قضیه باقی می ماند چه تأثیری نسبت به قرآن می گذاشت؟

روشن است عده ای را منحرف می کرد.

وقتی حضرت به او پیغام دادند، متنبه شد و از حرفش برگشت و فهمید که اشتباه کرده است.

## دوران غیبت و داستان انار

این گونه امور در هر زمانی از ائمه ما علیهم السلام پیش آمده است. از جمله در دوران غیبت، داستان اناری است که در بحرین اتفاق افتاد. این داستان واقعیت دارد که شیخ یوسف بحرانی از بزرگان فقهای ما، آن را در کتاب خود نوشته، و قبر کسی که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده هم اکنون یکی از مزارهای بحرین است.

او به امام زمان متوسل گشت و مشکل حل شد، وگرنه عده کثیری از مردم در عقیده متزلزل می شدند. (2) آری، ائمه ما علیهم السلام در طول تاریخ در هر موقعیتی به این دین خدمت کردند و به داد مسلمانان رسیدند.

## دوران امام مهدی و احیای دین

آن چه گفتیم اجمالی بود از نقش ائمه اطهار علیهم السلام در حفظ و احیای دین در

ص: 423

---

1- . مناقب آل ابی طالب: 526-3/525، بحار الأنوار: 50/311، حدیث 9.

2- . بحار الأنوار: 52/177.

جبهه های مختلف، ولكن وقت احیای دین به طور کامل و زمانی که وعده الاهی تحقق پیدا می کند، دوران حضرت ولی عصر امام دوازدهم علیه الصلاة والسلام است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث قطعی فرموده اند:

یملأ الله به الأرض قسطاً وعدلاً؛<sup>(1)</sup>

خداوند به توسط حضرت مهدی زمین را از عدالت پر خواهد کرد.

پس فراز مذکور - چنان که قبلاً گفتیم - به زمان حکومت آن حضرت ارتباط دارد، در آن زمان است که دین خدا یعنی اسلام، حیات می یابد که حیات و احیای هر چیزی به حسب خود اوست.

برای مثال، اگر درختی در حال خشک شدن باشد، برای زنده کردن آن به مقتضای حال آن درخت اقدام می شود. اگر ساختمانی در حال انهدام باشد و اگر زمینی موات باشد، احیای درخت، ساختمان و زمین هر يك متناسب با حال و وضع آن است، و اگر انسانی بر اثر بیماری مشرف بر مرگ باشد احیای او علاج و نجات دادن از بیماری است، و هم چنین است حیوان و یا هر شیء دیگری.

اکنون می گوئیم: حیات و زندگی دو جور است:

1. حیات مادی،

2. حیات معنوی.

برخی از اشیا، فقط حیات معنوی دارند، می گوئیم: حیات دین، علم و قرآن.

برخی اشیا دیگر، هم حیات مادی دارند و هم حیات معنوی. مثلاً: انسان هم حیات مادی دارد و هم حیات معنوی، و این امتیاز انسان بر دیگر اشیاست. 0.

ص: 424

---

1- . کمال الدین: 288، کفایة الاثر: 89، الیقین: 494، بحار الأنوار: 36/316، حدیث 162 و 38/126، حدیث 76 و 51/12، حدیث 14، مسند، احمد بن حنبل: 1/99، سنن ابی داوود: 2/309، کنز العمال: 14/261، حدیث 38653، المعجم الاوسط: 2/55، الجامع الصغیر: 2/438، حدیث 7490.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ (1)

و هر کس، انسانی را زنده نماید گویی همه مردم را زنده کرده است.

در ذیل این آیه مبارکه روایاتی آمده که اگر کسی، انسانی را از ضلالت و گمراهی نجات بدهد او را احیا و زنده کرده است. در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده که فرمود:

حضرت سیدالشهداء علیه السلام به مردی فرمود:

أَيُّهَا أَحِبُّ إِلَيْكَ؟ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مَسْكِينٍ قَدْ ضَعَفَ أَتَقْذَهُ مِنْ يَدِهِ، أَوْ نَاصِبٍ يَرِيدُ إِضْلَالَ مَسْكِينٍ مِنْ ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ بِهِ وَيَفْحَمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟

قال: بل إنقاذ هذا المسكين المؤمن من يد هذا الناصب، إنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ:

«مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»

من احياها فكأنما احيا الناس جميعاً. أي ومن احياها وأرشدتها من كفر إلى إيمان فكأنما احياي الناس جميعاً من قبل أن يقتلهم بسيوف الحديد. (2)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما احياها، ومن أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها. (3)

از این آیه روشن می شود که حیات واقعی انسانی، حیات معنوی است، وگرنه اگر انسان زنده حیات معنوی نداشته باشد، حیات او حیات حیوانی خواهد بود، نه حیات انسانی. 8.

ص: 425

1- . سورة مائده (5): آیه 32.

2- . تفسير الامام العسکری علیه السلام: 348، حدیث 231، بحار الأنوار: 2/9، حدیث 17.

3- . الكافي: 2/210، حدیث 1، بحار الأنوار: 71/401، حدیث 48.

با عنایت به آن چه گذشت می‌گوییم: حکم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر دنیای اسلام، همان حکم رسول خدا صلی الله علیه وآله در اول دنیای اسلام است. در قرآن مجید درباره دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید آن‌گاه که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.

خدا و رسول ما را به چیزی دعوت می‌کنند که ما را احیا کند. ما باید این دعوت را اجابت کنیم و اگر کسی دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را استجابت نکند، او مرده است، نه زنده.

به سخن دیگر، حیات کسی که از دعوت خدا و رسول اعراض کند حیات حیوانی است، نه حیات انسانی؛ چرا که حیات بدون معنویت حیات حیوانی است.

امام زمان علیه السلام نیز در زمان ظهور عین همین دعوت را به همه اهل عالم اعلام خواهند داشت و دوران حیات معنوی به فعلیت خواهد رسید. زیرا در حکومت آن حضرت، عدالت دقیقاً همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند و شریعت که عبارت از اصول، فروع و اخلاق است، به طور کامل پیاده خواهد شد، چیزی که قرن‌ها به سبب تسلط مغرضان و ناهلان به دست فراموشی سپرده شده بود مجدداً به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف احیا خواهد شد.

از این رو در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم عليه السلام جاء بأمر جديد كما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله في بدء الإسلام إلى أمر جديد؛ (2)

ص: 426

---

1- . سورة انفال (8): آیه 24.

2- . الارشاد: 2/384، بحار الأنوار: 52/338، حدیث 82.

آن گاه که حضرت قائم علیه السلام قیام کند عین همان دعوتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز اول آوردند در روز آخر امام زمان همان را خواهند آورد.

روایت دیگر درباره قرآن است که ما در برخی از مباحث درباره این روایت سخن گفته ایم، جابر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ، فَأَصْعَبَ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يَخَالَفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ. (1)

هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام تشریف بیاورند، مراکزی را برای تعلیم قرآن آن گونه که نازل شده، تأسیس می کنند....

یعنی قرآن را به واقعه تدریس خواهند کرد. پس امر جدید یعنی تجدید قرآن و اسلام.

### نگاهی به عملکرد خلفای جور

در توضیح این مطلب می گوئیم:

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبعوث شدند، اسلام غریب بود، حضرت با آن غربت و شدت استقامت کردند، تا اسلام منتشر شد، قرآن مجید نیز به تدریج نازل می شد و مردم را هدایت می کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وظیفه خود را انجام می دادند و چون از دنیا رفتند، چنان که در قرآن مجید آمده:

«أَفْإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ (2)

ص: 427

1- . همان: 2/386، همان: 52/339، حدیث 85.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 144.



آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد؛

اکثریت مردم برگشتند، آن ها گفتند:

حسبنا کتاب الله؛

کتاب خدا برای ما کافی است.

و مانع کتابت سنت شدند و کتاب الله را هم مطابق میلشان تفسیر و تأویل کردند.

در صحیح بخاری و دیگر منابع اهل سنت آمده: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بستر بیماری فرمود:

هَلِّمُوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا.

فقال عمر: لا تأتوه بشيء، فإنه قد غلبه الوجد وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله.

فاختلف أهل البيت واختصموا، فمنهم من يقول: قوموا يكتب لكم رسول الله، ومنهم من يقول ما قال عمر.

فلما كثر اللغظ والاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قوموا عني.

قال عبیدالله بن عبد الله بن عتبة: وكان ابن عباس يقول: الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلی الله علیه وآله وبين أن يكتب لنا ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم. (1)

وقتی حکومت به معاویه رسید به طور رسمی و علنی با قرآن، اسلام و پیامبر 6.

ص: 428

---

1- . الأمالی، شیخ مفید: 36-37، حدیث 3، بحار الأنوار: 22/474، حدیث 22، مسند، احمد بن حنبل: 1/336، صحیح بخاری: 137/5-138، عمدة القاری: 25/76، حدیث 7366، السنن الكبرى، نسائی: 3/423، حدیث 5852، شرح ابن ابی الحدید: 2/55، الطبقات الكبرى: 2/244، تاریخ ابن خلدون: 3/171، امتاع الاسماع: 14/446.

اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ مبارزه کرد و چون یزید به تخت نشست به طور علنی و خیلی آشکار اظهار کفر کرد. وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام مجلسی ترتیب داد و سر مطهر آن حضرت را در برابر خود نهاد و با چوب دستی به دندان های مبارک آن حضرت می زد و می گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحي نزل

ليت أشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا يا يزيد لا تشل

فجزيناه ببدر مثلها وأقمنا مثل بدر فاعتدل

لست من خندف إن لم أنتقم من بني أحمد ما كان فعل(1)

سیدالشهداء علیه السلام به آن وظیفه ای که داشتند با همه مشکلات عمل کردند و بنی امیه، بنی مروان و دیگران را در رسیدن به اهدافشان ناکام گذاشتند، گرچه یکی از آن ها قرآن را تیرباران کرد، اما مؤثر واقع نشد. مبارزه با ذریه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ و اهل بیت را آغاز کردند که در واقع هدفشان نابودی اهل بیت علیهم السلام و انتقام جویی از شخص پیامبر اکرم بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

اللهم إني استعديك على قريش، فإنهم أضمروا لرسولك صلى الله عليه وآله ضرراً من الشر والغدر، فعبجروا عنها وحلت بينهم وبينها، مكانت الوجبة والدائرة علي... (2)

یعنی آن چه که به سر ما می آید، انتقامی است که قریش از شخص پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ دارند می گیرند؛ چرا که به خود حضرت دست رسی نداشتند، از ما 8.

ص: 429

1- . الاحتجاج: 2/34، تاریخ طبری: 8/188.

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 20/298.

باز هم این کارها مؤثر واقع نشد و دین خدا باقی ماند.

و آن گاه که نوبت به عباسیان رسید، کار استثنایی انجام دادند. امویان چنین نکردند. اما آنان در مقابل دین، قرآن و سنت حقّه رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام مذهب تأسیس کردند، مذهبیه که علمای آن در خدمت دربار بودند و با فتوهای خود توجیه گر کارهای دربار و حکومت ستمگر عباسیان بودند.

نخستین مذهبی که تأسیس کردند مذهب مالک بود هارون الرشید عباسی او را وادار کرد که کتاب موطأ را بنویسد و با او شرط کرد که از امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام در این کتاب هیچ حدیثی نقل نکند.

عباسیان کتاب این شخص را چنان ترویج کردند که میلیون ها تن از مردم تابع مذهب او شدند که تا به امروز عدّه ای پیرو او هستند. (1) وقتی متوکل عباسی به قدرت رسید، احمد بن حنبل را وادار کرد که مذهبی تأسیس کند و مسندی بنویسد و مکتبی بر اساس قیاس، استحسان، هوای نفس، مصلحت ها و در بین مسلمانان تا به امروز رایج شد.

عباسیان کاری کردند که قبلی ها نکرده بودند و بدین وسیله به مرور زمان، قرآن مهجور شد. هر چند صبح و شب در همه جا و در همه رسانه ها خوانده می شود، اما کدام قرآن؟

واقع قرآن کجاست؟

عمل به قرآن کجاست؟ 8.

ص: 430

---

1- . ابو عبدالله مالك بن انس بن مالك بن أبي عامر بن عمرو بن الحارث الاصبحي، المدني. ولد في المدينة سنة 93 وتوفي بالمدينة في 14 ربيع الاول 179 ودفن بالبقيع. من تصانيفه الموطأ، رسالته إلى الرشيد. ر. ك: كتاب الموطأ: 1/27 (مقدمه)، سير أعلام النبلاء: 8/78.

هم چنین سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؟

اما آن گاه که حضرت امام زمان علیه السلام ظهور کنند قرآن را به گونه ای تفسیر می کنند که مردم می گویند: عجب! این تفسیر غیر آن تفسیری است که سالیان دراز داشتیم.

آن بزرگوار احکام شرع را بیان می کنند، به گونه ای برای امت تازگی خواهد داشت؛ چرا که امت از آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند فاصله گرفته اند، از این رو برای آن ها تازگی خواهد داشت.

## دو مورد مهم در احیای دین

گفتنی است که احیای دین به وسیله امام زمان علیه السلام و به فعلیت رسیدن دعوت الهی رسول الله به تمام معنا دو چیز لازم دارد:

1. آمادگی مردم برای پذیرش آن.

امام زمان علیه السلام از نیروی غیبی استفاده و عقول مردم را تکمیل خواهند کرد.

در این باره روایات فراوانی آمده است. عقول، استعداد و فهم مردم بالا- می رود و توجه و التفاتشان به معنویات زیاد می شود و حالت پذیرش پیدا می کنند.

ابو خالد کابلی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم وأكمل به أحلامهم. (1)

از طرفی، اگر قرآن و شریعت به همان طوری که آمده بیان شود، نورانیت دارد و هیچ عاقلی با نورانیت و هدایت مخالفت نمی کند.

از طرف دیگر، معجزات و کراماتی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند داشت امامتشان بر عموم اهل عالم به اثبات خواهد رسید.

ص: 431

---

1- . بصائر الدرجات: 117، بحار الأنوار: 52/328، حدیث 47.

2. لزوم نیروی دیگر.

نیروی دیگری نیز لازم است؛ چرا که سرانجام اقلیتی می ماند که از فرمان حضرتش سرپیچی می کنند و با آن بزرگوار معارضه و عناد می کنند، آن جاست که آن حضرت از قدرت الاهی که در اختیار آن حضرت خواهد بود، برای سرکوب کردن این گونه افراد استفاده خواهند کرد و آن ها را سر جایشان خواهند نشاند، چنان که اشاره خواهد شد.

وَيُرَدِّكُمْ فِي أَيَّامِهِ؛

و شما را دوباره در روزهای حکومت خود باز گرداند.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را در ایام خود برمی گرداند.

در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ، وَيَوْمُ الْكُرَّةِ وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ؛<sup>(1)</sup>

روزهای خدا سه روز است: روزی که حضرت قائم قیام می کند، روز رجعت و روز رستاخیز.

خدای تعالی مقرر کرده که عظمت اهل بیت هم در این عالم و در همه عالم قیامت ظاهر شود.

عظمت اهل بیت در این عالم در رجعتشان به دنیا در زمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خواهد بود که در خصوص «رجعت» مطالبی گذشت و شأن اهل بیت در روز قیامت بحث مفصل جداگانه ای دارد.<sup>3</sup>

ص: 432

---

1- . مختصر بصائر الدرجات: 18، بحار الأنوار: 53/63، حدیث 53.

و برای عدل خود آشکارتان سازد.

خدا به توسط اهل بیت علیهم السلام «عدل» خود در این عالم فراگیر خواهد کرد.

در حدیثی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا. (1)

البته روایات در این باب که بزرگان در کتاب های متعلق به حضرت آورده اند (2) بسیار است، در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسُّوِيَّةِ وَعَدَلَ فِي الرَّعِيَّةِ، فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.

وإِذَا سَمِيَ الْمَهْدِيُّ، لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِيِّ، وَيَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَسَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَارِ بَأَنْطَاكِيَّةِ، وَيَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِالْقُرْآنِ.

وَيَجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالَ الدُّنْيَا مِنْ بَطْنِ الْأَرْضِ وَظَهْرَهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ: تَعَالَوْا إِلَيَّ مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَسَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ أَكْرَامَ وَرَكِبْتُمْ فِيهِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

فَيُعْطِي شَيْئاً لَمْ يَعْطِهِ أَحَدٌ كَانَتْ قَبْلَهُ، وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَنُورًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا وَشَرًّا؛ (3)

هنگامی که قائم اهل بیت قیام نماید به طور مساوی قسمت می کند و در میان مردم با داد و عدل رفتار می نماید. پس هر کسی از او اطاعت کند در واقع از خدا 6.

ص: 433

1- . منابع این حدیث در صفحه 424 همین کتاب گذشت.

2- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب الغیبه نعمانی، شیخ طوسی و بحار الانوار مراجعه شود.

3- . کتاب الغیبه، نعمانی: 243، حدیث 26.

اطاعت کرده است و هر کس از او نافرمانی کند در واقع از خدا نافرمانی کرده است.

او را مهدی نامیده اند، چون مردم را به يك امر پنهان راهنمایی می کند، تورات و دیگر کتاب های آسمانی را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم می کند.

اموال و ثروت دنیا را از درون و بیرون زمین جمع می کند و به مردم می گوید:

بیاید این همانی است که شما به خاطر آن پیوند خویشاوندی را قطع کردید، در راه آن خون های حرام ریختید و برای به دست آوردن آن، آن چه را که خدای متعال حرام کرده بود، مرتکب شدید.

پس ثروتی به آنان می بخشد که هیچ کس چنین ثروتی پیش از او نبخشیده است و زمین را از عدل و داد و قسط و نور پر می کند هم چنان که از ستم، جور و شرّ پر شده باشد.

وَيُمْكِّنُكُمْ فِي أَرْضِهِ؛

و در روی زمینش استوارتان سازد.

تمکین در زمین، کنایه از قدرت و سلطنت و تمکّن از هر گونه تصرف است، و کلمه «فی أرضه» اشاره است به این که حکومت و اقتدار حضرات به قسمتی از کره خاکی اختصاص ندارد، بلکه همه دنیا در اختیارشان خواهد شد، و این چیزی است که هم قرآن و هم حدیث دلالت صریح دارد، خدای تعالی می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخُلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»؛ (1)5.

ص: 434

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت تبدیل خواهد کرد.

چنان که ملاحظه می شود آیه مبارکه با «وعد» شروع شده و خدا فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ (1)

به راستی که خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

در آیه دیگری می فرماید:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَوْنَا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»؛ (2)

ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و سپاهیانشان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند، نشان دهیم.

ائمه علیهم السلام احیاگر دین خدا هستند و جز آنان کسی نیست. آن بزرگواران مظاهر عدل الاهی و مجری شریعت خداوند متعال در همه عالم و نسبت به همه انسان ها هستند؛ به همه زمین، همه آن هایی که به عدالت نیاز دارند و در انتظار عدل هستند.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 6.

ص: 435

---

1- . سوره آل عمران (3): آیه 9.

2- . سوره قصص (28): آیه 5-6.



إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّيَّ وَإِمَامَ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي وَمَنْ وَلَدَهُ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لِأَعَزَّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ؛ (1)

به راستی که علی بن ابی طالب وصی من و امام امت من و خلیفه من بعد از من بر آن ها خواهد بود و از فرزندان او، قائم منتظری که زمین را از قسط و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

به خدایی که مرا به حق بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرد، به راستی کسانی که در دوران غیبت او بر اعتقاد به او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب ترند.

### وظیفه ما در دوران غیبت

بحث دیگر در این زمینه، وظیفه ما در دوران غیبت است. به راستی وظیفه ما در زمان غیبت چیست؟ ما چه باید بکنیم؟

شرح این وظیفه نیز در زیارت جامعه آمده که خواهیم خواند که از امام علیه السلام و از خداوند متعال این گونه می خواهیم:

فَتَّبِعْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَقَفْنِي لِطَاعَتِكُمْ وَ رَزَقْنِي شَفَاعَتَكُمْ وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ....

ما در بیان آن فراز وظایف خود را نسبت به مقام ولایت در زمان غیبت بیان خواهیم کرد.

ص: 436

---

1- . اليقين: 494-495، بحار الأنوار: 38/126، حديث 76.

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ؛

پس با شما هستیم با شما، نه با غیر شما.

ما در این فراز به خدمت ائمه علیهم السلام عرض می کنیم:

ما از شما جدا نخواهیم شد؛ چه غایب باشید، چه حاضر و شاهد، چه در زندان باشید، چه در اوج قدرت، در هر حالی که باشید ما با شما هستیم و فقط با شما.

پیش تر خواندیم که

«مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَأَوْلِيَكُمْ وَآخِرِكُمْ... فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ».

نتیجه عرض ارادت های پیشین این شد که در هر حال و با همه مشکلات، گرفتاری ها و شداید از شما جدا نخواهیم شد.

البته در برخی از نسخه ها به جای:

«فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ» آمده است:

«لا مع عدوكم» (1).

به نظر می رسد این دو عبارت با هم فرق ندارد. چون پیش تر گفتیم که در طول تاریخ دو خط بوده است و همیشه در برابر هم وجود داشته؛ حق و باطل.

وقتی می گویم: من با شما هستم، یعنی فکر، عقیده، حب، ارادت و عمل من، همه با شماست. چرا؟ چون شما حق هستید، پس ما عدای شما، باطل است، خط مقابل هر که می خواهد باشد، خط باطل است. از این رو بنا به هر دو نسخه، نتیجه یکی است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

ص: 437

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه کنید و با صادقان باشید.

ما در ذیل این آیه مبارکه مباحثی درباره معیت داشتیم. به طور کلی معیت چند جور است:

1. معیت جسمانی، کسی با کسی با هم هستند در زمان و مکان واحد.

2. معیت معنوی؛ می گویند: فلانی با فلانی است؛ یعنی از نظر عقیده، فکر و خط، گرچه هم دیگر را ندیده و ارتباطی با هم نداشته باشند. این معیت معنوی است.

ما در ذیل این آیه مبارکه گفتیم: منظور از صادقان، اهل بیت علیهم السلام هستند.

این معنا در روایات اهل سنت و در تفاسیر آن ها نیز آمده است. (2) از طرفی، در این آیه به بودن با صادقان امر شده که این امر مطلق است. پس بر عصمت صادقان دارد.

چون اگر کسی به کسی گفت: تو با فلانی باش؛ یعنی تابع او، مطیع او، همراه او باش، از نظر فکری و عقیدتی با او باش! اگر هیچ قیدی نداشته باشد باید چنین فردی معصوم باشد، وگرنه امر به این که با فلانی باش و او معصوم نباشد، تناقض لازم می آید.

از این روست که ما در شریعت اسلام به اطاعت پدر و مادر مأمور هستیم و درباره تواضع، اطاعت و احترام نسبت به والدین تأکید شده، اما این امر مطلق نیست؛ بلکه مقید است؛ چرا که پدر و مادر معصوم نیستند. اگر امر مطلق بود به یقین می بایست معصوم باشند، از این رو در قرآن مجید این گونه می خوانیم: ب.

ص: 438

1- . سوره توبه (9): آیه 119.

2- . ر. ک: جلد دوم، صفحه 39 از همین کتاب.

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛ (1)

و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری، از ایشان اطاعت مکن.

اما امر به بودن با صادقان مطلق است، ما مأموریم با آنان باشیم و آنان در همه احوال باید معصوم باشند، وگرنه چنین امری صادر نمی شد.

3. معیت دیگر، معیت به معنای احاطه است. این معیت را خداوند متعال دارد.

قرآن کریم می فرماید:

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (2)

و هر جا باشید او با شماست.

این معیت به معنای احاطه است.

بنابراین، ما با اهل بیت علیهم السلام هستیم؛ چه غایب باشند، چه حاضر و شاهد، چه آن ها را بینیم و چه آن ها را نبینیم.

ما به خدمت امام زمان علیه السلام نمی رسیم، اما می خواهیم در خدمتشان باشیم.

هم به خدمتشان نمی رسیم و هم می خواهیم در خدمتشان باشیم. یعنی چه؟

یعنی با اطاعت و پیروی از آن بزرگوار در خدمتشان باشیم. بسیاری از مردم با ائمه علیهم السلام در يك شهر زندگی می کردند، شاید هر روز مکرر آن حضرت را می دیدند، اما آنان فرسنگ ها با ائمه علیهم السلام دور بودند.

پس اگر ما راست می گوئیم بایستی در فکر و عقیده، در اعمال و اخلاق و روش با آن ها باشیم. چون تشخیص دادیم که حق این جاست و جز این، باطل است و ما می خواهیم طرفدار حق باشیم. 4.

ص: 439

---

1- . سوره لقمان (31): آیه 15.

2- . سوره حدید (57): آیه 4.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

